تاریخ و جغرافیای
سرزمینی کهن با تمدنی دیرینه
از ارجان تا قبان
هندیجان - ماهشهر - شادگان

تألیف: استاد عبدالحمید کنعانی هندیجانی

شابک ۹-۰۶۷-۳۵۸-۹۶۴
ISBN: 964-358-067-9

انتشارات نوید شیراز
۳۶۰۰تومان

۷۲۹

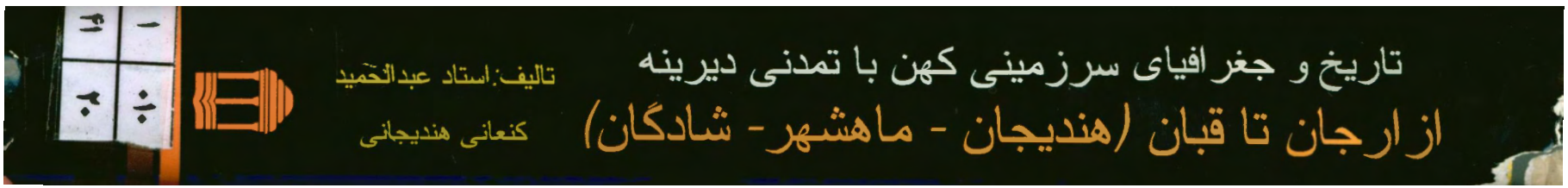
تاریخ و جغرافیای سرزمینی کهن با تمدنی دیرینه
از ارجان تا قبان (هندیجان - ماهشهر - شادگان)
تالیف: استاد عبدالحمید
کنعانی هندیجانی

۷۱۶۸۵

تاریخ و جغرافیای

سرزمینی کهن با تمدنی دیرینه

از

ارجان تا قبان

هندیجان ● بندرماهشهر ● شادگان

مؤلف:

استاد عبدالحمید کنعانی هندیجانی

انتشارات نوید شیراز

بسم الله الرحمن الرحیم

کنعانی هندیجانی، عبدالحمید
تاریخ و جغرافیای سرزمین کهن با تمدن دیرینه از ارجان تا قبان هندیجان، بندر ماهشهر، شادگان / مؤلف عبدالحمید کنعانی هندیجانی. ـ شیراز: نوید شیراز، ۱۳۸۱
۵۳۶ص.
ISBN 964-358-067-9
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. خوزستان -- تاریخ. ۲. ایلام. ۳. ارجان (شهر باستانی) -- تاریخ. ۴. بندر ماهشهر -- تاریخ. ۵. شادگان -- تاریخ. ۶. هندیجان -- تاریخ. الف. عنوان.
۹ک ۵۵ و ۲۰۱۷ DSR ۹۵۵/۵۳
کتابخانه ملی ایران ۸۰-۲۱۴۹۵م

تاریخ و جغرافیای سرزمینی کهن با تمدنی دیرینه از ارجان تا قبان

مؤلف: عبدالحمید کنعانی هندیجانی

▣ حروف‌نگار: اکرمی ▣ لیتوگرافی: واصف ▣ ویراستار: مریم رحیمی
▣ چاپ: قلم ▣ تیراژ: ۳۰۰۰ جلد
▣ طرح جلد: فرانک بوب ▣ چاپ اول ۱۳۸۱ ▣ حق چاپ محفوظ
▣ ناشر: انتشارات نوید شیراز
دفتر شیراز ـ تلفن / نمابر: ۲۲۲۶۶۶۲ (۰۷۱۱) ▣ صندوق پستی ۷۱۳۶۵/۶۶۶
دفتر تهران ـ تلفن / نمابر: ۸۹۰۵۹۴۵(۰۲۱)
پست الکترونیکی: E-mail Navid-Publication @ Yahoo.Com
شابک: ۹-۰۶۷-۳۵۸-۹۶۴ ISBN 964-358-067-9

آبادان سال ۱۳۳۳ خورشیدی

سخنی با سومین عکس دورهٔ جوانیم

بِمان به یاد مَن ای عکس جاودانی باش — نِمونه‌ای زِ مَن اَز دورهٔ جوانی باش
بهار عُمر جوانیست، با تو می‌گویم — بمان به یاد جوانی، زِ مَن نشانی باش
گُذَشت دورِ جوانی، وَزید بادِ خزان — رَسید موسِم پیری، تو آنچنانی باش
جوان بمان و جهان را به دیگران بِسپار — تو یادگارِ مَنی، دَر جِهان فانی باش
مگو که صاحبِ مَن پیر گشت وزار بِمُرد — نشانه‌ای ز من، از عَهد شادمانی باش
مگو تو راز دَرونم به هر کس و ناکس — تو رازدار چنان باش و جاودانی باش

مؤلف

این کتاب را به برادران خوبم و همهٔ دانش‌آموزان حق شناس و وفادارم اعم از زن و مرد، استاد و پزشک، مهندس، داور، افسر و پیشه‌ور به رسم یادگار و به منظور کمک هزینهٔ تحصیلی دانش‌آموزان یتیم و کم درآمد اهداء می‌کنم تا بتوانند به تحصیلات خود ادامه دهند. انشاءالله

معلم بازنشسته

عبدالحمید کنعانی هندیجانی

فهرست

عنوان	صفحه
پیش‌نوشتار	۹
سرآغاز	۱۷
راهنمای تلفظ واژه‌های فارسی	۲۰
سرگذشت تاریخی کشور ما	۲۱
چکامه	۲۲
شکل جغرافیای فلات ایران	۲۴
زلزله	۲۷
موقعیت جغرافیایی و تاریخی و...	۲۸
بخش اوّل: خوزستان	۳۳
تعریف و حدود و وسعت خوزستان	۳۵
زمین‌شناسی خوزستان	۴۲
عوامل دیگر مؤثر در پیدایش خوزستان	۴۴
عوامل مؤثر در ایجاد منابع نفت	۴۵
تشکیل و نوع خاک‌های خوزستان	۴۶
ناهمواری‌های خوزستان	۴۸
هورها ـ باتلاق‌ها	۵۲
حداکثر و حداقل گرما	۵۳
بخش دوّم: شوش ـ ایلام	۵۵
کاوش در ویرانه‌های شوش	۵۷
پنج هزار سال جنگ و ستیز در گاهوارهٔ تمدن	۵۹
حدود ایلام باستان	۶۳
سرزمین ایلام و وجه تسمیه آن	۶۴
آثار اعصار قبل از تاریخ در شوش	۶۴
آثار کشف شده از سرزمین ایلام	۷۲
ایلام در زمان هخامنشی	۷۴
بخش سوّم: آریا و هخامنشیان	۷۷
قوم آریا و دین و مذهب قوم	۷۹
وطن اصلی	۷۹
مذهب آریاها	۸۱
سرزمین ما در دوره ماد و هخامنشیان	۸۲
دوران هخامنشیان	۸۳
حمله اسکندر و جانشیان اسکندر	۹۰
جانشینان اسکندر	۹۷
سلوکیان	۱۰۱
کشف اسرار تخت جمشید	۱۰۴
بخش چهارم: اشکانیان ـ ساسانیان	۱۰۷
اشکانیان	۱۰۹
سلسله ساسانیان	۱۱۰
جانشینان شاپور اول	۱۱۳
بخش پنجم: مذهب در خوزستان	۱۱۷
مختصری در باره دین و مذهب مردم خوزستان	۱۱۹
مردم خوزستان	۱۲۲
خوزستان پیش از پذیرفتن دین اسلام	۱۲۲

عنوان	صفحه
دین اسلام در ایران (خوزستان)	۱۲۴
حکمرانان عرب مسلمان در خوزستان	۱۲۶
مذهب رسمی ایرانیان و مردم خوزستان	۱۲۶
بخش ششم	۱۳۱
سپید جامگان یا صبّیها در خوزستان	۱۳۳
آداب و رسوم و بعضی از باورهای مذهبی آنان	۱۳۴
روحانیت صائبین	۱۳۵
صبیهای خوزستان	۱۳۷
آداب و رسوم دینی صبیها در امر ازدواج	۱۳۸
زایش و دوره زایمان در این دین	۱۳۹
اعیاد صبیها چگونه است	۱۴۰
جواهر و اشیاء دیگر درگور مرده صبیها	۱۴۱
بخش هفتم	۱۴۳
چگونگی تشکیل سلسله قاجاریه	۱۴۵
شاهان قاجار	۱۴۶
بخش هشتم	۱۶۱
خوزستان در آغاز دوره پهلوی	۱۶۳
چگونگی تشکیل سلسله پهلوی (رضاخان)	۱۶۳
شاهان پهلوی	۱۶۵
تقسیمات تفصیلی استان خوزستان	۱۷۴
بخش نهم	۱۷۵
خوزستان مهد دانش و فرهنگ در ایران	۱۷۷
خط و زبان خوزی	۱۷۹
بخش دهم: شهر ارجان	۱۸۷
موقعیت جغرافیایی شهر ارجان	۱۸۹
شهر باستان ارجان	۱۹۷
سایر آثار باستانی شهر ارجان	۱۹۸

عنوان	صفحه
بخش یازدهم: آسک	۲۰۱
جغرافیای تاریخی آسک	۲۰۲
بناهای باستانی آسک (کلات)	۲۰۶
بخش دوازدهم: بندر سینیز	۲۰۹
بندر پریزادگان در خور امام حسن	۲۱۲
موقعیت جغرافیایی بندر مهرویان و...	۲۱۳
شناسایی جغرافیایی ویرانه‌های مهرویان	۲۱۵
وجه تسمیه مهرویان	۲۱۶
محصولات کشاورزی ـ صادرات و واردات	۲۱۸
آثار باستانی	۲۱۸
بخش سیزدهم	۲۱۹
سلام بر هندیجان	۲۲۱
هندیجان در رأس بحرکان	۲۲۳
هندیجان در طول تاریخ	۲۲۷
وجه تسمیه هندیجان	۲۲۸
شهرک امروز دهملا هندیان قدیم	۲۳۴
بخش چهاردهم: زِط ، جِط وگات	۲۳۹
کولی‌ها	۲۴۵
بخش پانزدهم	۲۴۷
رود زهر یا ناهید و آناهیتا	۲۴۹
ملکه سمیرامیس	۲۵۲
توماس مقدس	۲۵۳
مانی در هندیجان	۲۵۵
وجود آثار باستانی در سرزمین هندیجان و توابع	۲۵۷
دهستان لیراوی	۲۵۹
بخش شانزدهم: اوضاع فرهنگی و...	۲۶۹
آموزش و پرورش در دوره پهلوی در هندیجان	۲۷۲

عنوان	صفحه
بنیاد نخستین دبستان غیررسمی در هندیجان	۲۷۸
ایرادی کوتاه نه نقدی شایا و بجا	۲۸۳
بخش هفدهم: دین و مذهب مردم	۲۹۳
علی بن مهزیار هندیجانی منتسب به اهوازی	۲۹۶
علامه شیخ محمد زکی هندیجانی	۳۰۲
علامه میر غلامعلی هندی	۳۰۲
سایر علما و فضلا و عرفای هندیجان	۳۰۳
مراسم برگزاری عزاداری در دو ماهه محرم و صفر	۳۱۰
بخش هجدهم	۳۱۵
طوایف و عشیره‌های بخش هندیجان	۳۱۷
طایفه بنی‌رشید	۳۱۷
میران هندیجان	۳۱۸
سادات هندیجان	۳۱۹
طایفه آقاجری در هندیجان	۳۲۱
حیاتی‌های هندیجان	۳۲۲
چاروسایی‌های هندیجان	۳۲۲
شعبانی‌های هندیجان	۳۲۳
طایفه آباد، در بخش هندیجان	۳۲۴
طایفه یا عشیره گشتیل هندیجان	۳۲۷
طایفه گاومیش‌ها	۳۲۸
لرهای هندیجان	۳۲۸
طایفه گرگی	۳۲۹
طایفه بزرگ قنواتی	۳۳۰
بخش نوزدهم:	۳۳۳
رویدادهای مهم و تاریخی در هندیجان	۳۳۵
هندیجان در دوره فرمانروایی شیخ خزعل	۳۳۵
دیدار شیخ خزعل از مرحوم آخوند ملاحسین	۳۳۷
دوره ملوک الطوایفی در زمان حکومت قاجاریان	۳۳۸
حکام نظامی و غیر نظامی در هندیجان	۳۴۰

عنوان	صفحه
نخستین حکومت افتخاری شجاع نظام قنواتی	۳۴۱
خشکسالی در هندیجان و توابع	۳۴۳
قحط سالی در هندیجان	۳۴۵
تأسیس شعبه شرکت نفت در هندیجان	۳۴۶
کشف حجاب در ایران، خوزستان (هندیجان)	۳۴۷
آمدن رضاشاه به شهر هندیجان	۳۴۷
اسلحه‌بگیری در هندیجان	۳۴۹
بخش بیستم: شاعران هندیجان	۳۵۱
مقیاس وزن قدیم در هندیجان	۳۶۸
مساجد هندیجان در زمان حال	۳۶۸
بازارهای کنونی هندیجان	۳۶۹
کارخانه‌های هندیجان	۳۶۹
بخش بیست و یکم	۳۷۱
گمرک و بازرگانی در هندیجان	۳۷۳
اداره پست در هندیجان	۳۷۴
اداره دارایی	۳۷۵
شهرداری	۳۷۵
اداره کشاورزی و دامداری در هندیجان	۳۷۷
دامداری	۳۸۰
آب و آبیاری	۳۸۰
تقسیم اراضی خالصانه دولت	۳۸۱
سازمان‌های دولتی	۳۸۱
تأسیسات حکومت جمهوری اسلامی ایران	۳۸۸
هندیجان و کشف نفت در آن	۳۸۹
رگ سفید و حوزه نفتی آن	۳۹۰
بخش‌بیست‌ودوم: بندر ماهشهر	۳۹۱
موقعیت جغرافیایی، حدود و وسعت	۳۹۳
وجه تسمیه و سابقه تاریخی	۳۹۴
ویژگی‌های جمعیّتی	۳۹۵

عنوان	صفحه
ویژگی‌های اقتصادی و مسکن	۳۹۵
پیشینه تاریخی این بندر	۳۹۶
آثار باستانی بندر معشور	۳۹۸
ارتفاعات شهرستان بندر ماهشهر	۳۹۹
بندر امام خمینی	۴۰۰
جراحی	۴۰۳
خلف آباد مرکز جراحی	۴۰۴
سوابق تاریخی آنها	۴۰۵
بخش بیست و سوّم	۴۰۷
ساختار اجتماعی و قدرت در طایفه‌های خوزستان	۴۰۹
طوایف و عشایر موجود در شهرستان	۴۱۰
طوایف بومی و اصلی بندر ماهشهر	۴۱۰
طایفه بزرگ قنواتی	۴۱۳
بخش بیست و چهارم	۴۱۹
ویژگی‌های اخلاقی و عادت‌های سنتی	۴۲۱
مردم خوزستان	۴۲۱
مرکز شهرستان بندر ماهشهر	۴۲۱
ایام سوگواری خامس آل عبا و ائمه اطهار (ع)	۴۲۲
بخش بیست و پنجم: دبستان دولتی حافظ	۴۲۵
بخش بیست و ششم	۴۳۹
ادارات دولتی در مرکز شهرستان بندر ماهشهر	۴۴۱
فرمانداری شهرستان بندر ماهشهر	۴۴۲
بخش‌بیست‌وهفتم: بقاع متبرکه امامزادگان	۴۴۷
علما و ادبا و شعرای بندر ماهشهر در گذشته	۴۵۴
بخش بیست و هشتم	۴۶۱
نفت در بندر ماهشهر	۴۶۳

عنوان	صفحه
بخش بیست و نهم	۴۷۵
گشت‌وگذاری در فرهنگ و ادب	۴۷۷
ترانه‌های عامیانه	۴۷۸
ترانه‌های ملی ایران	۴۷۹
لغزها و چیستان‌ها	۴۸۱
تصنیف عروسی	۴۸۲
ادبیات لری به زبان هندیجانی	۴۸۶
نقش زن در جوامع انسانی شهرستان بندر ماهشهر	۴۹۷
بخش سی‌ام: شادگان	۴۹۹
موقعیت جغرافیایی، حدود و وسعت	۵۰۱
وجه تسمیه و سابقه تاریخی	۵۰۱
کعبیان، مشایخ فلاحیه	۵۰۲
طوایف بنی‌کعب	۵۱۱
دهات و حومه بلوک شادگان	۵۱۲
پایان زندگی شیخ سلمان	۵۱۹
جانشیان شیخ سلمان	۵۲۰
اداره‌ها و سازمان‌های دولتی شهرستان شادگان	۵۲۲
دومین سفر به شهر شادگان	۵۲۷
عرب‌های شادگان (ازدواج، فصل، نهوه)	۵۲۸
شعرای شادگای	۵۳۲
بلوک ویران شده قبان (گبان)	۵۳۵

به نام خداوند بخشندهٔ و مهربان

یک دهان خواهم به پهنای فلک　　تا بگویم شرح آن رشک ملک

مولوی

پیش‌نوشتار

کتاب‌های تاریخی و جغرافیای تاریخی یا جنبهٔ جهانی دارند، یا مربوط به سرزمینی معین است و یا شهر و منطقه‌ای خاص را می‌شناسانند. در اینگونه تحقیقات، محقق و نویسنده از راه غور در آثار گذشتگان و مشاهدات و آگاهی‌های شخصی به تألیف می‌پردازد. در زمینهٔ تاریخ‌های محلی، علاوه بر آنچه یاد شد اگر مؤلف اهل محل باشد، بی‌شک نتیجه کار و تحقیقاتش قابل اعتماد و کامل‌تر خواهد بود. کتاب ارجمندی که هم‌اکنون در دست مطالعه دارید از همین سنخ و صنف است. یعنی مؤلف کتاب، محلی است و به قول بیهقی یا از مشاهده و دیدار خویشتن می‌گوید یا از قول مردی ثقه، این اثر ارزنده که از بخش‌های گوناگون تشکیل شده در بسیاری از مباحث، اطلاعاتی دقیق و سودمند به خواننده می‌دهد؛ مخصوصاً قسمت‌هایی که به زادگاه وی ـ هندیجان ـ و شهر محل خدمات فرهنگی ایشان ـ بندر معشور ـ یا ماهشهر فعلی ارتباط دارد. نویسندهٔ این سطور، قصد نقد و بررسی مطالب

این کتاب را ندارد که در تخصص من نیست بلکه می‌خواهد به معرفی صاحب تألیف که در دوران تحصیلات دبستانی سعادت شاگردی وی را داشته است، بپردازد. آنچه در پی می‌آید تنها زمان حال من بنده نیست بلکه ـ قولی است که جملگی بر آنند ـ و خدا کند که بتوانم با این عبارات شکسته بسته، عشری از اعشار و اندکی از بسیار احساسات قلبی و حق‌شناسی‌های دیگران را بر قلم جاری کنم.

ضرب‌المثلی تازی می‌گوید: «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر» و می‌توان این مثل را در یادها و یادگارهای دوران کودکی نیز تسرّی داد. یادی که اینجا من از ایام کودکی و خردسالی می‌کنم بهانه‌ای است برای ذکر جمیل معلمی بزرگ و انسانی شایسته که شیوهٔ کار معلمی و دلسوزی‌ها و ارشادهای ارزنده‌اش در سرنوشت شاگردانش و انتخاب راه آینده‌شان، بسیار مؤثر افتاد.

در ولایت ما، روزگاری «دبستان حافظ» قلب تپندهٔ شهر بود. صدای زنگ‌های کلاس درس این مدرسه نقش ساعت شهر را داشت. پرچم سه رنگ خوش رنگ ایران که بر سر مدرسه افراشته بود، ایران عزیز را در خود خلاصه می‌کرد و چشم‌نواز بود. نوای روح‌بخش قرآن صبحگاهی و سرودهای پراحساس و دلپذیر ملی که از آن ساحت مقدّس برمی‌خاست در گوش جان شاگردان و مردم خوش می‌نشست. از در و دیوار کاهگلی آن نظم و ترتیب و صلابت و شکوه مدیریت استنباط می‌شد... آن زمان‌ها «بچه مدرسه»ای موجودی فرشته‌سان بود و مدرسه بهشت جان و معلم رضوان!

اواخر شهریور که آقای مدیر از مرخصی تابستانی برمی‌گشت، ثبت‌نام دانش‌آموزان حافظ شروع می‌شد. صبح زود، بچه‌ها با پوشه‌های سبز، سرخ، آبی و... کوچه را رنگین می‌کردند و مشتاق و شتابان به سمت مدرسه در حرکت بودند. شور و شوق دانش‌آموزان دیدنی بود. شب اول مهر از هیجان دیدارهای فردا، دیدار با مدرسه، کلاس، کتاب تازه، معلم جدید و همکلاسی‌ها، خوابمان نمی‌برد. بوی کیف و کتاب تازه که شب زیر سر می‌گذاشتیم مشام جانمان را نوازش می‌داد. هوا گرگ و میش بود که خواب ناکرده از بستر برمی‌خاستیم.

اهل خانه ـ بخصوص مادران ـ زودتر از رزوهای دیگر برمی‌خاستند، چه اول مهر روز بزرگی بود؛ نوروز علم!

امروز در کعبهٔ حافظ باز می‌شد و این حاجیان خردسال به طواف کعبه علم می‌رفتند.

... آن سال، مدیر مدرسه منتقل شده بود و مدیر جدید می‌آمد. بچه‌ها تک و توک از خم کوچه‌های پیچ در پیچ شهر به مدرسه می‌رسیدند. بچیل اوله کو، بچیل اوله کو (بچه‌ها، آبله کوب!). با اعلام این خبر دانش‌آموزان همه به در ورودی خیره شدند. جوانی بلند بالا، خوش لباس و آراسته با کیفی قهوه‌ای رنگ وارد مدرسه شد. علت این که یکی از بچه‌ها فرد تازه وارد را «آبله کوب» معرفی کرد یک سابقهٔ ذهنی بود. مأموران بهداشت که هر از چندگاه برای تلقیح واکسن به مدرسه می‌آمدند کیف قهوه‌ای رنگ داشتند. مرد تازه وارد به دفتر دبستان رفت و پچ پچ بچه‌ها شروع شد. یکی از اولیای دانش‌آموزان که گویا این تازه وارد را می‌شناخت گفت این آقا «آبله کوب» نیست. مدیره، کرکلعونیه (پسر کنعانی است). مدیر تازه وارد که به نام پدر شناخته می‌شد، پدری صاحب نام داشت به نام ملاّیوسف کنعانی که در بلوک هندیجان و بندرمعشور و نواحی اطراف، سرشناس و معروف بود. این کنعانی از مردم هندیجان بود و هندیجانی‌ها از دیرباز ـ عارف و عامی ـ به آداب دانی، معرفت و زیرکی (که در برخی‌ها با اندکی چاشنی شیطنت همراه داشت) معروف بودند و هستند. کنعانی بزرگ گه گاه به مناسبت‌هایی به بندر معشور می‌آمدند و میزبانشان یکی از بزرگان شهر بود. زنی بیت‌گوی و شعرساز به گویش محلی، تصنیفی ساخته بود که دو بیت آن به یاد مانده است:

بوقه بوقِ موتورل بزنین گِرده　　چاس و شوم «کَلعونی» مرغ سرخ کرده

«کلعونی» مرغ ئی خره چنش به ایما　　چاس و شوم، آدم فقیر نون و دوبُرّه

یعنی: اتومبیل‌ها مرتباً بوق می‌زنند [کنعانی وارد می‌شود]، نان گرم بپزی ـ ناهار و شام کنعانی مرغ شکم پر سرخ کرده است ـ کنعانی، مرغ می‌خورد چه به ما می‌رسد! ناهار و شام ما فقیر بیچاره‌ها نان خالی و دو آب چکیده است.

کنعانی بزرگ از صاحب منصبان وزارت کشور بود که به خاطر هوشمندی، حسن تدبیر و شناختی که از عشایر خوزستان داشت معمولاً به بخشداری اینگونه مناطق فرستاده می‌شد. فرمانداران و سیاسیون محیط در مشکلاتی که پیش می‌آمد با ایشان مشورت می‌کردند. من‌بنده هم وقتی دانشجوی دانشکده ادبیات مشهد بودم در چند نکته مربوط به گویش بختیاری ـ که در آن صاحب نظر بود ـ از طریق مکاتبه راهنمایی خواستم و لطف‌ها فرمود. خط و ربطی بسیار شیوا و پخته داشت که چند نمونه آن را به یادگار دارم. خدایش بیامرزد.

همین جا از فرهنگ و معرفت مردم هندیجان نکته‌ای به یاد آمد که در خور ذکر است. زمان پهلوی اول که به مردم ایران شناسنامه می‌دادند نام خانوادگی معمول شد و هر کس نام و نشانی و لقبی برمی‌گزید یا آماری‌ها به تناسب شغل و سر و وضع مراجعه کننده برای صاحب شناسنامه نام خانوادگی درست می‌کردند. نام‌های خانوادگی در هندیجان از تناسب و هماهنگی زیبایی برخوردار است. این تناسب را در نام و نام‌خانوادگی شادروان (یوسف کنعانی)، مرحوم (سیدابراهیم خلیلی) و مرحوم واعظ خوش‌سخن زبردست (شیخ عبدالنبی روحانی) به خوبی می‌توان احساس کرد. سادات این شهر دو گروه‌اند؛ گروهی نام خانوادگی علوی‌نژاد و گروه دوم نام خانوادگی مستطاب برگزیدند. ذکر خیر مرحوم کنعانی بزرگ ـ که لازم می‌نمود ـ ما را از معرفی کنعانی کوچک (پسر) بازداشت.

از فردای ورودی آقای مدیر جدید، دبستان حافظ ساعت به ساعت و روز به روز در صورت و معنی به سوی کمال می‌رفت. آقای مدیر ما به چندین هنر آراسته بود: از عکاسی، نجاری، رنگ‌آمیزی، تابلونویسی و موسیقی سررشته داشت. شعر می‌گفت. نمایشنامه می‌نوشت، بازیگر نمایش بود. اگر بخواهم از یکایک این توانایی‌ها بنویسم مثنوی هفتاد من کاغذ شود. فقط به یک نمونه بسنده می‌کنم.

کلاس‌های دبستان از داخل و بیرون گل اندود و کاهگلی بود و بدنما. یک روز جمعه به مصداق «درس معلم ار بود زمزمهٔ محبتی ـ جمعه به مکتب آورد طفل گریزپای را»، چند تن از ما را ـ که گریز پای هم نبودیم ـ به دبستان فرا خواند، قبلاً مواد کار را فراهم ساخته بود؛

مقداری گچ، چند بستهٔ لاجورد و تعدادی تخم‌مرغ! و ما مانده بودیم که آقای مدیر با این چند قلم کالا که هیچ سنخیتی با هم ندارند چه خواهد کرد؟ گچ برای بنایی است و تخم‌مرغ برای نیمرو و لاجورد هم معمولاً برای رنگ کردن ملحفه به کار می‌آیند. وقتی آقای مدیر دست به کار شد و به ما هم یاد داد فهمیدیم. با مخلوط کردن این مواد، رنگی آبی چشم‌نواز ساخته شد که با پارچه کهنه به دیوار اتاق‌ها مالیدیم. وقتی دیوارها خشک شد کلاس رنگ آسمان به خود گرفت؛ کلاس‌های دبستان حافظ، آسمانی شد. پس از گذشت بیش از پنجاه سال هنوز هیچ رنگی به زیبایی و جادویی آن آبی آسمانی ندیده‌ام. در دانشگاه‌های بزرگ تحصیل کردم و بعد به تدریس پرداختم ولی هنوز که هنوز است دبستان حافظ آن روزگار را در چشم و دل خود بزرگتر و با عظمت‌تر می‌بینم. علاقه به آن محیط پاک و قدسی بعدها در زندگی تحصیلی، تحقیقی و حتی خانوادگی و شخصی من اثر گذاشت. ادبیات خواندم و در ادبیات به ادبیات عرفانی گرایش پیدا کردم و از عرفان به «حافظ» ارادت دارم و نام دو تن از فرزندان خود را «عرفان» و «حافظ» انتخاب نموده‌ام.

زندگی خصوصی آقای مدیر هم حال و هوای فرهنگ و فضیلت داشت. یاد دارم جشن عقدکنان خود را روز پانزدهم بهمن ـ سالروز تأسیس دانشگاه تهران انتخاب کرده بود. در و دیوار دبستان را با پرده و قالی‌های رنگارنگ آراستیم. با میز و نیمکت‌های معمولی «سن» نمایش ترتیب دادیم. معاریف شهر و اولیای دانش‌آموزان و کارمندان انگلیسی و ایرانی شرکت نفت در این جشن فرهنگی شرکت کرده بودند. نمایشنامه را که در دو پرده بود آقای مدیر نوشت و کارگردانی کرد و نقش اول را خود به عهده گرفت، ملای مکتب. در پرده دوم که معرفی تعلیم و تربیت به شیوهٔ جدید بود در نقش دبیر تاریخ ظاهر شدند. صحنه‌آرایی دبستان، بازی‌بچه‌ها، نظم و ترتیب جشن، تحسین همگان ـ به ویژه خارجیان حاضردر جشن ـ را برانگیخت.

کوشش‌های شبانه روزی آقای مدیر ـ که حالا به نام آقای کنعای پور نامور بود ـ موجب شد در بندر معشور نمایندگی فرهنگ (ادارهٔ آموزش و پرورش امروزی) تأسیس شود و آقای

مدیر ارتقاء مقام یافتند و شدند نماینده فرهنگ بندر معشور که خود جناب کنعانی‌پور در خاطرات‌شان مفصلاً به شرح مطلب پرداخته‌اند... اما متأسفانه خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود. دیگران آمدند و بر سر سفرهٔ آماده نشستند و خوردند و شکر هم نگفتند...

سال‌ها گذشت، آن دوران شیرین را تلخی‌های روزگار به کام ما حرام کرد، به اصطلاح بزرگ شدیم، من بنده برای ادامهٔ تحصیلات دانشگاهی به مشهد رفتم و بعد به تهران آمدم و رطب و یا بسی یاد گرفتیم و دور از جان استاد دانشگاه شدیم. سال ۱۳۵۳ که به دانشگاه جندی‌شاپور آن زمان منتقل شدم شنیدم که جناب کنعانی‌پور با اطلاع از استادی من در دانشگاه اهواز فرصت یافته‌اند که به تحصیلات دانشگاهی بپردازند و دانشجوی دانشکدهٔ ادبیات شده‌اند!

روزی که با کلاس ایشان درس «نقد ادبی» داشتم، قبل از این که بر کرسی تدریس بنشینم، در حضور دانشجویان دست پر مهر آقای مدیر دیروز و دانشجوی امروز را بوسیدم و با کسب اجازه از آن معلم بزرگ درس را شروع کردم...

راستی که استاد ما در دورهٔ دانشجویی هم نمونه بود. ایشان با داشتن هفته‌ای ۳۰ ساعت درس اضافی در دبیرستان‌های مهم اهواز، دورهٔ چهار سالهٔ دانشکده ادبیات را سه سال به پایان رسانیده و تنها دانشجویی بودند که پایان‌نامه‌ای دربارهٔ زبان پارسی و دستور آن نوشتند و به دریافت ۹ جلد شاهنامه فردوسی از طرف دانشکده نایل شدند و به عنوان دانشجوی ممتاز به اتفاق چند استاد و عده‌ای دانشجویان ممتاز رشته‌های مختلف برای دیدن آثار باستانی یونان و ایتالیا به هزینهٔ دانشگاه مسافرت نمودند. نمی‌دانم همشهریان عزیز بنده هنگام بازنشستگی مدیر محترم دبستان دولتی حافظ بندر معشور چه کردند. ولی خبر دارم که با کعبهٔ علم و قبلهٔ دانش ماهشهر ـ دبستان حافظ ـ که از نخستین‌ها بود (سال تأسیس ۱۳۰۷) بی‌مهری‌ها شده است. در خیابان کشی شهر نیمی از آن نابود شد و نیمهٔ دیگر انبار آهن یکی از بازرگانان است!

اینک که این مقدمه را با چشمان اشکبار و حسرت و دریغ برگذشته به پایان می‌برم

چند تقاضا و استدعای عاجزانه از مسئولین محترم آموزش و پرورش ماهشهر و هندیجان، همکلاسی‌های سابق و همشهریان محترم خود دارم.

۱ - اگر مقدور باشد با تمهیداتی که دل سوختگان و عاشقان علم و فضیلت به کار خواهند بست باقی‌مانده فضای دبستان خراب شده حافظ را بخرند یا سید بزرگواری که مالک آن است و خود از دانش‌آموزان حافظ بوده ببخشد و در حد یک مدرسه چهار کلاسه از خانه‌های اطراف بر آن بیفزایند و دبستان حافظ را به همان شکل و شمایل ۷۰-۶۰ سال قبل بازسازی و زنده کنند.

۲ - اگر شق اول مقدور نباشد اداره محترم آموزش و پرورش ماهشهر، ماکتی از دبستان حافظ بسازد و در اداره یا یکی از مدارس ماهشهر که دارای سالن اجتماعات است در دید مردم قرار دهد و با نصب تابلویی در کنار آن سرگذشت دبستان را به بازدیدکنندگان معرفی نماید.

۳ - شنیده‌ام در ماهشهر قدیم ـ محل سابق دبستان ـ دبستانی به نام حافظ وجود ندارد و تعجب می‌کنم که همشهریان محترم چگونه راضی شده‌اند که نام این دبستان و مکان آن هر دو از ذهن مردم فرهنگ دوست این دیار به یک بار حذف شود! به جاست در اولین فرصتی که پیش می‌آید دبستانی به نام حافظ در ماهشهر تأسیس نمایند.

۴ - دانش آموختگان حافظ در محل و سایر نقاط ایران فراهم آیند و به عنوان جبران مآفات ـ هر چند خیلی دیر شده ـ مجلس بزرگداشت استاد عبدالحمید کنعانی‌پور را تدارک ببینند و در فرصتی مناسب جشنی باشکوه که شایسته نام حافظ و بایسته مقام استاد باشد برپا نمایند. جناب دکتر سیدمهدی طباطبائی که به برکت جد بزرگوار خود و تخصص در پزشکی «طبیب نفوس» و «حبیب قلوب» ما هستند باید در این امر خیر ـ همچون موارد دیگر ـ پیشقدم شوند وبا تشکیل کمیته‌ای از همشهریان و همشاگردی‌های قدیم و ارادتمندان استاد، این مهم را بر عهده کفایت بگیرند.

۵ - از ادارات محترم آموزش و پرورش ماهشهر و هندیجان استدعاست چنانچه در

این دو منطقه به تأسیس دبستان یا دبیرستانی اقدام فرمودند. با ملاحظه سوابق درخشان فرهنگی جناب کنعانی‌پور، این مدارس را به نام ایشان نامگذاری کنند؛ هر چند این نامگذاری‌ها نه برای کسی نام می‌آورد و نه پایدار می‌ماند و با تعاریف زمان و تحوّلات دوران نامی را از تابلویی برمی‌دارند و نام دیگر می‌گذارند.

۶- از شورای محترم اسلامی شهرهای ماهشهر و هندیجان انتظار داریم، کوچه‌ای، برزنی یا خیابانی را در فرصت‌هایی که پیش خواهد آمد به عنوان سپاس مردم شهر نه صرفاً به خاطر جناب کنعانی‌پور بلکه به نام حق‌شناسی از «معلم» به نام این معلم فداکار نامگذاری فرمائید. این معلم با ایمان و مدیر مدبّر که بیشتر خدمات چهل و دو ساله‌اش در نقاط محروم بوده و بنیانگذار ادارات آموزش و پرورش هندیجان و بندر ماهشهر می‌باشد در اول مهر ماه ۱۳۵۸ هـ.ش به افتخار بازنشستگی در اهواز نائل گردید، در پایان برای استاد سلامت، طول عمر با برکت و توفیق خدمات فرهنگی و تحقیقاتی بیشتر از خداوند بزرگ خواهانیم.

بمنه و کرمه

دکتر ابراهیم قیصری
اقلید، محلهٔ ارگمان، استاد سرای دانشگاه آزاد اسلامی

شهریور ماه ۱۳۸۰

سرآغاز

ای نام تو بهترین سرآغاز　　بی‌نام تو نامه کی کنم باز

آفریدگارا: به نام تو، در زینهار تو و در پناه تو این سرآغاز را آغاز می‌کنم.

هفت سال پیش آرزومند بودم که به نگارش و تألیف این کتاب بپردازم و به این آرزو جامه عمل بپوشانم. تلاش و کنکاش فراوانی درباره مطالب و جستارهای این کتاب نمودم، اما متأسفانه به جهات بیماری‌های پی در پی از یک سو و اشتغالات مستمر چهار ساله‌ای که، در کانون جهاندیدگان وابسته به سازمان بهزیستی شیراز داشتم از سویی دیگر، توفیق رفیق راهم نشد و به قول معروف مثنوی تا مدتی تأخیر شد. منظور غایی و نهایی من از تألیف این کتاب و تصنیف کتاب‌های دست‌نویس دیگری که دارم، سودجویی و بهره‌بری شخصی نیست و نخواهد بود، بلکه «یکی نقشی است کز ما بازماند» و دیگری سودی است که از ماحصل این کتاب‌ها عاید شود تا در راه کمک به هزینه تحصیلی دانش‌آموزان یتیم و کم درآمد شهر بندرماهشهر که متأسفانه نمی‌توانند به تحصیلات خود ادامه دهند می‌باشد که به وسیله انجمن خیریه‌ای که از چند تن از شاگردان خیراندیشم تشکیل می‌شود، اختصاص یابد.

اکنون توجه خوانندگان ارجمند این کتاب را به نکات زیر مبذول می‌دارم:

۱ - در تألیف این کتاب تا آنجایی که مقدور بوده به ایجاز مطالب پرداخته و از آوردن زواید بیهوده خودداری کرده‌ام.

۲- تا آنجا که توانسته‌ام از به کار بردن لغات مغلق و اصطلاحات نامأنوس دوری جسته معنی را فدای واژه نکرده و در نوشتار سادگی جملات را ندیده گرفته از دگرگونی حواس و تشتت خاطر خوانندگان گرامی دوری جسته مآخذ و منابع را زیر هر صفحه نوشته‌ام.

۳- درباره نقش تاریخ و چگونگی آن در جوامع انسانی و صلاحیت مؤلف آن گفتاری نوشته‌ام که در آغاز این کتاب می‌خوانید.

۴- با تجارب ارزنده‌ای که در دوران تحصیل و تدریس تاریخ در دبستان، دبیرستان، دانشسرای مقدماتی دخترانه بندر ماهشهر و دانشکده ادبیات وعلوم انسانی دانشگاه اهواز آموخته و اندوخته‌ام، کوشیده‌ام نکاتی را در تاریخ باستانی و همگانی این سرزمین بگنجانم که برای خوانندگان مخصوصاً جوانان آموزنده و ارزنده باشد.

۵- در آغاز هر بخش به گونه‌ای خاطرنشان کرده‌ام تا خوانندگان ارجمند بتوانند سرآمد رویدادهای مهم تاریخی میهن عزیز خود را به یاد آورده تأثیر عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را در فرهنگ مردم زمان‌های گذشته کشور خویش دریابند و تجزیه و تحلیل فرمایند.

۶- تواریخی که در این کتاب ذکر شده آنچه مربوط به پیش از اسلام بوده بر طبق معمول به سال میلادی قید شده و در مواردی دیگر حتی‌الامکان سنوات هجری به کار رفته و تا سال ۱۳۳۷ قمری و از آن پس سال‌های خورشیدی آمده است. در تبدیل سال‌های میلادی به هجری قمری روز و ماه در نظر گرفته نشده است.

۷- ما ملت نجیب و بیدار و دیندار ایران با توجه به تمدن دیرینه تاریخی که داشته و داریم باید به آینده و حال کشور خود بیندیشیم و با عزمی جزم و اراده‌ای راسخ در راه

خدمت و اعتلا و ترقی آن با جان و دل بکوشیم و از هرگونه مجاهدت و مساعدتی حتی‌الامکان دریغ نورزیم.

امیدمندم این کتاب با همه کمبودها و نارسائی‌هایی که دارد مورد توجه خوانندگان گرامی به ویژه دانشوران ارجمند قرار گیرد زیرا برای این نگارنده ناچیز که با همه ناتوانی و بیماری عمری را در این راه صرف کرده‌ام بزرگترین پاداش خواهد بود.

در پایان از همیاری برادرم آقای شمس‌ا... کنعانی و خاله‌زاده عزیزم آقای مصطفی بهبهانی و شاگردان حق شناسم آقایان ملک امیری و مرتضی حقیقت در بندر ماهشهر، احمد بارونیان در هندیجان و به ویژه آقای عضبان اهدایی در تهران سپاس و امتنان فراوان دارم.

عبدالحمید کنعانی‌هندیجانی

راهنمای تلفظ واژه‌های فارسی

برای تلفظ درست واژه‌های ناآشنایی که در این کتاب آورده‌اند، از علایم فونتیک کمک گرفته‌ایم که معادل فارسی هر یک به شرح زیر است:

آ،ع	a	ث،س،ص	s	ک	k
فتحه (ـَ)	a	ج	J	گ	I
کسره (ـِ)	e				
بین ای و اِی کشیده	e	ح، ه	H	م	m
ای	i	خ	X	ن	n
ضمنه (ـُ)	o	د،ذ،ز،ض،ظ	D	و	v
او	u	ر	R	ی	y
اوی کشیده	u			همزه وسط،ع وسط	و
او کشیده	o	ژ	Z		
ب	b	ش	s		
پ	p	غ،ق	Q		
ت،ط	t	ف	F		

حروف مشدّد در تلفظ واژه‌های این کتاب دوبار تکرار شده‌اند، مانند

ذرّه Zarra سکّو Sakku، صحّت Sehhat برّه Barra

مآخذ: افشار (سیستانی)، ایرج، بزرگان سیستان، مرغ آمین، ۱۳۶۷، ص ۷

به نام پاک یزدان آفریدگار[1]

سرگذشت تاریخی کشور ما

پیامبر بزرگوار دین مبین اسلام، حضرت محمدبن عبدالله (ص) فرموده‌اند:

«حب الوطن من الایمان» دوستی وطن از ایمان است. این فرمایش گهربار و پیامبرانه آیتی است ربّانی و کلامی است سُبحانی برای همهٔ ابناء بشر به ویژه ما ایرانیان مسلمان که میهن عزیز خود را دوست داشته باشیم و به سرگذشت تاریخی آن نگاهی رسا و گویا بیندازیم و دریابیم که این کشور باستانی به مرور زمان و در عرصه جهان چه فراز و نشیب‌هایی را پیموده است.

روزگارانی مدید پرچم مجد و عظمتش برفراز کاخ‌های آتن و اسپارت و بلکه نیمی از جهان دَر اهتزاز بوده و دیرزمانی ساحت مقدسش پایمال سُمّ ستوران اسکندر دون و چنگیز خونریز و تیمور سَرخواهِ جنگجو و دشمنان کینه‌توز بوده است.

این کشور پهناور آریایی و اهورایی و اسلامی در گذر زمان جور و بیداد فراوان دیده،

---

۱ - یزدان در اصل جمع ایزد است، و به گونه مفرد هم به کار می‌رود.

آفریدگار = آفریننده، خالق از صفات خدای تعالی است (فرهنگ فارسی عمید، حسن)

دیرگاهی در فخر و غنا و زمانی در فقر و بلا به سر برده، امّا به خواست ایزد منّان و همّت نیک‌مردان و ملّت با ایمان بر خلاف برخی از دولت‌های ستمگر قرون گذشته که جز نامی از آنها در تاریخ به جا مانده، کشور عزیز ما با همه جور و جفاهایی که دیده چون کوهی استوار سرفرازانه پای بر جای خود ایستاده و آواز قدرت و معدلتش در جهان پیچیده است. برای اثبات این مدّعا به چکامهٔ زیر توجه فرمایید:

(چکامه)

جـور و بـیداد فـراوان و فـزون دیـد ایـن مـلک
سِـــتم و کـــینهٔ اسکـندر دون دیـد ایـن مـلک
دشت‌و هـامون‌ز عـرب‌غرقه‌به‌خون‌دید ایـن مـلک
ظـلم چـنگیز ز انـدازه بـرون دیـد ایـن مـلک
گنبد و کاخش زِ آسیب نَلرزید اَرکان
فـــرّ و فـــیروزی مـــا مـلّت، پـیداست هـنوز
کـــیش زرتشت ز آتشکـــده بـــرپاست هـنوز
تـــخت جـمشید بـلند اخـتر بـرجـاست هـنوز
طـاق کِسـری بـه لب دجـله هـویداست هـنوز
ماند آن قوم کزو ماند بجا نام و نشان
پَـــرچـــم مَـجد و شِـرَف نـیز عـیانَست کـنون
نـــام اللـــه بـــر آن نـــقش و نشـانست کـنون
دیـــن اســـلام بـه جـهان ورد زبـانست کـنون
کشـــور از ارتش خـود امـن و امـانست کـنون
فرّهٔ ایزدی و خونِ شهیدان جوان

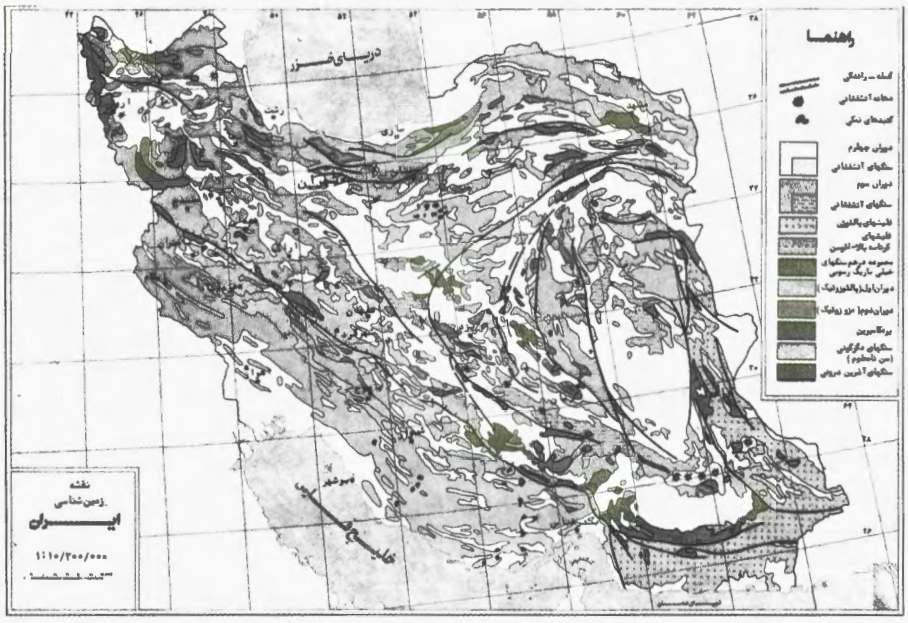

نقشه فلات ایران

نقشه تقسیمات کشوری ایران

شکل جغرافیای فلات ایـران

کشوری که ما آن را ایران می‌نامیم بخش بزرگی از آن سرزمین پهناوریست که فلات ایران نامیده شده است. این مرز و بوم پهناور شامل جلگهٔ وسیع و بلندیست که از هر سو کوه‌های بلندی آن را فراگرفته‌اند.

در خاور سه رشته کوه متوازی که معروف به کوه‌های سلیمان می‌باشند.

در شمال کوه‌های البرز که مانند زنجیری از خاور به باختر کشیده شده‌اند.

این کوه‌ها در باختر از کوه‌های ارمنستان جدا شده و از جنوب دریای خزر گذشته به واسطهٔ (کوه بابا) به (هندوکه) پیوسته و این هم با (هیمالیا) بلندترین کوه جهان پیوند یافته است. در باختر فلات، کوه‌های کردستان یا زاگرس[۱] واقع است که از شمال به جنوب رفته و پس از آن به سوی جنوب و خاور برگشته به دریای عمان می‌رسد و کوه‌های جنوب و خاور بیشتر از مواد آهکی است.

در کوه‌های باختری نزدیک دریاچهٔ ارومیه[۲] سنگ خارا دیده می‌شود.

بعضی از کوه‌های شمال از مواد آتشفشانی آمیخته شده یعنی مواد آنها از بن زمین بیرون آمده، مانند دماوند در نزدیکی تهران و سبلان در آذربایجان این آتشفشان‌ها اکنون خاموشند. بالاترین درجه فلات ایران در جنوب آن و سراشیبی فلات از جنوب به شمال است، زیرا در کرمان بلندی آن ۱۶۰۰ متر است و حال آن که در مشهد از ۱۰۵۰ و در تبریز از ۱۲۰۰ متر تجاوز نمی‌کند.

مساحت فلات ایران دو میلیون و ششصد هزار کیلومتر مربع یا تقریباً پنجاه و پنج هزار فرسنگ مربع است ایران کنونی از این مساحت دارای شصت و سه درصد یا تقریباً دو ثلث از کل است و آنچه باقی می‌ماند متعلق به کشورهایی مانند افغانستان و بلوچستان و

---

۱ - اروپاییان چنین نامند.

۲ - اسم این دریاچه را جغرافیون عرب و غیره ارومیه ضبط کرده و در روایات قدیم ما آن را چی‌چست یا چی‌گست نامیده‌اند.

غیره می‌باشد که بر اثر حوادث تاریخی از اوایل سده سیزدهم هجری به تدریج از ایران جدا شده‌اند آب وهوای فلات ایران خشک است به ویژه در بخش مرکزی که کویر لوت نامیده می‌شود و یکی از گرم‌ترین جاهای جهان است. به غیر از گیلان و مازندران و کرانه‌های خلیج پارس که بارندگی در آنجاها زیاد است، در سایر جاهای ایران مجموع مقدار باران در عرض سال تقریباً از سه گره و نیم تا چهار گره و نیم تجاوز نمی‌کند.[۱]

در شمال ایران بادهای باران‌آور زیاد می‌وزد، ولی هنگامی که به کوه‌های بلند البرز برمی‌خورد غالباً به سمت جنوب آن تجاوز نمی‌کند. بدین جهت در گیلان و مازندران بارندگی زیاد می‌شود و حال این که صفحات جنوبی آن کوه خشک است.

بادهایی که در ایران می‌وزد از دو سوی شمال باختری و جنوب خاوری است.

اولی از اثر بادهای تند شمال آمریکا است که از اقیانوس اطلس می‌گذرد و از دریای آسیای صغیر می‌رسد و از آنجا به ایران و هند می‌پیوندد.

در فلات ایران رودی که قابل کشتی رانی باشد منحصر به کارون است.

این رود پر آب که سرچشمه آن از ناحیه سیمره لرستان است و با شعباتی که از کوه‌های بختیاری به آن می‌پیوندد در خوزستان جاری است. و بخشی از آن در خرمشهر به شط‌العرب و شاخه‌ای از آن به بهمنشیر آبادان می‌ریزد.

رودهایی دیگر از این قرار است؛ در شمال اَرَس، سرخ رود یا قزل‌اوزن. که پس از این که به شاهرود پیوست سفید رودش می‌نامند و اترک که این سه رود به دریای خزر می‌ریزند.

در اصفهان زاینده رود که در باتلاقی کَم می‌شود در خاور مرغاب و هریرود که در صحرای ترکمن فرو می‌رود، در سیستان هیرمند و در شمال خاوری رود بزرگ آمویه که از بدخشان شروع شده به دریاچه آرال می‌ریزد.

فلات ایران دارای چند دریاچه است و دانشمندان زمین شناس آنها را بازمانده دریایی

---

۱ ـ متر برابر یک گزاز مقادیر جدید است.

می‌دانند که هنگامی بخش اعظم فلات ایران را در زیر خود داشته است. دریاچه‌های مزبور بدین قرارند: در شمال و باختر فلات و نواحی مجاور آن: دریاچه ارومیه در قسمت باختری آذربایگان ـ دریاچه (اون) در ترکیه در ۱۵ فرسنگی حدود ایران و دریاچه (گی چای) در قفقازیه، مهم‌ترین اینها دریاچهٔ ارومیه است که گودی آن پانزده متر است و آب آن خیلی شور و تقریباً در ارتفاع هزار متر از سطح دریای اقیانوسی واقع است. در فارس دو دریاچه مهارلو و نیریز.

در سیستان دریاچهٔ هامون که فاضل‌آب آن در سال‌هایی که بارندگی می‌شود به گود(زره) می‌ریزد. در کرمان هامون دیگری است موسوم به نمک‌زار (بعضی اسم این دریاچه را جد و مریان نوشته‌اند) آب دو رود بمپور و هلیل به این هامون می‌ریزد بین قم و تهران دریاچهٔ قم یا حوض سلطان می‌باشد.

از سوی شمال چنانچه گفته شد، فلات ایران به دریای خزر محدود است، این نام به مناسبت مردمانی است که موسوم به خزر بوده و در شمال باختری این دریا سده‌هایی بسر برده‌اند[۱] این دریا، از جهت گودی به سه بخش تقسیم شده و گودترین جاهای جنوبی آن در بخش جنوبی است زیرا شمال دریا در اثر لای رود بزرگ آدیل (ولگا) که به دریا می‌ریزد کم عمق می‌باشد.

سطح دریا ۲۶ متر از سطح دریای اقیانوسی پایین‌تر است و چنانچه به تجربه رسیده همواره فرو می‌رود، سبب آن را تابستان‌های بسیار گرم و تبخیر زیاد آب دریا می‌دانند.

فلات ایران از سوی جنوب به خلیج پارس و دریای عمان محدود است. خلیج پارس[۲] از گرم‌ترین جاهای دنیا است و شبه جزیرهٔ عربستان را از ایران جدا می‌کند.

---

۱ ـ اروپائیان آن را کاسپین می‌نامند، جغرافیون عرب کاسپین را (قزبین) کرده‌اند.

۲ ـ سبز دریایی که هنگام روز فیروزه گون است و شب هنگام از آن آتش برجهد از کتاب بزرگ شهریار ناخدای رامهرمزی.

زلـزله

زلزله مخرب‌ترین پدیدهٔ طبیعی است. زلزله‌ها معمولاً بیش از چند ثانیه طول نمی‌کشد و در همین زمان اندک، امکان خرابی‌های زیاد وجود دارد. علّت بروز خرابی‌ها، سریع و ناگهانی بودن حرکات زمین لرزه است و نه مقدار آنها. تعداد زلزله‌هایی که در سال رُخ می‌دهند بسیار زیاد است، اما تعداد انگشت‌شماری از آنها اثرات تخریبی فراوان دارند.

علت اصلی بروز زلزله تغییرات زمین‌ساختی است که در حاشیه و نزدیکی گسله‌ها و راندگی‌ها صورت می‌گیرد و همچنین ممکن است به علت انحلال سنگ‌های آهکی، یکسری غارهای آهکی تشکیل شده و در اثر ریزش سقف این غارها، زمین لرزه‌های خفیفی پدیدار شود و یا این که همزمان یا بعد از فعالیت‌های آتشفشانی، زلزله‌های خفیفی ایجاد شود. برای تعیین شدت زلزله از دو مقیاس استفاده می‌نمایند:

۱ - مقیاس مرکالی بر اساس اثراتی که از زلزله باقی مانده و یا احساس می‌شود.

طبقهٔ تقسیم‌بندی شده از دقت چندانی برخوردار نیست.

۲ - مقیاس ریشتر یا درجه‌ی ریشتر که نسبتاً دقیق است و به کمک شدت مطلق و انرژی ناشی از آن بدست می‌آید. مقیاس ریشتر از ۱ تا ۸ درجه تقسیم‌بندی می‌شود. لیکن وقوع زمین لرزه‌های بیش از ۸ درجهٔ ریشتر نیز وجود دارد، که از سال ۱۹۰۰ میلادی تاکنون زلزله‌هایی که شدت مطلق آن بیش از ۸/۶ درجه‌ی ریشتر باشد، اندازه‌گیری شده است.

توزیع نواحی زلزله‌خیز در تمام سطح زمین یکنواخت نیست، بلکه در بعضی نقاط تعداد و شدت آنها بیشتر، و در بعضی نقاط دیگر کمتر بوده است. فلات ایران یکی از نقاط زلزله‌خیز بوده و هر چند وقت یک بار زلزله باعث بروز خسارات جانی و مالی فراوان می‌گردد. مهم‌ترین زلزله‌های ایران در ۸۰ سال گذشته در جدول زیر مشخص شده است:

محل وقوع	تاریخ وقوع	شدت مطلق
درود	دی ۱۲۸۸	۷/۴
شمال خراسان	مهر ۱۳۰۸	۷/۲

جنوب غربی سلماس	اردیبهشت ۱۳۰۹	۷/۰۰
سراوان	خرداد ۱۳۱۳	۷/۰۰
شمال خراسان	مهر ۱۳۲۷	۷/۲
لاریجان	تیر ۱۳۳۶	۷/۴
غرب همدان	آذر ۱۳۳۶	۷/۰۰
بوئین زهرا	شهریور ۱۳۴۱	۷/۰۰
دشت بیاض	مرداد ۱۳۴۷	۷/۳
بندر عباس	اسفند ۱۳۵۶	۷/۷۰۰
طبس	شهریور ۱۳۵۷	۷/۷
شمال قائن	آبان ۱۳۵۸	۷/۳
گلباف کرمان	مرداد ۱۳۶۰	۷/۰۰

موقعیت جغرافیایی و تاریخی و بازرگانی خلیج فارس

با در نظر گرفتن این که بیشتر بنادر آباد و یا ویران شده سرزمین مورد گفتارمان در کرانه‌های این خلیج نیم بسته قرار داشته و دارند، بسیار به جا می‌دانم که دربارهٔ آن نوشتار کوتاه و نارسایی داشته باشم:

هزار و هفتاد سال پیش، بزرگ بن شهریار، ناخدای رامهرمزی در کتاب شگفتی‌های هند، خشکی‌ها، در آب‌ها و جزیره‌هایش نوشت: از شگفتی‌های دریای پارس چیزی است که مردمان به شب هنگام بینند، در آنگاه چون موج‌ها برهم خورند و بر یکدیگر شکسته شوند، از آنها آتش برجهد. و آن که بر کشتی سوار است پندارد که بر دریایی از آتش روان باشد.

این دریا که به سبب کمی گودی و وجود پستی و بلندی‌های زیر دریا از دیگر دریاها پر جوش و خروش‌تر است و به اقیانوس هند می‌پیوندد و سرتاسر مرزهای جنوب باختری وجنوب خاوری کشور ما را در بر گرفته است، به نام خلیج فارس و دریای عمان نامیده می‌شود.

نام دریای پارس از روزگار هخامنشیان به روی خلیج فارس گذارده شده است. در کتیبه‌ای که از داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی در تنگه‌ی سوئز (در مصر که دو هزار و چهار صد سال پیش جزو قلمرو پادشاهی او بوده) یافته‌اند، نام این خلیج دریایی که از پارس آمده استپ یاد شده و در زمان ساسانیان نیز این خلیج را دریای پارس می‌نامیده‌اند.

در کتاب‌های قدیم، که در دانش جغرافیا نوشته شده نام این دریا چپرسیکوس سینوسیپ یا چسینوس پرسیکوسپ یعنی خلیج پارس آمده است.[۱] در حد تعالیم قدیم‌ترین کتاب جغرافیای به زبان فارسی که در هزار سال پیش تألیف گردیده، ذکر این دریا چنین آمده است:

«خلیج فارس از حد پارس برگیرد، با پهنای اندک تا به حدود سند»[۲]

چون قسمتی از اقیانوس بزرگی که در جنوب غربی آسیا قرار گرفته، به مناسبت رنگ سرخ خاک کرانه‌های آن سرخ رنگ است و به دریای سرخ موسوم گشته، قسمت دیگری از اقیانوس هند را که از خلیج فارس آغاز می‌شود و به کرانه‌های هندوستان پایان می‌یابد (دریای سبز) نامیده‌اند و این سبز دریا در کرانه‌های کشور ما آبی درخشنده و فیروزه گون است. خلیج فارس به تنهایی و بدون دریای عمان از دریاهای کوچک به شمار می‌رود که پهناوری آن از ۲۳۲۸۵۰ کلیومتر مربع بیشتر نیست و در تقسیم‌بندی دریاها، در ردیف دریاهای کم ژرف متوسط دریای عمان که دنبالهٔ خلیج فارس است و از تنگهٔ هرمز به این نام نامیده می‌شود، گاهی از سه هزار متر بیشتر است ولی چون وارد خلیج فارس شویم گودی آب کم می‌شود، در خلیج فارس جزایر متعددی از جمله هرمز، قشم بزرگ، خارک، خارکو، لارک، لاوان، کیش، هنگام، تنب بزرگ، تنب کوچک، ابوموسی و غیره که همه متعلق به ایران بوده و می‌باشد طبق نقشه‌ای که ملاحظه می‌نمایید از هر لحاظ حائز اهمیت بسیاری

---

۱ ـ نگاه کنید به کتاب: Siavs Persicus, Persicus sinus.

2- Worls, 578.

بوده و هستند.

این خلیج که از لحاظ ساختمان طبیعی و تاریخ پیدایش، شباهتی با دریاهای دیگر ندارد و سراسر آن گویی صفحهٔ ساحلی است که در امتداد جلگه‌های اطراف نَجد ایران می‌باشد.

زمین‌شناسان می‌گویند اگر سطح آب این خلیج ۲۰ متر پایین رود و پهناوری آن نصف گردد سواحل شمالی این خلیج در طی اعصار تغییرات زیادی نموده و شاید هیچ دریایی به این سرعت تغییر شکل نداده باشد.

آبرفتی که رودهای کارون و شط‌العرب و دز و کرخه و جراحی و هندیجان به این دریا وارد می‌کنند دائماً کف خلیج را پر می‌نمایند.

زمانی ساحل دریا در حدود ۴۰۰ کیلومتر و فراتر از شمال ساحل امروزی بود، و فرات و دجله و کارون هر یک خود جداگانه به دریا می‌ریختند، در حالی که امروز فرات و دجله با هم به دریا می‌ریزند. اگر نقشه آسیای جنوب باختری و آفریقای خاوری را به دقت بررسی کنیم، بین شبه جزیره عربستان و قارهٔ آفریقا، دو چاله عمیق دریایی می‌بینیم که نام آن دو (دریای سرخ) و (خلیج فارس) است. برای درک آسان چگونگی پیدایش خلیج فارس، این خلیج را در عالم خیال با فلات عربستان بپیوندیم. با توجه به این نکته که از نظر ساختمانی جنس خاک شبه جزیرهٔ عربستان دنباله ساختمان مشرق آفریقا است، در صورتی که ترکیب جنس خاک خلیج فارس در منطقه ساختمانی نجد ایران واقع شده و امتداد آن در فلات ایران است که تا اعماق دریا کشیده شده است و بدین جهت این خلیج از آن ایران است که پرسین گلف نامیده شده است.

توده‌های مرجانی که مانند شهرهای گمشده‌ای در اعماق آب‌های خلیج فارس به فراوانی بیشتر به موازات ساحلی یافت می‌شوند بی‌گمان از ژرفای آب می‌کاهند، بدان گونه که ژرفای آب به طور متوسط در دهانهٔ شط‌العرب در کرانه خوزستان، تا پنجاه میلی ساحل ۳۶ متر است. دریاشناسان و همچنین زمین شناسان بر این باورند که اگر رویهٔ آب این خلیج ۳۰ متر پایین رود پهنای آن به نصف پهناوری امروزی خود خواهد رسید.

در پهنهٔ فیروزه‌گون این خلیج و همچنین دریای عمان علاوه بر جزیره‌های بزرگ و کوچک و شبه جزایری بزرگ مانند (قطر) و (عمان) و بنادری مهم وجود دارند که در کرانه‌های شمالی و جنوبی آن از دیده بازرگانی و سوق‌الجیشی حائز اهمیت بسیاری بوده و هستند. و بدین جهت پای مستشاران اروپایی اعم از انگلیسی و فرانسوی و پرتغالی به نام جهانگرداز سال ۱۶۶۵میلادی‌تاسال ۱۶۷۲م. به این منطقه باز شد. پرتغالیان بی‌رحم و استعمارگر از سال ۱۵۰۷ میلادی بر این دریای پهناور و جزایر آن مخصوصاً (هرمز) فرمانروایی داشتند.

پرتغالیان از این خوان پر نعمت خدادادی به مدت ۱۱۷ سال بهره‌برداری نمودند. خوردند و بردند و دست بردار نبودند تا این که شاه عبّاس اوّل دستشان را به کلی کوتاه گردانید.

خوشبختانه پس از ملی شدن صنعت نفت در ایران و کشف معادن و ذخایر نفت در این دریای گهربار در دو کرانه این خلیج جوشان و خروشان و آمد و رفت کشتی‌های نفتی و بازرگانی در این دریای پر نعمت صاحبان آن به خواست ایزد منّان بهره‌مندی روزافزون خود را با ساختن اسکله‌های مجهز و آباد نمودن بنادر بازرگانی اعم از آزاد و غیر آزاد و تسهیلات گمرکی، بار دیگر این خلیج پر نعمت و آن دریای پهناور عمان شکوه و عظمت گذشته را در پناه و زیر لوای مقدّس حکومت اسلامی بازیافت و انشاالله با بیرون راندن ناوگان پرتاخت و تاز آمریکای جهانخوار از این دریای پربار و نعمت سرشار خدادادی ساکنان مسلمان این مناطق در کمال آسایش و آرامش بسر برده و با کوتاه نمودن دست استعمارگران جهانخوار و به ویژه آمریکای ستمکار حق به حقدار خواهد رسید و بار دیگر برای آخرین بار صاحبان اصلی این دریای پهناور و پر نعمت خداوندی شکوه و شوکت دیرینه خود را باز خواهند یافت. آری، با یاری خدا و پاک‌دلی و یک رنگی چه کاری است که نتوان کرد.

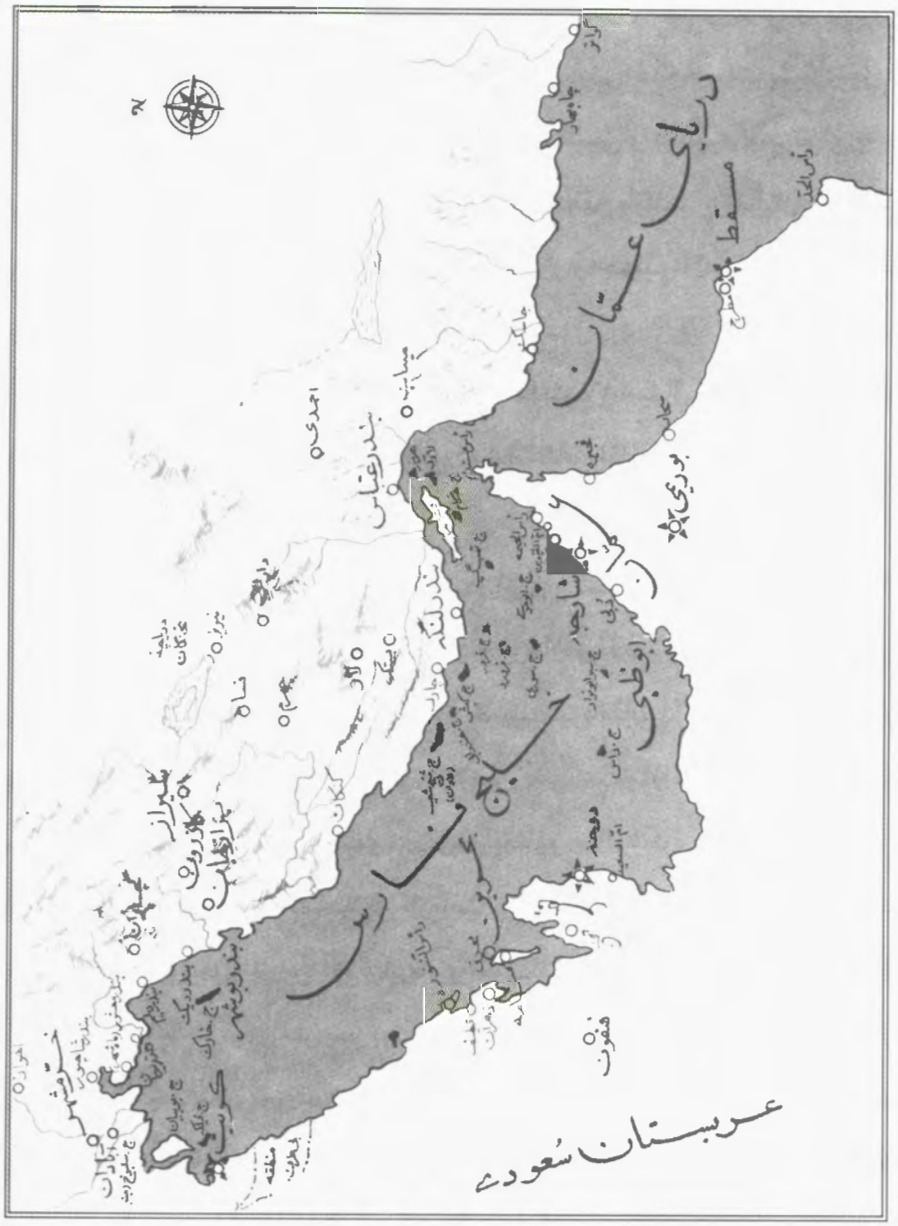
دریای عمان
مسقط
بندرعباس
بندرلنگه
خلیج فارس
ابوظبی
دوحه
هفوف
عربستان سعودی

بخش اوّل

- تعریف و حدود و وسعت خوزستان
- زمین‌شناسی خوزستان
- وضع جوی شهرهای خوزستان

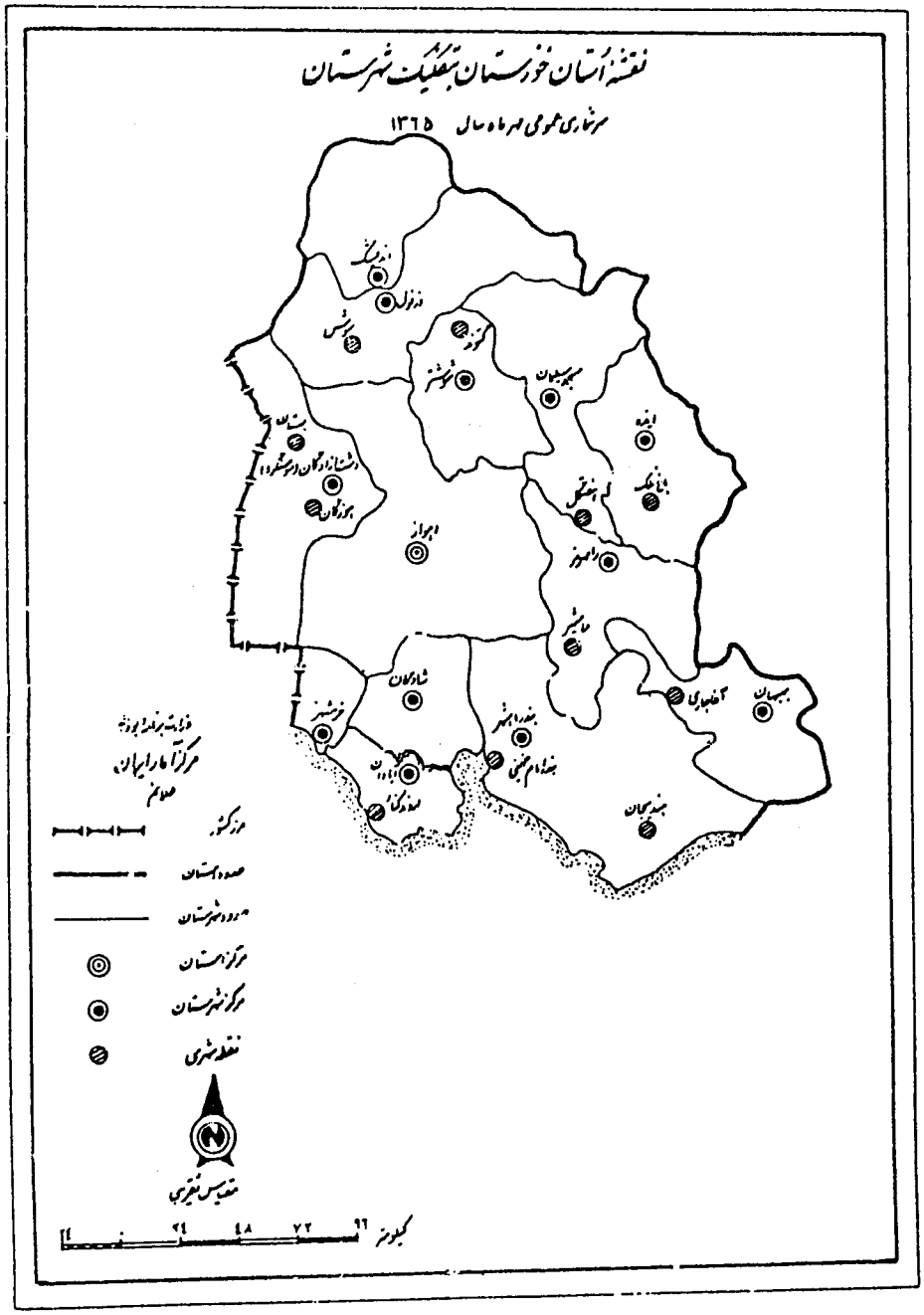

نقشه استان خوزستان به تفکیک شهرستان ها

خوزستان

تعریف و حدود و وسعت خوزستان

موقعیت جغرافیایی، حدود، و پهناوری خوزستان با مسافت ۶۶۵۶۴ کیلومتر مربع در جنوب باختری ایران بین ۲۹ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۳۲ درجه و ۵۸ دقیقه عرض شمالی و ۴۷ درجه و ۴۲ دقیقه تا ۵۰ درجه و ۳۹ دقیقه طول خاوری نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۱]

این استان از شمال به استان لرستان، از شمال خاوری به استان اصفهان از شمال باختری به استان ایلام، از خاور و جنوب خاوری به استان‌های چهارمحال و بختیاری و کهکیلویه و بویراحمد، از باختر به کشور عراق و از جنوب به استان بوشهر و خلیج فارس محدود است. خوزستان سرزمینی هموار و بی‌عارضه و مستطیل شکل است، که پهنای آن از ۱۱۰ کیلومتر در شمال‌تا ۲۰۰ کیلومتر در جنوب تفاوت دارد. جلگهٔ خوزستان از رسوب‌های نرم رودخانه‌ها که رشته‌های چین خوردهٔ زاگرس را پوشانیده‌اند به وجود آمده است و تنها در

---

۱ - مرکز آمار ایران سالنامه آماری کشور، ۱۳۷۶، ص ۴-۵.

دو سه نقطه قلل این رشته‌ها از زیر رسوبات در آمده‌اند و عارضه‌های کمتری را نمودار می‌سازند.[۱] بلندای مرکز خوزستان (شهر اهواز) از سطح دریاهای آزاد ۱۲ متر و فاصله هوایی آن تا تهران ۵۵۱ کیلومتر، و مسافتِ[۲] زمینی آن ۸۸۱ کیلومتر است.

فاصله اهواز تا تهران ۸۸۱ تا اصفهان ۷۶۵ تا خرم آباد ۳۹۰ تا شیراز ۵۶۸ تا یاسوج ۴۵۴ تا مشهد ۸۰۵ تا بندرعباس ۱۱۶۹ تا اراک ۵۹ تا شهرکرد ۸۷۲ تا بوشهر ۶۲۶ تا کرمانشاه ۵۰۹ تا زاهدان ۱۹۰۶ تا کرمان ۱۲۶۵ تا آغاجاری ۱۳۵ تا اندیشمک ۱۵۳ تا ایذه ۲۰۰ تا باغ ملک ۱۴۰ تا بندرماهشهر ۱۵۳ تا بهبهان ۲۱۰ تا دزفول ۱۵۵ تا رامشیر ۹۵ تا رامهرمز ۱۰۰ تا سربندر ۱۶۰ تا سوسنگرد ۶۰ تا شادگان ۱۰۸ تا شوش ۱۱۵ تا شوشتر ۸۵ تا گتوند ۱۲۰ تا مسجدسلیمان ۱۵۰ تا هفتگل ۱۰۶ و تا هندیجان ۲۰۰ کیلومتر است. سرزمین زرخیز و شکر بیز خوزستان، گذشته از موقعیت خاص طبیعی و جغرافیایی و دارا بودن منابع سرشار زیرزمینی مخصوصاً ذخائر نفت به سرزمین طلای سیاه معروف می‌باشد و از نظر امکانات بالفعل و بالقوه آبی و غیره دارای اهمیت استثنایی است. چنانچه موانع موجود برطرف شوند و شرایط مقتضیات مساعد بوجود آیند می‌توانند تأثیری شگرف بر حیات اقتصادی و رفاهی ایران به طور اعم و خوزستان به گونه اخص داشته باشند که هم از لحاظ امور صنعتی و کشاورزی و اقتصادی گام‌های بلند در راه پیشرفت و آبادانی این استان و این کشور برداشته شود.

---

۱ - کمیسیون ملی یونسکو در ایران، جلد ۱، ص ۵۸.

۲ - جعفری، عباس، شناسنامه جغرافیایی طبیعی ایران، ص ۱۸.

وجه تسمیه خوزستان

خوزستان در طول تاریخ به نام‌های گوناگون نامیده شده است. در گذشته‌های دیرین که خوزستان جزیی از ایلام بود[۱]، «حالتامتی» یعنی سرزمین حالتام‌ها نامیده می‌شد. این واژه در متنهای ایلامی، کتیبه‌های هخامنشی و همچنین کتیبه‌های بومی ایلام دیده شده است. ژول‌آپ[۲] پر این کلمه را الیپرتی به معنی سرزمین ایپرتی‌ها خوانده است. اکدیها واژه التامتی را بر اساس قواعد زبان خود علامت و تلفظ می‌کرده‌اند. به هر حال این نام تا سده ۱۳ق.م به سرزمین مورد گفتگو به کار برده می‌شد. ولی از این تاریخ به بعد در کتیبه‌های ایلامی و بومی به نام (انشان سوسنکا) یعنی کشور انشان و شوش نامیده شده است، علت پیدایش این نام ظاهراً به قدرت رسیدن حکومت ایالات انشان بوده[۳] بر نواحی اطراف که به آنها استیلا یافته بود. انشان سوسنکا تا آغاز روی کار آمدن سلسله هخامنشی باقی بود، ولی از هنگامی که چیش پیش دوم[۴] هخامنشی، انشان را در حدود سال ۶۴۰ ق.م تصرف کرد نام انشان در کتیبه‌های پارسی و انشان به انزانی تغییر یافت. در این زمان بابلی‌ها و آشوری‌ها آنجا را همچنان ایلام می‌گفتند و از اینجا می‌توان استنباط کرد که علام یا عیلام در حقیقت هر یک منطقه جغرافیایی و بر تشکیلاتی اداری و حکومتی که در آن سرزمین بر قرار بوده اطلاق می‌شده است که پایتخت آن شوش بوده است و انشان و خووَج یا اوَژ از ولایت‌های تابع آن بوده‌اند.[۵] هخامنشیان چون با ایالت اوژ که قسمتی از کهکیلویه امروزی را شامل می‌شد همجوار بوده‌اند، ایلام را به نام اوژ می‌خواندند و به همین سبب در متن پارسی کتیبه‌های آنان هم هر جا که سخن از این سرزمین رفته به صورت اوژ ضبط شده است. ولی در متن ایلامی کتیبه‌های مزبور جز در یک مورد همه جا به زبان بومی حالتامتی ضبط است

---

۱ - افشار سیستانی، ایرج، نگاهی به خوزستان، ص ۵۶

2- Zulbsoppen

۳- ایالت انشان در شمال شرقی شوش قرار داشته است.

۴- جد کمبوجیه.

۵- قائم مقام «خوزستان» تطورات نام این منطقه و وجوده تسمیه آن، ص ۳۸۹-۳۹۰.

و یک مورد خوزستانی، یعنی همان ناحیه اوژ در رسم‌الخط ایلامی به دو صورت، خوذ و اوژ خوانده شده است.

واژه اوژ ظاهراً نام طایفه و یا اسم محلی بوده، مانند واژه خوزستان که به معنی سرزمین خوز می‌باشد.

در زبان پهلوی واژه (اوژ) پارسی به صورت (هووج) تلفظ شده است و اولینسُن باستان‌شناس انگلیسی بر این باور است که واژه چهیوجستان و اَجارپ مندرج در مُجمَل‌التواریخ و القصص از کلمه چهووجپ پهلوی گرفته شده است که مؤلف آن احتمالاً از حمزهٔ اصفهانی نقل کرده و این اسم در فارسی چهوزپ نامیده شده است.[۱]

با توجه به مطالب بالا، واژه‌های چخوزستانپ و چاهوازپ هر دو از کلمه‌های چخوزپ و چاوژپ که ایلامی شدهٔ چاوژپ هستند گرفته شده‌اند.

چندین بار در نبشته‌های داریوش هخامنشی، خوزستان چهووجهپ و خوزستانی چهوجویهپ نامیده شده‌اند این واژه در فارسی چهوزپ شده که جمع عربی آن چاهوازپ است.

در اینجا می‌بینیم حرف هـ به خ تغییر یافته که در زبان‌های باستانی ایران و زبان فارسی مانند آن بسیار دیده می‌شود، مثل (هور زمیّه) به جای خوارزم و چهورپ به جای خورشید و جز اینها. نخستین جزء نام هووجه چاووجهپ همان واژه چهوپ است که در فرهنگ‌های فارسی به معنی خوبپ یاد شده و در ادبیات ما به کار رفته است. سوزیان نام خوزستان بوده و پایتخت آن را سوز یا سوس می‌گفته‌اند که همان شوش باشد و بعد از ویرانی شوش در نزدیکی آن شوشتر را بنا کرده‌اند.

نام خوزستان پس از اسلام

مورخان اسلامی از خوزستان به نام اهواز و مملکت اهواز نام برده‌اند. طبری در شرح

---

۱ ـ اوژه نام طایفه‌ای نبوده بلکه نام ناحیه‌ای بوده در محل کنونی اهواز موسوم به اگی نیز اسم برده‌اند.

جنگ‌های اردشیر بابکان با اشکانیان می‌نویسد؛ «آنگاه سوی پارس باز شد و آهنگ پیکار نیروفر، شاه اهواز، کرد و از رامهرمز سوی ازرگان و سسار و طاشان شد، سپس به سِرَق رفت و از آنجا با جمعی از یاران خویش برنشست و بر کنار دجیل فرود آمد و شهر را بگرفت و شهر سوق الاهواز را بنیاد کرد، به فارس بازگشت» در دیگر آثار تاریخی پس از اسلام تا حدود سده ۶ هـ‌ق نام اهواز به جای خوزستان ذکر شده است. گرونیری مؤلف زین‌الاخبار حدود ۴۳۲هـ‌ق می‌نویسد:

میسان و یَرموک و اهواز گشاده شد بر دست ابوموسی اشعری.

حمدالله مستوفی، مؤلف نزهةالقلوب می‌گوید: اهواز از اقلیم سیم است. طولش از جزایر خالدات فَح و عرض از خط استوالا، اردشیر بابکان ساخت و آن را کوره عظیم توابع کرد چنانچه تمامت خوزستان بدانجا باز خوانند.

ولی در این ایّام جغرافیانویسان ایرانی منطقه مورد بحث را خوزستان می‌نامیده‌اند. مؤلف حدود العالم می‌نویسد «اهواز شهریست سخت خرم و اندر خوزستان شهری نیست از این خرم‌تر با نعمت‌های بسیار و نهادی و نیکوی و مردمانی زردروی.

خِرَد هر کجا گنجی آرد پَدید　　زِ نام خدا سازد او را کلید

خواننده گرامی، دشت پهناور خوزستان زرخیز از یک سو و کرانه‌ای خلیج گهربار پارس از سویی دیگر چون مادرانی مهربان روزگارانی گهوار جنبان تمدنی والا و پویا نه تنها در ایران بلکه در جهان بوده‌اند و فرزندان دلبند سرزمین ما را در بر خود گرفته‌اند و ما را بر آن داشته‌اند که نامشان را از یاد نبریم و یادشان را گرامی بداریم. اکنون برآنیم که سفری و یا نظری به خوزستان عزیزمان نماییم. شما هم اگر مایلید می‌توانید با ما همسفر باشید.

گذری و نظری به خوزستان

به خوزستان گذر کن با نگاهی — که دارد در جهان پاینده جاهی
شکر خیز است و زَر بیز و گُهربار — درخشانست چون تابَنده ماهی
به باستانگاه بُدی مهد تمدن — کنون دارد، در عالم جایگاهی
برای حفظ مرز و بوم ایران — بود برسان کوه، پشت و پناهی
به خوزستان، نظر باید نمودن — که بر سر باشدش زرین کلاهی
زمانی، بود، جولانگاه ایلام — گهی شد ناتوان از بی نوایی
سکندر شوش را ویرانه بنمود — بکرد بر ملک ایران پادشاهی
به تاریخ دگرگونش بیندیش — بلا اندر غنا هر چند خواهی
خدا را شکر خوزستان به جا ماند — به الطاف و به خواست کبریایی
به کارون و دز و کرخه نظر کن — که آبادان شد از مهر خدایی
کنون دارد سپاهی دشمن افکن — بلند است پرچم نام الهی

(نگارنده)

اگر با دیدهٔ تحقیق به این سرزمین بلا دیده و غنا چشیده که آن را خوزستان و یا شکرستانش می‌نامیم، بنگریم به خوبی در می‌یابیم که در اداور متناوب گذشته، دیرگاهی جولانگاه ایلامیان و سومریان و آشوریان جنگجو بوده است. زمانی هم گرفتار یورش ستمگرانه و کشتار اسکندردون گردیده و از سویی دیگر با پیدایش دین مبین اسلام، لشکرگاه تازیان در دورهٔ کشورگشایی اعراب مسلمان بوده که از این رهگذر زیان‌های فراوانی بر این استان وارد شد به گونه‌ای که به هنگام ورود اعراب به ایران خوزستان دارای ۷۷ شهر پر جمعیّت بوده است پس از آن تیغ بُران چنگیز و گرز گران تیمورنه تنها خوزستان را بلکه سایر نقاط ایران را به خون آغشتند و از کلّه‌ها مناره‌ها ساختند.

دورهٔ شکوفایی خوزستان

نخستین دورهٔ شکوفایی خوزستان از آغاز فرمانروایی هخامنشی به ویژه پادشاهی کورش کبیر است که پادشاهی توانا، دانا، مهربان و رعیّت نواز و انسان دوست بود، بساط فرمانروایی ایلامیان، بابلیان، سومریان و آشوریان را یکی پس از دیگری برچید و چهل هزار یهودی اسیر را در بابل آزاد نمود و اعلامیه‌ای صادر کرد که می‌توان آن را اولین اعلامیه حقوق بشر نامید.

کشور ایران را به منتها درجهٔ پهناوری در زمان خود رسانید، با فرمانروایان مغلوب و اسرای جنگی به مهربانی رفتار می‌کرد. از غارت و چپاول غنایم جنگی چشم می‌پوشید و ویرانه‌ها را آباد می‌کرد. کشور پهناور خود را به چندین ایالت تقسیم می‌کرد و بر هر ایالتی یک نفر والی می‌گماشت که به زبان آن روزی (خَشتر پوان) می‌گفتند. به مذهب و معتقدات ملل کاری نداشت، بلکه آداب مذهبی آنها را محترم می‌داشت و مردم در نهایت آسایش و آرامش می‌زیستند. بیشتر شاهان هخامنشی مخصوصاً داریوش اول همین شیوهٔ کورش را به کار می‌بردند و بر شوکت و عظمت این کشور باستانی می‌افزودند اما افسوس که رشک و حسادت فیلیپ مکدونی و بعد از او کبر و نخوت و غرور پسرش اسکندردون در زمان پادشاهی داریوش سوم و خیانت سردارانش کاخ‌های با شکوه سلطنت هخامنشی یک باره فرو ریخت و این سلسله نامدار و با عظمت از صحنه جهان برچیده شد و حکومت ایران به دست سلوکیان افتاد خوزستان ستمدیده ما که در دورهٔ فرمانروایی هخامنشیان یکی از ساتراب نشین‌های مهم کشور با شوش ویران شده و غارت گردیده‌اش رو به ویرانی نهاد و به دست بیگانگان افتاد.

سرزمینی که از لحاظ تاریخی از کهنسال‌ترین مناطق کشور به شمار می‌رود و از دیر زمان دارای تمدن و فرهنگی درخشان بوده است، به طوری که آن را از نخستین مراکز پیدایش تمدن بشری دانسته‌اند.

خوزستانی که در قدیم «درب دهلیز» کشور ایران بود و به سبب موقعیت استراتژیکی و هم مرز بودن با عراق از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است. خوزستانی که به واسطه داشتن

ذخایر سرشار نفت به سرزمین طلای سیاه معروف می‌باشد و از نظر امکانات بالفعل و بالقوه آبی و غیره دارای اهمیت استثنایی است. چنانچه موانع موجود برطرف شوند و شرایط و مقتضیات مساعد به وجود آیند، می‌تواند تأثیری شگرف بر حیات اقتصادی و رفاهی ایران به طور اعم و خوزستان به طور اخص داشته باشد. خوشبختانه در دوران درخشانی که بر خلاف گذشته دست پلید جهان‌خواران و استعمارگران جهانی در کشور ما به کلی قطع شده است، زمامداران محترم حکومت جمهوری اسلامی می‌توانند آزادانه بدون هیچگونه رادع و مانعی نسبت به آبادانی بیشتر این استان زرخیز و رَدّ موانع موجود با به کار انداختن تأسیسات لازم گام‌های مؤثری بردارند و بتوانیم از این همه مواهب خدا دادی بهره‌مند شویم. انشاءالله.

زمین‌شناسی خوزستان

پیدایش جلگه خوزستان

سرزمین خوستان به نظر زمین شناسان در عصر سوم وچهارم به وجود آمده است. در منطقه خوزستان و عربستان در دوران دوم زمین‌شناسی، دریایی وسیع وجود داشت که به اقیانوس هند متصل بود و خشکی‌های این مناطق منحصر به چند جزیرهٔ بزرگ و کوچک بوده که بر اثر عوامل آتشفشانی از زیر آب سر در آورده و آن جزایر در جایی قرار داشت که اکنون کوه‌های دماوند، الوند، زردکوه و دینا(دنا) می‌باشد.

در عصر سوم چین خوردگی‌هایی در زمین‌های منطقه خاور میانه فعلی به وقوع پیوست که در نتیجه خاک ایران و عربستان به صورت فلات درآمده و خلیج فارس فرورفتگی یافت، شاید پیدایش بعضی از کوه‌های خوزستان مربوط به عصر سوم باشد، جلگه‌ها و درّه‌های فعلی اسن سرزمین در عصر سوم دریاچه‌هایی بود که بر اثر چین‌خوردگی مزبور، از آن دریایی بزرگ بر جای ماند.

معادن نمک، گچ، گِل رس، و بقایای جانوران که شاید به صورت نفت درآمده است آثاری از آن روزگاران است.

فرسایش‌های آبی باعث بریدگی کوه‌ها، وجود دره‌های ژرف و جلگه‌های رسوبی شد و

همچنین جریان‌های آبیبود، که دریاچه‌هایی را که بعد از دوران سوم خشک شده بود به اراضی حاصلخیزی تبدیل کند.

دشت‌های وسیع خوزستان مساحت فراوانی از این منطقه را تاکوه‌ها تشکیل می‌دهد و همان طور که گفته شد زمین جدیدتر از کوه‌های این منطقه به وجود آمده است زیرا در زیر دریاچه‌ها قرار داشت و بر اثر چین‌خوردگی و فرو رفتگی دوران سوم بود که شیب از سوی شمال و شرق به طرف جنوب و غرب به وجود آمد و همین سراشیبی تا اوایل دوران چهارم در زیر آب فرو رفته بود در آن عهد در دوره میوسین[1] خلیج فارس تا دامنه‌های کوه‌های آن منطقه و نزدیکی‌های موصل پیش رفته‌بود و از همین‌دوران بود که اراضی دشت‌های خوزستان و عراق عرب از زیر آن سر بیرون کشید و سرانجام رود کرخه، کارون، دجله و فرات مرتباً قسمتی از خلیج را با آوردن مقداری گل و لای به خشکی تبدیل می‌کرد، وزش بادهای عربستان نیز بر خشکی و عقب‌راندن آن خلیج، در منطقه خوزستان و عراق تأثیر کرد.

یکی از زمین‌شناسان در حدود یک قرن پیش چنین ابراز عقیده کرده که پیشرفت خشکی در مصب رودخانه‌ها به طرف دریا، در هر سی سال یک میل و اکنون در هر هفتاد سال یک میل پیشروی خشکی به وسیله رسوباتی که آب با خود همراه می‌آورد یا بادها مقداری خاک و شن بر این قسمت می‌ریزد صورت می‌گیرد، بنابراین این طور نظر داده شده است که سالی در حدود ده متر می‌شود.

بارنس چنین پنداشته است که دجله و فرات هر سال حدود ۲۵۶۰۰ میلیون متر مکعب رسوبات، با خود از مناطقی که می‌گذارد به همراه می‌آورد و در مصب خود به جای می‌گذارد.

رود کارون و سایر رودها که در منطقه جنوب غربی خوزستان به خلیج فارس می‌ریزد حدود ۸۰۰۰۰ پا مکعب میلیون رسوبات با خود آورده ودر مصب خالی می‌کند.

در زیر به سایر عوامل موثر در پیدایش جلگه خوزستان و منابع نفت اشاره می‌شود:

1- Miocene

عوامل دیگر مؤثر در پیدایش خوزستان

با وجود اهمیت مسلم فرسایش ارتفاعات و رسوب خاک در جلگه‌های بین‌النهرین و خوزستان، حرکت قشر زمین نیز در پیدایش شکل کنونی مناطق مزبور تأثیر عظیم داشته و در حقیقت فرسایش شدید ارتفاعات، مسلماً ضمن عوامل دیگر با حرکت‌های جدید آنان نیز ارتباط نزدیک دارد.

دائره المعارف بریتانیکا تحت کلمهٔ چایران، خلیج فارسپ می‌نویسد:

آخرین حرکتی که خلیج فارس در معرض آن قرار داشته و دارد عبارت از بالا آمدن تدریجی است، زلزله در خود خلیج فارس متواتر و گاهی بسیار شدید است.

رابرت. آدامس[1] ضمن مقاله‌ای تحت عنوان کشاورزی و زندگی شهری قدیمی در ایران جنوب غربی می‌نویسد: خوزستان از نظر زمین‌شناسی ادامه‌ای از جلگهٔ آبرفتی عظیم بین‌النهرین است که تا جنوب غرب ایران گسترش دارد. قبلاً جلگهٔ بین‌النهرین به عنوان یک فرو رفتگی قشر زمین توجیه می‌شد و با خاک آبرفتی که از کوه‌های شمال و شرق می‌آید پر شده و فرض می‌شد خلیج فارس به طور منظم در مقابل دلتاهای رودخانه‌ها که در حال گسترش بوده‌اند عقب‌نشسته است.

بر طبق نظریّه جدیدتر که به واسطه شواهد اطمینان بخش زیادی که حاکی از بالا آمدن و نشست‌های زمین‌شناسی محلی می‌باشد تأیید می‌گردد، همه این حوضه یک فرورفتگی عظیم پیچیده و غیر ثابت قشر است که احتمالاً به همان سرعتی که از رسوبات آبرفتی پر شده نشست کرده است. از طرف دیگر شواهد موجود در سفرنامه‌های جهانگردان آشوری و یونانی بالاخص نئارکوس امیرالبحر نیروی دریایی اسکندر در مراجعت او از هندوستان، مؤید این ادعاست که در هزاره اول قبل از میلاد مرداب‌های باتلاقی ولی قابل کشتیرانی و باتلاق‌های نجد و مدّی و شاید حتی دریای باز، خیلی بیشتر از حدّ فعلی خود به طرف شمال گسترش داشته‌اند. گزارش‌های مربوط به توپوگرافی منطقه در آن زمان تا حدی مغشوش و

1- R.M.adams

ضد و نقیض است. ولی مثلاً دهانه کارون خیلی بیشتر از حدود بیست و هفت کیلومتر از محل آبادی که سلف شهر فعلی اهواز بوده فاصله نداشته و آبادی مزبور در کنار یک دریاچه بزرگ داخلی نواقع که به نوبه خود با دریا مربوط بوده است. به علاوه اکتشاف باستان‌شناسی جلگه پایین‌تر اگر چه هنوز محدود و نامنظم است، لااقل تا به حال علایم آثاری که حاکی از اشتغال وسیع آن منطقه در ازمنه قبل از میلاد مسیح باشد به دست نیاورده است. این منطقه (جلگه‌های جنوبی خوزستان) فقط در ازمنه ساسانی و اسلامی یک کانون مهم سکونت و کشاورزی گردید.

عوامل مؤثر در ایجاد منابع نفت

در تمام نواحی خلیج فارس به خصوص خوزستان (سواحل شمال غربی) چندین عامل مهم ایجاد شده که به طور مساعدی در یک جای گرد آمده و سبب شده‌اند که منابع مهمی از نفت به وسعت زیاد در آن یافت شود و این منطقه را یکی از پر ثروت‌ترین مناطق دنیا بسازد و این عوامل عبارتند از این که اولاً رسوب و ته‌نشین آب بدون انقطاع طی دوره پرمین[۱] تا دوره میوسن[۲] سفلی ادامه داشته است. ثانیاً مواد آلی با گل‌های آهکی مدفون شده و در ته دریا به اندازه‌ای انبوه و جمع شده که بعدها پس از تغییر شیمیایی و بیوشیمی[۳] سنگ‌های پر از مواد نفتی با قطر زیاد و طول و عرض وسیع تشکیل داده است. سوم حرکات زمین سبب چین خوردن قشر زمین‌ها گردید و باعث شد که یک دسته قوس‌های مقعر و محدب یا طاقدیس‌ها و ناودیس‌ها تشکیل دهد. چهارم به واسطه متخلخل بودن سنگ‌ها، مواد نفتی از هر سو بدان انتقال یافته و در مناطق بین قوس‌های برآمده گرد آمدند.

پنجم اینکه این طبقات سنگ که مخزن نفت گردیده از بالا به واسطه طبقات غیرقابل نفوذ و سخت که مانند سرپوش سنگی محکم است کاملاً سربسته و محفوظ بماند.

1- Permien

2- Miocene

3- Biochimie

وسعت میدان‌های نفت در این مناطق بسیار بزرگ است به طوری که نظیر آن را نمی‌توان در سایر نقاط دنیا مشاهده کرد.

طبقه زمینی که نفت در آن جمع و محفوظ مانده است، عبارت از سنگ آهکی است که در ایران به نام آیماری و در عراق به مفهوم سنگ آهکی اصلی موسوم گردیده است. بالای این طبقه تک رشته از بقایای دیگر مرکب از گچ و خاک رس قرمز رنگی که متحجر شده به طور متناوب قرار گرفته است.

در بعضی نواحی سنگ‌های نمک با قطر زیاد لابلای این طبقات وجود دارد این طبقات در زمین‌شناسی به نام سری تحتانی فارس و جزء طبقات میوسن است.

تشکیل و نوع خاک‌های خوزستان

الف) عوامل مؤثر در تشکیل خاک‌ها

کلیه خاک‌های سطح زمین در نتیجهٔ متلاشی و خرد شدن سنگ‌های قشر جامد زمین بوجود می‌آیند، این تغییر حالت یعنی تبدیل سنگ به خاک به دو طریق فیزیکی و شیمیایی صورت می‌گیرد.

۱) **طریق فیزیکی:** در طریق فیزیکی عامل گرمی و سردی هوا مؤثر می‌باشد چه گرمای سخت و سرمای شدید مخصوصاً یخبندان موجب انبساط و انقباض سنگ‌ها شده، باعث متلاشی شدن سنگ‌ها و تبدیل آن به خاک می‌گردد. هر چه اختلاف درجه گرما و سرما شدید باشد این تبدیل به سرعت انجام می‌شود.

۲) **طریقه شیمیایی:** در طریق شیمیایی، آب‌ها موجب شستشو و نفوذ در شکاف سنگ‌ها شده ضمن حل مواد محلوله در خارج و داخل شکاف‌ها باعث متلاشی شدن سنگ‌ها و تبدیل آن به خاک می‌گردند.

خاک‌هایی که به دو طریق فوق به وجود آمده‌اند به ندرت در محل خود باقی می‌مانند بلکه اغلب به وسیله (آب، باد، یخ) به محل دیگری منتقل می‌شوند که در این صورت خاک‌ها یا انتقالی هستند یا محلی منظور از خاک محلی، خاکی است که پس از تشکیل در محل ایجاد

خود باقی مانده و به جای دیگر منتقل نشده باشد. این نوع خاک‌ها معمولاً زیاد حاصلخیز نمی‌باشند و به طور کلی به درد زندگی نمی‌خورند. به همین جهت زندگی نبات وحیوان و انسان در روی این خاک به زحمت امکان‌پذیر می‌باشد.

خاک‌های انتقالی بیشتر در جلگه‌ها و بستر رودخانه‌ها دیده می‌شود و به همین دلیل است که مهم‌ترین مرکز کشاورزی دنیا و بهترین مراکز اجتماعات بشری و فعالیت‌های اقتصادی و جامعه‌های کشاورزی در این مناطقند و در ایران جلگهٔ حاصلخیز و پر برکت خوزستان را می‌توان نام برد.

در خاک‌های مخلوط است که انسان می‌تواند جامعه کشاورزی و اجتماعات معتبر بوجود آورد بهترین نمونه آن را در ایران می‌توان در دلتاهای رودخانه‌ها خصوصاً دلتای کارون یافت.

ب) نوع خاک

خاک‌های دشت و دره‌ها بیشتر در اثر فرسایش (آب و باد) بوجود آمده‌اند این خاک‌ها پس از انتقال در دشت‌ها به صورت رسوب انباشته می‌شوند.

ترکیب فیزیکی و شیمیایی این نوع خاک‌ها نسبت به موقع و نوع آنها متفاوت است. در قسمت اعظم ساخت ایران که کوهستانی است در دامنه‌ها نسبت شن و ماسه و دانه‌های درشت بیشتر از قطعات ریز خاک رس و ماسه می‌باشد در حالی که در جلگه‌ها مخصوصاً در نواحی که طغیان رودخانه مقدار زیادی مواد رسوبی روی اراضی ریخته باشد ماسه خیلی کمتر، در مقابل خاک رس بیشتر است.

با این ترتیب خاک‌های رسوبی که مواد تشکیل دهندهٔ آن ته نشست رودخانه‌ها است و به صورت لایه لایه می‌باشند بر دو نوع اند: خاک‌های رسوبی با بافت ریز و خاک‌های درشت و بالعکس در صورت ملایم بودن، بافت‌های خاک ریز و نرم است.

این خاک‌ها در دره‌ها و بعضی جلگه‌ها پراکنده هستند. بافت ریز آن بیشتر در دره‌های زاگرس در نواحی جنوبی ایران (خوزستان) و در سواحل دریای خزر دیده می‌شود. خاک‌های رسوبی حاوی مقدار زیاد کربنات دو کلسیم است.

۵- ترکیبات خاک‌های خوزستان

در خاک‌های خوزستان، جنوب غربی ایران مقدار املاح خاک متفاوت است. در بخش جنوبی این سرزمین مقدار نمک خیلی بیشتر از مناطق شمالی است. همین ازیاد نمک موجب آن است که محصول مطلوبی در این نواحی بدست نیاید در مقابل کربن آلی عموماً کم است (بین ۰/۷ تا یک درصد) ولی چنانچه اراضی کشت شوند در خاک‌های این قبیل اراضی این نسبت افزایش می‌یابد و تا ۲۲٪ (در حوزه اهواز) هم می‌رسد خاک‌های این قبیل اراضی موقعیت بهتری را دارا می‌باشد. حدود نیمی از اراضی بین هفت دهم تا یک درصد و یک سوم از اراضی بین یک تا دو درصد و یک دهم آن بیش از دو درصد حاوی کربن آلی می‌باشند. در حوزهٔ اهواز بیش از نود درصد از اراضی دارای فسفر زیاد هستند. مقدار فسفر در سایر نقاط این استان چون دزفول خیلی کم می‌باشد.

پتاس قابل جذب در خاک‌های خوزستان خیلی زیاد است در خاک‌های اطراف دزفول P.H بین ۸/۳ تا ۸/۸ می‌باشد. مقدار مواد آلی در خاک‌های دزفول، شوش و هفت تپه متفاوت است در دزفول ۱/۲۲ درصد، در شوش بین یک تا ۱/۲ درصد در حالی که در هفت تپه از یکدهم درصد تجاوز نمی‌کند.

ناهمواری‌های (پستی و بلندی) خوزستان

استان خوزستان از لحاظ شکل ناهمواری به دو منطقه متمایز تقسیم می‌شود:

الف) منطقه کوهستانی در شمال و مشرق خوزستان

این کوهستان‌ها جزء بخش جنوبی زاگرس غربی هستند که ارتفاعات به تدریج به سمت جلگه کاهش یافته و به وسیله رودخانه‌ها قطع می‌شود امتداد این چین‌خوردگی‌ها شمال غربی است که به تدریج محور چین خوردگی‌ها به سمت جنوب متمایل می‌شود.

از جمله کوه‌های مهم این منطقه کوه چو، جبال زردکوه، شاویش، آب بندان، مامازاد، کوه سیاه و کوه چال را می‌توان نام برد.

ب) منطقه جلگه و ارتفاعات داخلی

قسمت دشتی خوزستان بین دامنه‌های شمالی و شمال شرقی مرز ایران و عراق بین جبل‌حمرین و مصب اروند رود خلیج قرار دارد.

یگانه ارتفاعات داخلی خوزستان یک رشته ارتفاعات پست و تپه‌هایی است که در مرکز خوستان واقع شده است و چون این رشته با تمام پستی خود در یک جلگه صاف بی‌عارضه است بررسی وضعیت آن بی‌مورد نخواهد بود این رشته ارتفاعات مرکزی از ۳۲ کیلومتری شرق کارون شروع شده، به وسیله رودخانه قطع، سپس به جهت شمال غربی تا رودخانه کرخه ادامه یافته، رودخانه کرخه در وسط این رشته ارتفاعات مسیری برای خود باز نموده است و ارتفاعات یا همان مسیر قبلی تا فکه ادامه یافته و متصل به ارتفاعات حمرین می‌گردد. این رشته ارتفاعات دارای قلل مهم و ارتفاع زیادی نبوده مرتفع‌ترین نقاط آن بیشتر از یکصد الی یکصد و بیست متر از جلگه مجاور ارتفاع ندارد و مرکب از چندین رشته است که تشریح آن برای پی بردن به وضعیت ساختمانی آن لازم است. بهترین نقطه‌ای که منظره اساسی این ارتفاعات را به نظر می‌رساند حمیدیه است که در ۳۲کیلومتری غرب اهواز واقع و سابقاً شیخ خزعل برای یکی از پسران خود آن را ساخته است، این آبادی در ساحل جنوبی کرخه در روی زمین مرتفعی واقع شده است. از طرف مشرق رشته تپه‌هایی دیده می‌شود که از شرق به طرف غرب امتداد دارد، ارتفاع تپه‌ها در طرف اهواز بیشتر است. در شش صد متری حمیدیه و در شمال این رشته تپه‌ها یک رشته ماهورهای زمینی به عرض دو کیلومتری ملاحظه می‌شود که دارای شیارهای بزرگ و عمیق می‌باشد و در طرف شمال آن به مساحت ۲/۵ کیلومتر یک رشته تپه‌های دیگری موازی با رشته اولیه ملاحظه می‌گردد که دارای شیارهای بزرگ و وسیع است و ارتفاع آن نسبت به بلندی‌های دو رشته دیگر بیشتر است این رشته پس از رسیدن به رودکرخه قطع شده باز کنار راست کرخه امتداد خود را به طرف غرب ادامه می‌دهد.

در صورتی که رشته‌های اولیه تا کرانه چپ کرخه در حمیدیه فقط ادامه داشته و خاتمه می‌یابد، در بین این دو رشته ارتفاع، جلگه‌های وسیع و تپه‌زارهایی واقع شده که دارای

درخت‌های گز بلند و چندین شیار است.

بزرگترین این شیارها به عرض دویست تا سیصد متر و به عمق هشت متر می‌باشد که در مواقع طغیان‌های سخت کرخه فقط دارای آب است. این شیار یکی از مسیرهای قدیمی رودخانه کرخه می‌باشد. رشته ارتفاعات مرکزی در هر قسمت دارای اسامی محلی است، در مجاورت اهواز ارتفاعات اللّه‌اکبر، در مجاورت بستان ارتفاعات مشتاق، در مجاور فکه ابودوار بعداً حمرین نامیده می‌شود.

این رشته ارتفاعات اکثر سیاه رنگ و گاه گاهی رنگ‌های مختلف از خود ارائه می‌دهد ولی عموماً چون رملی می‌باشند فوق‌العاده لغزنده‌اند.

چون ارتفاعات حمرین مهم‌ترین ارتفاعات این منطقه محسوب می‌شود مختصراً به شرح آن مبادرت می‌گردد.

رشته ارتفاعات حمرین که در جنوب غربی کشور واقع شده مرکب از دو قسمت مجزا می‌باشد رشته حمرین فکه که معمولاً این دو قسمت تحت اسم حمرین معرفی می‌شوند گرچه امتداد این ارتفاعات هم تا مهران به اسم حمرین خوانده می‌شود ولی حمرین حقیقی قسمت واقع بین میمه و دویرج محسوب می‌شود. طول این رشته در حدود ۶۱ کیلومتر است.

رشته حمرین از جناحین به واسطه دو درّه‌ای که از رودخانه‌های میمه و دویرج تشکیل شده مجزا می‌گردد. در طرف شمال درهٔ میمه، این رشته ارتفاع را از ارتفاعات خطبه که در داخل کشور ایران می‌باشد مجزا ساخته است.

درهٔ این رودخانه عمیق، ولی قابل عبور و راه‌های پیاده روی زیادی از آن می‌گذرد این راه پس از عبور از شمال رشته حمرین به طرف جنوب تغییر مسیر داده و به موازات حمرین پیش می‌رود.

در طرف جنوب دره ویرچ است، این دره کوهستان را از جلگه جنوبی مجزا ساخته چه در طرف جنوب حمرین ارتفاعات وجود نداشته جلگه صاف خوزستان و عراق متماز می‌شود فقط در امتداد حمرین پس از قلعه فکه ارتفاعات مشتاق شروع می‌گردد.

این رشته به هیچ وجه دارای مواد آتشفشانی نبوده و ترکیب از خاک رس شده به طوری

که تمام معابر آن به واسطه همین مواد ساختمانی نرم و دارای ریزش است و کوچک‌ترین سیلی با رنگ قرمز زننده جریان می‌یابد. اگر در بعضی نقاط این رشته صخره‌هایی ملاحظه می‌شود فقط مرکب از ترکیبات خاکی است که به مرور زمان به هم متصل و ملحق شده شکل سنگ و ظاهر آن را دارا شده است.

کوهستان حمرین دارای شکل و فرم خاصی است که انحصاراً اختصاص به خود این رشته دارد بدین قسم که دارای یک خط‌الرأس ممتدی می‌باشد ولی در طول این خط‌الرأس یک رشته قلل مجزایی که به اسم حلت معروف است ملاحظه می‌گردد. این حلت‌ها عبارت از قله‌های مجزایی است که جریان سیل‌ها و باران‌ها در اطراف آن جریان یافته و می‌گذرد. هیچ یک از این حلت‌ها به هم مربوط و متصل نبوده بلکه هر یک دارای قله مجزایی می‌باشد تعداد این حلت‌ها در طول جبال حمرین بسیار و حتی در چندین طبقه در اطراف آن قرار گرفته است این حلت‌ها به طور موازی با یکدیگر قرار گرفته به طوری که هر خطی نسبت به خط دیگر واقع شده و دره‌های نسبتاً عمیقی این قلل مجزا را از یکدیگر جدا نموده است.

گذشته از دره‌های بی‌شماری که این حلت‌ها به وجود آورده‌اند جبل حمرین تعدادی دره‌های ممتد نیز تشکیل می‌دهد، در طرف شمال شرقی این رشته چندین دره ممتد از خاک ایران شروع و در دره نهر ملیح در خاک عراق به هم متصل می‌گردد.

در قسمت مرکزی، این رشته دره‌ها که تقریباً موازی با رشته ارتفاعات می‌باشد ملاحظه می‌گردند. حمرین در قسمت شمال خود یک هزار پا ارتفاع دارد ولی هر قدر به طرف جنوب ممتد می‌شود تدریجاً از ارتفاع این رشته کاسته شده و سرانجام به چهارصد پا می‌رسد. ارتفاع مهمی که در حدود یک هزار پا است در جنوب غربی پشت کوه قرار دارد.

رشته جبال حمرین در منطقه گرمسیری واقع و به کلی فاقد اشجار و گیاه می‌باشد و چون کوچک‌ترین جریان آبی در آن وجود ندارد لذا فوق‌العاده گرمسیر و در تابستان دارای درجه حرارت زیاد است در زمستان این رشته نیز مثل سایر مناطق جنوبی کشور ایران و عراق در معرض سیلاب‌های شدید واقع شده و باران‌های خیلی زیاد با قطرات بزرگ مشاهده

می‌گردد که در مدت قلیلی سیلاب‌های بزرگ از هر سو جریان یافته و اکثر دره‌های این کوه که به هیچ وجه در موقع عادی قابل ملاحظه نیست، به محض شروع سیلاب‌ها غیر قابل عبور می‌گردد. گرچه با قطع باران به سرعت آب آنها تحلیل رفته و از اهمیت خود خواهند افتاد ولی چون خاک رس و فوق‌العاده نرم است تا مدتی دارای رطوبت، نرم و لغزنده می‌باشد و راهپیمایی در آن به سختی و با زحمت صورت خواهند گرفت.

باران در فصل بهار و زمستان در این منطقه فراوان و سیل‌های عظیم جریان یافته و اکثر با باران‌های تند یک نوع مه غلیظ و شدیدی نیز در زمستان شروع می‌شود که مدت چندین ساعت و بلکه چندین روز ادامه داشته، عبور و مرور و دید به کلی غیر ممکن می‌گردد.

رشته ارتفاعات حمرین به طرف ایران دارای چشمه‌های متعددی است که اکثر آب آن شیرین می‌باشد در صورتی که در طرف عراق آب بسیار نایاب و اگر هم بدست آید شور و تلخ است.

هورها ـ باتلاق‌ها

منطقه خوزستان به مناسبت ارتفاع کم خود در قسمتی از کرانه‌ها به وسیله آب دریا و در سایر نقاط به واسطه جریان رودخانه‌ها تشکیل باتلاق‌های وسیعی را می‌دهد که به واسطه دارا بودن آب دائمی، نه زیاد، به اسم هور خوانده می‌شوند(قسمت‌های کرانه بین شط‌العرب تا رأس توشبه) در قسمت‌های داخلی هورهای مهم، در منطقه دشت میشان و شادگان واقع شده است.

بزرگترین هوری که در نواحی خوزستان تشکیل می‌شود هور العظیم است که از آب‌های کرخه، دویرج و قسمتی از آب‌های اروند رود تشکیل می‌گردد.

این هور بزرگ که به طول یک صد کیلومتر و به عرض پانزده الی هفتاد و پنج کیلومتر است از طرف مغرب به وسیله رودخانه دجله، از طرف مشرق به وسیله جلگه صاف ایران محدود شده است، و در خاک عراق از طرف جنوب تا کنار دجله و از شمال تا چند کیلومتری شهر عماره در کنار دجله ادامه داشته و در خاک ایران شهرهای بستان، سوسنگرد، هویزه،

کاملاً در کنار این هور واقع‌اند.

هورالعظیم زایده رودخانه کرخه، دجله و دویرج می‌باشد، چه رودخانه کرخه پس از عبور از کنار شوش و زدن یک دوری در کوت‌الحواشی به طرف باختر منحرف شده در مجاورت سوسنگرد به عرض یکصد و به عمق دو متری برای استفاده کشاورزی به طرف بستان رفته آب رودخانه وارد هورالعظیم می‌گردد. به همین نحو رودخانه دجله که به واسطه پخش شدن آب‌های آن قسمتی در مقابل عماره وارد این هور شده و حتی در جناح خود نیز هورالحمار را بوجود می‌آورد، رودخانه دویرج نیز پس از عبور از مرز بالاخره وارد هور می‌شود. سراسر هور پوشیده از نی است که هر قدر به طرف داخل آن پیش رویم ارتفاع آنها بیشتر خواهد شد به طوری که دید را از هر طرف محدود می‌سازد، عمق آب اگر در کناره‌های هور کم است ولی تدریجاً در وسط آن به چند متر خواهد رسید، اکثر طوایف در داخل این هور مأمنی بسیار امن برای خود تهیه می‌نمایند، مردم این نواحی در داخل این هورها با به هم بستن نی‌ها جایگاه مناسبی برای خود می‌سازند. این طوایف اکثراً دارای گاومیش می‌باشند. چون زندگانی و نگاهداری گاومیش در داخل هور به خوبی مقدور است. حرکت در هور با راهنمایی اشخاص مطلع سهل و با قایق‌های مخصوص انجام می‌گیرد.

حداکثر و حداقل گرما

حداکثر مطلق گرما، یعنی آن مقداری که از آن بالاتر مشاهده نشده است در پاره‌ای از شهرهای خوزستان چون اهواز ۵۰، آبادان ۴۹ و دزفول ۵۰ درجه سانتیگراد. و حداقل سه ناحیه مذکور، به ترتیب اهواز ۱ آبادان ۲ و دزفول ۱ در سال ۱۳۵۴ بوده است.

معدل حداکثر حرارت ۱۵ سال اندازه گیری شده است (۱۳۵۴ - ۱۳۴۰) در اهواز، آبادان و دزفول به ترتیب، اهواز ۵۴، آبادان ۵۱، و دزفول ۵۲/۷، درجهٔ سانتیگراد است که فقط ۲/۶ درجه از حداکثر مطلق در جهان ۵۶/۶ درجه در تریپولی، طرابلس کمتر است و معدل حداقل مطلق ۱۵ سال مذکور به ترتیب ۷، ۴/۵ و ۹/۵ درجه در نقاط مزبور بوده است.

حداکثر مطلق اهواز با درجهٔ حرارت ماهیانه در تیرماه و حداقل آن در بهمن ماه

می‌باشد. وضع درجه حرارت خوزستان به طور مشخص جنبهٔ بَرّی دارد و تعداد روزهای یخبندان بسیار اندک است. چنانچه معدل روزهای یخبندان در طول ۱۵ سال اندازه‌گیری: آبادان ۱/۷، اهواز ۲/۶ و دزفول ۴/۲ روز در سال متجاوز نبوده است.

جدول شماره ۱ وضع جوی شهرهای استان خوزستان را در سال ۱۳۵۵ نشان می‌دهد.

جدول شماره (۱): وضع جوی شهرهای استان خوزستان ـ سال ۱۳۵۵

شهر	ارتفاع از سطح دریا	درجه حرارت به (سانتیگراد)		
		حداکثر مطلق	حداقل مطلق	متوسط درجه حرارت در سال
اهواز	۱۸	۵۰	۰	۲۵/۳
خرمشهر	۵	۴۶	۳/۵	۲۴
آبادان	۱۱	۴۸/۸	۰	۲۴/۵
بندرماهشهر	۳	—	—	۲۴/۸
بهبهان	۳۰۰	—	—	—
رامهرمز	۲۰۰	۴۹	-۳	۲۳/۷
مسجدسلیمان	۳۶۲	۵۰/۵	-۱	۲۵
شوشتر	۱۵۰	۵۴	۱	۲۵/۹
دزفول	۱۴۳	۵۰/۵	-۳/۴	۲۴/۱
اندیمشک	۸۵	۵۰/۵	۰/۵	۲۵/۵
شوش	۱۱۲	۵۰/۵	۰/۵	۲۴/۲
سوسنگرد	۱۳۰	۴۸	-۶/۵	۲۱/۲

۱- نشریه شماره ۱۶۹ مرکز آمار ایران (سرشماری عمومی آبان ۱۳۵۵ خوزستان)

۲- ایرانشهر جلد اول، ص ۵۸.

۳- دایره المعارف سرزمین ایران، ص ۴۵۲

۴- جغرافیایی نظامی ایران ـ خوزستان، ص ۲۰-۲۸

بخش دوّم

- کاوش در ویرانه‌های شوش
- پنج هزار سال جنگ و ستیز در گاهواره تمدن
- حدود ایلام باستان
- سرزمین ایلام و وجه تسمیه آن
- آثار اعصار قبل از تاریخ در شوش
- بقعه نبی دانیال (ع) و شرح پیدایش آن
- آثار کشف شده از سرزمین ایلام
- ایلام در زمان هخامنشی

تمدن‌های کهن در ۴۰۰۰ سال پیش (نقشه)

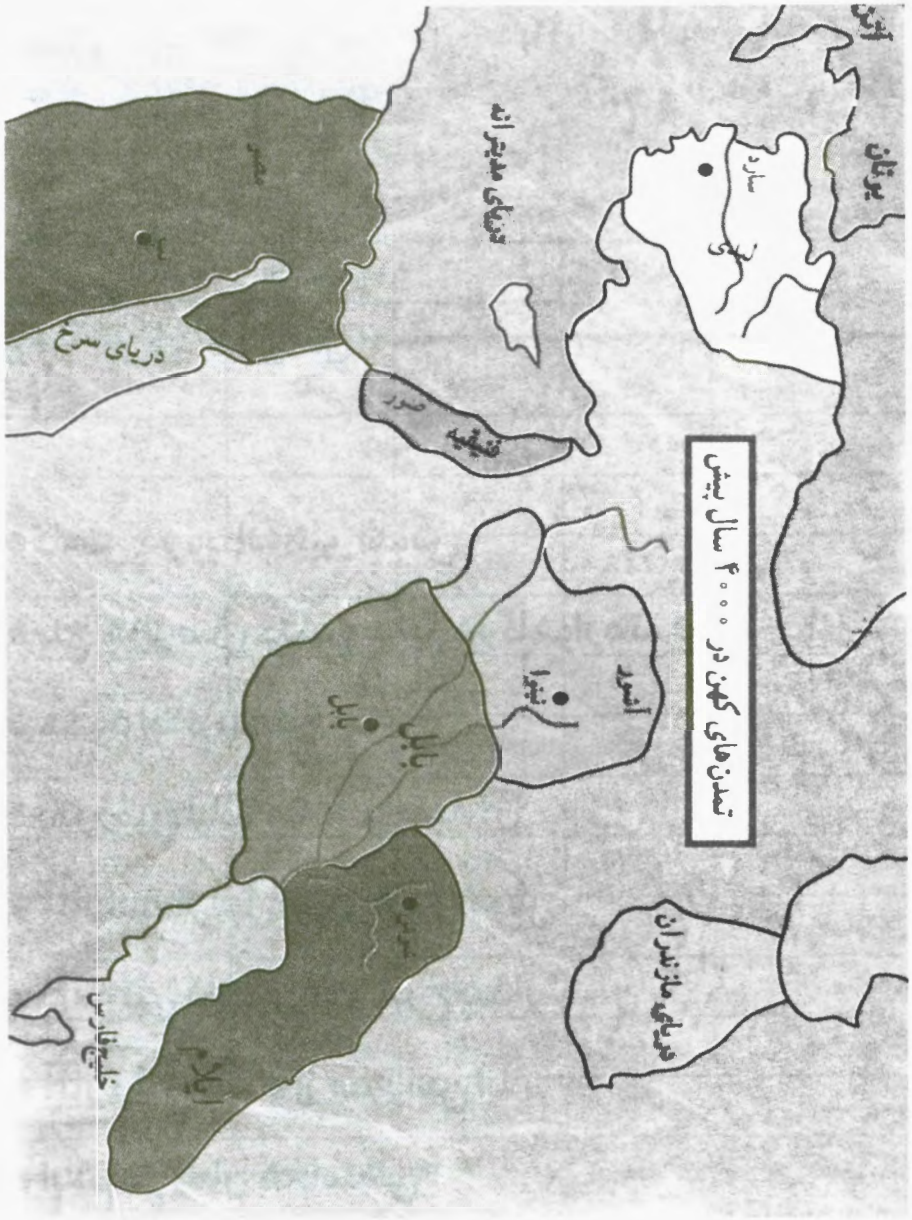

کاوش در ویرانه‌های شوش

شوش که یکی از بنام‌ترین شهرهای جهان باستان بوده تا آنجا که ما می‌دانیم تا قرن‌های چهارم و پنجم هجری آباد بوده و در آن زمان‌ها ویران گردیده که جز از بارگاهی که مردم آن را گور دانیال پیغمبر می‌شناسند و به زیارتش می‌شتابند آبادی دیگری از آن بر پا نبوده. تا در قرن گذشته کسانی از اروپاییان با اندیشه کاوش در آنجا می‌افتند و گویا در نتیجهٔ آن کار ایشان است که اکنون آبادی کوچکی آنجا که بازارچه و کاروانسرایی بیش نیست پدید آمده است.

نخستین کس از اروپاییان که در خرابه‌های شوش به کاوش پرداخت مستر لفتوس عضو انگلیسی کمیسیون سر حدی بود که گفتیم پس از قرارداد «ارض روم» در سال ۱۲۶۶ به همراهی میرزا جعفرخان مشیرالدوله به محمره و آن پیرامون‌ها آمدند. مسترلفتوس و مستر چرچیل نخست در سال ۱۲۶۶ به تماشای ویرانه‌های شوش رفته و بازگشتند. سپس به همراهی مستر ویلیام که پیشوای نمایندگان انگلیس در کمیسیون بود به آنجا رفته به کاوش پرداختند و کوشک پادشاهی داریوش را پیدا کردند. پس از چندی بار دیگر مسترلفتوس با پانصد لیره سرمایه که انجمن باستان شناسان لندن به او سپرده بود به شوش آمد و به کاوش پرداخت و پاره نوشت‌های سنگی از پادشاهان هخامنشی بدست آورده به لندن بازگشت.

سپس در نزدیکی‌های سال ۱۳۰۰ قمری مسیو دیولافوا از دانشمندان فرانسه به دستیاری سفیر فرانسه در تهران از شاه امتیاز کاوش در شوش را گرفت و شرط این امتیازنامه آن بود که هر چیز گوهر ابزار بدست آمد از آن دولت ایران باشد و از دیگر چیزها یک نیمی به ایران داده شود. دیولافوا زن خود را نیز همراه داشت و با چند تن دیگر دو سال کار می‌کرد و چیزهای بسیاری بدست آورد با خود به پاریس برد.

در نزدیکی‌های سال ۱۳۱۵ دولت فرانسه از مظفرالدین شاه امتیاز کاوش ویرانه‌های سراسر ایران را خواسته و در این امتیازنامه شهرهای ویران ایران را که معروف‌ترین آنها شوش و تخت‌جمشید و هاکماتان (همدان باستان) و ری است به دو بخش کرده میانه شوش و دیگر ویرانه‌ها فرق گذاردند بدین سان که درباره دیگر ویرانه‌ها به قرارداد دیولافوا رفتار شده گوهر ابزار و یک نیم دیگر چیزها بهره دولت ایران باشد.

ولی در شوش هر چه بدست آمد از آن فرانسه باشد. شگفت‌تر آن که برای امتیاز زمانی قرار ندادند که گویا همیشگی بایستی بود.

پس از گرفتن این امتیاز دولت فرانسه مسیو دمورگان را از دانشمندان معروف برای کاوش در شوش نامزد نمود و او که از دیر زمانی دولت فرانسه را به گرفتن چنان امتیازی برمی‌انگیخت و اکنون به آرزوی خود رسیده بود بی‌درنگ در سال ۱۳۱۶ به شوش آمده و تا سال ۱۳۲۰ در آنجا به کاوش پرداخت. در سال ۱۳۱۸ (۱۹۰۰ میلادی) که نمایشگاه بزرگی در فرانسه برپا بود او نیز چیزهایی را که تا آن زمان از کاوش بدست آورده بود در ۱۸۳ صندوق به پاریس برده در نمایشگاه گذاشت که مایه شگفت همه باستان‌شناسان گردید. سپس آنها را در موزه لور در تالاری به نام تالار ایران جا داد. یکی از یادگارهای شگفت روزگاران باستان که دمورگان از شوش بدست آورد، ستون سنگی بزرگی است که حمورابی پادشاه کلده قانون خود را بر آن ستون کنده و چنانچه می‌گویند باستانی‌ترین قانون است که در دسترس ماست.

کاوشگران فرانسه از آن هنگام همه ساله زمستان به خوزستان آمده در شوش کاوش می‌کردند و دژی از آجر و سنگ در آنجا برای نشیمن خود بنیاد نهاده‌اند و همه ساله چیزهای

بسیاری از زیر خاک بدست می‌آوردند. ولی پارسال دولت ایران از ایشان جلوگیری کرد که درباره امتیازی که گرفته‌اند گفتگو از نو بشود و هنوز قراری داده نشده و زمستان پارسال و امسال کاوشی نکرده‌اند.(۱)

تیمسار سپهبد فرج‌اللّه آق اولی که این کتاب به زمان آن افسر وطن پرست که در آن زمان والی و فرماندهی قوای خوزستان و لرستان می‌بود به شوش می‌روند تا از آثار مکشوفه در شوش دیدن کنند، سرپرست هیأت فرانسوی که نامش گویا دمکنم بوده است از ارائه اشیاء به ایشان خودداری می‌نماید و ایشان افسرده خاطر می‌شوند که چرا فرزندان وطن دست کم از دیدار آثار اجداد خود محروم مانده‌اند دستور توقف عملیات اکتشافی و توقف اشیایی را که می‌خواسته‌اند از خوزستان خارج کنند صادر می‌نمایند و تلگرافی جریان را به تهران گزارش می‌کنند و پس از چند مرتبه مبادله‌ی تلگرام و پافشاری ایشان، تهران قراری برای قرارداد جدید می‌دهد و به تیمسار آق اولی اطلاع می‌دهند که باید بر طبق قرارداد جدید عمل شود.(۲)

«تاریخ دوره تناوب غم‌انگیز خود را در میان پیشرفت هنر و جنگ آغاز کرده است.»

پنج هزار سال جنگ و ستیز در گاهوارهٔ تمدن(۳)

اگر در روی نقشه جغرافیا، از مصب اروندرود در خلیج فارس تا شهر العماره در عراق خطی بکشیم و این خط را در امتداد مشرق از مرز ایران و عراق به شهر شوش کنونی در خوزستان بپیوندیم، حدود منطقه‌ای را رسم کرده‌ایم که در روزگار باستان آن را شوش می‌خواندند. این شهر مرکز کشوری بود که انزان یا چانشانپ نامیده می‌شد که به زبان ایلامی به معنای سرزمین بلند است. قدرت و نفوذ ایلام، گاهی به صورت جنگ و ستیز و کشتار و

۱ـ تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۳، ص ۱۵۷ تا ۱۵۹ و مرحوم کسروی توضیح داده است «آن امتیاز لغو شده.»

۲ـ آثار و بناهای تاریخی خوزستان، تألیف احمد اقتداری، بخش اول، ص ۲۳.

۳ـ از کتاب تاریخ تمدن ویل دورانت.

غارت تا سواحل بحر عمان و جزایر بحرین کشانیده می‌شد و سرزمین‌های خوزستان و لرستان و فارس، در زیر سمّ ستوران جنگجویان خون آشام آن قوم در نور دیده می‌گشت و دریانوردان و سپاهیانش تا به ریشهر که امروز بندر بوشهر بر جای آن است و سرزمین «بلوون» که بحرین کنونی است می‌تاختند. خاک اصلی و نخستین ایلام از طرف مشرق با کوه‌های کنار نجد بزرگ ایران محدد می‌شد. و در این سرزمین، ملتی می‌زیست که یکی از تمدن‌های مهم باستانی را به وجود آورده و این ملت در طول حیات خود، تعرض‌ها و حمله‌های متعدد به سرزمین‌های دیگر مانند آشور و بابل و سومر و آکد کرده و به ویرانی و غارت آن سرزمین‌ها کوشیده است.

شواهد و اسنادی از فرهنگ و تمدن پیشرفته این قوم بدست است که دیرینگی آن را تا چهار هزار و پانصد سال پیش از میلاد مسیح ثابت می‌کند. در آن زمان مردم ایلام تازه از زندگی بیابان گردی و شکار و ماهیگیری دست برداشته، سلاح و ابزارهای دیگر درست کرده بودند، زمین را می‌کاشتند و جانداران را اهلی می‌کردند و خط نویسی دینی و استفاده از آینه و زیورها را می‌شناختند و دامنهٔ بازرگانی آنان از مصر تا هند کشیده می‌شد. در کنار سنگ‌های چخماقی تراشیده شدهٔ صافی که دیرینگی آنها تا دورهٔ حجر می‌رسید، گلدان‌های نقوش ساخت و گردی نیز می‌بینیم که بر آنها شکل‌های منظم هندسی، تصویرهای زیبا از جانوران و گیاهان نقش گردیده و این هر دو از سرزمین قدیم ایلام بدست آمده‌اند. به نظر صاحبنظران، بعضی از این گلدان‌ها بسیار زیبا و خوش ساخت اند، کوزه گری و نخستین ارّابه باری نو نظامی و نخستین افزارهای آهنین و مسین و ساده‌ترین و زیباترین تبرها و تیشه‌ها و سر خنجرهای مفروغی و مسین بدست آمده است.

نخست در ایلام، بعدها در بابل و بسیار دیرتر از آن در مصر، استفاده از فلزات و افزارهای فلزی جنگی و روستایی رواج پیدا کرد.

مردم ایلام از زندگی ساده که با شهریگری و افزارسازی و حفظ شهر و خانه و کاشانه آغاز شده بود، به زندگی جنگی و کشورگشایی پر دردسر و پرماجرا رانده شدند و به کشتار و کشته شدن و غارت و سوختن و سوزاندن و فتح و شکست پرداختند. ایلامیان نخست سومر و

بابل را گرفتند، سپس آن ملت‌ها که همسایگان دیوار به دیوار بودند بر ایلامیان تاختند و یکی پس از دیگری ایلام را با قهر و کشتار به تصرف خود در آوردند و شهر شوش را ویران کردند و آتش زدند.

شوش مرکز ایالت شوش و پایتخت ایلام، شش هزار سال در دست این و آن بزیست، در این مدت، شاهد شگفتی و عظمت و پیروزی ایلام، سومر، بابل، مصر، آشور، ماد و پارس و یونان و روم بود و با جلال و رونق، از پس جنگ‌ها و خون‌ها و آتش‌ها تا قرن چهارم میلادی پا بر جای ماند.

در طی این روزگار، بر شوش دوره‌های گوناگون از عظمت و نکبت و غنا و فقر و فیروزی و شکست گذشته است، چون آشوربنی پال پادشاه آشور، شوش را تصرف کرد و آن را غارت نمود، وقایع‌نگاران شاه آشور، سیاهه‌ای از میزان طلا و نقره و سنگ‌های گرانبها و زیور و زینت پادشاهی و جامه‌های فاخر و اثاثهٔ عالی و ارابه‌های زرین و گنج‌ها و اسلحه و آذوقه ایلام که به آشور برده شد درست کردند، چنین می‌نماید که «نینوا» پایتخت آشور را با این ثروت و گوهرها از نو ساخته‌اند.

امروز از شوش شش هزار سالهٔ ثروتمند و پر اقتدار، که در زمان هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان نیز مرکز اداره سرزمین‌های دور دست شاهنشاهی ایران بوده، جز خرابه‌ها و تپه‌هایی گرانبار از یادگاری کهن، چیزی بر جای نمانده است. چون با قطار به خوزستان سفر کنیم، در کرانهٔ دشتی خشک و ناآباد، ایستگاه شوش را در پس تپه‌های شهر قدیم شوش می‌بینیم، بی‌آن که از آن همه شکوه و قدرت نشانه‌ای آبادان بر جای باشد.[۱]

---

۱ ـ خلیج فارس، تألیف احمد اقتداری، فصل دوم، ص ۱۴ ـ ۱۷.

سفری به شوش

سفر کردم به شهر شوش
نه آن شهری که در تاریخ می‌خواندم.
به یادم آمد، آن فرّ و شکوه و شوکت دیرین بگذشته
به هر جا دیده بگشودم
همه تپه به روی خاک، همه گودال نابسته
شدم نالان و دلخسته
همه داد و همه فخر و همه ناشاد
ندانم راستی‌ها را که در تاریخ می‌خواندم، چنین بوده؟
مهین شهری که در عالم بُدی مشهور، این بوده؟
بَلی، دانم اَبَر شهری به زیر خاک خوابیده، بلا دیده، جفا دیده
زمانی در غنا بوده،
به دوری مبتلا بوده، به دستِ نینوا بوده
بیا، تا بر فزار آن شکوه و شوکت دیرین انزانی
بگو، تا ما پریشان نسل بی‌تمکین ایرانی، بر این اتلال ویرانی
چه باید کرد؟
فخر باید کرد یا نُدبِه؟
شوق باید کرد؟ یا فریاد؟

(نگارنده: ح.م. حمید)

حدود ایلام باستان

مملکت ایلام بین فارس و کلده (عراق عرب) و مدی (عراق عجم) واقع بوده و تـمام خاک بختیاری و لرستان را مورخین جزء آن دانسته‌اند.

بـرخـی از مـورخـین حـدود آن را بـوشهر تـا قـصرشیرین گـفته‌انـد. در حـفاری‌های باستان‌شناسی اشیاء فلزی و سنگی و آجرهای نوشته با خط ایلامی که در بوشهر کشف شده خود سندی است گویا بر تأیید نظر تاریخ‌نویسان. تاریخ دقیق و منظم از سلسلهٔ شاهان ایلام یا نسب آنها در دست نیست اما با توجه به نتیجهٔ تحقیقات باستان‌شناسی پادشاهان ایلام را می‌توان به سه سلسله تقسیم کرد:

اول ـ سلسله شاهان «چاوانپکه» ۱۲ نفر بوده‌اند. زمان فرمانروایی آنها در حدود ۵۰۰ سال به طول انجامید.

دوم ـ سلسله «سیمایش» یا «شیماش» که در حدود ۱۵۰ سال حکومت داشتند و تعداد آنها ده نفر بوده و مؤسس این سلسله کسی به نام چآبارتیپ بوده است.

سوم ـ پادشاهان «آنزان» یا «آنشان» که از سال ۱۳۰۰ـ۱۱۲۰ قبل از میلاد یعنی حدود ۲۰۰ سال حکومت کرده‌اند و مؤسس این خاندان چایکهالکیپ بوده است. سلاطین این سلسله چآنشانپ و چشوشپ را متحد کردند. در این سلسله پادشاهان بزرگی چون چاونتاش گالپ یا چاونتاش هوبانپ بوده است. این پادشاه یک شهر بزرگ سلطنتی به نام دورانتاشپ در محل «چغازنبیل» کنونی در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی شوش بنا نمود.

همچنین پادشاه مقتدر دیگر این سلسله به نام «شوتروک ناخونته» بوده که او نیز در ادرارک شوش معبدی بنا کرده بود.[1]

---

۱ ـ تاریخ ایلام، نوشته پیرآمیه، ترجمه شیرین پیانی، ص ۶۲.

سرزمین ایلام و وجه تسمیه آن

بنا به گفته معتمدان و مورخان با کشف آثار باستانی چنان به نظر می‌رسد که حضرت نوح (ع) در مملکتی نزدیک خوزستان کنونی می‌زیسته است.

اخیراً کتابخانه‌ی سومری که دارای ۶۰ هزار لوحه‌ی گلی است در شهر «نیپور»[۱] در ۹۵ میلی جنوب بغداد کشف شده است که بر آن کهن‌ترین گزارش از طوفان نوح به دست ما رسیده است که در شش ستون شرح داده شده است.

در این الواح پنج شهر پیش از طوفان را نام برده‌اند و قدیم‌ترین رازی که بر ما گشوده شده این است که نوح سومری بوده و نام نوح را چزئوس اودرا[۲] ذکر کرده‌اند. در الواح آمده است که او در شهر «شورپاک»[۳] زندگی می‌کرده است و کشتی خود را در آنجا ساخته است و بعد از طوفان عظیم نوح یکی از پسران سام که نوهٔ نوح بوده است، به نام (عیلام بن سام بن نوح) به این حدود آمده و مسکن گزیده و این سرزمین به نام او عیلام نامیده شده است و به مرور زمان «عیلام» به صورت کشور مستقلی درآمده است.

آثار اعصار قبل از تاریخ در شوش

قرون تاریخی که بخش اول آن باز به دو بهره تقسیم می‌شود و هر دو از عهد حجر است. «مورگان» از مقایسه بین این اشیاء با اشیایی که در مصر بدست آمده بود، باور داشته است که این اشیاء متعلق به هشت هزار سال قبل از میلاد مسیح است.

همچنین آثار و اشیایی از دوران پیدایش خط و آغاز مدنیت بدست آمده که در خور اهمیت هستند.

از جمله آثار و اشیا از دورهٔ شاهان ایلام مانند:

۱ - مجسمه رب‌النوع نیایشگر

1- Nippor

2- Ziusudra

3- Surpdk

۲- مجسمه برنزی «ناپیبرآسو» همسر «اونتاش گال»

۳- مجسمه برنزی طلاکاری از خدای ایلامی

۴- مجسمه شیر محافظ معبد

۵- مجسمه الهه مادر از گل پخته

۶- مجسمه سر یک زن از گل پخته که در موزهٔ ایران باستان محفوظ است.

۷- لوح سنگی با نقش «اونتاش گل» و همسرش

۸- قطعهٔ آجر قالبی معبد این شوشیناک

۹- انگشترهای طلا ایلامی به صورت حلقه با نقش‌های جالب

۱۰- مجسمه پوزور این شوشیناک

۱۱- تبر نقره دوره شاهان «سیماش شوش»

۱۲- عقاب گشوده بال از طلا و میناکاری

۱۳- جام سه پایه با خطوط تزئینی

۱۴- ظرفی با نقش برجسته

۱۵- ظرفی با نقوش تزئینی منبت کاری

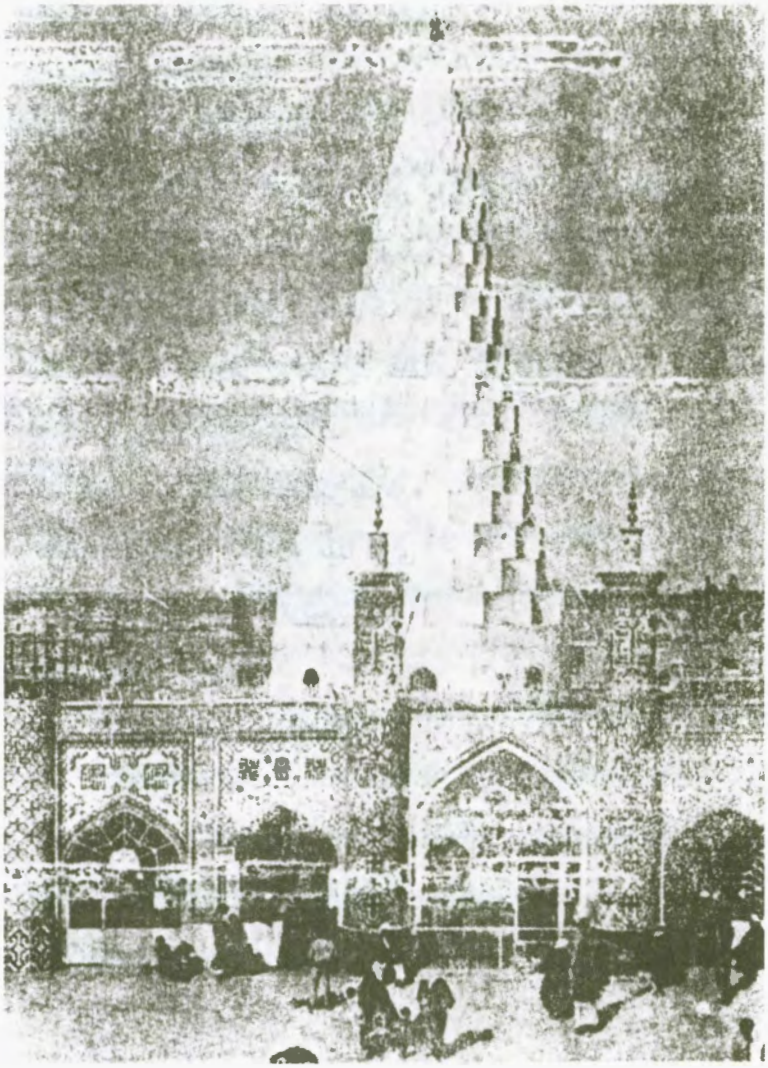

مقبره دانیال پیامبر ـ شوش

بقعه نبی دانیال (ع) و شرح پیدایش آن

واژهٔ «دانیال» در زبان عربی یعنی چخدا داور من استپ. دانیال ملقب به نبی‌اللّه از پیامبران بنی‌اسرائیل و معاصر کورش کبیر و داریوش بزرگ هخامنشی بوده است. وی از قبیلهٔ یهودا و احتمالاً از خاندان شاهی بود.

در سال سوم سلطنت یهویاقیم (۶۰۵ ق.م) به بابل به دربار بخت‌النصر به اسارت برده شد، و کلدانیان او را به نبلطشهصر موسوم کردند، وی بر علوم کلدانیان دست یافت و در حکومت از آنان پیش گرفت. اولین واقعه‌ای که سبب نفوذ و معروفیت دانیال شد، تعبیر خوابی بود که بخت‌النصر در دومین سال سلطنت خود دیده بود، که در نتیجهٔ آن بخت‌النصر وی را بر ولایت بابل گمارد.(۱)

چند سال بعد، چون از نماز بردن به فرمانروای بابل سر باز زد، به کنام شیرها افکنده شد، اما به طریق معجزه‌آسایی رهایی یافت و همچنان در مشاغل عالی باقی ماند، و در دورهٔ کورش نیز مورد لطف او بود. دانیال پیامبر پس از درگذشت بخت‌النصر از جانب بهمن پسر اسفندیار به بیت المقدس باز گردانیده شد، وی از آنجا به خوزستان آمد و در شوش دیده از جهان فرو بست.(۲)

حمداللّه مستوفی مؤلف تاریخ گزیده می‌نویسد: دانیال بعد از مرگ بهمن بن اسفندیار به بیت المقدس آمد و عمارت کرد، بنی اسرائیل را بیاورد و خدای تعالی او را معجزه علم رَمل داد، او مدتی بنی اسرائیل را رهنمونی کرد. پس به ولایت خوزستان رفت و آنجا درگذشت.

ابوموسی اشعری رضی‌اللّه عنه، به وقت فتح خوزستان گور او را بیافت او را تطهیر و تکفین کرد. و بر او نماز خواند و جهت او مزار ساخت.(۳)

سید عبداللّه جزایری مؤلف کتاب تذکره شوشتری می‌نویسد: در بعضی کتب تاریخ از

---

۱ ـ مصاحب، غلامحسین، دایرةالمعارف فارسی، ج ۱، ص ۹۵۴.

۲ ـ دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۲۲، ص ۲۰۳.

۳ ـ مستوفی، حمداللّه، تاریخ گزیده، ص ۵۲.

ابوموسی اشعری منقول است که چون عساکر اسلام شوشتر را مفتوح نمودند، در آنجا تابوتی از سرب یافتند که میتی در آن بود و کیسه زری با او بود که هر که ضرر داشت به قدر احتیاج از آن به عنوان قرض بر می‌داشت و چون رفع احتیاج شده بود، ادا می‌نمود و به جای خود می‌گذاشت و اگر بدون سبب تأخیر نموده بود بیمار می‌شد. این امر غریب را به صحابه در مدینه عرض کردند و صحابه در جواب نوشتند که این میّت حضرت دانیال است و امر نمودند که او را دفن نمایند و الحال مدفن دانیال در شوش مشهور است و بارگاهی بر آن ساخته‌اند که آب نهر جندی‌شاپور از زیر آن جاری است.[۱]

بقعه دانیال نبی‌الله

بقعه دانیال نبی‌الله مهم‌ترین زیارتگاه خوزستان، در کنار رودشاوور، مجاور تپه‌های باستانی شوش است. به قول معروف، مدفن دانیال پیامبر اصلاً در شوش بود، در زمان خلافت عمربن خطاب، بقایای وی به کنار رود شاوور منتقل شد.

بنای قدیم را سیل خراب کرد. بنای کنونی با گنبد مضرّس به مخروطی به سال ۱۲۸۷هـ‌ق به وسیله حاج شیخ جعفر شوشتری احداث شد.

---

۱ - جزایری، سیدعبدالله، تذکره شوشتر، ص ۱۸.

تا اندازه‌ای با سرزمین بابل تختگاه پادشاه مقتدر آن زمان آشنا شدیم. حال برگردیم به کشور ایلام (شوشتروک و ناخونته). پادشاه ایلام که حدود سال ۱۱۶۰ ق.م بابل رافتح کرد و آخرین پادشاه دودمان کاسی راکشت و پسر خود (کوتیه ناخونته) را به جای او به سلطنت آن دیار در تختگاه بابل نشاند و غنائم بسیاری همراه خود به شوش آورد از جمله ستون قوانین حمورابی و لوح «نرم سین»[۱] و پیکر ماردوخ «مردوک» که خدای بزرگ بابل بوده است جزء غنائم به شوش حمل کرده‌اند. که بعد از هزاران سال این لوحه قوانین هامورابی (حمورابی) ضمن آثار باستانی دیگر در سال ۱۹۰۱ م در ویرانه شوش کشف گردید و دانشمندان اروپایی با ترجمه متن آن متوجه شدند که «هامورابی» آن مقتنن چهار هزار سال قبل ۲۸۲ ماده قانون وضع کرده و عدالت را در زمان و مکان خویش مستقر نموده است.

بلی لوحهٔ قانون «حمورابی» هامورابی دسامبر ۱۹۰۱ میلادی ضمن کاوش‌های هیئت فرانسوی زیر نظر «دمورگان» در «شوش» از زیر خاک بیرون آمده و به «پاریس» فرستاده شد این لوح اینک در موزه «لوور» پاریس است. بعد از «شوتروک ناخونته» پسرش «شیلهاک این شوشیناک»[۲] پادشاه شد و فتوحات زیادی نموده است. همچنین «کدرلاعمر» یکی دیگر از شاهان فاتح این سلسله بوده که به فلسطین حمله کرد. پس از مرگ شیلهاک انیشوشیناک در سال ۱۱۵۱ ق.م حکومت ایلام در سراشیب سستی و ضعف افتاد و به دست «بنوکدنصر» در حدود سال ۱۱۲۰ ق.م منقرض شد. حدود سال ۷۴۲ ق.م بار دیگر ایلام رو به ترقی واعتبار نهاد و در این سال بود که «هوبان نوگاش» سلطنت «شوش و آنشان»[۳] را به دست آورد و با «مردوخ بلدان» یکی از سرداران کلده متحده گردید. بعد از «هوبان نوگاش» چند نفر دیگر در ایلام سلطنت کردند ولی به تدریج نیروی دولت ایلام در برابر دولت آشور ضعیف شد تا سرانجام «آشور بانیپال» پادشاه آشور در سال ۶۶۸-۶۶۳ ق.م در یک یورش بی‌رحمانه شوش راگشود و «هومان هالتاش» آخرین پادشاه ایلام راکشت و سرش را به «نینوا» فرستاد

1- Ncram-Sin

۲- این نام «شلخاک این شوشیناک» هم نوشته شده هم آمده است.

۳- تاریخ ایلام، نوشته پیرآمینه، ص ۷۰.

و تمام ذخائر سلطنتی و اموال مردم شوش را غارت کرد و دولت ایلام منقرض گردید.

از لحاظ تشکیلات کشوری به نظر می‌آید که سرزمین ایلام کم و بیش به طور ملوک الطوایفی اداره می‌شده است، بخصوص مردمان کوهستان اغلب اوقات مستقل یا نیمه مستقل می‌زیستند و تنها در مواقع حملات بیگانگان با هم متحد و از خود دفاع می‌کردند و یا متقابلاً به کشورهای همجوار تاخت و تاز نموده در اکثر حملات غالب و پیروز می‌گشتند و گاه آن سرزمین را به تصرف خود در می‌آوردند ولی چون در نگهداری و حفظ متصرفات مهارت نداشتند پس از مدت کوتاهی آن منطقه متصرفه از تحت استیلای آنها خارج گشته است.

سنگ لولهٔ نارام سین

آثار کشف شده از سرزمین ایلام

از سلاطین «ایلام» آثار بسیاری کشف شده است.

همانطور که ذکر شد بعضی از مورخین مملکت ایلام را از بوشهر تا قصرشیرین گفته‌اند با حفاری باستان‌شناسی در سال ۱۹۱۳ میلادی در بندر بوشهر صحت گفته مورخین ثابت گردیده است. در سال مذکور هیئت علمی فرانسوی در تپه «سبزآباد و قلعه ری شهر» و شاه نشین بوشهر واقع در بندر بوشهر حفاری باستان‌شناسی را آغاز نمودند و اشیاء فلزی و سنگی و سفال و مروارید و تعدادی آجر گل پخته با خط «ایلامی» بدست آمده است این کشفیات در سال ۱۹۱۴ میلادی به زبان فرانسوی ترجمه و به صورت کتابی در پاریس چاپ و منتشر گردید نویسندهٔ این کتاب مرویس پزارد[1] است که سرپرستی اکیپ حفاری و مطالعات باستان‌شناسی بندر بوشهر را به عهده داشته و این حفاری‌ها زیر نظر وی انجام شده است. از جمله کشفیات، آجرهایی از گل پخته که به زبان «ایلامی» نوشته شده‌اند می‌باشند که در موزهٔ «لوور» پاریس جای داده‌اند در زیر، ترجمه قسمتی از آن نوشته‌ها به نظر شما خواننده ارجمند می‌رسد:

۱ - آجر هوبانمان مشتمل بر ۸ سطر محفوظ در موزهٔ «لوور» پاریس چنین نوشته شده است.

سطر -۱- آنها خدایان گال (Gal) ـ کی ری ـ ری شا (Kiririsha) و باهاهوتیپ (Bahahutip) ازلین (liyam) من هوبانمان پسراتارکتیاب (Attar kitab)

سطر -۲- توسعه دهنده شاهنشاهی صاحب قدرت از هاتمتی (Hatamti) حافظ «هاتامتین» شهر پر قدرت هاتمتی پادشاه.

سطر -۳- از آنزان (Anzan) و شوش (Suse) تثبیت شده است گال مرا دوست داشت. مرا پذیرفت مدت عمر (م) پایدار گردید.

سطر -۴- این شوشیناک (in shushinak) بمن پادشاهی داد برای زندگانیم ـ برای

1- Maurice Pezard

زندگانی می‌شی مروه (Mishimruh)

سطر ـ۵ـ زندگی ری‌شاپ (Rishapdal) در معدبی که از (Purku) به اتمام رسید خراب شده بود.

سطر ـ۶ـ یک نقش حجاری (Das relief) ساختم بخدایان گال کی ری شـاوباها هوتیپ (Bahahutip) دادم.

سطر ـ۷ـ خدایان «گال» «کی ری ری شا» و باهوتیپ قدرت دارند به من زنـدگی بدهند.

سطر ـ۸ـ پادشاهی که می‌خواسته‌ام آنها می‌توانند درازی مدت آن را به من ارزانی دارند.

نوشته‌های آجر دیگر مربوط به «شوشتروک ناهونته» یکی از پادشاهان ایلام محفوظ در موزه لوور پاریس

سـطر ـ۱ـ مـن شـوتروک نـاهونته (Shutuk mahumte) پسـر هـلوتوش ایـن (Hallutshin)

سطر ـ۲ـ شوشیناک پادشاه انزان و شوشن هوبان (Huban)

سطر ـ۳ـ مانا (Mana) معبدکی ری ری شابانوی (لیان) با آجریخته با اجری آری تو (Eritu)

سطر ـ۵ـ دوباره‌ساختم و دوباره پایدار نمودم و به‌کی ری ری‌شا الههٔ من تقدیم کردم.

آجری دیگر از کوتیرناهونته یکی دیگر از شاهان ایلام.

سطر ـ۱ـ من کوتیرناهونته (Kutirnahunte) پسر «شوتروک ـ ناهونته» پادشاه.

سطر ـ۲ـ در انزال و شوش هوبان مانا معبدکی ری ری شاارلیان را با آجر پخته.

سطر ـ۳ـ ساخته بود و در حال خراب شدن بود من آن را پایدار ساختم با آجر اری تو من آن را بر پا داشتم.

سطر ـ۴ـ ساختم برای زندگانی من برای زندگانی «ناهونته اتو» (Nahunteuto) و شوکتش.

سطر -۵- مانند هبه‌ئی به «کی ری ری شا» الهه خویش تقدیم داشتم.

آجر دیگری از «شیلهاک این شوشیناک» پادشاه دیگر ایلام محفوظ در موزه لوور پاریس ترجمه‌اش چنین است:

سطر -۱- من «شیل هاک این شوشی ناک (Shilhak in shushinak) پسر شوتروک ناهونته غلام گرامی.

سطر -۲- «کی ری ری شا» و «این شوشیناک» پادشاه انزان و شوش هوبان مانا معبد.

سطر -۳- کی ری ری شا بانوی لیان با آجر پخته ساخته بود در حال خراب شدن بود من بلندش نموده و بر پا داشتم.

سطر -۴- با آجر اری تو آن را پایدار ساختم برای زندگانی بریا زندگانی ناهونته اوتو.

سطر -۵- از هوته لودوش این شوشیناک: (Huteludush in shushinak) شیلی هی نا (Shil hina) همرو (Hamru) لاگمار (Lagamar) از کوتیرهوبان (Kutirhuban)

سطر -۶- از «ایش نی گاراپات» (Ishniga Rappate) «اورتوک» (Urutuk) ال‌هالاهو (Elhalahahu) از اوتوهی هی پی نی جیر (Utuehihhipinigir).

سطر -۷- برای هبه به «کی ری ری شا» الهه تقدیم کردم.

آجر دیگری از پادشاه دیگر ایلام به نام «شیلهاک این شوشیناک» پسر «شوتروک ناهونته» پادشاه آنزان و چندین آجر دیگر که متن آنها حاکی از در حال خراب شدن معبد گال و وکی ری ری شا هستند که با آجر اری تو ساختم بریا زندگی من و زندگی ناهونته اوتو که به گال وکی ری ری شا از لیان خدایان ما دادم.

ایلام در زمان هخامنشی

«پارسی‌ها» در مغرب و جنوب غربی و «مادها» در جنوب شرقی دریاچهٔ اورمیه تا نزدیکی همدان زندگی می‌کردند. یک شعبه دیگر از مادها تا اصفهان پیش رفتند و در آنجا با مقاومت شدید ایلامی‌ها مواجه شدند.

راجع به هخامنشیان قبل از آن که پاسارگاد یکی از اقوام پارس‌ها جدا شوند و به ایلام بیایند تا در آنجا پادشاهی عظیمی را تشکیل دهند، اطلاع صحیحی در دست نیست فقط می‌دانیم که در قسمت کوهستانی مملکت ایلام بسر می‌بردند و باز معلوم نیست چه عامل یا عواملی باعث شد که سرزمین خود را ترک کرده و راه دشت‌های سوزیان (ایلام) را در پیش گیرند. قدر مسلم آن است که در قرن نهم ق.م از یکی از پادشاهان آشور بر روی ستون سیاهی که از او باقی مانده است این مطلب منقور است که بیست و هفت تن از شاهزادگان پارس را به اطاعت خود در آورده است. بنابراین از آن تاریخ به بعد پارسواها تحت نفوذ آشوری‌ها قرار داشتند و در نیمه دوم قرن نهم ق.م به «بلوکوس»[1] و بعد از وی به ترتیب به «سارگون»[2]، «سالمانزر»[3]، «آسارهادنپ» پادشاهان دیگر آشور باج و خراج می‌پرداختند و پس از آن که از تحت تسلط آشوری‌های سامی بیرون آمدند یوغ اطاعت مادها را که مانند خود ایشان آریایی بودند گردن نهادند. شاید همین تسلط مادها باعث شده که هخامنشیان مسکن کوهستانی خود را ترک کرده‌اند تصور این امر ممکن است ولی حقیقت آن معلوم نیست.

زیرا هخامنشیان که تیره‌هایی از طوایف پارسی بودند در کوه‌های بختیاری در مشرق شوشتر در دو طرف رود کارون اقامت داشتند و حکومت کوچکی تشکیل داده یکی از پسران هخامنشی به نام چیس پش به عنوان پادشاه «آنشان» سلطنت یافت هنگامی که ایلام راه سقوط را می‌پیمود جانشینان «چیش پش» قلمرو حکومت خود را گسترش دادند و با انقراض دولت، جانشینان «چیش پش» مقتدرترین امپراطوری‌های قدیم را بوجود آوردند و شهر شوش پایتخت سوزیان (ایلام) واقع در دامنه جبال غربی ایران تحت نفوذ و تسلط هخامنشیان که بر پادشاهان بومی آنجا غلبه کرده بودند، درآمد و به تدریج با اقوام هخامنشیان از نواحی کوهستانی پارسوها به طرف دشت‌های سوزیان حرکت کردند و به

1- Belochus

2- Sargon

3- Saimanazar

تدریج با اقوام بومی آن نواحی چکاسی‌هاپ[۱] و آنزانی‌هاپ[۲] اختلاط و امتزاج یافتند. اصل و نسب و ریشه دوم اخیرالذکر به درستی معلوم نیست شاید از حیث زبان می‌توان آنها را از خویشاوندان ژئورژین‌ها[۳] و طوایف ماوراء قفقاز دانست. هخامنشیان که جای اقوام بومی را در سوزیان گرفتند، سلسله‌ای را در آن ناحیه تشکیل دادند که طبق نوشته استوانه‌نابویند[۴] پادشاه بابل تا روی کار آمدن کوروش کبیر سه تن از پادشاهان آن سلسله یکی پس از دیگری در سوزیان به نام چه‌اش پش یا ترایس پش و کوروش اول و کمبوجیه یا کامبیز به سلطنت رسیدند. کوروش دوم پسر کمبوجیه که بعدها معروف به کوروش کبیر و با اختلاف تلفظ به زبان فرانسه سیروس نامیده می‌شود. وی از سال ۵۵۸ق.م در سوزیان به جای پدر بر تخت سلطنت جلوس کرد و در نتیجه فتوحات غیرمترقبه و شگفت‌انگیز خویش امپراطوری عظیمی را تشکیل داد.

یکی از هدف‌های کمبوجیه رونق دادن به ایلام بود. چنان که «هرودت» گوید: «کمبوجیه» پس از فتح مصر شش هزار نفر مصری را به شوش آورد تا برای آباد نمودن «ایلام» از وجود آن افراد استفاده شود.

شهر شوش در زمان پسر کمبوجیه یعنی کوروش رونق و اعتبار بسیار یافت.

1- Cossns
2- Anzanites
3- Georgiens
4- Nabonide

بخش سوم

- قوم آریا ـ هخامنشیان
- حملهٔ اسکندر به ایران
- جانشینان اسکندر
- اسرار تخت جمشید

آریا و هخامنشیان

قوم آریا و دین و مذهب قوم[1]

هنوز به طور یقین دانسته نشده که وطن اصلی قوم آریا کجا بوده است و تحت تأثیر چه عواملی جلای وطن اختیار نمودند، میزان تمدن آنها تا پیش از مهاجرتشان چه بود، در کدام سده و از چه راهی مهاجرت کرده‌اند؟ ولی چون کشف این موضوع اهمیت بزرگی برای علم انسان‌شناسی و نژادشناسی دارد، فضلا و دانشمندان عالی مقام سالیان دراز در این موضوع تتبعات و تحقیقات نموده‌اند و آنچه از نتیجه تحقیقات آنها امروزه مورد پذیرش بسیاری از دانشمندان جهان قرار گرفته به گونهٔ زیر است:

وطن اصلی

وطن اصلی آریاها بین رود آمویه و سیحون بوده و تا زمانی که آریاها در آسیای میانه می‌زیستند، آریایی‌های ایرانی و هندی هر دو با هم اختلاط و آمیزش داشته و یک جا زندگانی می‌کردند، وقتی شروع به مهاجرت نمودند تا ورودشان به باختر نیز از هم جدایی اختیار ننموده بودند ولی از آن به بعد منشعب شده؛ شعبه‌ای راه هند پیش گرفته از طریق

---

۱ - به قلم آقای مجید موقر مدیر و صاحب امتیاز مجله مهر، شماره ۲، تیرماه ۱۳۱۲، سال اول.

هندوکش وارد دره پنجاب شدند. شعبه دیگر راه جنوب و باختر را پیموده فلات ایران را مسکن و مأوای خود ساختند.

تاریخ مهاجرت تا آنجایی که تحقیقات علمی نشان می‌دهد زمان جدایی آریا از طایفه آریا به ایران بزرگ هند و اروپایی دست کم سه هزار سال قبل از میلاد مسیح بوده است. یعنی نزدیک به پنج هزار سال پیش صورت گرفته ولی مهاجرت آریاها به ایران نسبتاً نزدیک‌تر است. سابق بر این معتقد بودند که از دو هزار سال ق.م شروع شد ولی پس از این که مدارک تازه‌تری بدست آمده گمان قوی می‌رود که از یک هزار و شصت سال ق.م شروع و تا قرن هفتم ق.م امتداد داشت. چنان که شواهدی که به دست آمده نشان می‌دهد که قوم هند و آریایی در سدهٔ ۱۶ ق.م وارد پنجاب شده بودند.

قوم آریا یک مرتبه و غفلتاً جلای وطن اختیار نکردند، بلکه تدریجاً در مدت هفت سده مهاجرت آنها به فلات ایران ادامه داشته است. همین مسأله می‌رساند که آریایی‌ها قهراً مهاجرت ننمودند، بلکه تنگی معیشت و احتیاج به وسعت آنها را وادار به جلای وطن نمود. ساکنان بومی ایران[1] قبل از آمدن آریاها اقوام مستثنی در نقاط مختلف ایران قبل از آمدن آریاها سکونت داشتند. در شمال اقوامی موسوم به کادوسیان تپوریها، و مادها توطن داشتند. در باختر کاس سوها و در جنوب و جنوب غربی عیلامی‌ها بودند. خوزستان، پشتکوه و جبال بختیاری مسکن عیلامی‌ها بود.

مسیو دیولافوا و دمورگان بر این باورند که بومی‌های اصلی این قسمت سیاه پوست بودند همچنان که بومیان اصلی سواحل خلیج فارس را هم حبشی و سیاه پوست می‌دانند.

تمدن عیلامی‌ها خیلی قدیمی است. در جزو آثاری که اخیراً در خرابه‌های شوش توسط هیأت اعزامی فرانسوی‌ها کشف شده، اشیایی به دست آمده که تعلق به هشت هزار سال ق.م دارد. این اشیاء از سنگ و گل رس ساخته شده و از آثار دوره حجر است. بنابراین، این قوم در ده هزار سال پیش دارای صنایع بوده‌اند.

---

۱ - به قلم آقای مجید موقر مدیر و صاحب امتیاز مجله مهر، شماره ۲، تیرماه ۱۳۱۲، سال اول.

آریاها موقع ورودشان به فلات ایران با اقوامی مواجه شدند که از بومیان اصلی از حیث تمدن و مذهب پست‌تر بودند. طبعاً آنها را به دیده نفرت و حقارت نگریسته، بومیان را دیو یا تور خوانده هر کجا آنها را می‌یافتند قتل‌عام می‌کردند. پس از این که در این سرزمین جدید متوطن شدند و خواستند کشت و زرع نمایند به وجود آنها احتیاج پیدا کردند و از کشتن آنها خودداری نمودند و کارهای سخت و پر مشقت خود را به آنان وا می‌گذاشتند و در حقیقت بومیان را بنده و برده خود می‌پنداشتند.

مذهب آریاها

آریاها تا پیش از طلوع فروغ آیین مقدس زرتشت، مشرک و عنصر پرست بودند. در حقیقت عقول بشری تا آن زمان در مرحله بدوات سیر می‌نمود. به قدری رشد نکرده بود که به فلسفه وحدت پی برد و خالق متعال خود را از میان گروه گروه پروردگاران مصنوعی تشخیص دهد. اول بشری که آفریننده و خالق متعال خود را به یکتایی و بی‌همتایی شناخت و مبشر فلسفهٔ وحدت شد وخشور ایرانی شت زرتشت بود، او از میان ارباب انواع آریاها آسورا، برگزیده اهورامزدا یا سَرَوردانا، نامید و او را آفرینندهٔ مطلق و خالق بی‌همتا معرفی کرده تمام عظمت و قدرت و جلال را خاصه او دانست. درک فلسفه توحید و شناختن خالق متعادل در عصری که همه نوع بشر غرقه بحر بی‌کران ظلمت جهل بودند شایسته بسی تکریم است.

از این حیث ما ایرانیان به خود حق می‌دهیم که بر تمام ابناء بشر مباهات کنیم وخشور خود را اولین پیشوا و راهنمای راه هدایت بدانیم.

کسانی که آئین زرتشت را شرک فرض نموده و گمان می‌کنند به خدای خیر و شر قائلند به حقیقت مذهب مقدس زرتشت آشنا نیستند. زرتشت کاملاً موحد است و اهورامزدا را بدون چون و چرا خالق مطلق و خدای یگانه می‌دانند هیچ خدایی، هیچ آفریدگاری، هیچ

موجودی وجود ندارد که بتواند با او برابری و همسری کند، انگرمینو[۱] یا خرد خبیث که بعدهااهریمن شدهمکفو اهورامزدا نیست بلکه مقابل سپنامینو[۲] است که خرد مقدس باشد، این جهان مادی، آمیخته به خوبی و بدی، زشتی و زیبایی، آسایش و محنت، خوشی و ناخوشی است ذات مقدس اهورامزدا برتر و بالاتر از آن است که برای مخلوقات خود بدی و زشتی بخواهد. برای حل‌این معضل خلقت بود که فلسفهٔ خرد مقدس و خرد خبیث به وجود آمد.

خرد خبیث همیشه در مقابل خرد مقدس خودنمایی می‌کند والا هیچگاه همکفو اهورامزدا نیست فلسفه وحدت مقتبس از آیین قدیم آریاهاست. آریاها به وجود خیر و شر قائل بودند.

وجودهای خیر دهنده گنج‌ها و ذخایر طبیعت انسان هستند، مانند نور، باران، تندرستی، در مقابل آنها به وجودهای پلید و بد باور داشتند که دشمن و بدخواه بشر بود.

بشری که هنوز در دوره توحش و جاهلیت زیست می‌کند و قوه تعقل او به رشد طبیعی نرسیده ناچار است در برابر این مظاهر متضاد به وجودهای خیر و شر قائل شود.[۳]

سرزمین ما در دوره ماد و هخامنشیان

پارسی‌ها یکی از شاخه‌های اصلی قوم آریایی بودند که هم زمان با مهاجرت اقوام دیگر آریایی، وارد فلات ایران شدند. تاریخ ورود آنان به فلات ایران به درستی روشن نیست. ولی در سال‌های اول هزارهٔ اول ق.م با دیگر قبیله‌های آریایی از جمله مادها در فلات ایران به سر برده‌اند. پارسی‌ها در حدود ۷۰۰ ق.م هنگامی که مهاجرت‌های داخلی در ایران آغاز شدند. از جنوب و جنوب باختری دریاچهٔ اورمیه به سوی جنوب و جنوب باختری ایران سرازیر شدند.[۴] و همزمان با سلطنت سارگون دوم به تصرف دره‌های دامنهٔ کوه‌های

1- Angrainyu

2- Spentamainyu

۳- به قلم مرحوم مجید موقر مدیر و صاحب امتیاز مجله مهر، تیرماه ۱۳۱۲، سال اول.

۴- کالیکان، ویلیام، مادی‌ها و پارسی‌ها، ص ۳۷.

بختیاری پرداختند، و در سرزمین بختیاری واقع در خاور شوشتر و شمال خاوری شوش در نزدیکی ناحیهٔ عیلامی انشان که بعدها پارس (پارسوماش) نامیده شد، سکونت گزیدند و با استفاده از ضعف دولت بر قلمرو حکومت عیلامی که در حال اضمحلال بود دست یافتند و به رهبری هخامنش (۷۰۰-۶۷۵ ق.م) حکومت هخامنشی را بنیاد نهادند.[۱]

چیش‌پش، (۶۷۵-۶۴۰ق.م) پسر و جانشین هخامنش از جنگ‌های خونینی که بین آشوری‌ها و ایلامی‌ها ایجاد شده بود بهره جست و حوزهٔ متصرفات خود را گسترش داد و از تابعیت دولت ایلام نیز خارج شد.

چیش پش قبل از مرگ قلمرو خود را بین پسرانش آریامن (۶۴۰-۵۹۱ق.م) و کوروش اول (حدود ۶۴۰-۶۰۰ق.م) تقسیم کرد.

کوروش کبیر ـ نامورترین شاهان هخامنشی کوروش دوم (۵۵۹-۵۳۰ق.م) می‌باشد که تا ۱۲ سالگی به سبب مرگ مادرش در دربار مادر نزد پدر بزرگش اژدهاک پرورش یافت. وی از کوچکی پسری بسیار شجاع بود. همین امر پادشاه مستبد ماد را بر آن داشت تا او را به پارس نزد پدرش بفرستد. گزنفون مؤلف کتاب کورشنامه می‌نویسد:

کوروش بنا بر سرودها و ترانه‌هایی که تاکنون حفظ شده‌اند طفلی بود به غایت زیبا و صاحب خصالی بس نیکو و خلقی شریف و با رأفت، دوست و هواخواه مطالعه و تحصیل و عاشق افتخار و پیروزی، تا جایی که هر گونه مشقت را بر خویشتن تحمیل می‌کرد.

دوران هخامنشیان

کوروش به دربار پدرش به پارس عزیمت کرد و در سال ۵۵۹ق.م به جای پدر بر تخت نشست.[۲] و به منظور قطع نفوذ مادر و رهایی مردم آن سامان از مظالم اژدهاک علیه او قیام کرد. اژدهاک به جنگ پارسی‌ها رفت ولی کورش با سپاهی به مقابله پرداخت، تا این که در

---

۱ ـ همان کتاب، ص ۳۸.

۲ ـ در کتیبهٔ مشهد مرغاب و کتیبه‌های داریوش اسم این شاه کورش و کورو ضبط شده به نقل از کتاب ایران قدیم (تاریخ ایران تا انقراض ساسانیان) تألیف پیرنیا، حسن، ص ۵۱.

نزدیکی پارس، اژدهاک را مغلوب و او را از سلطنت خلع کرد. کوروش آسیای صغیر، ارمنستان را که به جای دولت او را تور تأسیس شده بود تسخیر کرد و در سال ۵۵۰ق.م به همدان رفت و پس از تصرف ماد، پارت را نیز شکست داد و سایر ایالت‌های شرقی را که جزو حکومت مادها بودند تصرف نمود و در سال ۵۴۶ق.م لیدی را گرفت کوروش ابتدا پارت و گرگان را تصرف کرد و یشناسب پدر داریوش را به حکمرانی این ایالت گمارد. ایالت زرنگ (سیستان) و قندهار را تا رود سند قسمتی از پنجاب را متصرف شد و در شمال شرقی تا کنار رود «سیحون» پیش رفت و در کنار آن شهری ساخت که یونیان آن را کوروپولیس نامیدند. در تابستان سال ۵۳۸ ق.م به فرماندهی گوهریاس در اوپیس واقع در کنار رود دجله نیروی بابل را شکست داد و شهرهای سیپار و بابل بی‌نبرد تسلیم ارتش کوروش شدند و بدین ترتیب کلیه خاک سابق ایلام جزو متصرفات شاهنشاهی هخامنشی درآمد. کوروش، شهر شوش را به عنوان یکی از پایتخت‌های خویش انتخاب کرد زیرا از نظر موقعیت جغرافیایی بین آریایی‌های شرق و غرب واقع بود و از لحاظ مرکزیت اداری کشور بسیار ممتاز بود. کوروش در پاییز سال ۵۳۸ق.م وارد شهر بابل شد و بنا به رسوم بابلی‌ها در آن شهر تاجگذاری کرد و با اهالی بابل به خوبی و مهربانی رفتار نمود و یهودیانی را که در اسارت شاه بابل بودند آزاد کرد و بدین مناسبت اعلامیه‌ای صادر نمود که می‌توان آن را نخستین اعلامیه حقوق بشر نامید. بنا به مفاد این اعلامیه حدود چهل هزار نفر از اسارت بابلی‌ها نجات یافتند و آزاد شدند و توانستند با کمال آرامش خاطر به اوطان خود بازگردند.

این فرمان تاریخی که بر روی استوانه‌ای از گل در ۲۵ سطر با متن بابلی حک شده است، به نام استوانه تاریخی کوروش کبیر شهرت تاریخی دارد پس از چندی به علت حوادثی که در مرزهای خاوری ایران روی داد کوروش به شرق عزیمت کرد، ولی در جنگ با ماساژت‌ها کشته شد.

بنا به گفته گزنفون در سن پیری در پاسارگاد به سال ۵۳۰ق.م درگذشت و در آن شهر به خاک سپرده شد.

داریوش بزرگ

پس از قتل گوماتا (بردیای دروغین) داریوش به پادشاهی رسید. در این هنگام حدود ۲۸ سال داشت و پسر ارشد یشتاسب (گشتاسب) بود.

داریوش برای این که به سلطنت خود جنبهٔ قانونی دهد، آتوسا دختر کوروش را به زنی اختیار کرد و با دیگر محارم حرمسرای کمبوجیه و بردیا نیز ازدواج کرد.

در آغاز فرمانروایی داریوش اول یعنی در سال‌های ۵۲۲-۵۲۱ ق.م شورشی‌هایی در سراسر ایالت‌ها و دولت‌های تابع ایران بر پا شدند. و چند تن به داعیه سلطنت علیه داریوش قیام کردند. نخستین ایالتی که بر ضد داریوش بزرگ شورش کرد، عیلام بود. در خوزستان آترینا که از خانواده‌های قدیم سلطنتی به شمار می‌رفت به شورش پرداخت، ولی نتوانست در برابر داریوش مقاومت کند، اسیر شد و به قتل رسید. بار دیگر در عیلام آشوبی برپا شد. این شورش نیز سرکوب گردید. داریوش پس از تأمین امنیت داخلی متوجه شرق ایران شد. تا وضع مرزهای شرقی را برای همیشه روشن سازد.

در بهار ۵۱۹ق.م سپاهی به هند فرستاد و این قشون درهٔ سند را به تصرف درآورد. با تسخیر ساتراب نشین هند، مرزهای جنوب خاوری ایران از دامنه‌های خاوری فلات ایران، به صحرای تار رسید. داریوش سپس متوجه شمال خاوری ایران شد و در سال ۵۱۷ ق.م برای سرکوبی سکاها سپاهی در پارت جمع کرد و به ماساژت‌ها هجوم برد. در این جنگ اسکوفی رهبر ساها اسیر شد و سرزمین سکاها به دست سپاهیان داریوش افتاد.

داریوش بزرگ برای جلوگیری از تمرکز قدرت در دست یک نفر، مقرر داشت که در هر منطقه یک ساتراب (والی یا استاندار) یک سردار و یک دبیر تعیین شوند. بدین ترتیب کشور را به چندین استان تقسیم کرد که به موجب بند ۶ ستون اول کتیبه بیستون سرزمین عیلام از جمله خوزستان نیز یکی از ۲۳ کشور تحت فرمان او بود.

و آن را از نظر جغرافیایی و پیشینه تاریخی و قرار گرفتن در مرکز شاهنشاهی، یکی از پایتخت‌های بزرگ قرار داد. و در آن کاخی با شکوه از سنگ هدیش که سنگی محکم و پر بهاست بنا نهاد.

نقش داریوش اول بر تخت پادشاهی

در پیرامون کاخ شوش، ساختمان‌های دیگری برای درباریان، همراهان و مستخدمان ساخت که به وسیله خیابانی از کاخ خدیش جدا می‌شدند.

در پای دیوار کاخ، خندقی عمیق کنده بودند که آب رودخانه شاوور در آن می‌گذشت و کاخ و شهر به گونه جزیره‌ای درآمده بود.

خشایارشاه

خشاریاشاه (۴۸۶-۴۶۵ق.م) پس از درگذشت داریوش، به سلطنت رسید وی هنگام جلوس حدود ۳۵ سال داشت و با ۱۲ سال ولیعهدی در بابل برای جانشینی پدر پرورش یافته بود.[۱]

در اوایل سلطنت وی، شورش‌هایی در مصر و بابل به وقوع پیوستند، ولی خشایارشا پس از تهیه قوا، در سال ۴۸۰ ق.م به یونان لشکر کشید و پس از جنگی بزرگ در ترموپیل، آتن پایتخت یونان را تصرف کرد، سپاهی در آنجا باقی گذاشت و به ایران بازگشت، آخرین جنگ ایران و یونان، جنگ معروف پلاته یا پلاتیه به سال ۴۷۹ق.م بود. در این جنگ بی‌سرانجام عدهٔ زیادی از دو طرف کشته شدند.

خشایارشا در شوش، کارهای ناتمام پدر را به اتمام رسانید و کاخ‌ها را توسعه داد و دربار خود را با تجملات پرشکوهی آراست، پایتخت‌های ایران از جمله شوش که تابع بودند در زمان خشاریاشاه به اوج عظمت و رونق رسیدند.[۲]

در سال ۴۶۵ق.م دو تن از نزدیکان و خواجه سرایان خشایارشا به نام‌های پیداسپامیتریس و مکابیزوس پسر زوپیروس داماد شاه با توطئه‌ای به سرکردگی ارتبانوس خشایارشا را به قتل رسانیدند.[۳]

---

۱ - اومستد، آیات، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی، ص ۳۱۱.

۲ - کیرشمن رمان، همان کتاب، ص ۱۸۵.

۳ - اومستد، همان کتاب، ص ۳۹۳-۳۹۴.

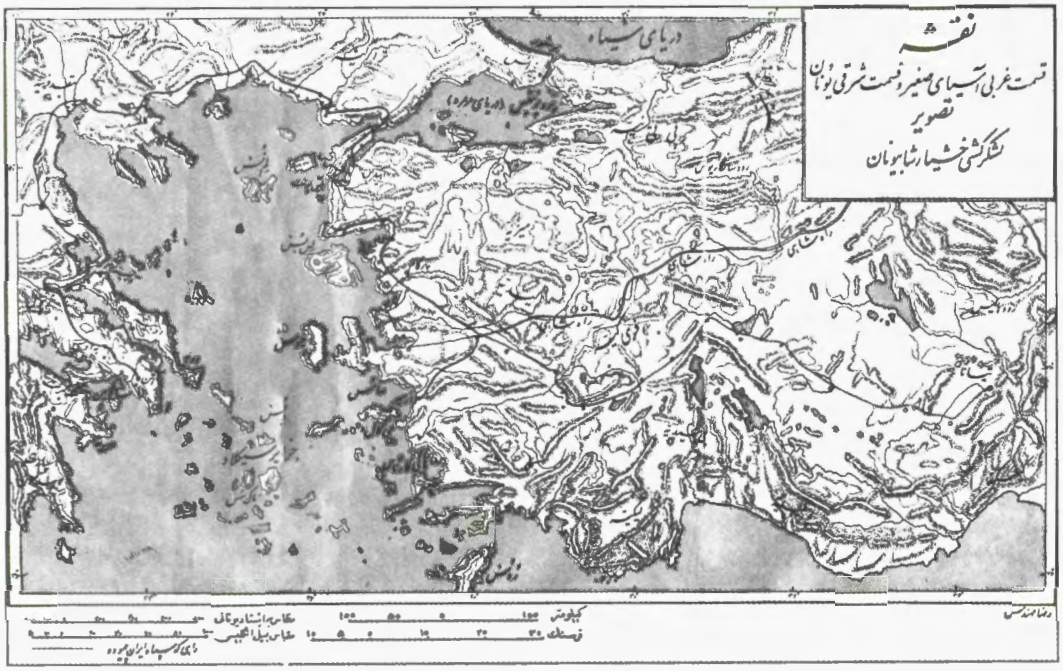

نقشه مربوط به دوره هخامنشیان (خشایارشاه)

از خشایارشا کتیبه‌های متعددی باقی مانده‌اند که عظمت ایران را در آن دوره نشان می‌دهند. در بند ۲ کتیبه تخت جمشید خود می‌گوید: من خشایارشا هستم. شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای ملل بسیار، شاه سرزمین‌های پهناور و بزرگ و پسر داریوش شاه هخامنشی پارسی، پسر پارسی آریایی از نژاد آریایی.

کوتاه سخن آن که خشایارشا یکی از شاهان نامدار هخامنشی بود، کارهای بزرگ و جنگ‌های ارزنده‌ای با قبایل و ممالک مخصوصاً با یونان انجام داد. آتن را تصرف نمود و کاخ اکروپولیس را آتش زد. ایران را به اوج عظمت و شکوه خود رسانید.

سایر دوران شاهان هخامنشیان

پس از قتل خشایارشاه، پسرش اردشیر اول (۴۶۵-۴۲۴ق.م) معروف به درازدست به سلطنت رسید. وی پس از ۴۱ سال سلطنت به سال (۴۲۴ق.م) درگذشت. او مدتی در شوش و زمانی در بابل و گاهی در تخت جمشید به سر می‌برد و در تمام این مراحل به عمران و آبادی شهرهای مزبور می‌پرداخت.

پس از اردشیر اول تنها پسرش خشایار دوم در سال ۴۲۴ق.م به پادشاهی رسید. ولی پس از ۴۵ روز حکومت به دست برادرش، سغدیان که از همسر بابلی اردشیر بود، در خوابگاهش کشته شد. سغدیان پس از کشتن برادرش به سلطنت رسید.

وی بنای معبد یهودیان اورشلیم را تجدید کرد در تورات نیز به آن اشاره شده است اُخس (داریوش دوم) در سال ۴۰۴ ق.م درگذشت.[۱]

پس از داریوش دوم، پسرش ارشاک یا ارشک به سلطنت رسید که پس از تاجگذاری به اردشیر دوم موسوم گشت و به خوش حافظه نیز ملقب شد.[۲] وی با ۴۶ سال سلطنت در ۸۶ سالگی به سال ۳۵۸ق.م درگذشت.

پس از ادرشیر دوم، پسرش اُخس شاه شاد و با جلوس به تخت شاهی، اردشیر سوم

---

۱ ـ بنی احمد، راهنمای تاریخ شاهنشاهی، ص ۲۲.

۲ ـ گزنفون، ص ۱۶، بنی‌احمد، همان کتاب، ص ۲۳-۲۶.

(۳۵۸-۳۳۸ق.م) نامیده شد. وی در بیستمین سال سلطنت خود به دست باگواس از خواجه سرایان دربار مسموم شد و در سال ۳۳۸ ق.م درگذشت.

پس از قتل اردشیر سوم، پسرش ارشک یا آرسس (۳۳۸-۳۳۶ق.م) به سلطنت رسید. ارشک نیز در سال دوم سلطنت و به سال ۳۳۶ ق.م به دست همان خواجه سرا مسموم شد و درگذشت. اردشیر سوم پس از شورش‌های مناطق و ممالک تابعه و تسخیر مصر و فینیقیه و قبرس و سرکوبی کادوسیان توانست کلیه متصرفات از دست رفته شاهنشاهی ایران را به زیر پرچم ایران درآورد.

با درگذشت اردشیر سوم یکی از خویشان او به نام داریوش سوم (کدمان) از نوادگان داریوش دوم جانشین وی گردید. در این زمان یونانیان با یکدیگر متحد شده بودند و اسکندر مقدونی پادشاه مقدونیه، پس از تجهیز قوا با سی و پنج هزار یونانی مقدونی در بهار سال ۳۳۴ق.م به قصد تجاوز به ایران از تنگه داردانل گذشت و وارد آسیای صغیر شد.

اسکند مقدونی در نبردهایی که با ایرانیان کرد ایران و کشورهای تابع آن را به تصرف آورد، و سلسلهٔ هخامنشی را پس از ۲۲۰ سال منقرض نمود.

حمله اسکندر و جانشیان اسکندر

تصرف مجدد فینیقیه و مصر به دست اردشیر سوم و فرمانروایی ایران به نیروی دریایی کشورهای تابع و تحصیل غنایم بسیار موجب شد که دربار هخامنشی به عظمت و قدرت دوران داریوش بزرگ باز گردد. باکشته شدن اردشیر سوم و به روی کار آمدن داریوش سوم و از بین رفتن خواجهٔ متقدر (باگواس) بدست داریوش سوم، به تدریج آثار بروز اختلاف در دولت هخامنشی آشکار گردید، تا آنجا که اردشیر سوم برای این که مانند پدر به دست باگواس خواجه از بین نرود، پیشدستی کرد و او راکشت. در چنین موقعیتی که سپاه هخامنش به علت تجدید فتوحات در مصر و فنیقیه دارای شهرت زیادی در یونان و مقدونیه شده بود. از دو سو دچار دشمنی شد.

یکی از این که دولت یونان و مقدونیه[۱] از قدرت هخامنشیان بیمناک شده، به فکر مقابله با آن افتادند و برای اجرای این هدف، اتحادیه‌ای به نام اتحاد یونان و مقدونی بر ضد ایران تشکیل دادند و از طرفی کشته شدن باگواس خواجه، هرج و مرج دربار و خصومت درباریان و خواجه سرایان با یکدیگر را تشدید کرد همه اینها چنان وضعی را بوجود آوردند که عرصه بر شاه جوان هخامنشی تنگ شد.

به هر حال دولت هخامنشی در شرق رو به زوال رفت و بر عکس دولت جوان مقدونی به رهبری فیلیپ دوم (فیلتوس) شاه مقدونیه با تشکیل اتحادیه نظامی که متکی بر نیروی دریایی یونان و سپاهیان نیرومند مقدونی بود، با سرعت تمام در شاهراه پیشرفت و ترقی بود.[۲]

از اواسط سدهٔ ۴ق.م دوران عظمت و ارتقای سلطنت مقدونی آغاز شد، چنانچه پس از نبرد خونین به سال ۳۳۸ ق.م دوران عظمت مقدونیه به حد کمال رسیده و فیلیپ موفق شد که تمام یونان را متحد سازد و این اتحاد را تحت عنوان کرنیف انجام دهد. سپس فیلیپ به سرادری کل یونان انتخاب شد و پس از جلب اطمینان یونان (جز اسپارت) آماده حمله به ایران شد. فیلیپ در سال ۳۳۶ ق.م هنگامی که در فکر طرح نقشهٔ جنگی بود که آسیا و ایران را تسخیر کند بدست پوزانیاس نامی کشته شد و پس از وی پسرش به نام اسکندر جانشین وی گردید و اسکندر کبیر در میان شاهان مقدونیه اسکندر سوم است. مورخان سده‌های اسلامی او را اسکندر یا اسکندر الرومی و یا اسکندر ذوالقرنین نامیده‌اند. پدرش فیلیپ و مادرش المپیاس بود.

اسکندر در ۲۰ سالگی به سال ۳۳۵ ق.م به سلطنت مقدونیه رسید و قدرت و شهرت بسیار یافت و در ۳۳ سالگی به سال ۳۲۳ ق.م در اثر تب شدید در شهر (اور) بابل درگذشت. اسکندر در سال ۳۳۴ق.م قشونی را فراهم آورد و پس از این که فرمان بسیج سپاه را برای

---

۱ ـ مقدونیه در قسمت شمالی یونان قرار داشت.

۲ ـ مشکوتی نصراله، تاریخ نظامی ایران.

جنگ با ایران به تلافی تسخیر یونان توسط خشایارشاه و آتش زدن کاخ اکروپولیس[1] در شهر آتن صادر نمود. آنتی پاتر مقدونی را با ۱۲۰۰۰ تن پیاده و ۱۵۰۰ نفر سواره در مقدونیه به جای خود گمارد و به قصد تجاوز به ایران از تنگه داردانل گذشت و وارد آسیای صغیر شد.

اسکندر پس از ورود به ایلیون، استقلال این شهر را اعلام کرد و آن را از پرداخت خراج به ایرانیان معاف کرد. سپس به قوای اصلی خود که تحت فرماندهی پارمنیون (پارمین ین) بودند محلق شد.

سپاه اسکندر از سی هزار نفر پیاده و پنج هزار سواره تشکیل شده بود. علاوه بر آن ۱۶۰ فروند کشتی جنگی و تعدادی ارابه جنگی نیز داشت. در جنگ کرانیک (اولین نبرد) که میان سپاهیان مقدونی و لشکریان ایران روی داد. سپاه ایران شکست خورد و متیرادات (مهرداد یا سپهرداد) داماد داریوش سوم بدست خود اسکندر کشته شد.

اسکندر اردوی کوچکی مرکب از یونانیان متحد و برای حفظ ارتباط با قاره اروپا و تنگه داردانل در محل باقی گذاشت و بیشتر قوای خود را عازم جنوب و شهرهای سواحل آسیای صغیر نمود. در بهار آن سال به گوردی پایتخت فریگیا رسید و در آنجا پارمن‌ین با قسمتی از سپاه و ارابه‌ها در انتظار وی بودند. در تابستان سال ۳۳۳ق.م اسکندر گوردی را ترک گفت و از راه انکیر به کیلیکیه واقع در کنار دریا وارد شد. وی در پشت جبهه شهرهای کیلیکیه را مستحکم کرد. بیماران و مجروحان را در شهر ایسوس باقی گذاشت و از طریق گردنه‌های جنوب واقع در سواحل دریا، برای نبرد با قوای ایران عازم سوریه شد. در همین زمان داریوش نیز از طریق گردنه‌های شمال به جنگ اسکندر رفت. داریوش وارد ایسوس شد و در ایسوس با معلولان و مجروحان مقدونی مواجه شد و همه آنان را معدوم ساخت. سرانجام اسکندر به ایسوس بازگشت و در اکتبر سال ۳۳۳ق.م به جنگ با ایرانیان پرداخت. در این نبرد پیروزی نصیب سپاهیان اسکندر گردید و پارمن‌ین سردار معروف اسکندر خیمه

1- Acroplis

و بارگاه مخصوص خانواده سلطنتی ایران که به مادر، خواهر، همسر، دختر داریوش سوم اختصاص داشت تصرف کرد و غنیمت فراوانی به دست آورد. در نتیجه نبرد ایسوس، آسیای صغیر به کلی از دست ایرانیان خارج شد.

بیشتر مورخان قدیم محل سومین وآخرین نبرد داریوش را با اسکندر ناحیه گوکمل واقع در ۱۰۴ کیلومتری غرب اربل نوشته‌اند. ایرانیان در این جنگ مغلوب شدند. اسکندر پس از این پیروزی به شهر بابل رفت و با استقبال گرم مردم مواجه شد. شهر بابل با تمام غنایم و گنجینه‌های آن به وسیله مازه سردار ایرانی و مازیوس ساتراب (استاندار) آن و فرمانده پادگان تسلیم شد. اسکندر پس از تعیین ساتراب و سایر مقامات از راه جلگه شوش به شوش رفت. اسکندر در شوش مورد پیشواز ساتراب آن قرار گرفت در کاخ پادشاهی شهر، خزانه داریوش را که به قول دیو دور چهل هزار تالان شمش طلا و نقره بود تصرف نمود.[۱] از این گذشته در آنجا به ارزش نه هزار تالان یا تالنت زر مسکوک به نام داریوش (داریک) بدست آورد.

اسکندر در یکی از کاخ‌های پرشکوه شوش به خیال یونانی کردن مردم ایران جشن بزرگی بر پا کرد و در یک شب هشتاد دختر از خاندان بزرگان ایران را به عقد سرداران مقدونی در آورد و خود یکی از دختران باختر «بلخ»[۲] به نام رکسانا را قانوناً به زنی گرفت، این دختر در ادبیات ایرانی به نام روشنک شناخته شده است. نظامی گنجوی درباره اسکندر و روشنک چنین سروده است:

یکی مجلس آراست از رود و می — که مینو شرمش برآورد خوی
ملک یافت بر کام دل دسترس — به مشکوی مشکین فرستاد کس
که تا روشنک را چو روشن چراغ — بیارند با باغ پیرای باغ

اسکندر با دو دختر دیگر یعنی استاتیزا دختر داریوش سوم و پروشانی دختر اردشیر سوم (اُخُس) ازدواج کرد. اسکندر پس از ابقای ساتراب ایرانی شوش، از راه اهواز و بهبهان

---

۱ ـ مشکوتی نصراله، همان کتاب، سال ۴۰۵.

۲ ـ گوشمید، الفرد، من تاریخ ایران و ممالک همجوار آن، سال ۳۷.

عازم پارس شد. اسکندر پس از عبور از رود کارون به سوی تخت جمشید و پارس رفت و با وجود مقاومت‌های دلیرانه‌ای که از جانب مردم ناحیه اوکسیان بین شوش و پازارگاد به عمل آمد روانه بند پارس شد. اسکندر سپاهیان خود را به دو قسمت کرد. بدین ترتیب که سردار خود پارمنیون را از راه جلگه یعنی از طریق رامهرمز و بهبهان به پارس فرستاد و خود از راهی کوهستانی که آن را دروازه شوش می‌نامیدند عازم پارس شد آریوبرزن در این ناحیه با ۲۵۰۰۰ سپاهی به قصد جنگ با اسکندر به انتظار بود. آریوبرزن توانست با غلطانیدن سنگ‌ها از بالای معبر کوهستانی معروف به تنگ (بوان) به روی سپاه اسکندر و هفت تیراندازان و فلاخن داران ایرانی، مدت ۶۰ شبانه روز در برابر اسکندر شجاعانه مقاومت کند.

در بند پارس نیز واقعه ترموبیل تکرار شد، بدین معنی که یک نفر از اسرای سیلیسی به عنوان راهنما اسکندر را از کوره راهی که به عقب جبهه‌ی آریوبرزن پایان می‌یافت متوجه گردانید.

اسکندر توانست با عده‌ای از سپاهیان زبده خود در مدت دو شبانه روز با پاسداران آریوبرزن برخورد کند. در نتیجه این تماس، بین دو طرف نبرد شدیدی روی داد. آریوبرزن که خود را در محاصره دید بی‌تأمل و با نهایت شجاعت به صف دشمن حمله کرد و ضمن وارد ساختن ضربات سنگینی به آن توانست از حلقه محاصره جان سالم به در برد و مصمم بود که از راه جلگه در تخت جمشید و پازارگاد به دفاع بپردازد، اسکندر قبلاً قسمتی از نیروهایش را به فرماندهی آمن‌تاس سوی تخت جمشید فرستاده بود. همین که بین نیروهای تازه نفس آمن‌تاس و قوای خسته و رنجیده آریوبرزن تماس حاصل شد، نبردی شدید درگرفت.

این سردار رشید و شجاع هخامنشی در این جنگ به قدری فداکاری از خود نشان داد که از هر جهت مورد تعجب اسکندر و سپاهیانش شد. پس از کشته شدن آریوبرزن و همراهانش، راه اسکندر به سوی تخت جمشید باز شد. اسکندر قوم نامبارکش را بر پلکان این کاخ شکوهمند که نشیمنگاه شاهنشاهی چون داریوش و خشایارشاه بود نهاد. سرانجام کاخ به تصرف اسکندر مقدونی درآمد که پس از دریافت گنج‌های فراوان از زر و سیم که به ارزش ۱۲۰ هزار قنطار بود و به یغما رفت. اسکندر که سر مست از باده ناب بود عده‌ای را کشت و

بسیاری از زنان و دختران و پسران جوان را به بردگی فروخت و برای انتقام‌جویی از سوختن کاخ اکروپل که به دستور خشایارشاه در شهر آتن یونان انجام گردید، در حال مستی آتش زدن تخت جمشید را فرمان داد و لکه ننگی بر دامن ناپاک و پر از ننگ خود افزود.

پیکره از سر و گردن اسکندر مقدونی

اسکندر چون در نزدیکی دامغان خبر یافت که بسوس (از خویشان داریوش) و پرازرش والیان باختری و سیستان و قندهار ضربه مهلکی به داریوش زده‌اند. بی‌فاصله عازم سیستان شد، اما پس از مرگ داریوش به آنجا رسید.[۱]

اسکندر جسد داریوش را با جبّه ارغوانی خویش پوشانید و دستور داد آن را با تشریفات با شکوه به پازارگاد ببرند و به دخمه شاهان هخامنشی بسپارند.

از آن پس اسکندر به سوی سرزمین تپوری‌ها (تبرستان و ورکان گرگان) رفت، سپس پارت و هرات را گشود. به هر حال اسکندر به ترتیب باختر در نگینا (سیستان) پنجاب، بلوچستان و... تسخیر کرد و به هنگام بازگشت از هند، به بیماری اسهال خونی مبتلا شد. از این رو گفته‌اند: که وی به آمیب اسهال خونی آلوده بود و خونریزی که در پاییز سال ۳۲۹ق.م داشت بازگشت همان بیماری بود (برای اطلاع بیشتر به نظریه دانشمندان اروپایی که در صفحه روبرو گرآور شده است توجه فرمایید.) علی‌رغم خواسته‌های اسکندر هیچ یک از سرزمین‌های ایرانی یونانی نشدند. از طرفی وی که در برابر عظمت و تمدن درخشان ایران مخصوصاً در زمان هخامنشیان قرار گرفته بود، ناچار شد از ایرانیان در اداره امور مملکت کمک بگیرد و در کشورداری با آنان مشاوره نماید.

نظریه دانشمندان در مورد علت واقعی مرگ اسکندر مقدونی

در طول تاریخ همواره تصور بر این بود که اسکندر مقدونی به دلیل مسمومیت و یا ابتلاء به بیماری مالاریا درگذشته است ولی دانشمندان اکنون ایده جدیدی را در این ارتباط مطرح می‌کنند. دکتر دیوید اولداخ[۲] وابسته به دانشگاه مریلند در گزارشی که در شماره اخیر مجله پزشکی نیوانگلندپ به چاپ رسیده، می‌گوید: عاملی که باعث مرگ اسکندر کبیر شد، بیماری تیفوئید یا حصبه بوده است. اسکندر بعد از این که بخش عظیمی از دنیای متمدن شناخته شده برای اروپاییان را فتح کرد، در سال ۳۲۳ قبل از میلاد در سن ۳۲ سالگی در

---

۱ ـ مشکور، محمد جواد، همان کتاب، ص ۲۸۶ و ۲۹۳، انقراض هخامنشی.

2- W.Oldach david

بابل درگذشت، یکی از مشکلاتی که برای یافتن علت اصلی مرگ اسکندر وجود داشت، این بود که پس از عیش و عشرت زیاد که امپراطوری عالم در تصرف او بود و آن را چنان در دست داشت، بسان کودکی که گلدان گرانبهایی را به دست دارد ناگهان از دستش افتاد و به زمین آمده و هزار پارچه گردید. بنا به نوشته مورخین، اسکندر یک هفته قبل از فوت، دچار تب و لرز، خستگی و تب شدید شده بود. این علایم، درست مخصوص شماری از بیماری‌های عفونی است. یک سرنخ مهم دیگر این که وی به دل‌درد شدید مبتلا گردیده بود. چنین حالتی می‌تواند نتیجه سوراخ شدن روده بزرگ باشد که ناشی از تب حصبه درمان نشده است. دکتر اولداخ و همکارانش می‌گویند این علایم، دقیقاً علایم تب حصبه است که از سالمونلاتایفی[1] یا پشه روده عارض می‌گردد.

در تاریخ آمده است که جسد اسکندر چند روز پس از مرگش فاسد شده بود. پزشکان می‌گویند که ممکن است این رخداد بر اثر اختلالی باشد که در آن فلج عضلانی اول از پا شروع شده و بعداً بدن را فرا می‌گیرد و سرانجام تنفس را مختل می‌کند. کسانی که در چنین حالتی قرار می‌گیرند به نظر مرده می‌رسند، در حالی که هنوز زنده‌اند. به این حالت فلج صعودی می‌گویند.

جانشینان اسکندر

پس از مرگ اسکندر در سال ۳۲۳ ق.م هرج و مرج در سراسر کشور آغاز شد و تا ده سال ادامه یافت و تلفات زیادی به ایران و مردم آن وارد شد و خاندان اسکندر هم در اثر نزاع داخلی بر سر تصرف تاج و تخت به کلی از میان رفت. فیلیپ آریده نابرادری اسکندر که از مادری رقاصه بود، در مقدونیه و یونان جای اسکندر را گرفت و پردیکاس سردار نامی اسکندر موقتاً در آسیا نیابت سلطنت را به عهده گرفت و به سایر سرداران گفت: که باید در انتظار وضع حمل رکسانا (روشنک) همسر اسکندر باشند. رکسانا به زودی پسری به

1- Salmonella

دنیا آورد که او را به نام پدرش اسکندر نامیدند. با این حال تفاوتی در اوضاع کشور حاصل نشد و میراث اسکندر بین سردارانش تقسیم شد. پس از مرگ اسکندر، حکمرانی کشور پارس به همراه خوزستان به قول دیو دور به په‌پست و به روایت دیگر به تلپ‌تولم واگذار شد.[۱]

در سال ۳۱۹ق.م اوین یا اومنس دبیر اسکندر در صدد برآمد ساتراپی‌های فلات ایران را متحد سازد و شاهنشاهی بزرگی را تشکیل دهد. سلوکوس پنغون بر ضد او وارد نبرد شدند و آنتی‌گون یک چشم والی کیلیکیه را به کمک خود خواندند. آنتی‌گون که مهم‌ترین مدعی فرمانروایی بر آسیا بود و دشمن اومن بود. می‌رفت که بابل را تسخیر کند. ولی به شوش عقب‌نشینی کرد و با دیگر ساتراپی‌های ایران متحد شدند. آنتی‌گون وارد شوش شد، ولی موفقیتی بدست نیاورد و عقب‌نشینی کرد. در پاییز سال ۳۱۷ق.م در پارتاکن نزدیک اصفهان کنونی پیکار دیگری اتفاق افتاد. اما نتیجه‌ای گرفته نشد. تا این که در زمستان همان سال آنتی‌گون برای سومین بار در سرزمین ایران با اومن جنگ کرد. این بار اومن شکست خورد و کشته شد.

آنتی‌گون فرمانروای مطلق شرق شد. از جمله خوزستان هم نصیب او گردید و پس از غارت بسیار خزانه‌های اسکندر به مرکز دولت خود آسیای صغیر بازگشت.

سلوکوس از دشواری‌های کار آنتی‌گون بهره گرفت و در سال ۳۱۲ق.م به بابل بازگشت و در آنجا امپراتوری بنا نهاد. مبارزه دشوار آنتی‌گون و مخالفانش تا سال ۳۰۱ق.م دوام داشت تا این که در آن سال آنتی‌گون در جنگ ایپ‌سه شکست خورد و کشته شد.

---

۱ ـ پیرنای (مشیرالدوله)،حسن، ایران باستان، ج ۲، ص ۱۹۶۶ـ۱۹۶۹.

رویه سکه‌ای از اسکندر

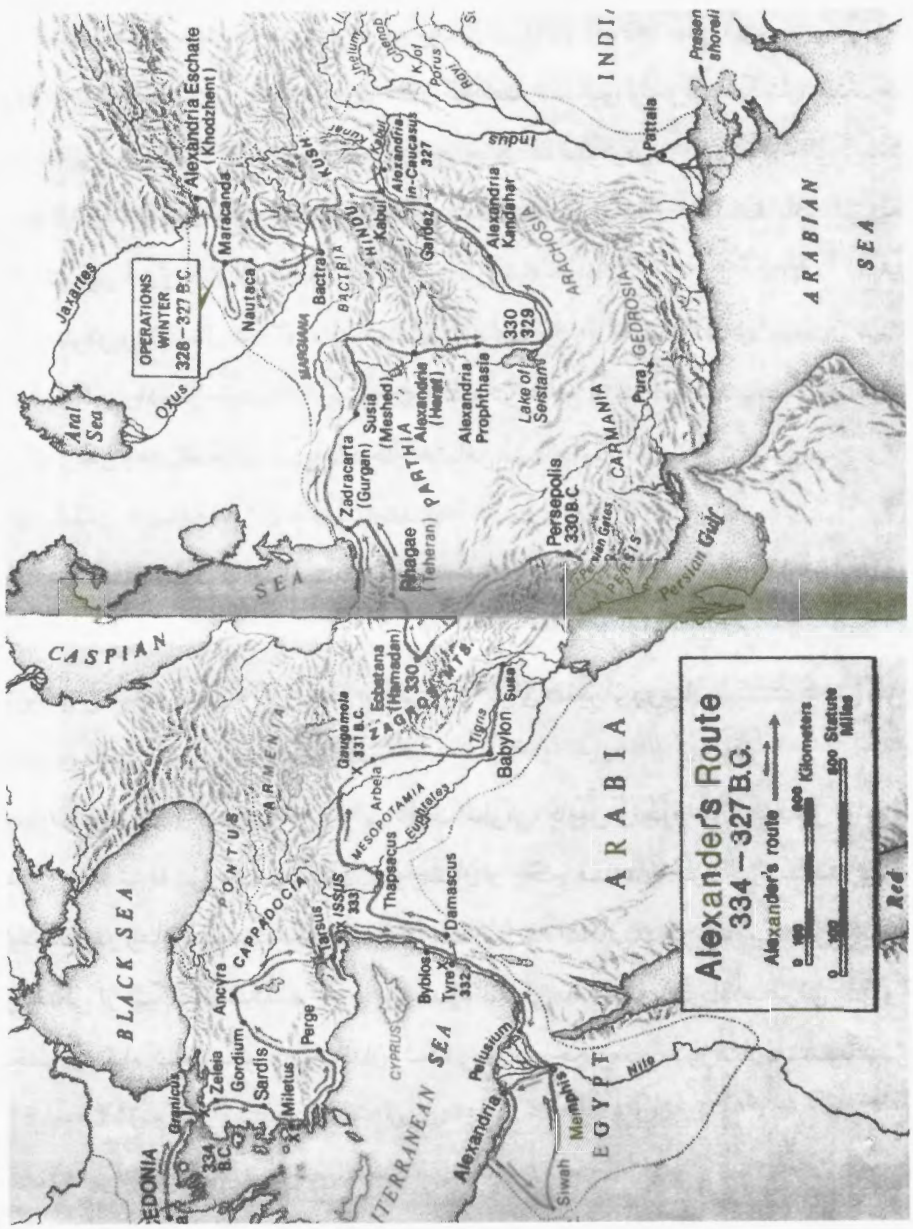

نقشه متصرفات اسکندر در خاور میانه

سلوکیـــان

بنیانگذار این سلسله سلوکوس و به یونانی نیکاتور (فاتح) پسرآنتیوخوس یکی از سرداران نامی فیلیپ پدر اسکندر بود. چنان که گفته شد، پس از مرگ اسکندر، جنگ‌های خونینی بر سر ممالک تابع او رخ داد. در این جنگ‌ها سلوکوس بر آنتی‌گون والی کیلیکیه غالب شد و خوزستان و ماد را ضمیمه حکومت بابل کرد و در سال ۳۱۲ ق.م پادشاهی را در ایران تشکیل داد و در سال ۳۰۶ق.م رسماً خود را شاه خواند.[۱]

سلوکوس در سال ۳۰۵ق.م به هند لشکر کشید ولی با جانداراکونیا سلطان هندی مصالحه کرد و دختر خود را به زنی به وی داد و در عوض از سلطان هند پانصد فیل گرفت. سلوکوس در زمان اسکندر با آپاما دختر سپتیامن سردار ایرانی ازداوج کرد. وی پس از ۳۱ سال سلطنت به سال ۲۸۱ ق.م درگذشت.

جانشینان سلوکوس نتوانستند آن مجد وعظمتی راکه سلوکوس بنیاد گذارده بود ادامه دهند. شاهان بعدی سلوکیب عبارت بودند از: آنتیوخوس سوتراول. آنتیوخوس سوم یا بزرگ آنتیوخوس سوم در سال ۱۹۰ق.م در ماکنزی در آسیای صغیر از رومیان شکست سختی خورد و آسیای صغیر به دست رومیان افتاد.

در سال ۱۸۷ ق.م در اثر ناتوانی دولت سلوکی، پارس و خوزستان متحد و از دولت سلوکی جدا شدند. زرنگ (سیستان، بلوچستان و رخج قندهار) نیز جزو دولت باختر گردیدند. در زمان سلطنت اشک ششم (مهرداد اول) شاه اشکانی، دمتریوس شاه سلوکی بودکه در جنگی از اشکانیان شکست خورد و سلسله سلوکی به دست مهرداد منقرض شد و او شخصی به نام کامناسکیر از خاندان اشکانی را به حکومت خوزستان منصوب کرد. (۱۶۴-۱۴۰ق.م)

---

۱ - مشکوة، محمدجواد، همان کتاب، ص ۳۰۴.

آیا اسکندر واقعاً مردی بزرگ بوده است؟

اسکندر شش سال حکمران مطلق ایران بود ولی در این مدت کار نمایانی نکرد، در بیشتر آداب و رسوم کشوری ایران تغییری نداد و فقط به تبدیل برخی از حکام قناعت کرد راه‌ها، بنادر و طرز اداره امپراطوری ایران همچنان که کوروش کبیر به یادگار گذاشته بود باقی ماند. در مصر نیز اسکندر به تغییر دادن حکام اکتفا کرد. در هندوستان همچون که بر پوروس[1] غالب شد، آنچه از وی گرفته بود، بدو باز داد و تنها دل بدین خوش کرده بود که او را از جانب خود ساتراب یا حاکم هندوستان خواند.

البته اسکندر در حیات خود به ساختن شهرهای بسیارهمت گماشت و از آن جمله هفده شهر به نام اسکندریه بنیان نهاد، ولی در مقابل شهر صور، بندر معروف فنیقی، را در ساحل شرقی بحرالروم ویران کرد و با ویران نمودن صور رابطه بین‌النهرین و مغرب را قطع نمود.

مورخان یونانی معتقدندکه تمدن یونانی را اسکندر در مشرق زمین منتشر ساخته است در صورتی که پیش از او بسیاری از مردم یونان در مصر و بابل به سر می‌بردند و اگر تمدن یونان در این ممالک نفوذ یافته بود، در حقیقت به دستیاری ایشان بود و ربطی به لشکرکشی اسکندر نداشت. اسکندر پس از آن که بر ایران دست یافت یک چند دنیای آن زمان یعنی ممالک بین دریای ادریاتیک و رود سند مطیع فرمانروایی واحد گشت و این امر در واقع آمال ایزوکرانس[2] و فیلیفوس[3] بود که به دست اسکندر پیوست ولی باید دید که اسکندر برای حفظ فرمانروایی خویش بر این دولت پنهاور چه کرده است؟ به گمان من تاج پادشاهی عالم زیبا بود ولی دوامی نیافت.

در ساختن راههای بزرگ و ایجاد طرق دریایی منظم و حفظ رابطه ممالک خویش اقدام مؤثری نکرد. اگر او را از جهت این که در اشاعه علوم و فرهنگ بی‌اعتنا بوده است

1- Porus

2- Isoctates

3- Philippus

ملامت کنیم شاید بر ما خرده گیرند. چه آن زمان هنوز فکر بشر بدین نکته متوجه نبود که بنیان استقلال و قدمت ممالک با تعلیم وتربیت استحکام تواند یافت، ولی اسکندر در تربیت مردان سیاسی و حتی در تعیین جانشین خود نیز اهمال کرد و فقط دلخوش بود به این که وجود خویش را در عالم پهلوان داستانی سازد. کسانی که در حیات او دقت کرده‌اند. برخی به این سؤال جواب مثبت می‌دهند و می‌گویند که او در شوش می‌خواست متصرفات خود را به دولت بزرگ و عالم‌گیری مبدل کند. اما عمرش وفا نکرد.

یکی از اقدامات او که در اثبات این امر گفته می‌شود آن است که اسکندر پس از ورود به ایران مجلس جشن شبانه‌ای بر پا کرد و در آن شب نود تن از سرداران و دوستان خویش را بر آن داشت که با دوشیزگان ایرانی زناشویی کنند. خود او نیز با این که پیش از آن با زنی آسیایی یعنی روشنک دختر پادشاه سمرقند ازدواج کرده بود، یکی از دختران داریوش سوم را به زنی خواست. جشن آن شب با شکوه و سرور فراوان به انجام رسید و روز بعد اسکندر برای چند هزار تن از سپاهیان مقدونی که با دوشیزگان ایرانی عروسی کرده بودند هدایایی فرستاد. چشن مزبور را عروسی اروپا و آسیا خواندند و چنان که پلوتارکس می‌نویسد منظور آن بود که این وصلت رسمی و اشتراک اختلاف موجب یگانگی و اتحاد واقعی قطعات دوگانه عالم گردد.

سپس اسکندر به ترتیب سپاهیانی جدید که از ایران و یونان و پارتیا و باختر گرفته بود همت‌گماشت و بر آن شد که ایشان را به قواعد و مقررات لشکری پیاده نظام و سواران مقدونی آشنا سازد. معلوم نیست که این امر هم به منظور او در آمیختن و یکسان داشتن اورپا و آسیا بوده یا این که فقط می‌خواسته است با تربیت سپاهیان ایرانی خویشتن را از سربازان مقدونی بی‌نیاز کند؟ آیا واقعاً مقصود اسکندر از آنچه گفتیم ایجاد یگانگی بین آسیا و اروپا بوده است یا آن که شکوه و جلال سلاطین ایران و جنبه خدایی ایشان او را فریفته و بر آن داشته است تا سپاهیان اروپایی خویش را که بر او چون سرداری می‌نگریستند از خود دور سازد؟

نویسندگان معاصر و مورخانی که بلافاصله پس از وی زیسته‌اند بر عقیده اخیرند و در

حب جاه اسکندر مطلب مشروح نگاشته‌اند، از آن جمله می‌نویسند که چون چندی در ایران ماند لباس پادشاهان ایران پوشید و تاج کیانی بر سر نهاد. در آغاز امر فقط در مجالس ایرانیان با لباس و تاج ایرانی و کیانی حضور می‌یافت لکن دیری نگذشت که آن را لباس رسمی خویش ساخت و دوستان خود را بر آن داشت که به رسم درباریان ایران در برابرش به زانو درآیند.

یکی دیگر از دلایل حب جاه و خودخواهی وی تصاویر و مجسمه‌های گوناگونی است که نقاشان و مجسمه سازان زمان وی ساخته‌اند. در تمام تصاویر و مجسمه‌ها اسکندر مانند نوجوانی زیبا نشان داده شده است که حلقه‌های زلف خویش را پشت گردن افکنده و پیشانی گشاده‌ای ظاهر ساخته است. تا زمان او بسیاری از مردان ریش می‌گذاشتند. ولی اسکندر از گذاشتن ریش خودداری کرد.[۱]

کشف اسرار تخت جمشید

دست توانای علم و دانش برای چندمین بار طومار پدیده‌های نهفته کهن را که با گذشت زمان در هم نوریده بود از نو می‌گشاید و اسرار مهمی را که تاکنون افسانه می‌نمود روشن می‌سازد. گذشته از اکتشافات متعددی که در محل تخت جمشید در گذشته انجام شده است در نتیجه مجاهدات و کوشش‌های که در اوایل سده اخیر مسلم شده حریق عمدی استخر و قصور پادشاهان بزگوار هخامنشی ایران به امر اسکندر مقدونی افسانه نیست.

دکتر هرتسفلد دانشمند ایران شناس آلمانی با کشف طبقات خاکستر و زغال در خرابه‌های تخت جمشید ثابت کرد که بیانات پلوتارکوس مورخ نامی یونانی درباره شرح زندگانی اسکندر درباره آتش زدن استخر و عمارت‌های سلطنتی ایران با وسوسه (تائیس) معشوقه اسکندر صحت داشته است. پلوتارک می‌نویسد: پس از آن که اسکندر به شادی و سرور با یاران باده‌نوشی کرد، ناگزیر امر به آتش زدن شهر باشکوه ایران داد. زنان بسیار به

---

۱ - به قلم ه.ژ.ولز نویسنده معاصر و معروف انگلستان (برداشتی از مجله مهر ایران، سال اول، آذرماه سال ۱۳۱۲ خورشیدی).

اردوی وی آمده بودند تا در آن عیش و مستی شرکت جویند. نامی‌ترین ایشان تائیس آتنی بود که پس از اسکندر، زن بطلیموس لاگوس پادشاه مصر گردید. این زن هم برای خوش آمد اسکندر و هم برای ازیاد سرور و خوشی او پیشنهاد کرد که خانه خشایارشاه پادشاه گذشته ایران را که به امر او شهر آتن طعمه آتش شده بود بسوزانند.

البته از آتش زدن اسکندر به حجاری‌های بسیار زیبا و ستون‌های بلند پلکان‌های بزرگ و دقایق صنعتی دیگر این بنای بزرگ آسیبی نرسیده و فقط بام و ابنیه چوبین و اثاثه عمارت سوخته است. علاوه بر کشف آثار صنعتی زیبا، دکتر هرتسفلد توانست اسناد پادشاهان ایران و کتابخانه را که قریب به بیست هزار لوح گلی است، کشف کند. این الواح را می‌توان مهم‌ترین بخش اکتشاف تخت جمشید شمرد، که نمی‌توان تصور کرد که پس از ترجمه خطوط میخی این الواح، چه حقایق دلفریبی از تمدن و چگونگی زندگانی قدیم مردم ایران آشکار خواهد شد. شاید از ترجمه آنها به فارسی حقیقت لکشرکشی‌های داریوش و خشایارشاه را به یونان و مطالب مهم تازه‌ای درباره حمله سلاطین ایران به مصر و شرح مراتب وقایع دلپسند عصر عظمت ایران روشن گردد. اجازه رسمی دکتر هرتسفلد برای حفریات و کشفیات در تخت جمشید تازه است، ولی سال‌های پیش بی آن که اقدامی برای حفاری نموده باشد از نظر کاوش شخصی در آثار تخت جمشید که حرم قصر داریوش و خشایارشاه نیز بخش عمده‌ای از آن است، مطالعاتی کرده است. به همین سبب پس از آن که برای اقدام به حفاری تخت جمشید مأموریت یافت، نخست برای سکونت خویش به تجدید بنای عمارت حرم همت گماشت و در راه انجام این مقصود زحمات بسیاری را متحمل شد.

زیرا ناگزیر بود سنگ‌های بزرگی را که وزن برخی از آنها به هفتاد خروار می‌رسید و دست غدار روزگار آنها را سرنگون ساخته بود بار دیگر به جای خود بر پا کند. در خلال این احوال دکتر هرتسفلد و همراهان او روی ایوان بسیار پهناوری از سنگ که در واقع بنیان قصرها است در زیر چادر زندگی می‌کردند. همین که توده‌های خاک از روی ایوان برداشته شد، اشیاء کوچک گوناگون ذیقیمتی به دست آمد و مصالح و ادوار پیدا شد که معرف فن معماری ایران قدیم است.

پس از آن که سطح ایوان بزرگ از زیر توده‌های خاک بیرون آمد دکتر هرتسفلد توانست نقشه بسیار درستی از سطح عمارت تهیه کند و رابطه‌ای را که از لحاظ معماری بین قصرها گوناگون بوده آشکار سازد.

بدیهی است که در اینگونه حفریات برای برداشتن خاک‌ها و حمل و نقل آنها از ادوات و ماشین‌ها و وسایل جدید که بر سرعت کار می‌افزاید استفاده نمی‌توان کرد و این کار باید قطعاً به آهستگی و دقت با بیل و کلنگ و آلات دستی انجام گیرد تا آثار گرانبهای کوچک مانند جواهر و سکه‌ها و اشیاء کوچک دیگر از نظر دور نماند و از میان نرود. پس از آن که توده ضخیم خاک که در برخی قسمت‌ها تقریباً به قطر ۹ ذرع بود، برداشته شد و چنانکه گفتیم رابطه قصرهای مختلف آشکار گردید و معلوم گشت که از قصرهای مزبور یکی قصر زمستانی خشایارشاه و یکی قصر زمستانی پدر او داریوش است و قصرهای مزبور با عمارت حرم که اکنون تعمیر شده و با قصر اردشیر جملگی به یکدیگر مربوط بوده و دروازه با مدخل واحدی داشته که واردین ناگزیر بوده‌اند، برای دخول به محوطه هر قصری از آن دروازه بگذرند.

پلکان قصر، برداشتن خاک‌ها نزدیک یک سال و نیم طول کشید، در این مدت بر دکتر هرتسفلد مسلم می‌نمود که در زیر خاک‌ها پلکانی است که شاهنشاهان ایران از آن به بارگاه وارد می‌شده‌اند و چنان که او گمان داشت پس از برداشتن خاک‌ها دو سلسله پلکان عظیم نمایان شد که به بارگاه خشایارشاه راه داشت و رابطه مدخل بزرگ و محوطه عمارت بود و این از مهم‌ترین اکتشافات هیأت حفاری تخت جمشید است. این دو سلسله پلکان طوری ساخته شده است که در مواقع پذیرایی‌های رسمی درباری مدعوین را به دو دسته تقسیم می‌کرده است، چنان که دسته‌ای از جانب چپ و دسته‌ای از سمت راست بالا می‌رفته‌اند و در ایوان مسطح بالایی به یکدیگر می‌رسیده‌اند.[۱]

---

۱ ـ برداشتی از مجله مهر، شماره ۷، سال اول آذرماه ۱۳۱۲، ص ۵۱۴ تا ۵۱۵.

بخش چهارم

- اشکانیان
- ساسانیان
- آخرین شاهان ساسانی

اشکانیان

پرنیها پارنها قبیله‌ای از اتحادیه داهه بودند و در دشت‌های میان جیحون و دریای مازندران زندگی بیابانی داشتند، اساس دولت پارت را بنا نهادند.

در زمان اسکندر مقدونی، داهه‌ها در دشت‌های بین جیحون و سیحون زندگی چادرنشینی داشتند. ولی از اواخر سده ۴ ق.م عشایر پرنی از سایر قبایل جدا شدند و به سوی غرب و سرزمین «خزر» مهاجرت کردند. پرنی‌ها بر سر راه خود شهر اسکندریه، مرغیان (مرو) هراکلیه را در ناحیه هرات ویران ساختند. این دو شهر را بعداً آنتیوکوس تجدید بنا کرد.[۱]

پس از درگذشت اسکندر و تقسیم میراث او بین سردارانش، طوایف رشید و آزاده پارت علیه حکومت جانشینان اسکندر قیام کردند و در سال ۲۵۰ ق.م به رهبری ارشک اول بر حکام محلی سلوکیان در پارت شوریدند و پس از غلبه بر آنها از دولت سلوکی جدا شدند و حکومت جدیدی به شیوه ایرانی در آن سرزمین بنیاد نهادند که به دولت اشکانی موسوم گشت.[۲] دولت پارت در زمان سلطنت مهرداد اول (۱۷۱ -۱۳۸ق.م) به دولتی بزرگ مبدل

---

۱ - دیاگونف مم اشکانیان، ص ۴۱.

۲- بنی‌احمد، راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران، ص ۲۹.

شد و سرزمین‌های باختر و خوزستان کنونی را به کشور خود افزود.

مهرداد اول در غرب، پایداری دمتریوس (۱۶۲-۱۵۰ق.م) پادشاه سلوکی را در هم شکست و بین‌النهرین را فتح کرد و در آنجا به تخت نشست.

در زمان مهرداد اول ایالت خوزستان تحت حکومت اشکانی درآمد.[۱]

پس از اردوان پنجم (۲۲۴-۲۱۶ق.م) در اثر حوادث داخلی این سلسله منقرض شد و سلطنت به پارسی‌ها رسید.

سلسله ساسانیان

در آخر سده ۲م ساسان از نجبا و بزرگان پارس در شهر استخر فارس و از اداره کنندگان معبد ناهید (آناهیتا) بود. وی در اثر حفظ شعایر مذهبی و زهد و تقوی در سلک روحانیت شهرتی یافت و به مرور زمان صاحب نفوذ و قدرت شد.

پس از درگذشت ساسان پسر و جانشین او پاپک، با دختری از خانواده بارزنگی ازدواج کرد و با کودتایی قدرت را از دست گوتچهر امیر برزنگیان گرفت (حدود ۲۲۰م) پاپک بعدها مؤسس حقیقی سلسله ساسانی شناخته شد. جلوس وی به سال ۲۰۸م مبدأ تاریخی جدید به شمار می‌رفت.

اردوان پادشاه اشکانی، این جانشینی را مشروع ندانست و با پیشنهاد پاپک مبنی بر جانشین پسرش شاپور رضایت نداد. پاپک چندی درگذشت. اردشیر (ارتخشترا) پسر دوم پاپک در شهر دارابگرد شهر ایالتی فارس بود، مقام نظامی ارگبد (قلعه بیگی) شهر را داشت. پس از مرگ پدر از به رسمیت شناختن پادشاهی برادرش شاپور، امتناع ورزید. از این رو جنگ میان دو برادر اجتناب‌ناپذیر بود. شاپور در سال ۲۲۲م در اثر حادثه‌ای نامعلوم از بین رفت و گفته شد در زیر آوار عمارتی به نام همای ماند. احتمال می‌رود پسران پاپک در این ماجرا به طور مرموزی به سود اردشیر، شاپور را کنار گذاشته باشند. برادران دیگر هم از

---

۱ - ستوده، حسینقلی، قلمرو دولت اشکانی، سال ۷، ص ۱۵۶.

ادعای خود نسبت به تاج و تخت دست برداشتند و سلطنت را به اردشیر تقدیم کردند. وی چندی بعد برای جلوگیری از خیانت برادرانش فرمان داد تا همه برادران او را بکشند و آنان را کشتند. اردشیر بابکان مقارن سال ۲۲۲م با شاهان دست نشانده پارس و ملوک الطوایف اطراف به ویژه کرمان و اصفهان، خوزستان و میشان جنگید و آنان را شکست داد و با استفاده از ضعف و اختلافات داخلی دولت اشکانی، خود را شاه خواند.(۱)

اردشیر پس از فتح کرمان بر ضد اردوان پنجم شاه اشکانی قیام کرد و به تسخیر شهرهای مرکزی و خوزستان پرداخت و حکام آنها را به اطاعت آورد. اردوان که از قدرت اردشیر ترسیده بود. با وجود گرفتاری‌ها و مشکلات بسیار در شرق و غرب ایران، برای مقابله با اردشیر به جنگ وی رفت، ولی در سال ۲۲۴م در هرمزگان (رامهرمز) کنونی شکست خورد و کشته شد.

اردشیر پس از این نبرد، فاتحانه وارد تیسفون شد و ایالت بابل را به اطاعت آورد. و با برانداختن آرتابار آخرین مدعی سلطنت اشکانی، به حکومت اشکانیان پایان داد.

اردشیر به سال ۲۲۶م رسماً تاجگذاری کرد عنوان شاه شاهان را اختیار کرد. وی بر تخت زرین نشست، تاج بر سر نهاد و بزرگان و توده مردم را بار داد. باشندگان او را به شاهنشاهی درود گفتند و کامیابیش را آرزو کردند. اردشیر بابکان در خوزستان شهرهای تستر (شوشتر)، هرمز اردشیر (اهواز) و رامهرمز اردشیر را بنا نهاد.

اردشیر بابکان پس از ۱۷ سال پادشاهی به سال ۲۴۱م درگذشت و پسرش شاپور به سلطنت رسید. او پادشاهی کوشان در خاور، و رومیان در باختر داشت. با این که دارای ارتشی نیرومند بود، ولی جنگ با این دو را در یک زمان خطرناک دانست از این رو تصمیم گرفت تحت شرایطی مساعد با روم صلح کند. پادشاه کوشان که در سایه تجارب بین‌المللی ثرتمند شده بود در برابر نیروی نظامی شاپور به زانو در آمد و سرانجام سلسله کوشان برچیده شد.(۲)

---

۱ - زرین‌کوب، عبدالحسین، تاریخ مردم ایران قبل از اسلام، ص ۴۱۶.

۲ - کمیسیون ملی یونسکو در ایران شهر، ج۱، ص ۶۰۷.

در سال ۲۵۹م بار دیگر جنگ میان ایران و روم آغاز شد. سرانجام شاپور مدبرانه به پیروزی بزرگی دست یافت و سوریه، انطاکیه و رها را به سود خود گشود.

شاپور اول ۳۶۰ م پس از شکست دادن والرین، امپراتور روم را با هفتاد هزار لژیونر رومی، فرماندار شهر، سناتورها، اشراف و بزرگان روم اسیر کرد و به گندی‌شاپور خوزستان آورد. شاپور برای این که اوضاع روم را بیشتر دچار اختلال کند، پسر پادیس نامی از بزرگان انطاکیه راکه به اردوی او پناهنده شده بود، به امپراتوری روم برگزید و او را روانه روم کرد.

استاد سخن‌سرای جهان شادروان فردوسی این پدیده را در شاهنامه اینگونه سروده است نام قیصر روم راکه در پای اسب شاپور اول به زانو در آمده است بزانوش یادکرده و گفته است:

همی برد هر سو بزانوش را — بدو داشتی در سخن گوش را
یکی رود بُد پهن در شوشتر — که ماهی نکردی بر او برگذر
بزانوش را گفت کز هندسی — پلی سازی این را چنان چون سزی
تو از دانش فیلسوفان روم — بکار آر چندی در این مرز و بوم
چو این پل برآید سوی خان خویش — برو تا ز پی باش مهمان خویش

شاپور اول در پیشرفت و آبادانی خوزستان کوشش فراوان کرد، والرین امپراتور روم و سایر بزرگان رومی را مجبور کرد تا سد عظیم جندی‌شاپور را در ۴۸ کیلومتری شمال خاوری شوشتر بنا نهاد و در آنجا دانشکده پزشکی تأسیس کرد که سده‌ها از مراکز بزرگ علمی دنیا بود. این دانشکده در زمان منصور خلیفه عباسی نیز به سرپرستی بختیشوع پزشک نصرانی به کار خود ادامه داد. شاپور اول در سال ۲۷۲م درگذشت. طی سی و یک سالی که وی حکومت کرد، جز شکستی که از ادناتوس یافت، در کلیه جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها پیروز و کشورگشا بود.

در این دوره مانی نقاشی ظهور کرد (در جای دیگری درباره‌اش نوشتاری داشته‌ایم.)

جانشینان شاپور اول

جانشینان شاپور اول به شرح زیر بوده‌اند که به کوتاهی از آنان نام می‌بریم:

۱- هرمز (۲۷۲-۲۷۳م)

در زمان سلطنت و به دعوت این پادشاه مانی به ایران بازگشت.

۲- بهرام اول (۲۷۳-۲۷۶م)

وی مانی را دستگیر کرد و کشت، چون مانی با ترویج دین خود نارضایتی موبدان زرتشتی را فراهم ساخته بود.

۳- بهرام دوم (۲۷۶-۲۹۳م)

وی اقوام سکایی نواحی مرزی شمال خاوری و سیستان را مطیع گردانید.

۴- بهرام سوم (۲۹۳م)

پس از ۴ ماه پادشاهی به دست نرسی پسر شاپور اول از سلطنت معزول شد.

۵- نرسی (۲۹۳-۳۰۱م)

در جنگی با قوای روم شکست خورد و پنج ولایت ایران به دولت روم واگذار شد.

۶- هرمز دوم (۳۰۲-۳۱۰م)

به سلطنت رسید، وی به کارهای داخلی پرداخت. با عدل و تدبیر به ترمیم خرابی‌ها پرداخت خوزستان را مورد توجه قرار داد. رامهرمز اردشیر را گسترش داد و آن را بهشت هرمز نامید.

سرانجام با مهاجمان عرب نواحی احساء که به کرانه‌های جنوبی پارس دست درازی کرده بودند مقابله نمود و در این جنگ کشته گردید.

۷- آذرنرسی (۳۱۰م)

پس از قتل هرمز دوم، پسرش آذرنرسی به سلطنت رسید، ولی در اثر بی‌کفایتی و ظلم و ستم زیاد، پس از چند ماه بزرگان کشور او را کشتند و پسرش را کور کردند. (۳۱۰ م) و طفلی

را از هرمز دوم که در شکم مادرش بود شاهنشاه خواندند.[۱]

۸- شاپور دوم

معروف به ذوالاکتاف پسر هرمز دوم بود. مادام که وی به حد رشد و کمال نرسیده بود بزرگان ایران با بی‌نظمی و هرج ومرج کشور را اداره می‌کردند. ولی شاپور دوم به سال ۳۲۶م در سن ۱۶ سالگی زمام امور را به دست گرفت و مستقلاً به سلطنت پرداخت.

شاپور نخست اعراب متجاوز را به شدت تنبیه کرد و پس از فوت قیصر روم به سال ۳۳۷م به ارمنستان لشکر کشید و در سال ۳۴۸م. آنجا را تصرف کرد و در سال ۳۴۸ با تسخیر نواحی مرکزی بین‌النهرین حدود هفت سال با قبایل جنوبی که از نژادهومن بودند به جنگ پرداخت و سرانجام در سال ۳۵۷ م. خیونیان و اقوام دیگر را مغلوب ساخت.

شاپور در سال ۳۵۹م. به روم لشکر کشید و شهرهای آمد (دیار بکر) و برابد[۲] را محاصره و فتح کرد. در این احوال شاپور به منظور پایان دادن به جنگ و خونریزی پیشنهاد صلح کرد و قیصر که شکست خورده بود پیشنهاد شاپور را پذیرفت و بر طبق معاهده‌ای پنج ولایت از دست رفته سابق و شهرهای نصیبین و سنجار و بخش شرقی بین‌النهرین به ایران مسترد شدند. ضمناً دولت روم متعهد شد که از دخالت در امور ارمنستان خودداری کند. (۳۶۳م.)

شاپور دوم در سال ۳۷۹م. درگذشت. وی حدود ۷۰ سال سلطنت کرد. ساسانیان در این مدت نیرومند شدند و با موفقیت کامل با رومیان جنگ کردند.

بناهای شهرهایی را به شاپور دوم نسبت می‌دهند که از آن جمله شهر ایران خوره شاپور (فخر ایران ـ شاپور) است که در محل ویرانه‌های شوش بنا گردیده بود.[۳]

۹- پس از مرگ شاپور دوم

بیش از یک سده، زمام امور کشور در دست شاهان بی‌لیاقت افتاد. روحانیون زرتشتی و فئودال‌ها که از عهد اردشیر و شاپور مطیع اوامر پادشاه و حکومت بودند، بار دیگر با استفاده

---

۱ - بنی‌احمد، همان کتاب، ص ۷۰.

۲ - شهر برابد در بین‌النهرین علیا واقع بود.

۳- رواندی، مرتضی، ج ۱، ص ۶۱۳.

از آشفتگی اوضاع، در امور کشور مداخله کردند. چنان که پس از درگذشت شاپور دوم، برادر خردسال او را که اردشیر دوم نام داشت به سلطنت برگزیدند، اما پس از چهار سال چون او را مجری نیات خود ندیدند او را از سلطنت خلع کردند و در سال ۳۸۳م. شاپور سوم (۳۸۳-۳۸۸م) فرزند شاپور دوم را به شاهی رسانیدند در سال ۳۸۸م. شاپور سوم کشته شد و بهرام چهارم شاه شد. این شاه با تئودور امپراتور روم روابط حسنه داشت و با او عهدنامه‌ای مبنی بر تقسیم ارمنستان منعقد ساخت و به موجب این پیمان بخش شرقی ارمنستان که از بخش غربی آن بزرگتر بود به ایران واگذار شد.

۱۰- بهرام چهارم

بهرام چهارم در سال ۳۹۹م به قتل رسید، پس از او به ترتیب اول از سال(۳۳۹-۴۲۱م)، بهرام پنجم (۴۲۱-۴۳۹م)، یزدگرد دوم (۴۳۰-۴۵۷م) هرمزسوم (۴۵۷-۴۵۹م)، فیروز اول (۴۵۹-۴۸۴م)، بلاش اول (۴۸۴-۴۸۸م)، قباد اول (۴۸۸-۵۳۱م)، خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹)، هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰م)، خسروپرویز (۵۹۰-۶۲۸م) سلطنت کرده‌اند.

۱۱- آخرین شاهان ساسانی

در مدت ۱۴ سالی که از مرگ خسروپرویز تاجلوس آخرین شاه این سلسله، یزدگرد سوم، فاصله بود ۱۲ شاه به شرح زیر به تخت نشستند: شیرویه (۶۲۸-۶۲۹م)، اردشیر سوم (۶۲۹م)، شهرهراز (۶۲۹م)، جوانشیر (۶۳۰م)، پوراندخت (۶۳۰-۶۳۱م)، خسرو (۶۳۱م)، فیروز دوم (۶۳۱م)، فرخزاد خسرو (۶۳۲م)، هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰) و خرداد خسرو (۶۳۱).

۱۲- یزدگرد سوم (۶۳۲ تا ۶۵۱ یا ۶۵۲م.)

در مدت ۱۴ سالی که از مرگ خسرو پرویز گذشت هرج و مرج شدیدی در کشور به وجود آمده بود، سرانجام بزرگان مملکت به شور پرداختند تا این که نیروگرد نامی را که از افراد خاندان سلطنت بود و به شهر استخر پناه برده بود در ۶۳۲-۱۱هـق به پادشاهی برگزیدند.

این سال مبدأ تاریخ یزدگری می‌باشد، ولی سلطنت مستقل او ۶۳۲م بوده است در این زمان که آغاز خلافت ابوبکر رضی اله عنه، نخستین خلیفه اسلامی در عربستان بود، سپاهیان عرب با اطلاع از اوضاع آشفته دربار ساسانی، مرزهای ایران را مورد تاخت و تاز قرار دادند و در دومین سال سلطنت یزدگرد، خالدبن ولید سردار عرب که به سیف اله معروف بود، با جمعی از سپاهیان خود از طریق حفیر[۱] به مرز ایران حمله کرد و پس از غلبه به مرزداران ایران به سوی شمال پیش روی کرد و در نبردهای مرزی موفقیت‌های بدست آورد.[۲] پس از این واقعه، بهمن جادویه سردار ایرانی با سپاهی به مقابله پرداخت ولی قوای او شکست خورد و مغلوب شد.

جنگ قادسیه‌در سال ۱۴ هـق در زمان خلافت عمربن خطاب، خلیفه دوم مسلمانان، به تقویت قوای اعراب به فرماندهی سعدبن ابی وقاص سرادر معروف با سی هزار تن شروع گردید و مسلمانان در این جنگ پیروز شدند

(برای آگاهی بیشتر دین اسلام در ایران در همین کتاب خوانده شود.)

۱ - حفیر در نزدیکی کویت کنونی.

۲ - جنگ زنجیر در سال ۶۳۴م.

بخش پنجم

- مختصری دربارهٔ دین مردم خوزستان
- مردم خوزستان
- خوزستان پیش از دین اسلام
- دین اسلام در خوزستان
- حکومت مشعشیان در خوزستان

مذهب در خوزستان

مختصری در باره دین و مذهب مردم خوزستان

دانشمندان علم آنتروپولوژی[1] در تحقیقات خود نتیجه گرفته‌اند که از ابتدای پیدایش انسان‌های اولیه، آنها به حکم غریزه فطری دارای یک نوع فکر مذهبی بوده‌اند و به نیروی خارج از وجود خود و موجودات اطراف خود می‌اندیشیدند و بیم از مرگ و یا توفیق در شکار و دیدن خواب و رؤیا فکر ساده آنها را مشغول می‌کرد و یک نوع فکر مذهبی که شامل علاقه و امید و ترس از قدرتی غیبی باشد در درون خود احساس می‌کرده‌اند.

افکار باستانی و اندیشه‌های انسان اعصار عتیقه قبل از تاریخ برای یک گیاه یا حیوانی مخصوص احترام قائل بودند و آنرا حافظ قوم و قبیله خود می‌پنداشتند. مذهب از پرستش موهومات و ارواح و مظاهر طبیعت اعم از جانداران و نباتات و جمادات و اجرام آسمانی شروع شده تا به ادیان یگانه پرستی رسیده است.

پس از ابتدای مسیر آن از یک سلسله تحولات فکری و اندیشه‌های مذهبی در مردم نشأت گرفته است. از دین مردم (بومیان) خوزستان قبل از تاریخ اطلاعی در دست نیست ولی از دیگر انسان‌ها مستثنی نبوده‌اند و فطرتاً دارای یک نوع فکر مذهبی بوده‌اند. فکر می‌کنم که

---

۱ - علم انسان‌شناسی

بومیان یک یا چند نوع از مظاهر طبیعی را شامل آب، آفتاب، ماه و کواکب آسمانی و یا شاید حیوانات اهلی مفید را مثل بز یا اسب و غیره پرستش کرده‌اند ولی ایلامی‌ها در سرزمین سوزیان آفتاب و بعضی از ستاره‌ها را پرستش می‌نمودند.

پرستش تعدد الهه بعد از ایلامی‌ها نیز ادامه داشته است. در زمان هخامنشی و یا اشکانیان و حتی زمان ساسانیان ناهید (ایزدبانوی آب) و میترا (مهر) خورشید و ماه پرستی بین مردم خوزستان معمول بوده است. البته با ظهور زرتشت و آیین یزدان‌پرستی و ساختن آتشکده‌ها اغلب مردم پهن دشت خوزستان، یزدان‌پرست و پیرو آیین زرتشت گشته‌اند. در تاریخ شوش و شوشتر ذکر گردید که آتشکده‌هایی کشف شده است که نشانه پیروی از دین زرتشت و یزدان‌پرستی مردم خوزستان است.

با ظهور مانی و انتشار دین او عده‌ای از مردم خوزستان نیز جزء پیروان دین مانی گشته تا این که ستاره درخشانی از قبیله قریش در آسمان نبوت ظهور کرد و مردم را ابتدا پنهانی به دین مبین اسلام دعوت نمود، همین که یاران و پیروانش زیاد گشتند آن حضرت برای انتشار دین اسلام به کشورهای مجاور روم و حبشه و ایران مکاتبه نمود و مردم را به دین نو رسیده اسلام دعوت می‌کرد.

در آن زمان خسرو پرویز ساسانی پادشاه ایران به نامه و قاصدان آن حضرت اعتنایی نکرد و بعد از رحلت حضرت محمد (ص) هم عصر خلافت خلیفه دوم عمربن خطاب قشون اعراب به ایران تاختند و بعد از مدتی مبارزه و استقامت ایرانیان، بالاخره قوای ایران در شهر نهاوند شکست خورد و یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی برای جمع‌آوری قشون به خراسان رفت ولی چون از خیانت حاکم آنجا مطلع شد، شبانه از دیوار قلعه‌ای که در آن بود فرار کرد و به آسیابی رفت. آسیابان او را پذیرفت اما صبحدم آسیابان به طمع جامه‌های زربفت که بر تن او دید در خواب او را کشت و با کشتن پادشاه ایران در سال سی و یکم هجری سلسله ساسانی منقرض گردید.

خوزستانی که از آبادترین و پر ثروت‌ترین مناطق ایران به شمار می‌رفت و دارای تاریخی کهن و تمدنی چشمگیر بود، موجب شد که لشکر اسلام آن را فتح نمایند.

سرزمینی که اغلب اوقات آمرینی در آن سلطنت کرده‌اند و دارای جمعیتی بسیار بوده است. چنان که (هردوت) مورخ یونانی جمعیّت آن را چهل میلیون نفر نوشته است. اگر چه این آمار به نظر عجیب است ولی تپه‌های متوالی در صحراها و بیابان‌ها به طور یقین روزگاری شهر و مسکن بوده‌اند، چنان که گویند از شوش و شوشتر به هم پیوسته بوده و شهرهای بزرگ و کوچک و قصبات نزدیک به هم و پر جمعیّت داشته است، گذشته از گفتارهای معتمدان، مورخان نیز نوشته‌اند چنان که (یاقوت حموی) گوید: قریب هشتاد شهر و قصبه از خوزستان را مسلمین فتح کردند (بله پیشروی اسلام یک باره تار و پود و رشتهٔ سلاطین ساسانی را در هم پیچید و تمام آن را جزء متصرفات مسلمین درآورد. ناگفته نماند که از اغلب شهرها و قصبات مذکور متأسفانه نام و نشانی نیست.)

یکی از مجسمه‌های مربوط به ایزدبانوی (ای نینا[1]) که از ۲۵۰۰ سال ق.م شناخته شده است از زیر خاک شوش کشف شده است که اکنون در موزهٔ لوور پاریس می‌باشد آن یکی از خدایان مردم سوزیان بوده است همچنین در سال ۲۲۸۰ ق.م هنگامی که ایلامی‌ها به سومر لشکر کشی کردند و آنها را شکست دادند، الهه بزرگ آنها را از شهر (ارخ) به شوش درآوردند و در شوش جای دادند و مردم شوش بیش از هزار سال او را می‌پرستیدند تا زمانی که آشور بانیپال در سال ۶۵۴ق.م به شوش هجوم آورد و آن را بگرفت و تمام ذخائر و خزانه‌های شوش را بی‌رحمانه غارت کرد آن الهه را نیز با خود به آشور برد.

باکشف معبد ناهید از درون خاک شوش و مجسمه‌ها و تصویرهای فراوانی از ایزدبانو چنان می‌رساند که مردم دشت سوزیان ناهیدپرست بوده‌اند و آن را ایزدبانوی آب و ماه در تمام پدیده‌ها می‌دانستند (ناهید = زهره) ایزدنگهبان آب معبود سوزیان یا شوشیان بوده است. غیر از ایزدبانو ایزدهای دیگری نیز داشته‌اند.

شاید تعدد الهه را مظهر قدرت‌های ناشی از یک روح مقتدر و الههٔ واحدی می‌دانستند. به هر حال مردمان زمان سلاطین ایلام یا عیلام[2] مقید به عبادات و مقررات و اخلاق

1- Inina

2- Elam

مذهبی بوده‌اند. آثار کشف شده بهترین سند اثبات صدق این مدعا است. مثلاً نقش مردانی در حال عبادت از زمان ایلام که در ایذه کشف شده و چنان که در صفحات پیشین ذکر شد به موزه آبادان حمل گردیده است.

مردم خوزستـان

پیش از طوایف ایلامیان در خوزستان اطلاع درستی از ساکنان آن در دست نیست. اما به عقیدهٔ (دیولافوآ)[۱] پیش از ایلامی‌ها مردمان دیگری از نژاد سیاه در خوزستان زنـدگی می‌کرده‌اند و اطلاعاتی که از آنها بدست آمده این است که آنها به چند دسته تقسیم می‌شدند. از جمله:

۱ - هستی ـ یا اوکسیان ـ هپارتیپ ـ اوملش که بین دجله و کرخه سکونت داشتند.

۲ - موتبال که بین باتلاق‌های دجله و کوهستان مسکن گزیدند.[۲] هستی که نام هوزیا خوز یا خوزستان از آن مشتق شده همان (اوکسی‌ها) هستند که در معبر پارس (تنگ بوان) راه را بر سپاه اسکندر مقدونی بستند و به فرماندهی (آریوبرزن) بیست و پـنج هـزار رزمـنده خوزی تا آخرین قطرهٔ خون در برابر سپاه دشمن جنگیدند.

روانشان شاد و یادشان گرامی باد که در راه میهن جانفشانی نمودند.

خوزستان پیش از پذیرفتن دین اسلام

چگونه زمینه برای یورش لشکریان تازیان به ایران پهناور و متمدن آماده گردید؟ و چه عواملی موجب پیروزی تازیان گردید تا بر ایران چیره شوند؟

۱ - سرزمین عراق کنونی در زمان شاهان ساسانی زیر نفوذ حکومت ایران مـی‌بود و دارای حکومت محلی بود که بزرگ قبیله حکومت آن را به عهده داشت و چون سدی استوار در برابر هجوم قبیله‌های بیابانی به داخل خاک ایران می‌ایستاد. یکی از شاهان مـغرور و

---

۱ - خوزستان گهواره شاهنشاهی ایران، ص ۷۰.

۲ - از کتاب ایران باستان، مشیرالدوله، ج ۵، ص ۱۴۰۹-۱۴۱۹.

خوشگذران ساسانی به نام خسرو پرویز این حکومت محلی را از میان برد و دیگر هیچ جلوگیری در راه هجوم قبیله‌های بیابانی وجود نداشت.

۲- پس از مرگ خسرو پرویز تا جلوس یزدگرد سوم که بیش از چهل سال طول نکشید، در این مدت کوتاه یازده نفر به تخت سلطنت نشستند که خود نشانه هرج و مرج و اوضاع سیاسی وخیم ایران بود و خود نشانگر ناتوانی و نابودی امپراتوری ساسانی در کشور می‌بود.

۳- سومین عامل، آمادگی زمینه برای پیشرفت لشکریان تازیان بود.

جنگ‌های دراز مدت، بین ایران و روم بود که بیش از ۲۰ سال به درازا کشید و بسیاری از نیروهای انسانی تلف شد و شهرها و آبادی‌ها ویران گردیدند و مردم از جنگ خسته و دل آزرده شده بودند. افزون بر آن دولت هزینه جنگ و جبران خسارت‌های وارده را نداشت و به بهانه‌های گوناگون مالیات‌های گزافی از مردم می‌گرفت که موجب نارضایتی ملت و حکومت شده بود.

بنابراین در پایان دوره ساسانی مردم ایران با چنین وضع دشواری روبرو بودند و چنان که معمول است همیشه جاسوسانی از سوی حکومت در بین مردم رخنه دارند تا ملت نتوانند اظهار عدم رضایت نماید و خواسته‌های مشروع و یا ستم‌های وارده را به گوش مقامات مربوط و در نهایت به هیأت حاکمه برسانند و همین جاسوسان مخفی موجب سلب آزادی بیان و حالات درونی افراد گشته تا جایی که همگان به همگان مشکوک و بی‌اعتنا می‌شوند. و همین رفتار ناشایست موجب می‌شود که سرانجام دیگ خشم ملت به جوش آید و در پی چاره اندیشی برای رهایی از چنگ ستم و استبداد و دیکتاتوری باشند. چنان که موقعی که اسلام به عراق لشکر کشید و پیشروی می‌نمود، متأسفانه همان ناخشنودی‌های ملت از دولت و عدم رضایت عامه موجب بی‌تفاوتی مردم گردید. ما به چنین ملتی حق می‌دهیم که زیر بار ظلم و ستم نرفته‌اند.

۴- چون لشکرکشی اسلام برای انتشار دین الهی و حامل مساوات و برابری و اجرای عدالت از یک سو و از سوی دیگر وجود قوانین مفید انفرادی و اجتماعی بود، موجب آماده کردن زمینه برای پیشروی لشکر اسلام می‌گردید. یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی مردی

لایق و دلیر بود و با کوشش فراوان توانست در مدت کوتاهی اوضاع آشفته دربار را سامان دهد، ولی چون از احوال ملت ایران آگاه نبود و کسی خواسته‌های مردم را به گوش او نمی‌رساند و از نارضایتی عامهٔ مردم بی‌خبر مانده بود و نمی‌دانست که مردم از جنگ‌های بین ایران و روم با تلفات بسیار و زیان‌های فراوان خسته و از قدرت حاکمان دل آزرده شده‌اند و در نتیجه به کمک رسانی به لشکریان ایران تمایلی از خود نشان نمی‌دهند، ولی نمی‌دانست که لازم است اقدامات مؤثری برای رفاه ملت بنماید. تا این که یزدگرد از تیسفون به سمت مغرب ایران رفت به خیال این که سپاه اسلام را تا دامنه‌های کوهستان‌های غربی ایران بکشاند و با جمع‌آوری نیروی بزرگ بر آنها تاخته و سپاه اسلام را مغلوب نماید، اما آنچه که فکر می‌کرد، نشد در آن زمان هرمزان حاکم خوزستان بود.[1] و او شهر اهواز را مرکز ستاد جنگی خود قرار داد و مقاومت بسیار کرد ولی پس از ۱۸ ماه مقاومت سرانجام قشون اسلام خود را از یک سو به اهواز رسانیدند و هرمزان شکست خورد و خوزستان در سال نوزدهم هجری به دست ابوموسی اشعری فتح گردید.

دین اسلام در ایران (خوزستان)

پس از رحلت پیامبر بزرگوار اسلام (ص) ابوبکر صدیق زمام امور مسلمانان را به دست گرفت. در سال‌های ۱۲ و ۱۳ هـق مسلمانان به ایران هجوم آوردند. ابوبکر در سال‌های ۱۳هـق درگذشت و عمربن خطاب در ۲۳ جمادی الاخر سال ۱۳هـق به خلافت رسید. در زمان وی تصرف ایالت‌های مختلف ساسانی آغاز شد. اعراب در جنگ‌های قادسیه (۱۴هـق) جلولا (۱۶ هـق) و نهاوند (۲۱ هـ.ق) که آن را فتح الفتوح نامیدند، سپاه ایران را شکست دادند و در نتیجه سلسله ساسانی پس از ۴۲۸ سال فرمانروایی برچیده شد. در این جنگ‌ها فرماندهی سپاه اعراب با سعدبن ابی وقاص و سپهداری سپاه ایران با رستم فرخزاد می‌بود. سعدبن وقاص، ضراربن خطاب را مأمور تسخیر ایالت‌های باختری ایلام، لرستان و

---

۱ - ناسخ التواریخ، جلد خلفا، ص ۳۰۲.

خوزستان نمود و خود به کوفه رفت. بعضی نوشته‌اند که فتح لرستان پس از فتح نهاوند در سال ۲۱ هـ.ق به دست ابوموسی اشعری روی داده است. در همین سال بود که عمر با مشورت حضرت علی بن ابیطالب (ع) فرمان داد تا فتوحات اسلام را در تاریخ بنویسند.

از آن پس با پیشرفت اسلام در شرق، ایرانیان به مرور به دین مبین اسلام گرویدند و تاریخ ایران تا چند سده متوالی با تاریخ اسلام درآمیخت.

عرب‌ها با لشکرکشی‌های پی در پی، ری و قومس، زنجان و آذربایجان را به سال ۲۲هـ.ق فتح کردند و سال بعد همدان، قم، کاشان و اصفهان را تسخیر نمودند.

فتح ایران برای اعراب، کار آسانی نبود و مسلتزم جنگ‌های سخت بود. حتی بعضی جاها را مانند استخرفارس، در ظرف سال‌های ۲۹ و ۳۰ هـ.ق دوبار تسخیر کردند. مردم اهواز، که در سال ۱۸ هـ.ق به دست اعراب افتاده بود، در سال ۳۸ هـ.ق علیه عرب‌ها قیام کردند. ولی معقل بن قیس به اهواز لشکر کشید و آنجا را بار دیگر فتح کرد. پیروزی اعراب در کرانه‌های مازندران، کمتر از نقاط دیگر بود. در این نواحی برخی از ولایت‌ها چون دیلم، تبرستان و جرجان (گرگان) در زمان ساسانیان هم نوعی استقلال داشتند و مردمان رشید و دلیر آن حاضر به از دست دادن آزادی خود در برابر اعراب نبودند. همچنین حکومت عرب‌ها در ایالت‌های شرقی و شمال شرقی چون زرنج، دشتبان، هرات، خراسان، بلخ و در جنوب بلوچستان و کرمان و غیره پایه و اساسی نداشت.

به هر حال غلبهٔ اعراب بر ایران در هدایت نور پر فروغ اسلام و تعالیم عالیه و احکام مقدس قرآنی آن از یک سو و عدم رضامندی مردم از آخرین شاهان ساسانی و طبقه‌بندی چهارگانه و قدرت‌یابی مؤبدان و زورگویی ایشان بر توده زحمتکش وهرج و مرج بی‌اندازه در کشور، میسر گردید. اما کشاکش بین دین اسلام و آئین‌های رایج در ایران چون زرتشتی، مانوی، مزدکی، عیسوی، یهودی و بودایی حدود چهار سده به طول انجامید.

در تمام این مدت بُرد با اسلام بود. از میان ایرانیان مردان بزرگی در دستگاه‌های حکومت دینی خلفا رخنه کردند. و دبیران، مشاوران، سرداران، دبیران، عالمان فنون مختلف، شاعران و مؤلفان معروف در رشته‌های گوناگون از بین ملت ایران برخاستند.

بنابراین می‌توان گفت که ایرانیان شکست سیاسی و دینی خود را با فتح فرهنگی و علمی جبران کردند و حتی بسیاری از مذاهب و فرق دینی اسلام مخلوق اندیشه‌های ایرانیان و اجتهاد و نظر آنان در اعتقادات و فروع دین اسلام بوده است.

حکمرانان عرب مسلمان در خوزستان

۱- در زمان خلافت عمربن خطاب رضی اله عنه:

نخست ابوموسی اشعری، بصره را مرکز کار خود قرار داد و به سال ۱۷ هـق سردارانی را با درفش یعنی فرمان خاص برای تسخیر ولایت‌های ایران انتخاب کرد. هاشم بن عتبه مأمور خوزستان شد و تا سال ۱۹ هـ.ق سراسر خوزستان به تصرف عرب‌ها درآمد.

۲- در زمان خلافت عثمان

در سال ۲۹ هـ.ق به دستور عثمان (رض) ابوموسی اشعری از فرمانروایی بصره برکنار شد و عبداله بن کرید بن ربیعه بن عبد شمس پسر دایی وی به جای او منصوب شد. عبداله بن عامر که از سال ۲۹ تا سال ۳۵ هـ.ق یعنی سال کشته شدن عثمان حکمران بصره بود از سوی خود عاملی به خوزستان و فارس فرستاده بود.

۳- در زمان خلافت حضرت علی (ع)

عثمان بن عفان در روز جمعه ۱۸ ذی‌الحجه سال ۳۵ هـ.ق در سن ۸۳ سالگی به قولی در ۸۶ سالگی کشته شد و علی‌بن ابی‌طالب (ع) در روز ۲۳ ذی‌الحجه سال ۳۵ هـ.ق به خلافت برگزیده شد. در سال ۳۶ هـ.ق حضرت علی (ع) عثمان بن حنیف را به بصره فرستاد و او بر خوزستان حاکمی گمارد. حکمران بصره در سال ۴۰ هـ.ق عبداله بود. وی زیاد بن ابیه را به حکومت خوزستان و فارس فرستاد.

در سال ۴۰ هـ.ق یکی از خوارج (عبدالرحمن بن ملجم مرادی) در مسجد کوفه آن حضرت را به شهادت رسانید.

مذهب رسمی ایرانیان و مردم خوزستان

بعد از رحلت حضرت محمد بن عبداله پیغمبر اکرم (ص)، میان مسلمانان برای

جانشینی آن حضرت اختلاف افتاد گروهی بر این باور بودند که حضرت رسول (ص) در غدیر خم فرمودند من کُنْتُ مولاهُ فَهذا علیٌ مولا پسر عم و داماد خود یعنی حضرت علی بن ابیطالب (ع) را وصی و جانشین خود معرفی فرمودند و گروهی عقیده داشتند که آن حضرت انتخاب خلیفه را به عهده مسلمین مخصوصاً (مهاجر و انصار) واگذار کرده است.

خلاصه یکی از ریش سفیدان قریش موسوم به ابوبکر (صدیق) رضی الله عنه پدر زن آن حضرت از طرف عده‌ای از مسلمین به جانشینی رسول اکرم (ص) برگزیده شد. بعد از او عمر بن خطاب خلیفه دوم گردید وی با پیروی از احکام قرآن و فرمایشات پیغمبر (ص) سایر ملل اسلامی را از هر لحاظ با مسلمین عرب برابر می‌دانست و طبق گفتار قرآن (ان اکرمکم عندالله اتقیکم) بعد از شهادت آن حضرت ظاهراً خلافت در خاندان بنی امیه و بعداً در خاندان عباسی افتاد و این دو خاندان در نتیجهٔ غالب آمدن عرب بر کشور متمدن و پهناور ایران بر خود می‌بالیدند و نخوتی پیدا می‌نمودند که بر سایر ملل با دیدهٔ حقارت و تکبر می‌نگریستند و به نام اسلام آثار تمدن و گاهی خط و کتب تاریخی را به باد تاراج می‌دادند و عرصه را بر ملل مغلوب و زیر دست دشوارتر می‌کردند و به اسلام می‌بالیدند.

حکومت سید محمد مشعشع بر قسمتی از خوزستان

در زمانی که شاهرخ میرزا کبیر امیر تیمور گورکانی بر ایران سلطنت می‌کرد، نواده او به نام عبدالله سلطان حاکم خوزستان بود. در همان سال‌ها یکی از اعراب در خوزستان به نام سید محمد مشعشع خیال توسعه‌طلبی و استیلا بر خوزستان را در سر می‌پرورانید، بنا به اقوال معتمدین برای فریب دادن مردم روغنی بر چهرهٔ خود می‌مالید تا صورتش از تشعشع آن براق می‌شد و او را مشعشع می‌گفتند. از نادانی اطرافیانش از یک سو و از عدم آگاهی همگانی و کمبود دانش مردم از سوی دیگر استفاده می‌نمود و برای بدست آوردن قدرت و خود مختاری با توسل به ریا و تزویر در ابتدای کار ادعای مهدویت کرد و خود را امام مهدی معرفی می‌نمود و با عوام فریبی توانست پیروانی دور خود گردآورد و به اتکای چنین پیروان نادانی بر مردم و اطرافیانش اعمال نفوذ نماید و کم کم بر بخش بزرگی در جلگهٔ خوزستان استیلا یابد.

نتیجه گیری (نگارنده) با بررسی و خواست‌های نادرست سید محمد مشعشع و مانندگان او و پندار و پنداشت و پذیرش اطرافیانش مسائل مهمی را برای ما روشن می‌سازد که بتوانیم بیشتر در تاریخ گذشتگان خود که در واقع آموزگار و سرنوشت ساز آیندگان خودمان باشیم ما همه به خوبی و درستی می‌دانیم که این معجزه و استثنایی است که برای ظهور حضرت مهدی (عج) امام دوازدهم خود قائل هستیم و در باور ما شیعیان بیش از یازده سده است که آن حضرت زنده و از نظر ما غایب است. پدر او حضرت امام حسن عسکری (ع) و مادرش حضرت نرجس خاتون در قرن سوم هجری قمری از دنیا رفته‌اند.

پس پیروان سید محمد مشعشع که مسلمان و شیعه بودند و والدین او را دیده و یا می‌شناختند، چگونه او را امام مهدی قبول می‌داشتند. شاید پیروان او آنقدر ناآگاه و بی‌دانش بودند که حتی حال تفکر و پیگری آن را نداشتند یا این که ابتدا سید محمد عده‌ای را به طمع مال و زر و سیم و جاه و مقام پیرو خود گرداند و برای رسیدن به مقاصد شوم خود و برای جدا ساختن خوزستان از سرزمین ایران به آن عده از پیروان خود بفهماند که دیگران را به زور شمشیر و ترس از مال و جان پیرو سید گردانند تا با دست این سید نادان و دغلباز بتوانند مقاصد شوم خود را که همانا جدا ساختن خوزستان از ایران بوده است جامهٔ عمل بپوشانند تا بتوانند از معادن و ذخائر خوزستان به ویژه نفت آن که طلای سیاه نامیده شده به رایگان استفاده نمایند.

راه درست و واقعی این است که حکومت‌ها و مأموران اداره امور کشوری روش دادگری و شیوه آگاهی همگانی را در پیش گیرند و نوع دوستی و دلسوزی و خیراندیشی واقعی را برای ملت داشته باشند و خود را موظف به انجام وظایف انسانی و میهن دوستی بدانند و با اقداماتی مؤثر در پیشبرد کمال و گسترش دانش و بالا بردن سطح بینش ملت بکوشند و این گونه مهره‌های دست بیگانه را که از قدرت و نفوذ معنوی دین و مذهب خود را در قالب مخالفت با استثمار و استعمار قرار دهند و بدانند که اگر مذهب در خدمت استعمار باشد ابزاری در دست سودجویان زیانمند و فرصت‌طلبان ستم پیشه و سودگران زر و زور قرار می‌گیرد. در تاریخ گذشته و معاصر جهان همواره مذهبی که در خدمت استعمارگران بوده

امکان دفاع از چنین مذهبی امکان‌پذیر نبوده است.

در طول تاریخ بسیاری از حقیقت‌ها و ارزش‌ها و مقدسات داشته‌ایم که به بدترین شکل خائنانه استفاده شده و با سودجویی انفرادی به زیان اجتماعی منجر شده است.

مقصد اینگونه مفاسد اعم از سالم و یا ناسالم، حق یا باطل، درست و یا نادرست نیست، چون فرق نمی‌کند که فقر مادی و فقر فرهنگی و فقر آگاهی و فقر علم و دانش زائیده استثمار و استعمار و جور و بیداد ستمگران باشد که اصول ارزش‌های انسانی و روش عدالت اجتماعی را پایمال می‌کنند.

باید با اعتقادی کامل و کوشش فراوان این گونه فقر را از میان اجتماع ریشه کن نمود. و لازم است که علیه هرگونه عاملی که منجر به ظلم اجتماعی و در جازدن انسان‌ها و یا عقب‌گرایی آنها می‌شود، اقدامات سریع و مفید و سازنده بکار برد. و ریا و امتیازات و تبعیضات و زد و بندها و انحصارطلبی‌ها و سودجویی‌های زیانبار را سرکوب نمود و مأموران ادارات هر کشوری را که هدفشان توسعه علم و دانش و آگاهی علمی ملت باشد و این آرمان مقدس را به نحو احسن پیشرفت می‌دهند، گرامی داشت تا هیچگاه استعمارگران نتوانند به عناوین گوناگون برای پیشبرد مقاصد ضد انسانی خود مهره‌هایی را سازمان دهند تا به اغوای دیگران دین و مذهب را از مسیر حقیقی خود دور ساخته و اهداف خائنانه فرصت طلبان را به کار بندند و با این ابزار از سادگی مردم سوء استفاده کنند و به منافع و منابع ثروت عمومی دست یابند.

بنابراین بهترین روش برای کوتاه کردن دست اینگونه شیّادان سودجو و تفرقه‌انداز، گسترش عدالت اجتماعی و بالا بردن سطح دانش و آگاهی و بیداری فردی خواهد بود.

بی‌گمان در اجتماع بیدار و دین‌دار و هوشیار افرادی دروغگو و یاوه‌پرداز چون سید محمد مشعشع نمی‌توانند جرأت ادعای مهدویت بکنند و به اعتقادهای دینی و مذهبی مردمی دانا خدشه‌ای وارد نمایند. بعد از سید محمد دروغگو و مزدور جانشینانش نیز طریقه او را نیز دنبال کردند.

خوزستان در زمان صفویه و حکومت مشعشعیان که ادعای مهدویت داشت .

جانشینان سید محمد با ادعای مهدویت بر قسمتی از خوزستان حکومت داشتند تا این که در سال ۹۱۴ هـ.ق شاه اسماعیل صفوی ضمن لشکرکشی به عراق و تصرف بغداد چون از عقاید مذهبی آنها آگاهی یافت به هویزه لشکر کشید و سید فیاض پیشوای مشعشعیان و عدهٔ زیادی از پیروان این طریقت پوشالی را بکشت و یکی از امرای قزلباش را به فرمانداری آنجا برگماشت.[۱] پس از رفع غائله و عزیمت شاه اسماعیل به فارس یکی از برادران سید فیاض که هنگام کشتار مشعشعیان از هویزه به جزایر گریخته بود به هویزه برگشت و از پادشاه صفوی درخواست بخشش کرد و حکومت خوزستان غربی به او واگذار شد و حکام این خاندان برای مدت ۲۶۰ سال بر بخش خوزستان غربی در مقام والیگری حکومت کردند. ولی بخش خاوری خوزستان نیز زیر نظر حکامی اداره می‌شد که از سوی دربار به خوزستان فرستاده می‌شدند.

معروف‌ترین فرمانداران خوزستان خاوری در دوره صفویه (واخشتوخان) است که از سال ۱۰۴۲ به حکومت خوزستان خاوری برگزیده شده و ۳۷ سال در این سمت باقی ماند.[۲] بعد از او پسرش (فتحعلیخان) به جای پدر از سوی (شاه صفی) به حکمرانی خوزستان خاوری منصوب گردید. او پل ۴۴ چشمه را بر روی آب شطیت که شاخه‌ای از کارون است، در شوشتر بنا نمود که درازای این پل ۵۸۰ و پهنای آن ۱۵ متر بود. پل نامبرده در سال ۱۳۰۳ هـ.ق در اثر طغیان آب و جاری شدن سیل ویران شد.

چنان که پیش از این نوشتیم، شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۴ هـ.ق ضمن لشکرکشی به عراق و تصرف بغداد چون از عقاید مذهبی مشعشعیان آگاهی یافت، به هویزه لشکر کشید و سید فیاض پیشوای مذهبی آنان را بکشت و عدهٔ زیادی از پیروان این طریقت را به قتل رسانید. شاعر آن زمان «اسکندر ترکمان» اشعار زیر را سروده است:

ز خون مشعشع در آن ساده دشت — تو گفتی زمین و زمان لاله گشت
ز بس خون در آن سرزمین گله بست — فلک تا کمرگاه در خون نشست
ز بس کشته بر روی هم اوفتاد — در آن بادیه بسته شده راه باد

(از اسکندر بیک ترکمان)

---

۱ - تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی.

۲ - تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی.

بخش ششم

● سپید جامگان در خوزستان

سپید جامگان یا صبّیها در خوزستان

داستان سکونت گروهی از صائبین در کنار رود زهرهٔ هندیجان که صحّت تاریخی دارد مرا برانگیخت که دربارهٔ این فرقهٔ مذهبی سپید جامگان ماندایی که اسلاف صبّی‌های امروزی را نباید با فرقه سیاسی مذهبی سپیدجامگان زمان اسلام اشتباهاً یکی بدانیم. مطالعات و تحقیقات بسیار دقیقی انجام دهیم که کوتاه شده‌ای از این مطالعات را برای آگاهی خوانندگان گرامی به ویژه هندیجانی‌ها بنویسم. فرقه‌های گوناگونی به گونه‌ای پراکنده در سرزمین‌های واقع بین دجله و فرات و کناره مرداب‌های بابل (سوریه و لبنان) به سر می‌بردند و آنها را زهّاد دلبستگی پاکی و پاکیزگی می‌نامیدند، اینان همیشه لباس‌های رنگین نو می‌پوشیدند و آداب و آیین‌های مذهبی‌شان بر محور غسل و غوطه خوردن در آب می‌چرخید. مؤلفان عرب آنان را به نام «مغسله» یعنی غسل کنندگان در آب روان نامیده‌اند.

ولی نویسندگان سریانی آنها را به نام مناک‌ده (یعنی پاکیزگان) یادکرده‌اند و چندگاهی هم آنان را «حوالی هواره» که منظورشان همان «سپید جامگان» بوده، خوانده‌اند.

سپید جامگان فرقه مذهبی بنیانگذاران یا اسلاف فرقه‌های «ماندایی» یا به گفته امروزه صبیها و نصرایی‌ها می‌باشند که در حال حاضر نیز در جنوب ایران و عراق ساکنند. باورهای مذهبی آنان آمیخته به اسرار ناگفتنی می‌باشد. ادوارد برون در تاریخ ادبیات خود

می‌گوید: طایفه صبیه بیشتر به نام مانداییِ معروف می‌باشند. آنها قوم کوچکی می‌باشند که فعلاً در نواحی جنوب عراق و قسمت شهرهای جنوب باختری خوزستان سکونت دارند. مانداییِ‌ها بیش از فرق دیگر با سایرین حشر و نشر می‌کنند.

اعراب مانداییِ‌ها را به نام مغتلد نامیده‌اند و علت تسمیه آن، این است که کلیه اعمال دینی و آداب و رسوم این قوم با شش گونه غسل در آب انجام می‌شود که یکی از آنها شستشو می‌باشد.

یکی از غسل‌ها، غسل دادن میّت در حال مرگ است که بر طبق همین مراسم مذهبی صبیها عمل غسل در حال احتضار انجام می‌گیرد و دفن مرده هم باید سه ساعت پس از مرگ انجام بگیرد و قبر هم به صورت مکعب مستطیل در گودی از دو تا چهار متر باشد. مرده را در پشت در حالی که صورتش مقابل ستاره جدی باشد در گور می‌سپارند.

آداب و رسوم و بعضی از باورهای مذهبی آنان

آداب و رسوم آنان آمیخته‌ای است از رسوم و سنن گوناگون و مربوط به زمان‌های متفاوت می‌باشد. که در دو مسأله زندگی و نور خطوط اساسی معتقدات آنان را تشکیل می‌دهد. ولی توجیه اساطیری مربوط به آن کاری مشکل است. شاید باورهای مذهبی آن بر پایه تضاد دو دنیا یعنی (دنیای لاهوت) یا آب زلال درخشان آسمانی از یک سو و دنیای (ناسوت) یا آب گرد و دوزخی تشکیل می‌شود.

این دو دنیا هر یکی برای خود سپاهیانی از خیر و شر داشته‌اند، بنابراین شواهدی که اخیراً کشف گردیده، اللهیات مانداییِ به سه درجه تقسیم زندگی قائل بوده است، زندگی اول، زندگی دوم و زندگی سوم می‌باشد. به احتمال قوی (میتولوژی مانداییِ) عناصر زیادی از معتقدات دهری مذهبان بین‌النهرین را در بر گرفته باشد و شاید تعمیدیان (بابلی) به نجات دهنده‌ای در ادوار مختلف بشری معتقد بوده‌اند. آیا تعمیدیان (مانداییِ) به صورت آشتی‌ناپذیری در برابر یهود و نصا را قد علم کرده بودند؟ که پاسخ صریح نمی‌توان داد و خطوط اساسی و وضع کلی مذاهب ایران در سال ۲۴ میلادی بدین قرار بوده است. موضوع در

هم و بر هم مذاهب مسأله بغرنجی در برابر نخستین فرمانروایی‌های ساسانی خودنمایی می‌کرده است. آیا ساسانیان همواره در صدد آن بوده‌اند که بنیادگذاری مذهب واحد دولتی و وحدت ملی ایران را تأمین کنند و کمربند پادشاهی خود را در برابر مذاهب گوناگون تقویت نمایند؟

با این تفاضیل باید دید که پادشاهان ساسانی در اول نتوانستند به یکباره این مسأله را حل کنند و تنها رفورم مذهبی زرتشت بوده که آن را حل کرده است.

صبیها برای ستاره قطبی جدی احترام خاصی قائلند، به واسطه ثابت بودن مکان این ستاره فروزان در آسمان کلیه اعمال دینی باید با توجه به سوی این ستاره انجام شود و بر این باورند که این اجرام آسمانی واسطه میان خالق و مخلوق می‌باشد و عبداله ابن عباس در تفسیر خود می‌نویسد «جماعت صبیها معتقدند که کتاب‌های مقدس آنان از مصدر ربّانی بر حضرت آدم (ص) نازل شده و پس از آدم به نبی اله نوح و پس از آن به سام بن نوح و بعد از آن به پسرش رام سپس به حضرت ابراهیم رسیده است.»

آنگاه به حضرت نبی اله موسی بن عمران رسیده و سرانجام به حضرت یحیی نبی که به نام یوحنای معمدان نام داده‌اند نقل شده و سعی دارند که کسی از عقاید مذهبی و رسوم دینی آنها باخبر نشود و از متن رموز کتاب‌هایشان اطلاعی به دست نیاورد.

روحانیت صائبین

شخص روحانی در کیش صبیها باید تندرست باشد، یعنی آبله رو، و مبتلا به برص و دیگر امراض مسری نباشد و از خانواده‌ای بود که با هفت پشت آن به آبله دچار نشده باشند.

و همچنین خود و اجداد او غیر روحانی و تا هفت پشت آن زن بیوه نگرفته و کفن و دفن مردگان و مراسم قربانی بر عهده این طبقه قرار دارد. شخص روحانی لباس سفید مخصوص که از هفت قطعه سفید تشکیل شده باشد به نام رسته و سفیف بپوشد.

حیوان قربانی را باید سه مرتبه در آب شستشوی کامل دهند و بعد با چاقو و کارد رو به شمال (ستاره جدی) قرار گیرد، در حالی که مشغول خواندن ذکر است حیوان را سر بریده و

روی نی‌ها که قبلاً آماده کرده قرار می‌دهند. و حیوان را قربانی می‌کنند مشروط بر این که حیوان گوش بریده، شل، کور و شاخ شکسته نباشد که در دین و مذهب آنها حرام است و نیز طلاق زن در امور اجتماعی آنها مرسوم نمی‌باشد، فقط در چهار مورد مستوجب می‌دانند. مانند عمل زنا، عدم غسل حیض و غسل نفاس ونخواندن نماز و ارتکاب به دزدی و خیانت در ارتکاب این اعمال طلاق بر آنها واجب می‌شود از جانب شوهر خود بدون حقی طلاق داده می‌شود.

سپردن مرده در قبر چگونه است؟

مرده در پشت در حالی که صورتش مقابل ستاره جدی باشد در قبر می‌سپارند و بر عکس مذاهب و ادیان دیگر علامتی روی قبر نمی‌گذارند و مرده را از جایی که مرده به جای دیگری نقل نمی‌دهند و نیز عبور از رودخانه قدغن است و پس از دفن مجلس ختم تا یک هفته جزء مراسم دینی و مذهبی آنها می‌باشد.

عقاید دیگر آنها نسبت به پیغمبران

عقیده دارند فاصله میلاد حضرت یحیی زکریا که پیغمبر رسمی خود می‌دانند تا حضرت عیسی مسیح فقط شش ماه بوده است و حضرت عیسی را پسرخاله پیغمبر یحیی می‌دانستند و روز عید آنها در هفته روز یکشنبه تعطیل دارند و پوشاکشان مانند عرب‌ها شامل چفیه و پیراهن بلند (دیشداشه) و اضافات مرسوم دیگر آن نیز غالباً همراه دارند و جزو آداب رسوم دینی آنها تراشیدن ریش را حرام می‌دانند.(در این زمان متجددین آنها تغییر لباس داده و ریش خود را هم می‌تراشند برخلاف آیین خودشان و قیود قدیم را پشت پازده‌اند و به آداب و رسوم گذشته دینی و مذهبی خود علاقه‌ای ندارند. آدوین آرنود می‌گوید: اسلام در صحرایی تولد یافته که مادرش صائبین و پدرش یهود و دایه‌اش نصرانی بوده است و اعراب دوره جاهلیت به نام کواکب سبعه دارای هفت ستاره پرستشگاه بوده‌اند و رب‌النوع‌هایی را تراشیدند و پرستش می‌نمودند که در قرآن مجید نام سه تای آنها ذکر شده اول به نام لات که

بت بزرگ بوده در مکه. دوم عزای که ستاره زهره بوده است. سوم منات که سنگ مقدس است.

۱ - در پاسخ آدوین آرنولد با رعایت اختصار باید بگوییم:

تولید و موالیدی که در ذهن نارس و پر از اشتباه خود پرورانده و بیرون ریخته‌ای کاملاً با حقایق متعالی شئون پروردگار و رسالت و نبوت پیامبر بزرگوار اسلام (ص) منافات دارد. مگر در قرآن مجید نخوانده‌ای: ماکان محمد، ابا احد من رجالکم و لاکن رسول‌الله و خاتم النبیین.

لا رطب و لایابس الا فی کتاب مبین

خشک وتری وجود ندارد در جهان که در کتاب (قرآن) نباشد.

هوالذی اَرسل رسوله بالهُدیٰ و دین الحق لنُظهره علی الدین کُلهُ و لوکره المشرکون.

آن خدایی که پیغمبر خود را با دین برای هدایت و راهنمایی مردم فرستاد تا آن را بر دین‌های دیگر پیروز گرداند. اگر چه بت‌پرستان دوست نداشته باشند.

صبیهای خوزستان

جای اصلی صبیهای خوزستان سرزمین‌های بابل و بین‌النهرین بوده است و آیین و دین پیغمبر عیسی بشارت ظهور پیغمبری را داده است. به موجب کتاب آسمانی خود که بر حضرت یحیی نازل گردیده و آن به طور کلی به نام «سدره» در دین صائبیین معروف است و مانند قرآن که شامل احکام و دستورات اسلام می‌باشد و مسلمانان دنیا از آن پیروی می‌کنند. کتاب سدره هم در دین صبیها همان موقعیت قرآن را دارد که در اسلام ما داریم و آداب و مراسم و دین ومذهب صبیها از کتاب سدره می‌باشد و نیز کتاب دیگر به نام کنز (گنج) دارند که آن هم مطالبی از شریعت آنان را بیان می‌کند.

صائبین بر این باورند که کتاب کنز یا گنج نخستین کتابی است که به نام حضرت آدم (ع) از جانب خداوند برای راهنمایی بشر نازل شده است.

آداب و رسوم دینی صبیها در امر ازدواج

رسوم ازدواج و گرفتن همسر در اول باید چند نفر مرد و زن از طرف داماد به عنوان خواستگاری به خانه عروس بروند، پس از مذاکرات و جلب رضایت پدر و مادر عروس روز بعد چند سینی شیرینی که مزیّن به پارچه‌های رنگارنگ پوشیده شده روی سر حمل نموده و با آهنگ نواهای مخصوصی که در زبان خودشان مرسوم است ادا می‌کنند و به طرف خانه عروس می‌روند و به هنگام ورود شیرینی‌ها را به اطاق مهمانی برده در آنجا پیش مهمانان جشن می‌گذارند و از چند سینی شیرینی یکی اختصاص به عروس دارد و رسم است در این موقع پدر داماد و پدر عروس هر یک مبلغی برای مخارج ایام جشن عروسی بین خودشان داد و ستد می‌کنند و پس از پایان تشریفات عقد مدت یک هفته جشن عروسی در خانه داماد بر پا می‌شود تا روز یکشنبه پیش از طلوع آفتاب عروس به خانه داماد برده می‌شود، با حضور ملای بزرگ صیغه عقد جاری می‌شود، با حضور دو ملای بزرگ که عصایی از چوب زیتون در دست دارند و به طرف رودخانه با عروس می‌روند، گو این که زمستان سرد و یا تابستان گرم باشد عروس و داماد به محض رسیدن به رودخانه موظفند خود را به رودخانه بیاندازند و ملا پشت به عروس کنار رودخانه نشسته مشغول ذکر و اوراد دینی خود می‌شود.

در این هنگام چند ظرف گلین که در آن آتش بخور کرده و دو شیشه سفید که از آب پاک و زلال پر بوده و دو ظرف که دارای مقداری نان باشد در مقابل ملا روی زمین قرار داده پس از پایان ادعیه و اوراد ملا جمله زیر را در سه نوبت ادا می‌کند. این ذکر است (اشمندهی و مندهی) و عروس باید این جمله را در سه نوبت به طور وضوح ادا نماید و زیر آب رفته پس از سه مرتبه غوص این تشریفات پایان می‌پذیرد و بعد از انجام این مراسم با ملا می‌تواند لباس سفید بپوشد.

در اطاق مخصوص و لباس عروس

پس از انجام مراسم عقد با عروس و غسل پیش از زفاف عروس آنگاه به خانه می‌رود و جامه‌های فاخر خود را می‌پوشد و به اطاق مخصوص خود می‌رود، و از تشریفات مراسم

مذهبی خود آسوده می‌شود آنگاه داماد نیز همین تشریفات را که عروس انجام داد به طور کامل به جا می‌آورد.

حجله عروس چگونه است

اطاق مربع مستطیل، در قدیم از نی بوریایی بود ولی امروزه مد روز شده به هر حال اطاق از نی و چوب به نام چندل و بوریا تهیه نموده و پشه‌بندی سفیدی در آن نصب می‌کنند و هفت کاسه گلی که در آنها پیاز، ماهی، گردو، فندق، کشمش، خرما و سیب زمینی نهاده شده روی سفره قرار می‌دهند، سه نفر ملا در آن اطاق بی‌سقف حضور دارند و داماد در حالی که لباس فاخر پوشیده و کمربند سبزرنگ به کمر بسته وارد بر آنها می‌شود. در این بین دو کوزه سفالین جلوی پای داماد می‌شکنند سپس از نو صیغه عقد جاری می‌شود، پس از آن ملای بزرگ وظیفه دارد از جا برخاسته عروس و داماد را به هم نزدیک کند و سر یکدیگر را به شدت به هم بکوبد، بعداً داماد و عروس به اطاق دیگر رفته و تا روز یکشنبه دیگر اطاق را نباید ترک بکنند و به عقیده دینی اگر در مدت این یک هفته زفاف دست کسی به بدن یا لباس عروس و یا داماد تماس پیدا کند، دستش نجس شده و بلافاصله باید در آب جاری شستشو کند که تطهیر شده باشد.

ماه عسل یا تفریحات داماد و عروس

صبح روز یکشنبه بعد از عروسی به اتفاق هم مرد و عروس به یکی از باغ‌های خارج از شهر می‌روند، مدتی گردش می‌کنند و هنگام مراجعت دسته گلی و اگر نباشد کمی سبزی با خود به خانه می‌آورند.

زایش و دوره زایمان در این دین

رسوم زایش که سخت‌ترین رسمی در این دین است و آداب آن دشوارترین دوره زندگی بشر می‌باشد لازم است گفته شود تاخوانندگان به ویژه زنان ودختران بدانند مادران در این

اجتماع باید به چه علت و ذلتی در امر زایمان در این گروه مذهبی تن در دهند.

هنگامی که زن صبّی وضع‌حمل نمود بر طبق آداب و رسوم کیش خود باید چهل شبانه روز باکودک شیرخوار خود در اطاقی تنگ و تاریک به تنهایی زندگی کند و کسی حق ندارد به اطاقش برود و دستش به بدن او یا فرزندش بگذارد یا نزدیک آنها بنشیند و اگر غذایی بخواهند به او بدهند باید با مسافتی دور غذا را به سوی آن زن زائو پرتاب کنند و جریان ذلّت بار چهل شبانه روز را تحمل کند.

روز چهلم آن، زن ملای بزرگ حاضر می‌شود. مادر و بچه او راکنار رودخانه برده در حالی که مادر کودک خود در آغوش گرفته موظف است با جامه مخصوص که سفید رنگ است به آب فرو رود. در زمانی که مادر و بچه در آب غوطه‌ور می‌شوند، ملا به خواندن ادعیه و اوراد مشغول است. پس از آن مادر کودک خود را پاک شده تلقی می‌کند و مانند دیگران به زندگی خود ادامه می‌دهند و داماد و عروس در تهیه خانه و زندگی می‌پردازند.

اعیاد صبیها چگونه است

صبیها در سال ۳ عید دارند و برای هر یک از این عیدها تشریفات بخصوصی دارند و این ۳ عید عبارتند از: عید بزرگ، عید کوچک و عید پنجمی.

عید بزرگ از غروب آفتاب روز ۱۵ مرداد ماه هر سال شروع می‌شود تا مدت ۳ شبانه روز متوالی در این عید کارشان گوسفند کشتن و خوراک خوردن و در آب جاری غسل کردن می‌باشد. و در این مدت به هیچ کاری نمی‌پردازند.

عید پنجمی صبیها[1]

این عید که بر عدد پنج استوار است در دوره عید مزبور صبیها فقط خوراکشان نان و ماست می‌باشد و از خوردن غذاهای دیگر محرومند.

---

۱ - نقل و اقتباس از جمهورة العرب.

محرومیت در مراسم عید

هرگاه تصادفاً کسی از آنها دستش بر اثر پیشامدی خراش برداشت و خون جاری شد حق شرکت در مراسم عید در اجتماع را ندارد و او بایستی در اطاقی یکه و تنها دوره ایام عید را بگذراند و در موقع غذا حق ندارد بادیگران غذا صرف کند و مقداری خوراک از دور به طرف او پرتاب می‌کنند.[۱]

جواهر و اشیاء دیگر درگور مرده صبیها

پیش از به خاک سپردن مرده یک مثقال نقره و یک مثقال طلا در یک دست و در یک دست دیگر او آرد و نمک و یک عدد کلید جای می‌دهند و این عمل برای آن است که عقیده دارند شخص متوفی پس از تدفین در آرامگاه عازم به بهشت می‌شود و در هنگام ورود به بهشت دربان بهشت مانع ورود او می‌شود در این هنگام آقای مرده و یا خانم مسافر تازه وارد قبلاً به وسیله یک مثقال نقره دربان را به طمع می‌اندازد اگر قبول نکرد یک مثقال طلا را خواهد داد و چنانچه نیز راضی نشد ناچار است با چالاکی هر چه تمام‌تر آرد ونمک را در چشم دربان بریزد در این وقت که دربان گرفتار مالیدن چشم می‌باشد درب بهشت را با کلیدی که همراه دارد باز کند و به سرعت وارد بهشت بشود، در این هنگام دربان عاجز از اخراج او از بهشت خواهد بود.

پیروان این دین چنان که قبلاً گفته شد از کتب تاریخی جایشان در جزیرةالعرب و سوریه و لبنان و کشور عراق و خوزستان بوده است و هم اکنون به جا مانده این گروه در شهرهای خرمشهر، آبادان و اهواز، شوشتر، دزفول، شوش و رامهرمز و دشت میشان وجود دارند و بیشتر امور امرار معاش آنان با دامداری و دامپروری یعنی پرورش حیوانات اهلی و شغل زرگری تأمین می‌شود.

در هر شهری از شهرهای نامبرده جمعیّت کمی که در حدود ۲۰ تا ۳۰ خانوار بیش

---

۱ - از تاریخ طبری ابن‌جربر طبری.

نیستند اقامت دارند.

نگارنده: این تحقیقات را افزون بر منابع گفته شده تاریخی از کتاب‌های خارجی و سده‌های اسلام درباره دین و مذهب صائبین استخراج کرده‌ام و پاسخ ده درستی و نادرستی آنها نیستم.

بخش هفتم

• خوزستان در دوره قاجاریه

چگونگی تشکیل سلسله قاجاریه

پس از مرگ نادرشاه افشار سلسله‌هایی از برگزیدگان طوایف مختلف ایران بر سر قدرت با یکدیگر به رقابت و ستیز برخاستند. در میان آنان قبیله قاجار، رقبای خود را شکست داد. این ایل یکی از هفت ایل، ترکمن از سپاه صفویه در زمان سلطنت شاه اسماعیل بود که شاه عباس قدرت آنان را محدود کرد و اینان را در مرو، گنجه، گرجستان و استراباد (گرگان) واقع در ساحل دریای مازندران پراکنده کرد.[۱]

آغا محمدخان پسر محمدحسن خان از بزرگان ایل قاجار بود که در دربار کریم خان زند به عنوان گروگان اقامت داشت. وی پس از مرگ کریم خان، برای جلب کمک طایفه‌های ایل قاجار و تهیه سپاه از شیراز به مازندران رفت.

طوایف قاجار به فرمان وی درآمدند و او را تقویت کردند.

آغا محمدخان نخست بر نواحی جنوبی دریای مازندران استیلا یافت. سپس به اصفهان رفت و پس از غلبه به سپاهیان جعفرخان زند، آن شهر را تسخیر کرد. وی به تهران بازگشت و در آنجا در سال ۱۲۰۲ هـ.ق خود را شاه خواند و سلسله قاجار را تأسیس کرد.[۲]

---

۱ - بروکمان، کارل، تاریخ ملل و دول اسلامی، ص ۵۸۲.

۲ - بنی‌احمد، احمد، راهنمای تاریخ شاهنشاهی ایران، ص ۱۴۴.

شاهان قاجار

آغا محمدخان: آغامحمدخان نزدیک به ده سال جنگید و موفق شد بر تمام ایران مسلط شود، زیرا پس از لشکرکشی وی به قفقازیه، ظاهراً نفوذ او بر قفقاز مسلم شد. در داخل ایران کلیه امرا و حکام سرکش یا نابود شده و یا اطاعت آغامحمدخان را پذیرفته بودند. از این رو آغامحمدخان موقع را مناسب دید و در نوروز سال ۱۲۱۰ هـ.ق در تهران به نام پادشاه ایران تاجگذاری کرد و پس از ۱۶ سال توانست با تلاش و کوششی بسیار یکی از سران ایل‌های ایران را بار دیگر به سلطنت برساند.[۱]

فتحعلی شاه: فتحعلی‌خان (باباخان) برادر زاده و ولیعهد آقامحمدخان به محض اطلاع از قتل آقامحمدخان به تهران آمد و در سال ۱۲۱۲ هـ.ق به تخت نشست، وی ابتدا با مدعیان سلطنت به جنگ پرداخت همه را شکست داد. در زمان فتحعلی شاه خوزستان دو بخش شد. بخش شمالی شامل شوشتر، دزفول و هویزه جزو کرمانشاهان و به محمدعلی میرزای دولتشاه سپرده شد. بخش جنوبی شامل رامهرمز، فلاحیه و هندیجان جزو فارس و به حسنعلی میرزا پسر دیگر فتحعلی شاه واگذار گردید. محمدعلی میرزای دولتشاه پسر بزرگ فتحعلی شاه که یکی از شاهزادگان توانا و کاردان بود کارهای بزرگی انجام داد ونام نیکی از خود به یادگار گذاشت. دولت شاه در سال ۱۲۲۱ هـ.ق عازم خوزستان شد و چون به شوشتر رسید، ابوالفتح خان کلانتر راکه یاغی شده بود، دستگیر و نابینا کرد و به تنبیه سایر سرکشان پرداخت.

محمدعلی میرزا در سال ۱۲۲۱ هـ.ق به منظور سرکوب اسداله خان بختیاری که در دزملکان[۲] شورش کرده بود به خوزستان رفت و وی را مطیع ساخت.[۳] و در همین سفر لشکری را مأمور تنبیه عشایر کعب کرد و سپس به کرمانشاه رفت.

در زمان حکومت دولتشاه به بخش شمالی خوزستان، بند میزان که از دوره افشاریه شکسته مانده بود در مدت سه سال دوباره ساخته شد. در رمضان ۱۲۲۴ هـ.ق آب به شاخهٔ

۱- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۵.

۲- شمیم، علی اصغر، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۲۹.

۳- کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، دزملکان.

شطیط ونهرداریان (دشت آباد) جریان یافت و به سوی روستای میان آب جاری شد.

پس از درگذشت محمدعلی میرزا دولتشاه، پسرش محمد حسین میرزا حکمران کرمانشاه بود، ولی چندی بعد محمدتقی میرزا (حسام السلطنه) به جای وی به حکومت کرمانشاه و بخش خوزستان منصوب شد. سپس بار دیگر محمدحسین میرزا به حکومت نواحی مزبور تعیین شد و تا پس از مرگ فتحعلی شاه حاکم آنجا بود.[۱] در سال ۱۲۴۵ هـ.ق فتحعلی شاه قاجار به فارس رفت و از آنجا از راه بهبهان عازم خوزستان شد، شیخ مبادر با پیشکش به پیشواز وی شتافت و در بین راه رامهرمز ـ بهبهان به حضور شاه رسید. فتحعلی شاه قاجار از راه رامهرمز به شوشتر و سپس دزفول رفت، و از راه خرم‌آباد به پایتخت بازگشت.[۲] در سال ۱۲۴۹ هـ.ق محمدتقی خان رئیس ایل بختیاری که به دلاوری و کاردانی معروف بود علیه دولت مرکزی قیام کرد. وی با هشت هزار سوار به خوزستان آمد و شوشتر را تصرف کرد، سپس به دزفول حمله نمود و به آنجا دست یافت. علی اصغر شمیم مؤلف کتاب ایران در دوره سلطنت قاجار می‌نویسد:[۳] جاسوسان انگلیس با لباس‌های مختلف در ایران به فعالیت پرداختند، چنانکه سِرا و ستن هنری لایارد خود را رامیان بختیاری انداخت و به لباس بختیاری ملبس شد و محمدتقی خان را علیه دولت برانگیخت.

فتحعلی شاه در پاییز سال ۱۲۴۹ هـ.ق برای تنبیه محمدتقی خان بختیاری با سپاه بزرگ (سی هزار نفر) از تهران خارج شد. در شهر قم از مقبره مجلل خود که بایستی به زودی آن را تملک نامید، بازدید کرد و در کاشان مدت هشت روز در قصر فین اقامت گزید و سپس به سوی اصفهان رفت. او در این شهر بیمار شد و در همانجا درگذشت. (جمادی‌الثانی ۱۲۵۰هـ.ق)[۴]

محمدشاه: پس از درگذشت فتحعلی شاه، نوه‌اش فرزند عباس میرزا که در سال ۱۲۴۹ هـ.ق پس از عباس میرزا از سوی فتحعلی شاه به ولیعهدی برگزیده شده بود، به اتفاق

---

۱ ـ سپهر، محمدتق ناسخ التواریخ، ص ۲۸۰.

۲ ـ کسروی، احمد، تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۱۹۳.

۳ ـ این همان جیکاک معروف است که سال‌ها با لباس آخوندی در ایل بختیاری می‌زیست و معجزاتی می‌کرد. (نگارنده)

۴ ـ گرانت وانس، رابرت تاریخ قاجار، ص ۱۹۶ ـ ۱۹۹.

وزیرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی از تبریز به تهران آمد و به نام محمدشاه قاجار بر تخت نشست.[۱]

محمدشاه در آغاز کار دشمنان بسیار داشت، زیرا برخی از پسران فتحعلی شاه در فارس و دیگر شهرها در آرزوی پادشاهی بودند، محمدتقی خان بختیاری نیز در کوهستان بختیاری و خوزستان خودسرانه فرمان می‌راند. در سال ۱۲۵۲ هـ.ق اعراب بنی‌لام که در حدود عراق و ایران سکونت داشتند در ناحیه شوشتر به تاخت و تاز و چپاول پرداختند.

در زمستان سال ۱۳۵۲ هـ.ق محمدشاه قاجار، برادرش بهرام میرزا را به حکومت کرمانشاه، لرستان و خوزستان منصوب کرد. در زمستان ۱۲۵۳ هـ.ق بهرام میرزا با لشکری به خوزستان رفت.

محمدتقی خان که در این موقع در دِزتل بین کوهستان بختیاری و دشت خوزستان اقامت داشت، چون شنید که بهرام میرزا با لشکری مجهز به توپ وارد خوزستان شده است، برادرش علی قلی خان را نزد شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت کرد.

بهرام میرزا درخواست محمدتقی خان را نپذیرفت و در بهار سال ۱۲۵۴ هـ.ق به دزتل رفت، محمدتقی خان از آنجا به دزمونگشت که از دژهای مستحکم بختیاری بود رفت، محمدتقی خان بار دیگر برادر خود را نزد بهرام میرزا فرستاد. این بار بین آنان صلح شد مشروط بر این که زنان و فرزندان محمدتقی خان و علیقلی خان و برخی از خویشان آنان به عنوان گروگان به کرمانشاهان اعزام شوند و علینقلی خان همیشه نزد بهرام میرزا بماند. پس از این قرارداد، محمدتقی خان به جای خود برگشت و بهرام میرزا از شوشتر و دزفول و سپس خرم‌آباد رفت.

در سال ۱۲۵۵ هـ.ق هنگامی که بهرام میرزا عازم هرات بود، برادرش سلطان مراد میرزا با شش هزار سپاهی به جنگ محمدتقی خان فرستاد. وی در چمن گندمان امیر آمد و با محمدتقی خان جنگید، این نبرد پانزده روز ادامه داشت و بختیاری‌ها شکست خوردند.

---

۱ ـ افشار سیستانی، ایرج، نگاهی به بوشهر، ص ۱۷۹.

محمدتقی خان، علی قلی خان را نزد سلطان مراد میرزا فرستاد. در این هنگام معتمدالدوله از سلطان مراد میرزا خواست که به محمدتقی خان زینهار تحویل داد و خود از راه کهکیلویه به فارس رفت.[۱]

در این ایام سراوستن هنری لایارد. (جیکاک معروف) انگلیسی برای تحریک کردن محمدتقی خان بختیاری به شورش علیه حکومت مرکزی و تجزیه خوزستان و لرستان از ایران، سر از بختیاری درآورد لایارد از سال ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۷ ه.ق با لباس بختیاری در میان عشایر بختیاری به سر می‌برد.

لایارد می‌گوید: در زیر آفتاب سوزان حرکت می‌کردیم تا سرانجام به چادر سفید محمدتقی خان که در میان سیاه چادرهای چند خانوار عرب در کنار کانالی دیده می‌شد، رسیدیم. دوستان بختیاری که از برابر مرا دیدند فریاد زدند صاحب آمد... تا نیمه‌هایی از شب با دوستان بختیاری ملاقات نمودم. روز بعدخان نامه‌ای توسط من برای شیخ ثامر فرستاد و مرا به عنوان رابط مورد اطمینانش به وی معرفی نمود.[۲]

در سال ۱۲۵۸ ه.ق دولت مرکزی، منوچهر خان معتمدالدوله حاکم اصفهان را مأمور دستگیری محمدتقی خان بختیاری کرد. وی لشکری فراهم آورد و از راه بختیاری به خوزستان رفت و به دشت مال امیر رسید. محمدتقی خان سپاهی از پیاده و سوارگرد آورد و در آن دشت موضع گرفت.

نمایندگان منوچهر خان چندین بار با محمدتقی خان ملاقات و گفتگو کردند، تا سرانجام مقرر شد که منوچهر خان را با سپاه خود عازم شوشتر نماید و منوچهر خان مجبور شد به دزتل لشکرکشی کند. در این هنگام گروهی از عشایر بختیاری که از محمدتقی خان رنجیده بودند، به اردوی دولتی پیوستند و چون از شوشتر خارج شد، عده زیادی از بختیاریان از دزتل با زنان و فرزندان خویش از طریق رامهرمز و بهمئی به فلاحیه رفتند و به شیخ ثامرکعب پناه بردند.

---

۱ - کسروی، احمد، همان کتاب، ص ۲۱۲-۲۱۴.

۲ - لایارد، اوستن هنری، همان کتاب، سفرنامه لایارد، ص ۱۹۶-۱۹۹.

منوچهر خان به دزتل وارد شد و علی رضاخان بختیاری را که محمدخان پدرش را کشته بود، به ایلخانی و حکمرانی بختیاری برگزید و خود به تعقیب محمدتقی خان عازم فلاحیه شد و بالاخره او را دستگیر کرد و به مرکز فرستاد. محمدتقی خان چندی در میدان توپخانه زندانی بود تا به سال ۱۲۷۰ هـ.ق در همانجا درگذشت.[۱]

شیخ ثامر خان شیخ المشایخ کعب از تحویل بختیاری‌ها به اردوی منوچهر خان معتمدالدوله خودداری کرد. و به تحریک انگلیسی‌ها سرکشی نمود لایارد، دربارهٔ ملاقاتش با شیخ ثامر و دوستی او با انگلیسی‌ها می‌نویسد:

شیخ ثامر خان شیخ المشایخ کعب می‌باشد. شیخ در قسمت فوقانی مضیف با تعدادی از مهمانانش نشسته بود. هنگامی که خود را به وی معرفی کردم. از من دعوت کرد تا پهلویش بنشینیم به سؤالاتش پاسخ گفتم... شیخ چند تن از افسران نیروی دریایی کمپانی هند شرقی را که در کشتی‌های جنگی در نزدیکی خرمشهر لنگر انداخته بودند، می‌شناخت و به علاوه با نماینده سیاسی کمپانی هند شرقی در بصره در مکاتبه بود و با او روابطی دوستانه داشت و گهگاهی هم هنگام ضرورت از کمک‌های او بهره‌مند می‌شد.[۲]

منوچهر خان به فلاحیه لشکر کشید و به شیخ ثامر پیغام فرستاد که مالیات معوقه را بپردازد و کسان محمدتقی خان بختیاری را نیز تحویل دهد. ثامر مالیات را پرداخت نمود و درباره تحویل بختیاریان مهلت خواست و شیخ مرید و شیخ فدعم را گرو سپرد.

شیخ ثامر، که تحویل بختیاریان را ننگ می‌دانست، به بختیاری‌ها گفت از فلاحیه خارج شوید.

کریم خان برادر کوچک محمدتقی خان و شفیع خان از خویشان او درکوهستان به دست مردم بهمئی و بختیاری کشته شدند، و زنان و فرزندان آنان گرفتار به شوشتر نزد معتمدالدوله فرستاده شدند تنها علی تقی خان و چند تن دیگر توانستند خود را به تهران برسانند و در توپخانه بست بنشینند.

---

۱ - کسروی، احمد، همان کتاب، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۲ - لایارد اوستن، هنری، همان کتاب، ص ۱۹۰.

منوچهر خان چون از رفتار شیخ ثامر کعب در مورد بختیاریان ناراضی بود، بار دیگر به فلاحیه لشکر کشید، ولی پیش از این که به فلاحیه وارد شود، شیخ ثامر به اتفاق خانواده خود به کویت رفته بود.

منوچهر خان به فلاحیه وارد شد و حکومت کعب را به شیخ عبدالرضا سپرد و برای بختیاری‌ها و سایر نواحی حکامی فرستاد، ولی در این میان شیخ عبدالرضا از فلاحیه و برادرش از لشکرگاه معتمدالدوله گریختند. معتمدالدوله، مولی فرج اله مشعشعی را والی خوزستان کرد و دستور داد با دسته‌ای از سواران خود در فلاحیه اقامت کند تا شیخ ثامر نتواند به آن ناحیه بازگردد، سپس از راه شوشتر، دزفول و خرم‌آباد به اصفهان رفت.

ناصرالدین شاه: محمدشاه قاجار عصر سه شنبه ششم شوال ۱۲۶۴ هـ.ق (چهارم سپتامبر ۱۸۴۸ م) در چهل سالگی در قصر محمدیه شمیران درگذشت، ناصرالدین میرزا ولیعهد هنگام مرگ پدر در قصر حکومتش در تبریز بود. چون این خبر را شنید، آماده حرکت به مرکز شد و در روز بیستم اکتبر ۱۸۴۸ م. وارد تهران شد و در نیمه شب همان روز در سن ۱۶ سالگی تاجگذاری کرد.[۱]

در آغاز سلطنت، ناصرالدین شاه (۱۲۶۴ هـ.ق) میرزا تقی خان امیرکبیر را به صدراعظمی ایران منصوب کرد بیشتر ولایت‌ها از جمله خوزستان را آشوب و هرج و مرج فراگرفت. امیر کبیر زمام امور کشور را به دست گرفت و فرمان دولت مرکزی را تا دورترین نقطه ایران جاری ساخت.[۲]

ناصرالدین شاه پس از تاجگذاری، عموی خود اردشیر میرزا را به حکومت لرستان و خوزستان فرستاد. در این زمان شورش‌هایی در خوزستان بر پا شدند. یکی از مشایخ آل کثیر به نام شیخ حداد با دسته‌ای از اعراب به شوشتر رفت و در آنجا دز سلاسل را تصرف کرد و خود را شاه حداد خواند. در سال ۱۲۶۵ هـ.ق میرزا قوما از سادات بهبهان در آن شهر به سرکشی برخاست و به غارت و کشتار پرداخت و شیخ حاکم (برادرش شیخ فارس)، شاه‌حداد،

---

۱ - کسروی، احمد، همان کتاب، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۲ - گرانت داتسن، رابرت، تاریخ قاجار، ص ۲۴۶.

شیخ جابر (حاج جابر حاکم خرمشهر)، شیخ عبداله و شیخ قادر نیز با او همدست شدند.

در سال ۱۲۶۶ هـ.ق اردشیر میرزا از لرستان با توپخانه و تجهیزات کافی به خوزستان رفت، ابتدا دزفول و سپس شوشتر را از چنگ شورشیان درآورد و سلیمان خان نامی را، که سردار سپه بود، به رامهرمز و فلاحیه فرستاد تا مشایخ عرب و بزرگان بختیاری را که با میرزا قوما همدست بودند تنبیه کند.

سلیمان خان، شاه حداد، شیخ حاکم و شیخ جابر را دستگیر کرد و نزد اردشیر میرزا فرستاد.

آنان را حدود یک ماه در شوشتر نگاه داشتند و سپس به تهران فرستادند.[۱]

در سال ۱۲۷۶ هـ.ق خانلر میرزای حشمت الدوله عموی دیگر ناصرالدین شاه به حکومت لرستان و خوزستان منصوب شد، وی سالیان متمادی حکمران بود و خوزستان را به پسرش ابراهیم میرزا سپرده بود.

خانلری میرزا کارهای عمرانی چندی چون ساختن هفت چشمه از پل فتحعلی خان شوشتر و بستن بند هاشم هویزه انجام داد.

پس از سال ۱۲۷۳ هـ.ق که جنگ ایران و انگلیس روی داد، تا اواخر سلطنت ناصرالدین شاه جنگی در خوزستان روی نداد.

در این زمان عشایر عرب به چند بخش تقسیم شده بودند، و هر بخشی شیخ جداگانه‌ای داشت. حاج جابر خان رئیس عشایر کعب بود که از خرمشهر تا اهواز اقامت داشتند.

کعبیان فلاحیه شیخ دیگری داشتند که شیخ المشایخ لقب داشت. عشایر هویزه و پیرامون آن تحت سرپرستی خاندان مشعشع بودند. آل کثیر بین شوشتر و دزفول و آل خمیس نزدیک رامهرمز بودند و شیخ جداگانه داشتند.

در سال ۱۲۷۴ هـ.ق خانلر میرزا، شیخی عشایر با وی را به حاج جابر خان سپرد. در فرمان دیگری که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۴ هـ.ق صادر کرد. از حاج جابرخان تقدیر کرد

---

۱ - کسروی، همان کتاب، ص ۲۲۴-۲۲۵.

و وی را از میرپنجی به رتبه سرتیپ اولی رسانید. حاج جابر خان پس از سی سال حکومت، در سال ۱۲۹۷ یا ۱۲۹۸ هـ.ق در خرمشهر درگذشت. و پسرش شیخ مزعل خان جانشین پدر شد. ناصرالدین شاه به شیخ مزعل لقب خان و نصرت الممالک اعطا کرد.(۱)

سرپرسی سایکس می‌نویسد: یازدهم ژوئن از خرمشهر با کشتی مال امیر که ۱۵۰ تن ظرفیت داشت حرکت نمودیم، کشتی در برابر کوشک شیخ مزعل با شلیک توپ سلام داد. کشتی‌های هندوستان به مناسبت مساعدتی که پدر مزعل در محاربه با دزدان دریایی نسبت به آنها نمود، در موقع عبور از مقابل کوشک فیلیه با شلیک توپ سلام می‌دهند و از قصر شیخ جواب داده می‌شود.(۲)

در سال ۱۳۰۵ هـ.ق حکومت خوزستان به نظام السلطنه مافی واگذار شد. وی از لایق‌ترین و کارآمدترین حکامی بود که در دوره قاجاریه به خوزستان فرستاده شدند. آثار خیر این مرد هنوز مشهور است. دوره حکومت نظام السلطنه در خوزستان فقط سه سال بود و به عللی به تهران احضار شد، ولی بار دیگر در سال ۱۳۱۲ هـ.ق به حکمرانی خوزستان و بختیاری منصوب شد و تا سال ۱۳۱۴ هـ.ق در آن مقام باقی ماند.(۳)

مظفرالدین شاه: ناصرالدین شاه در ۲۵ ذیحجه سال ۱۳۱۳ هـ.ق برابر با (۸ ژوئن ۱۸۹۶ م.) در حرم شاه عبدالعظیم (ع) در شهر ری به دست میرزا رضای کرمانی کشته شد. پس از او پسرش مظفرالدین میرزا به سلطنت رسید.

در روز اول سال ۱۳۱۵ هـ.ق شیخ خزعل، برادر کوچک مزعل چند تن از غلامان را با خود همدست کرد و هنگامی که شیخ مزعل از کوشک فیلیه پایین آمد و سوار قایق شد. با تیر تفنگ او را از پای درآورند.

لرد کرزن، که در زمان حکومت شیخ خزعل به خرمشهر رفته می‌نویسد:

برادر کوچکتر (خزعل) هم نزد برادر ارشد است، و هیچ یک از پانزده زن او فرزندی به

۱ـ افشار سیستانی، ایرج، نگاهی به خوزستان، ص ۹۶-۹۷.

۲ـ سایکس، پرسی، سفرنامه سایکس، ص ۲۸۱.

۳ـ امیری، مهراب، خوزستان، ص ۴۵-۳۰. مشروطیت و مجلس شورای ملی، ص ۲.

دنیا نیاورده ست. شیخ مزعل بیش از پنجاه سال عمر و هیکلی جالب و قیافه‌ای احترام‌انگیز دارد و می‌گویند خیلی ثروتمند است و از راه تجارت اسب با بمبئی ثروتی سرشار اندوخته است.[۱] در دوره مظفرالدین شاه، حکومت خوزستان در شمال آن عملاً در دست بختیاری، و حکومت جنوب آن در دست رؤسای بنی کعب بود. حکمرانانی که از تهران به شوشتر اعزام می‌شدند بیشتر با تحریکات خزعل و بختیاری روبرو بودند و کار چندانی از پیش نمی‌بردند.

در این زمان که دولت مرکزی ضعیف و ناتوان شده بود، خوزستان نیز وضع بدی داشت، مشایخ عرب از پرداخت مالیات خودداری می‌کردند و نافرمانی می‌نمودند، شیخ خزعل نیز از این موقعیت استفاده کرد و با درباریان دوستی گزید. حکومتش را در خرمشهر و فلاحیه از حکومت خوزستان جدا کرده بود و مستقیماً با تهران ارتباط داشت. چندی بعد حکمرانی اهواز نیز به او محول شد و در سال ۱۳۱۹ هـ.ق به فرمان مظفرالدین شاه چند قطعه از زمین‌های اهواز، که خالصه دولت بود، با چند روستا به او واگذار شد.

شیخ خزعل دختر نظام السلطنه مافی را گرفت، وی دختر برادر زادهٔ شاهزاده عین‌الدوله را به زنی داشت، او در سایه همراهی درباریان، لقب سردار اقدس را به دست آورد و از درجه امیر تومانی به درجه امیر نویانی ارتقا یافت.[۲]

مظفرالدین شاه در اثر اقدام‌های همه جانبه آزادی خواهان در ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ هـ.ق فرمان مشروطیت را صادر کرد و پس از انتخابات نمایندگان تهران، اولین جلسه رسمی مجلس شورای ملی در ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ هـ.ق با نطق افتتاحیه وی گشایش یافت.[۳]

محمدعلی شاه: مظفرالدین شاه در ۲۰ ذیقعده ۱۳۲۴ هـ.ق (۶ ژانویه ۱۹۰۷م.) درگذشت. پس از وی پسرش محمدعلی شاه که طرفدار روسیه تزاری بود، به سلطنت رسید. محمدعلی شاه در آغاز سلطنت خود به نمایندگان مجلس شورای ملی و مردم ایران وعده داد که حافظ و حامی قانون اساسی و مشروطیت خواهد بود، ولی پس از امضای متمم قانون

---

۱ - کرزن، جروج، ن، ایران و قضیه ایران، ج ۲، ص ۳۹۷.

۲ - کسروی، احمد، همان کتاب، ص ۲۶۶-۲۶۷.

۳ - مشروطیت و مجلس شورای ملی، ص ۳.

اساسی (۲۹ شعبان ۱۳۲۵ هـ.ق) برخلاف وعده خود، بر ضد مجلس و مشروطیت ایران قیام کرد و با مشروطه خواهان به مخالفت برخاست، به طوری که مجلس را به توپ بست و جمعی از آزادی خواهان را به قتل رسانید و گروهی را تبعید کرد.[۱]

اما قیام ملت ایران، کوشش سرداران ملی (ستارخان و باقرخان) در آذربایجان و همکاری مردم گیلان و اصفهان و سران ایل بختیاری مخصوصاً مرحوم سردار اسعد موجب شد که تهران به دست مجاهدان فتح شود.

محمدعلی شاه به سفارت روسیه رفت و بلافاصله سفارت روسیه مراتب را به سفارت انگلستان اطلاع داد. دولت انگلستان با توجه به مفاد قرارداد ۱۹۰۷ پرچم خود را در کنار پرچم دولت روسیه‌تزاری، برفراز مقر محمدعلی میرزا به اهتزاز درآورد، بدینسان دوره سلطنت وی پایان یافت و به خارج از کشور تبعید شد.[۲]

احمدشاه قاجار: در مجلس فوق‌العادهٔ عالی که بعد از ظهر روز ۲۶ جمادی‌الثانی ۱۳۲۷هـ.ق در بهارستان با شرکت رؤسای ملّیون تشکیل شد، به اتفاق آراء محمدعلی شاه را از سلطنت خلع و سلطنت به پسر دوازده ساله‌اش احمد میرزا واگذار شد و علی رضا خان، ایلخانی قاجار، ملقب به عضدالملک به سمت نیابت سلطنت نایل آمد.[۳]

در زمان سلطنت احمد شاه، جنگ جهانی اول در اروپا آغاز شد ۱۹۱۴-۱۹۱۸. با این که دولت ایران در این جنگ بی‌طرف بود، بیگانگان به خاک ایران تجاوز و مناطقی از آن را اشغال کردند و در امور داخلی ایران به مداخله پرداختند.

در سال ۱۳۳۳ هـ.ق عثمانی‌ها، پس از چند ماه بی‌طرفی، به آلمان‌ها پیوستند. از این رو خلیج فارس یکی از میدانهای جنگ سپاهیان انگلیس شد که پیش از آن به جزیرهٔ بحرین رسیده بودند. کشتی‌های جنگی انگلستان به اروند رود وارد شدند و سپاهیان عثمانی را راندند و در روز اول محرم ۱۳۳۳ هـ.ق بصره را به تصرف درآوردند و سپس قرنه را اشغال

۱- هرن، پاول، تاریخ مختصر ایران، ص ۱۳۴.

۲- نوایی، عبدالحسین، فتح تهران، گوشه‌هایی از تاریخ مشروطیت، ص ۸۷.

۳- همان کتاب، ص ۸۸.

کردند. در این لشکرکشی‌ها، شیخ خزعل همدست انگلیسی‌ها بود و خودسرانه به انگلستان پیوست. انگلیسی‌ها چون ترکان را از خوزستان بیرون راندند، اداره امور خوزستان را به دست گرفتند. در خرمشهر، اهواز و شوش سپاه مستقر ساختند و در شهرهای شوشتر و دزفول، کنسولگری و اداره عدلیه باز کردند. آنها در همه جا اداره‌های پست و تلگراف را به دست گرفتند و سرپرستی آنها را به مأموران انگلیسی واگذاشتند. این وضع از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۹ هـ.ق پایدار بود. شیخ خزعل که خود را امیر عربستان (خوزستان) می‌خواند، همیشه با بیگانگان و دشمنان ایران به ویژه با بزرگان عراق و شیخ کویت، در پنهان سازش‌ها می‌کرد.[۱]

۱ ـ افشار سیستانی، ایرج، همان کتاب، ص ۹۸-۹۹.

احمدشاه قاجار در هنگام جلوس به سلطنت (۱۳۲۷ ه.ق)

تاجگذاری احمدشاه

پیکرهٔ شیخ خزعل (سردار اقدس)

بخش هشتم

• خوزستان در آغاز دورهٔ پهلوی

چگونگی تشکیل سلسله پهلوی (رضاخان)

مشیرالدوله که پس از سقوط وثوق الدوله، از روز ۱۸ شوال ۱۳۳۸ هـ.ق (تیرماه ۱۲۹۹ هـ.ش) روی کار آمده بود، در اوایل ربیع الاول ۱۳۳۹ هـ.ق (آذرماه ۱۲۹۹ هـ.ش) در اوضاع مبهم و پیچیده سیاسی کشور، از کار کناره گرفت.

پس از کناره گیری مشیرالدوله، به خود او و مستوفی الممالک و فرمانفرما تکلیف شد که ریاست دولت جدید را بر عهده گیرند، ولی آنها زیر بار نرفتند. سرانجام احمدشاه، فتح‌اله خان اکبر سپهدار رشتی را به نخست وزیری برگزید.

ولی او سه ماه بعد از کار کناره گرفت. بار دیگر به اصرار احمدشاه ریاست دولت را پذیرفت و در روز ۷ جمادی الثانی ۱۳۳۹ هـ.ق (پنج روز پیش از کودتای سوم اسفند) کابینه خود را با هفت وزیر به احمدشاه معرفی کرد.[۱]

مقارن این احوال، بازار امپریالیسم در انگلستان روز به روز از رونق می‌افتاد. قرار داد ۱۹۱۹ م. وثوق‌الدوله با انگلیسی‌ها نیز با مخالفت شدید مردم ایران مواجه شد و بالاخره به اجرا در نیامد. پیش‌بینی می‌شد که نمایندگان مجلس آینده هم قرار داد مذکور را تصویب نکنند، از این رو انگلیسی‌ها تصمیم گرفتند ترتیبی اتخاذ کنند که سیاست استعماری آنان در ایران ـ که نفت داشت ـ کماکان برقرار باشد. بنابراین برای رسیدن به هدف خود باید حکومت جدید و مقتدری در ایران روی کار می‌آوردند تا خواسته‌های آنان را تأمین کند.[۲]

---

۱ ـ شمیم، علی اصغر، ایران در دوران سلطنت قاجار، ص ۵۰۰.

۲ ـ مستوفی، عبداله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، ص ۱۹۶.

انگلیسی‌ها به دنبال کسی بودند که کودتا کند. از آنجا که کودتا نیاز به دو عامل سیاسی و نظامی داشت رضاخان میرپنج سوادکوهی را به عنوان عامل نظامی کودتا و سیدضیاءالدین طباطبایی را نیز برای رئیس الوزرایی در نظر گرفتند.(۱)

پیش‌از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، شیخ خزعل در خوزستان، عملاً رابطه خود را با دولت مرکزی قطع کرده و با انگلیسی‌ها قرارداد بسته، تحت حمایت آن کشور قرار گرفته بود.

مقارن این احوال رضاخان میرپنج، فرمانده قشون ایران در شمال، به سوی تهران حرکت کرد و در سوم اسفند ۱۲۹۹ هـ.ش وارد پایتخت شد و زمام امور تهران را به دست گرفت. این واقعه به کودتای سوم اسفند معروف شد.

صبح روز پنجم حوت ۱۲۹۹ هـ.ش، موید الاسلام خبر صدور دستخط ریاست وزرایی سیدضیاءالدین و ریاست قزاقی رضاخان میرپنج را، که به لقب سردار سپه هم مقلب شده بود، آورد و گفت: «این دو دستخط را دیروز عصر شاه در فرح‌آباد صادر کرده است.»(۲) در جلسه نهم آبان ۱۳۰۴ هـ.ش طبق ماده واحده‌ای، مجلس شورای ملی، احمدشاه را از سلطنت خلع و انقراض سلسلهٔ قاجاریه را اعلام داشت و سردار سپه را به ریاست حکومت موقتی انتخاب کرد. بر طبق ماده مذکور، مجلس مؤسسان تشکیل شد و در ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴ هـ.ش شروع به کار کرد. مجلس مؤسسان در چهارمین جلسه خود به تاریخ ۲۱ آذرماه ۱۳۰۴ هـ.ش ضمن تغییر مواد ۳۶، ۳۷ و ۴۰ متمم قانون اساسی، سلطنت را به رضاخان سردار سپه و اعقاب ذکور او تفویض کرد. رضاشاه در ۱۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ هـ.ش به طور رسمی تاجگذاری کرد.(۳)

۱- مستوفی، عبداله، همان کتاب، ص ۲۰۰ و ۲۰۶.

۲- همان کتاب، ص ۲۰۰-۲۰۶.

۳- مشروطیت و مجلس شورای ملی، ص ۱۰.

شاهان پهلوی

در سال ۱۳۰۳ هـ.ش بین سردار اقدس (شیخ خزعل) و بعضی از سران ایل بختیاری و والی پشتکوه اتحادی به حمایت از احمدشاه قاجار منعقد شد.

در تابستان ۱۳۰۳ هـ.ش از طرف شیخ خزعل و جمعی از سران بختیار و والی پشتکوه تلگراف‌هایی مبنی بر قیام سردار سپه بر ضد قانون اساسی و مخالفت با شاه مشروطه و غیره به اصفهان و بعضی از شهرها ارسال شد. تلگرافی نیز حاکی از ضدیت با سردار سپه و حمایت از احمدشاه به مجلس مخابره شد.[۱] تایمز لندن در شماره ۱۸، اکتبر ۱۹۲۴م. (۲۶ مهر ۱۳۰۳ هـ.ش) خود گزارش داد:

شیخ خزعل علیه حکومت تهران به خصوص بر ضد سردار سپه قیام نمود، به سفارت‌های خارجی و مجلس پیام‌هایی فرستاد و سیاست سردار سپه را مورد حمله قرار داد و او را یک نفر غاصب و غارتگر کشور نامید و در خاتمه تهدید نمود چنانچه تغییراتی در اوضاع ندهد شاه را خواهد خواست.[۲]

در اواسط سال ۱۳۰۳ هـ.ش شیخ خزعل با کمک امیر مجاهد بختیاری کمیته‌ای به نام قیام سعادت تشکیل داد. ریاست نظامی کمیته را سرهنگ ارغون به عهده گرفت. کمیته قیام سعادت در مدت کمی توانست چندین هزار نفر از مردم خوزستان، لرستان و بختیاری را در اهواز مسلح کند.

شورش شیخ خزعل

در سال ۱۹۰۷م. نخستین چاه شرکت نفت دارسی واقع در مسجد سلیمان به منبع عظیم نفت رسید و سیاست انگلستان را در خوزستان به کلی دگرگون ساخت.

در همین دورهٔ استثنایی بود که انقلاب مشروطیت ایران با تمام وقایع بعدی‌اش اتفاق افتاد و سرنوشت سیاسی کشور را تغییری اساسی داد.

---

۱ - ملک الشعرای بهار، تاریخ مختصر احزاب، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۴۷.

۲ - نوری اسفندیاری، فتح اله، رستاخیز ایران، ص ۱۰۲.

از زمانی که ذخایر عظیم نفت در منطقهٔ خوزستان کشف شدند، انگلیسی‌ها طبق روش دیرینه خود (تفرقه بینداز و حکومت کن) وارد عمل شدند تا مصالح آتی کشورشان را در این منطقه حساس حراست کنند، روابط ویژهٔ آنان با شیخ خزعل از این دوره آغاز شد. شیخ خزعل خان که پس از قتل برادرش شیخ مزعل خان حکمران بی‌رقیب خوزستان شده بود، منطقه حکومت خود را به عنوان امیری نیمه مستقل اداره می‌کرد. و تمام قبایل عرب خوزستان را چون بنی محیسن، بنی کعب، بنی باوی و... از آن خود نمود و از دستورات وی پیروی می‌کردند. وی حکام شهرهای خوزستان را راساً تعیین می‌کرد. در سال ۱۹۲۰ م. که احمدشاه به هنگام بازگشت از اروپا از خرمشهر می‌گذشت، شیخ خزعل را به مناسبت قدرتی که در حوزهٔ حکمرانی‌اش بدست آورده بود تبریک گفت و در مقابل دریافت دو هزار لیره نقد به عنوان پیشکش، اعمال و جنایاتش را به کلی نادیده گرفت. طرفداران خزعل در آن تاریخ تفاخر کنان می‌گفتند شیخ ما شاه ایران را خلعت داد.

در سال ۱۹۰۵م. که ژنرال پرسی سایکس انگلیسی برای اولین بار از خوزستان و کنسولگری اهواز دیدن می‌کرد، با شیخ خزعل آشنا شد و او را ترساند که حکومت ایران ممکن است حکومتی موروثی‌اش را از دستش بگیرد. این شیوه ارعاب مؤثر واقع شد، به طوری که خزعل دست استمداد به سوی سایکس یازید و خواست که حکومت او را در خوزستان تضمین کند. سایکس در ضمن دو فقره سند رسمی، این تضمینات را به نام دولت انگلستان صادر کرد و شیخ را مدیون و سپاسگزار انگلستان ساخت. از اعمال دیگر سایکس مذاکره مستقیم با شیخ خزعل برای خرید محل پالایشگاه آبادان و ندیده گرفتن حکومت ایران بود.

این اقدام بخشی از نقشه کلی انگلستان را تشکیل می‌داد که هدفش تحکیم قدرت سیاسی شیخ و آماده کردن زمینه برای جداکردن احتمالی خوزستان از خاک ایران بود.[۱]

خزعل پس از این که پایه‌های قدرت خویش را استوار ساخت، در خوزستان به سرکوبی

---

۱ - شیخ الاسلامی، محمدجواد، سیمای احمدشاه قاجار، ج۱، ص ۱۴۲-۱۴۴.

مخالفان پرداخت و سران عشایر مخالف را از میان برداشت.

در ذیحجه ۱۳۴۲ هـ.ق (۱۹۲۳م.) به پیشنهاد وزارت دارایی، تلگرافی از تهران به خزعل رسید تا املاک خالصه را به اداره دارایی بسپارد. این تلگراف خشم خزعل را برانگیخت و سر به شورش نهاد. در این هنگام برخی از سران بختیاری به ویژه مرتضی قلی خان صمصام السلطنه و میرزا یوسف خان امیر مجاهد نیز به وی پیوستند، همچنین ثقةالاسلام و غیره کمیتهٔ قیام سعادت را بنیان نهادند و به هواخواهی از احمدشاه برخاستند.(۱)

در سال ۱۳۰۱ هـ.ش سیداحمد کسروی به ریاست عدلیه خوزستان تعیین شد اما پیش از این که وارد خوزستان شود، ملا عبدالسید خوزستانی حاکم اهواز و نماینده شیخ خزعل به او پیغام داد که فقط می‌تواند به شوشتر و دزفول برود و در سایر شهرهای خوزستان حق ورود ندارد و همین طور رفتار شد.

مردم آزاده ایران نیز که خبر نافرمانی خزعل را شنیده بودند، از مجلس شورای ملی خواستند که هر چه زودتر به فتنه وی پایان داده شود. سرانجام روز ۱۳ آذرماه ۱۳۰۳ علی‌رغم مخالفت انگلستان با مسافرت سردار سپه و نخست وزیر به خوزستان و ورود به اهواز ساعت ده صبح روز بعد خزعل به حضور رئیس الوزرا رسید و تسلیم شد.

سردار سپه، که از ماهیت قیام سعادت و تحریکاتی که در خارج و داخل علیه حکومت مرکزی صورت می‌گرفت اطلاع داشت تصمیم گرفت علیه این قیام مبارزه کند، و بر آن شد که شخصاً عملیات نظامی را درخوزستان علیه شیخ خزعل رهبری نماید، او ستون‌هایی را که می‌بایست از مرکز برای تنبیه شیخ خزعل به خوزستان اعزام می‌شدند، از لحاظ وسایل و تجهیزات آماده کرد.

نقشه جنگی سردار سپه چنین بود که از سه طرف خوزستان را محاصره کند. یعنی نخست لشکر عرب را از کوه‌های لرستان بگذراند و به سوی دزفول و اهواز بفرستد، بعد

---

۱ - یوسفی، محمد، تاریخ خرمشهر، ص ۱۹۴-۱۹۷.

لشکر جنوب از اصفهان حرکت دهد و از طریق کوهستان بختیاری عازم رامهرمز شود، سپس لشکر آذربایجان را از راه کردستان و کرمانشاه به پشتکوه برساند و والی آنجا را غافلگیر کند. و او را از کمک به خزعل باز دارد.

سردار سپه روز ۱۳ آبان ۱۳۰۳ هـ.ش، نیابت ریاست وزرایی را به محمدعلی فروغی ذکاءالملک (وزیر امور خارجه) سپرد و فرمان اعزام ستون‌های نظامی به خوزستان را صادر کرد و خود به اصفهان رفت تا از آنجا عازم خوزستان شود.[۱]

در اصفهان، کنسول انگلیس از سردار سپه تقاضای ملاقات کرد. وی او را پذیرفت. کنسول پس از اظهار مقدماتی راجع به خوزستان ورود سردار سپه به اصفهان را نگران کننده و دور از احتیاط شمرده و اظهار داشت از اصفهان جلوتر نرود و سعی کرد مسافرت سردار سپه را به اصفهان خاتمه دهد و او را به تهران بازگرداند.[۲]

سردار سپه از اصفهان به شیراز رفت. در آنجا دو تلگراف به او رسید؛ یکی از جانب فضل اله خان زاهدی، فرمانده تیپ خوزستان که پیشرفت سریع ستون اعزامی و عقب‌نشینی قوای خزعل را خبر داد، دو دیگر از سوی شیخ خزعل که از گذشته اظهار پشیمانی کرده بود.

سردار سپه در پاسخ شیخ خزعل چنین مخابره کرد؛ «آقای سردار اقدس، معذرت و ندامت شما را می‌پذیرم به شرط تسلیم قطعی»[۳] در شیراز کنسول انگلیس با سردار سپه ملاقات کرد و گفت که خزعل تحت حمایت انگلیس است و دولت او ناچار است که از او حمایت کند. از طرفی دولت انگلیس در خوزستان علاوه بر موقعیت سیاسی منافع خاصی نیز دارد، لوله‌های کمپانی نفت که در طول کارون کشیده شده‌اند، ممکن است در این لشکرکشی و منازعات صدمه ببینند. سردار سپه به کنسول انگلیس گفت: «من شخصاً ملتزم و متعهد می‌شوم هرگاه از حرکت قشون و جنگ، بدان صفحات صدمه وارد شود، شخصاً غرامت

---

۱ - مستوفی، عبداله، همان کتاب، ص ۶۴۰-۶۴۱.

۲ - پهلوی، رضا، سفرنامه خوزستان، ص ۳۱-۳۲.

۳ - همان کتاب، ص ۴۲.

بدهم.»[۱] سردار سپه از شیراز به بوشهر رفت و از آنجا با کشتی مظفری وارد بندر دیلم شد.

در دیلم تلگراف دیگری از خزعل دریافت کرد که در آن از گذشته اظهار ندامت کرده، و وفاداری و اطاعت خود را به حکومت مرکزی اعلام داشته بود.

شیخ خزعل راه مماشات و سیاست دو پهلو را پیش گرفته بود و منتظر بود که حامیان خارجی او، مثلاً انگلیس، از عزیمت سردار سپه به خوزستان جلوگیری کنند.[۲]

شیخ خزعل هنگامی که متوجه شد از انگلیسی‌ها کاری برای وی ساخته نیست شدیداً احساس ضعف وناتوانی کرد و تلگراف دیگری برای سردار سپه به زیدون مخابره کرد که: «برای هدایت راه، یکی از فدوی زادگان را به حضور مبارک می‌فرستم، که برای تعیین شرفیابی از بندگان حضرت اشرف عالی اخذ دستورات بنماید.»

سردار سپه در پاسخ به او نوشت: تلگراف شما در لُنگیر قرارگاه اردو به دستم رسید، چون به طرف دهملا حرکت می‌کنم، به طوری که درخواست کرده‌اید، یکی از پسران خود را به دهملا نزد من بفرستید. لنگیر قرارگاه اردو دهم قوس[۳] شیخ عبدالکریم، فرزند شیخ خزعل در دهملا به حضور سردار سپه رسید و ضمن اظهار اطاعت، نامه‌ای از پدرش تسلیم کرد که در آن نوشته شده بود: به علت بیماری قادر به حرکت نیستم، در خرمشهر اجازه شرفیابی می‌خواهد. سردار سپه در پاسخ نوشت «از مریض شدن شما آگاه شدم و می‌دانم در چنین حالی قادر به حرکت با اتومبیل نیستید ولی می‌توانید بر کشتی سوار شوید به ناصری (اهواز) بیائید» رئیس الوزرا فرمانده کل قوا[۴]

رئیس الوزرا دهملا به سوی اهواز حرکت کرد و در همان روز وارد اهواز شد و به اقامتگاه مخصوصی که در قصر خزعل برای او آماده کرده بودند، به استراحت پرداخت.

خزعل که از حمایت انگلیسی‌ها مأیوس شد، ناچار به تسلیم و اطاعت شد و به اقامتگاه

---

۱ - همان کتاب، ص ۴۴-۴۵.

۲ - امیری، مهراب، خوزستان، ص ۵۶.

۳ - پهلوی، رضا، همان کتاب، ص ۹۸.

۴ - مستوفی، عبداله، همان کتاب، ص ۶۴۱.

سردار سپه رفت. سردار سپه پس از تسلیم شدن شیخ خزعل، سرتیپ فضل‌اله زاهدی را به حکومت خوزستان منصوب کرد.

پس از این که خزعل در اهواز به حضور سردار سپه شرفیاب شد و اطاعت خود را اعلام داشت امیر مجاهد تلگرافی به این شرح به خزعل مخابره کرد: «قشون وارد رامهرمز چون شما تسلیم شدید، ما هم عقب‌نشینی را اختیار کردیم.»

بدین ترتیب غائله خزعل پایان یافت و سردار سپه از راه بصره به عراق رفت و پس از زیارت عتبات عالیات، عصر روز پنجشنبه ۱۱ جدی ۱۳۰۳ هـ.ش وارد تهران شد، در این سفر شیخ عبدالکریم پسر شیخ خزعل نیز همراه سردار سپه بود.

شیخ خزعل و پسران دیگرش در خوزستان، در فیلیه، ماندند و پسرانش به اهواز رفت و آمد می‌کردند. در ۲۹ فروردین ۱۳۰۴ هـ.ش سرتیپ فضل‌اله خان زاهدی شام را میهمان شیخ خزعل در کشتی‌اش بود. در همان شب یک قایق توپ‌دار ایرانی به نام خوزستان در کنار کشتی شیخ لنگر انداخت. شیخ و پسرش عبدالحمید (سردار اجل) را دستگیر کردند و به اهواز و از آنجا به تهران اعزام داشتند.

سرپرسی لورین، وزیر مختار انگلستان در ایران می‌نویسد:

در بامداد روز ۱۹ آوریل ۱۹۲۵م. (۲۹ فروردین ۱۳۰۴ هـ.ش) در کاخ فیلیه با شیخ دیدار کردم و متوجه شدم که دوباره ترس بر وجود شیخ خزعل مستولی شده و از رفتن به تهران نگران است. در همان شب حکمران دولت مرکزی، سرتیپ فضل‌اله خان زاهدی و چند نفر از مقامات ایرانی شام را میهمان شیخ در کشتی‌اش به نام ایوی بودند که بیرون کاخ لنگر انداخته بود.

شیخ ازمونی پنی، کنسول انگلستان در اهواز، درخواست کرد که در نزد او بماند و از وی حمایت کند اما پذیرش این درخواست ممکن نبود. مونی‌پنی گزارش کرد که لحظاتی پس از ساعت هشت شب یک قایق توپ‌دار ایرانی به نام خوزستان، در حالی که چراغ‌هایش روشن بودند و در تاریکی شب به سمت ساحل حرکت می‌کرد، به کنار کشتی رسید، نزدیک به پنجاه سرباز وارد کشتی ایوی شدند.

همراهان شیخ را بر روی عرشه دستگیر کردند و از شیخ و پسرش درخواست کردند تا داخل یک قایق موتوری شوند. این قایق بی‌درنگ عازم حفّار شد، و از آنجا شیخ را با اتومبیل به اهواز بردند. روز بعد حکمران اهواز به اتفاق شیخ و فرزندش با اتومبیل عازم دزفول شدند. گزارش شده است که این گروه همراه کاروانی به خرم‌آباد و از آنجا با اتومبیل به تهران خواهند رفت.[۱]

یکی از شعرا درباره دستگیری شیخ خزعل چه خوش گفته است:

صبا به خزعل، کفتار پیر لیره پرست　　بگو بنازم شستی که دست و پای تو بست
اگر که نام تو شد نیست، هیچ باک مدار　　که نیستی‌ست سرانجام هر چه هستی هست
شکوه و سطوت فرعون و جنت شداد　　بباد رفت و از آن خواجه هیچ طرف‌نبست
مگر حکایت نمرود و تخت نشنیدی　　صعود کرد زمانی، ولی به خاک نشست

مهم‌تر از همه، عکس‌العمل دولت انگلستان نسبت به گرفتاری خزعل است.

حبل المتین چنین گزارش می‌دهد:

در پارلمان انگلستان، در جواب سؤالی که من باب گرفتاری شیخ خزعل، شیخ خرمشهر شده بود، مستر چمبرلین وزیر امور خارجه اظهار داشت که دولت ایران منتهای رعایت و خوش سلوکی را نسبت به شیخ خزعل ابراز داشته است، هیچ وقت دولت انگلیس به شیخ خزعل اطمینان مالی و جانی نداده و ضرورت هم نبود که پس از آن مناقشاتی که بین دولت ایران و شیخ خزعل در سپتامبر گذشته شده بود، دولت انگلستان هیچگونه دخالت بنماید.[۲]

در سال ۱۳۰۷ هـ.ش در یک شب از پذیرایی‌های رضاشاه که نمایندگان مجلس و جمعی از رجال با هم و دسته جمعی در قصرش بار یافته بودند، رضاشاه از شیخ خزعل احوالپرسی کرد، شیخ اظهار داشت: «این خدمتگذار و مطیع که اوامر همایونی را از صمیم قلب حاضر به اطاعت می‌باشم استدعا دارد اجازه مرخصی داده شود که برای معالجه چشم خود به اروپا مسافرت کنم.» پس از این درخواست، شاه به تیمور تاش، وزیر دربار، گفت:

---

۱ - لورین پرسی، شیخ خزعل و پادشاهی رضاشاه، ص ۹۲-۹۳.

۲ - باستانی، پاریزی، محمدابراهیم، تلاش آزادی، ص ۴۱۲.

«دستور بدهید دو نفر طبیب متخصص از اروپا احضار شوند که یکی از آنها چشمان شیخ را معالج کند و دیگری گلوی فرزندم را که مریض است عمل کند.»

شیخ در جواب اظهار داشت: «تنها چشمان من درد نمی‌کند، جسماً مریض هستم و بیماری به قدری مرا آزار می‌دهد که محتاج معالجه قطعی در اروپا می‌باشم.»

رضاشاه پاسخ نداد و با دو سه نفر دیگر از نمایندگان مجلس به مذاکره پرداخت.[۱]

به روایت محمدخان قزوینی:

در شب چهاردهم خرداد سال ۱۳۱۵ هـ.ش مطابق با چهارم ربیع الاول سال ۱۳۵۵ هـ.ق چند نفر از اعوان رکن‌الدین مختاری رئیس نظمیه تهران به منزل او (شیخ خزعل) در تهران ریخته، آن پیرمرد ۷۵ ساله را خبه (خفه) کردند. بازماندگان آن مرحوم جسد او را در امامزاده عبداله واقع در ۶ کیلومتری جنوب تهران نزدیک مزار مشهور حضرت عبدالعظیم حسنی به امانت گذاشتند.[۲]

محمدرضا شاه

رضا شاه در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش از سلطنت استعفا کرد و محمدعلی فروغی نخست وزیر در جلسه علنی روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش حضور یافت و ضمن اعلام استعفای رضا شاه چنین اظهار داشت: «قضیه این است که اعلیحضرت رضا شاه به موجباتی که حالا خواهم گفت اراده کردند از سلطنت کناره کنند و امر سلطنت را به جانشینی قانونی خودشان تفویض فرمایند. ایشان استعفانامه‌ای نوشتند و والا حضرت همایون ولایتعهد زمام را بدست گرفتند.»

استعفانامه ایشان از این قرار است:

«نظر به این که من قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوّه و بنیه جوان‌تری به کارهای

---

۱ - مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵، ص ۳۲.

۲ - قزوینی، محمد (و وفایت معاصرین) یادگار، سال ۳، شماره ۵، دی ماه ۱۳۲۵، ص ۴۲.

کشور که مراقبت دایم لازم دارد، بپردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد. بنابراین سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم.

از امروز که روز ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ است عموم ملت از کشوری و لشکری، ولیعهد و جانشین قانونی مرا به سلطنت بشناسد و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند، نسبت به ایشان منظور دارند.» تهران کاخ مرمر، به تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ش.[۱]

رضاشاه در ۱۵ شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش تهران را برای همیشه ترک گفت و از طریق بندرعباس با یک کشتی انگلیسی به جزیره موریس رفت، سپس عازم شهر ژوهانسبورگ در جنوب آفریقا شد و سرانجام در همان شهر در هفتاد سالگی به تاریخ ۴ مرداد ۱۳۲۲ هـ.ش درگذشت.[۲] پس از استعفای رضاشاه، پسرش محمدرضا ولیعهد وی به سلطنت رسید. در این ایام که مقارن با بحران جنگ دوم جهانی بود، روز ولت، استالین، و چرچیل، سران آمریکا، شوروی و انگلستان برای تبادل نظر و تشکیل کنفرانس به تهران آمدند و اعلامیه‌ای صادر کردند.

پهلوی بیست سال مرکب تاخت — کوس قدرت در این دیار نواخت
سر ز عزّت بر آسمان افروخت — آخر کار خویشتن را باخت
هر که آمد عمارتی نو ساخت — رفت و منزل به دیگری پرداخت

تضمین بیت سعدی ـ نگارنده

لایحه بسیار ننگین کاپیتولاسیون که ظاهراً در سال ۱۳۰۶ هـ.ش توسط رضاشاه لغو گردیده بود، در زمان سلطنت محمدرضا شاه مخفیانه تصویب و اجرا شد. تا این که حضرت امام خمینی (ره) در ۴ آبان ۱۳۵۴ هـ.ش با آگاهی از تصویب آن توسط مجلس شورای ملی، طی یک پیام و یک سخنرانی، شدیداً به تصویب این لایحه اعتراض کرده و از مردم ایران برای لغو این لایحه استمداد و از سکوت علما نیز گله فرمودند. پس از پیروزی انقلاب

۱ـ مرکز پژوهش و نشر فرهنگ دوران پهلوی و نقش ایران در جنگ جهانی دوم، ص ۱۱۴ـ۱۱۵.

۲ـ بنی‌احمد، احمد، راهنمای تاریخ شاهنشاهی، ص ۱۶۱.

اسلامی در اردیبهشت ۱۳۵۸ هـ.ش این قانون به یمن استقرار جمهوری اسلامی ایران لغو و عظمت و استقلال ملی و دینی ایران بازیافته شد.[۱]

سرانجام در بامداد روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ هـ.ش رژیم پهلوی سقوط کرد و دورهٔ جدیدی در تاریخ ایران آغاز گردید.

تقسیمات تفصیلی استان خوزستان

مرکز	اهواز	بخش	۲۰
وسعت	۶۶۵۳۲ کیلومتر مربع	شهر	۲۴
جمعیّت	۲/۶۸۱/۹۷۸ نفر	دهستان	۱۱۳
شهرستان	۱۳	آبادی	۵۲۹۲

۱ - دهقان، علی، سرزمین زرتشت رضائیه، ص ۱۲۷.

بخش نهم

- خوزستان مهد دانش
- خط و زبان خوزی
- نتیجهٔ جنگ تحمیلی برای صدام

خوزستان مهد دانش و فرهنگ در ایران

ملت ایران از دیر زمان به حکم غریزه طبیعی علاقمند و آرزومند فراگرفتن دانش و فرهنگ در زمان خود بوده‌اند. مردم استان خوزستان نیز چون دیگر ایرانیان کششی به سوی کسب دانش‌های گوناگون داشته و دارند. شاپور اول پسر اردشیر بابکان که از سال ۲۴۱ تا ۲۷۱ میلادی در ایران سلطنت می‌نمود، در خوزستان شهر جندی‌شاپور را با دست اسرای رومی بناکرد و در آن مدارس بسیار ساخت و دانشگاه معتبری نیز بنیاد نهادکه مردم ایران و کشورهای دیگر برای فراگرفتن علوم به ویژه علم پزشکی به این دانشگاه روی می‌آوردند.

در عصر دیالمه نیز به گسترش فرهنگ و آگاهی مردم توجه خاصی مبذول می‌شد. در دوره قاجار نخستین کسی که در تهران سنگ بنای مدرسه دارالفنون را به سبک مدارس علمی اروپایی بر زمین نهاد شادروان میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم ایران بود. که دانشجویان آن به خارج اعزام و به مقامات عالی نایل شدند. در تبریز حاجی میرزا حسن رشدیه تبریزی به سال ۱۳۱۵ هـ.ق در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه مدرسه‌ای ابتدایی به گونه و شیوه نوین با امکانات امروزی بنا نمود. در بوشهر همزمان با مدارس نامبرده با همیاری و مساعدت مالی بازرگانان نیکوکار به مدیریت شخصی دانا و کاردان به نام فیلسوف مدرسه‌ای مشتمل بر دو دوره ابتدایی و متوسط که به گونه‌ای بسیار ارزنده و آموزنده اعم از دروس تئوری و عملی به نام مدرسه سعادت تأسیس شد که تاکنون با همین نام به صورت دبیرستان اداره می‌شود. بیشتر دانش‌آموزان این دبیرستان با دانستن زبان انگلیسی و امور فنی از کارمندان عالی رتبهٔ شرکت نفت بوده‌اند.

در اهواز که در سال ۱۲۸۸ هـ.ش ناصریه نامیده می‌شد اولین مدرسه‌ای که به سبک جدید به همت مرحوم حاج سید حسین شوشتری و سایر فرهنگ دوستان محلی به نام مدرسه «چاسبیه» یکی از پسران شیخ خزعل به مدیریت مرحوم حاج سیدمحمد مؤدب و آموزگار مرحومان آقایان میرزا عبدعلی، شیخ حیدر، میرزا کمال مجلسی، علی‌اکبر هندی، میزا حسن روحانی در حمیدیه اهواز تأسیس شد.

هزینه این مدرسه از راه دریافت اعانه از بازرگانان خیراندیش و نیکوکار ناصریه و شهریه مختصری که اولیای اطفال می‌پرداختند تأمین می‌شد.

به پیشنهاد آقای حاج میرزای مؤدب مدیر مدرسه عوارضی بر کالاهای تجارتی به نام عوارض معارفی وضع شد که اداره گمرک آن را وصول می‌کرد. این مدرسه ۱۱۰ نفر دانش‌آموز داشته که تا سال ۱۳۰۱ هـ.ش در اهواز تغییر چندانی نداشته است.

در این سال اداره معارف و اوقاف تأسیس شد و مرحوم سید محمد فخرداعی به عنوان اولین رئیس اداره کل معارف و اوقاف خوزستان منصوب شد و به شوشتر که در آن زمان مرکز خوزستان بود اعزام گردید در این زمان ناصری جزء ابوالجمعی شیخ خزعل بود. در سال ۱۳۰۲ ارتش به دستور سردار سپه (رضاخان) وارد خوزستان گردید و کنترل ایالت را به دست گرفت و نام مدرسه چاسبیه به دانش پهلوی و مدرسه دیگری به نام خیام گشایش یافت. حکومت نظامی به فرماندهی سرتیپ فضل‌اله خان زاهدی در خوزستان برقرار گردید و نظم و آرامش را با اعزام افسرانی همراه با عده‌ای سواره نظام به شهرهایی که در تصرف خزعل بود برقرار نمود. پس از فخر داعی مرحوم میرزا حسین خان شیرازی در سال ۱۳۰۳ هـش به ریاست کل اداره معارف و اوقاف خوزستان منصوب و در اهواز مستقر گردید.[۱]

وی با تلاش فراوان نسبت به پیشرفت و ترقی معارف خوزستان اقدام کرد.

در ۱۴ تیرماه ۱۳۰۴ هـ.ش معارف خوزستان از شوشتر به ناصری منتقل شد. در این

---

۱ - این مدیر کل که اصلاً شیرازی بود دوبار با اتومبیل از طریق بندر دیلم به هندیجان آمد و پس از سرکشی از دبستان شوکت و استراحتی کوتاه به اهواز عزیمت فرمودند. (نگارنده)

سال مدرسه دخترانه ناموس به مدیریت خانم حیات‌زاده در اهواز تأسیس گردید که جمعاً ۲۰ نفر دانش‌آموز داشت.

از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰ هـ.ش مدرسه‌های زیر تأسیس شدند؛ کودکستان مختلط ۱ باب، دبستان پسرانه ۵ باب، دبستان دخترانه ۳ باب، دبیرستان پسرانه ۲ باب، دبیرستان دخترانه ۱ باب، دانشسرای مقدماتی پسران ۱ باب، دانشسرای مقدماتی دختران ۱ باب.

سیدصدرالدین ظهیر الاسلام‌زاده دزفولی مؤلف کتاب شکرستان در تاریخ شش هزار ساله خوزستان (۱۳۰۸ هـ.ش) می‌نویسد:

علوم و معارف جدید خوزستان بالنسبه به سایر ایران قابل اعتنا نیست.

مدارس آن وجهی را که دولت می‌پردازد در حدود ۹۳۸۰ تومان بودجه دارند و سالی قریب بیست هزار تومان هم کمپانی نفت به مدارس آنجا می‌پردازد. مدارس آن تمام ابتدایی، فقط یک مدرسه سه کلاسهٔ متوسط در ناصری درست شد...[۱]

خط و زبان خوزی

پرفسور کامرون در کتاب History of Early Iran معتقد است که ایلامی‌ها حدود ۲۸۰۰ ق.م. خود خط تصویری ابداع کرده بودند. نظر پروفسور کامرون به استناد کتیبه‌ای است که در «ری شهر» جزیره بوشهر بدست آمده است.

عبداله بن مقفع گوید: زبان‌های فارسی عبارتند از پهلوی، دری ـ فارسی ـ خوزی و سریانی.

۱- **زبان پهلوی:** منسوب است به پهله که نام پنج شهر است اصفهان، ری، همدان، ماه‌نهاوند و آذربایجان.

۲- **زبان دری:** زبان شهرنشینان بود و درباریان با آن سخن می‌گفتند.

۳- **زبان فارسی:** که زبان مؤبدان و علما بوده است و مردم فارسی به آن سخن می‌گفتند.

---

۱ ـ مأخذ از وزارت آموزش و پرورش ـ در مرکز آماری ایران از سالنامه آماری کشور سال ۱۳۵۵.

۴- **زبان سریانی:** زبان همگانی و نوشتن نیز نوعی از زبان سریانی فارسی بود.

۵- **زبان خوزی:** زبانی بود که با آن پادشاهان و امیران در خلوت و هنگام بازی و خوشی با اطرافیان خود سخن می‌گفتند.

پس از آن که پارسی‌ها بر سرزمین ایلام یا خوزستان کنونی دست یافتند و بر اثر اختلاط و آمیزش با ایلامی‌ها نژاد واحدی بوجود آمد که بعدها مبانی و ریشه‌های اقوام ایرانی را بوجود آوردند. تیره‌هایی از همین اقوام بودند که در تاریخ ایران به نام خوزی توصیف شده‌اند. کتابت مردم خوزستان در عهد هخامنشی به خط خوزی بود که دارای صد و سیزده حرف بوده است و با خط میخی نوشته می‌شد. سنگ نبشته‌هایی از زبان هخامنشی در دست است که با سه زبان رسمی یعنی پارسی باستان، خوزی و بابلی نوشته شده است.

سیف‌اله رشیدیان در جغرافیای خوزستان نوشته است که زبان خوزی زبان رمزی سلاطین ایران باستان بوده که قسمتی از کتیبه‌های شوش و بیستون و ایذه به زبان خوزی نوشته شده است.

چون غالب شهرها و قصبات خوزستان ویران شدند و بعضی از آنها دوباره آباد گشته‌اند و طوایفی دیگر در آنها ساکن شدند زبان اصلی آنها و سکنه بومی آنها از بین رفته است.

به گمان نگارنده چون شوشتر و دزفول شهرهایی هستند که هنگام حمله اعراب به طور کلی ویران نشده‌اند به خصوص شوشتر که از شهرهای دوران ایلام می‌باشد زبان و لهجه مردم آنها نزدیک به زبان و لهجه خوزی باستان است.

اما در زبان‌های فوق‌الذکر بعضی از جملات و کلمات با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند که از جهت مقایسه یک مثال می‌آوریم.

فارسی:	(می‌خواهی بروی کوچه)؟
لری:	(ایخی بره صرا)؟
شوشتری:	(مخی ریت چپیله)؟
دزفولی:	(مخی رو وی کیچه)؟
بهبهانی:	(می ته بشی تنگاره)؟

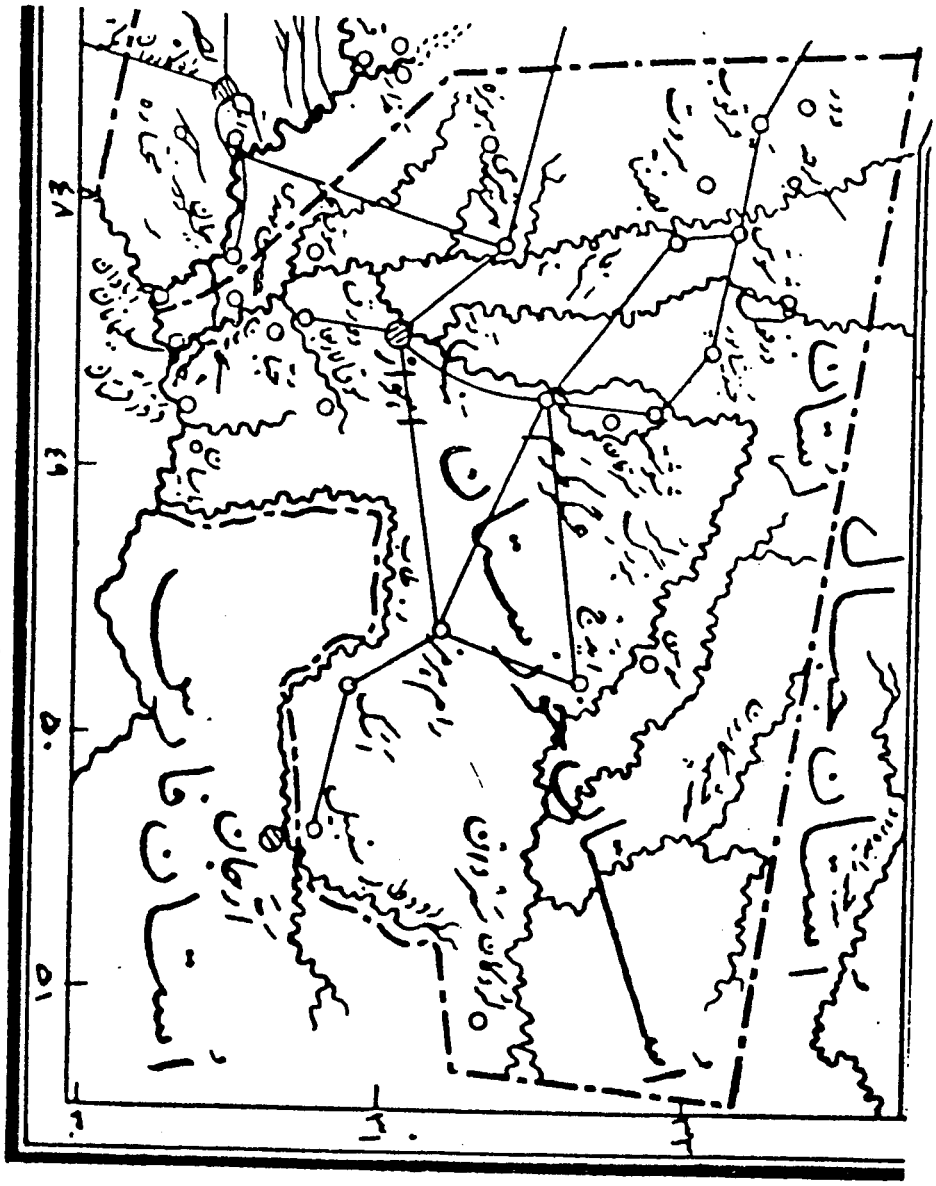

نقشهٔ خوزستان در سدهٔ ۴ هـ ق، از کتاب صورة الارض.

نتیجه جنگ تحمیلی برای صدام

مدعی خواست که از بُن بِکَنَد ریشهٔ ما دست غیب آمد و بَر سینه نامحرم زد

پدیده دلگداز و دردناک جنگ تحمیلی که به خواست بیگانگان طراحی شده بود و به کار بستن شتابانه و ناسنجیده هیأت گول خوردهٔ عراق آن هم در اوایل برقراری حکومت جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای ناگهانی و غافلگیران، روی داد، نه تنها پدیده‌ای بود که در تاریخ ایران و جهان باز ماند، بلکه پیشامد بسیار ناگواری است که خطر انسال[۱] و فرزندان دودمان ما را جریحه‌دار خواهد ساخت، به ویژه بی‌حرمتی و تجاوزکاری بی‌شرمانه شرطه‌های عراقی در حریم قدس و کبریایی شهیدان کربلا و ایجاد مزاحمت و خشونت ددمنشانه نسبت به ایرانیان مقیم عراق و غارت اموال آنان بود. این حکومت‌های بی‌ثبات این سرزمین خون‌آشام که هر دم مرکز وقوع حوادث خونین و وحشیانه‌ای در خاور میانه بوده و هستند، بار دیگر به ما ایرانیان مسلمان و شیعی مذهب مجال داد که عالی‌ترین احساسات و عواطف خود را نسبت به مقدسات دینی و مذهبی مخصوصاً ائمه اطهار ابراز نموده و از مرز و بوم کشور اسلامی خود دفاع نماییم. در سراسر کشور خون در رگ‌های مردم از زن و مرد، خرد و کلان، شهری و روستایی به جوش آمد و فرد فرد ملت برای اعتلای اسلام و حفظ استقلال میهن جان به کف ایستادند.

غلیان[۲] احساسات مردم ایران خاصه مردم مسلمان و وطن‌دوست خوزستان که به مرکز وقایع نزدیک‌تر است به حدی بود که اگر دولت ایران در فرونشاندن آن اقدامات فوری و اساسی معمول می‌داشت، بدن شک در همان روزهای نخست جوانان خوزستانی اعم از عرب و عجم و ترک و لر و کرد خود را به سواحل دجله و فرات می‌رسانیدند و ضمن حفظ هم میهنان خود نگاهبانی و پاسبانی عتبات عالیات را به عهده می‌گرفتند و به طور قطع هیچ نیرویی قادر به جلوگیری از آنان نبود.

جوانان غیور خوزستانی به خوبی می‌دانند که نام دجله و فرات در فکر و روح ما و شعر

---

۱ - انسال: یعنی نسل‌های آینده.

۲ - غلیان: به جوش و خروش آمدن.

و ادب ما بیش از رودهای دیگر ایران اثر گذاشته و ای بسا دجله که روزگاران درازی در کنار خود شاهد مجد و عظمت و شکوه فرمانروایی‌های ایران بوده است. به جای آب روان خون می‌گریست.

نگارنده به همین مناسبت چکامه‌ای بر وزن قصیده شاعر نامی ایران (خاقانی شروانی) درباره جنگ تحمیلی سروده‌ام که در پی آمد این گفتار می‌خوانید.

نتیجه جنگ تحمیلی برای صدام

هان ای دل غمگینم بشنو سخنی از جان با چشم خرد بنگر با بینش[۱] و با عرفان[۲]
با دیدهٔ عبرت رو در پیچ و خم دوران بنگر که چه می‌بینی در رزمگه و میدان
در خاک وطن بگذر تا آن که شوی نالان
صد نوحه غم‌انگیز از سوز جگر بر خوان

در خاک وطن ای دل روییده بسی لاله هر لاله شهیدی دان رخساره[۳] پر از ژاله[۴]
هر ژاله سرکشی دان از کودک ده ساله هر کودک ده ساله با آه دل و نالد
گوید نبود ژاله اشکند به هر لاله
از دیده ما ریزد با ناله و با افغان

بس لاله[۵] خون‌رنگست کز خاک وطن رسته از خون شهیدانست کاین رنگ به خود بسته
اندر بر هر لاله، مامی[۶] است که بنشسته چشمش شده اشک آلود، افسرده و دلخسته
گویی که از این دنیا وارسته و بگسسته
اشکش شده خون آلود هر دم چکد از مژگان

۱- ذبینایی، بصیرت
۲- شناسایی، شناختن خدا
۳- چهره و صورت
۴- شبنم
۵- گلی سرخ رنگ که آن را نمادی برای شهیدان می‌دانند.
۶- مادری

گـوید گـذری بـنما بـر شـهر و دیـار مـا بنگر که چه مـی‌بینی بـر حـال فکـار[۱] مـا
صـــد آه بـــرون آیـــد از سـینه زار مـا اشکـی کـه فـرو ریـزد از دیـده تـار مـا
خون جگر است این اشک ریزد به کنار ما
با ما بنشین یکدم اشکی دو سه هـم بـفشان
یک ره ز شط کارون، بگذر تو به خوزستان از خاک شکر زایش کـام لب خـود بسـتان
بر ساحت[۲] زرخـیزش در سـایه نـخلستان از نعمت سرشارش بشنو، دو صد داستان[۳]
پهناوری خاکش از دیلم[۴] و تـا، بسـتان[۵]
شـــاید بـتوان نـامید، آن را بـهمین اسـتان
صـدام ز نـامردی بـر کشـور مـا تـازید[۶] بر خطه خوزستان جنگ و جـدل آغـازید
گفتا که مـنم سـردار بـر جـنگ بـپردازیـد بر ارتش خونخوارش بسیار به خـود نـازید

اینجا چو نهاوندست[۷] باید که سر اندازید
سـعدم پسـر وقـاص، دارم ز عـمر فـرمان
صدام که صدصدمه بر خـاک وطـن مـی‌زد بـر کشـور اسـلامی، بـا حـیله و فـن مـی‌زد
مأمـور ز بـیگانه، از دیـده[۸] مـن مـی‌زد با بمب شرر[۹] بارش بر دشت و چمن می‌زد

۱- آزرده و غمگین
۲- ناحیه و میدان پهناور
۳- حکایت، سرود، افسانه
۴- بندریست
۵- بخشی است از شهرستان دشت میشان
۶- بتاخت، از صمدر تاختن
۷- اشاره به جنگ در جلولا و نهاوند است
۸- در اینجا به معنی نظر، عقیده
۹- آتش زا

با کبر و غرور خویش اینگونه سخن می‌زد
سردار سپاهم من، شیر اوژن و تیرافشان

چند وعده باو دادند تا آن که شود دلشاد خاک وطن ما را پیوسته دهد بر باد
هشت سال به ما تازید سردارک بد بنیاد شد شهره[۱] به بدنامی از چاله به چه افتاد

بر خاک کویت تازید سر داد بسی فریاد
کاین خاک از آن ماست سازیم یکی استان

خندند از این بازی ترک و عجم و تازی گویند همه ایدون[۲] کی کرده چنین بازی
کی گفته کلنگ[۳] دون باید بشود غازی[۴] بر چرخ پرد زینسان[۵] برگونه شهبازی[۶]

صدام قماری کرد با مکر و فسونسازی
بد باخت در این بازی با داوری کنعان

۱- مشهور، نامدار
۲- این زمان، اکنون
۳- درنا
۴- جنگجو، جنگنده
۵- بدین گونه، مانند
۶- مرغی است شکاری و مشهور

بخش دهم

- موقعیت جغرافیایی شهر باستانی ارجان
- سایر آثار باستانی شهر ارجان

موقعیت جغرافیایی شهر باستانی و ویران شده ارجان

حدود و وسعت آن در گذشته

محوطه باستانی ارجان در کنار رودخانه مارون در نقطه تاب ۱۲ کیلومتری شمال خاوری شهرستان بهبهان و در جنوب شرقی خوزستان قرار دارد.[۱]

آقای رضا جوکار قنواتی مؤلف کتاب شناسنامه بهبهان، حدود شهر باستان ارجان را که محوطه باستانی ارجان هم در محدودهٔ آن قرار گرفته چنین نوشته است.

در شهر ارجان که ارغان هم گفته می‌شده است، در سه کیلومتری دامنه کوه بدیل واقع بوده است.

از شمال به رودخانه تاب[۲] و از مشرق و جنوب و مغرب به دشت ارجان محدود می‌شود.

محوطه باستانی ارجان که در سال ۱۳۱۰ هـ.ش در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسیده است نزدیک به ۵۰۰ هکتار پهناوری دارد و در درازی ۵۰ درجه و ۶۰ دقیقه خاوری و در پهنای ۳۰ درجه و ۳۵ دقیقه شمالی است.

چگونگی کاوش: نخستین بررسی و گمانه زنی در زمینه ارجان که به دست آمد این بود که ارجان از شهرهای بزرگ استان فارس در دوره ساسانی و مهم‌ترین شهرهای ایران در دوره

---

۱ - وطن دوست، رسول (گزارش مقدماتی و مطالعه فنی از گنجینه ارجال شهره ۱۵-۱۶ پاییز سال ۱۳۶۷ جوکار قنواتی، رضا شناسنامه بهبهانی.

۲ - منبع پیبشین، مقاله سال ۱۳۶۱، ص ۷۲.

اسلامی بوده است. با این که کاوش‌های باستانشناسی در دشت بهبهان تا دیرینگی این شهر باستانی را تا نیمه هزاره ۴ ق.م به شوش میان می‌رسانند، ولی پیش از دستیابی به مجموعه فرهنگی ارجان، نشانه چندانی از تمدن ایلامیان در این محوطه و در دشت بهبهان به دست نیامده بود.

در پاییز سال ۱۳۶۱ هـ.ش هنگامی که جهت ساختن سد مارون، کارهای خاک برداری در جنوب رودخانه مارون واقع در شمال محدودهٔ شهر کهن ارجان انجام می‌شد به حفره‌ای برخوردند که در کنار آن دو خمره سفالی محتوی خاک سوخته یا احتمالاً مواد غذایی از بین رفته قرار داشت. راننده بولدوزر به داخل حفره رفت و با یک آرامگاه زیرزمینی روبرو شد که در دوران گذشته در درون آن تابوتی فلزی قرار داشت. مراتب از طریق جهادسازندگی به اداره ارشاد اسلامی شهرستان بهبهان رسید. اداره کل ارشاد اسلامی خوزستان کارشناس خود را به محل فرستاد. با انتقال چند قطعه از اشیاء بدست آمده به اهواز، دفتر آثار تاریخی را در جریان امر قرار داد. نخست کارشناسان دفتر تاریخی سابق، آقایان فائق توحیدی و علی محمد خلیلیان به محل اعزام شدند و به شناسایی پرداختند و اشیاء درون آرامگاه را به تهران آوردند. بلافاصله مرکز باستان‌شناسی سابق گروهی را به سرپرستی آقای اسماعیل یغمایی برای کاوش اعزام داشت. این گروه علاوه بر کاوش دوباره داخل آرامگاه به کاوش در محوطه پرداخت.[۱]

آرامگاه ارجان: در آرامگاه ارجان تابوتی برنزی همانند وان حمام به شکل U وجود داشت. در پوش آن تابوت در زمان کشف در زیر آن قرار گرفته بود. ابعاد آن ۶۰×۶۰×۱۳۲ سانتی‌متر و بدنه اصلی آن از دو نیمه مجزا ساخته شده است که به وسیله دو حایل که با میخ پرچ به بدنه وصل شده‌اند. هر یک از دو انتهای تابوت دو دسته دارد که به طور عمودی در کنار یکدیگر درست در زیر لبه قرار گرفته‌اند. در آرامگاه چند تکه طناب پوسیده پیدا شد که برای پایین بردن آن به داخل آرامگاه به کار می‌رفته است.[۲]

---

۱ - وطن دوست، رسول، همان مقاله، ص ۷۲.

۲ - علیزاده، عباس، آرامگاهی مربوط به ایلام

اشیای درون آرامگاه ارجان: اشیای درون تابوت به شرح زیر بودند:

تابوت فلزی، حلقه طلایی کتیبه دار، دکمه‌هایی طلایی (در سه نوع ۹۸ عدد) خنجر فلزی با دسته مرصع و بست طلایی ونگین عتیق.

اشیای داخل آرامگاه عبارت بودند از: مشعل یا آتشدان، ظرفی قیفی شکل بزرگ با کف مسطح، کوزه کروی از جنس نقره، کوزه گردن بلند برنزی، ظرفی به شکل لیوان با بدنه کروی، جام بزرگ (جام زندگی) از جنس برنز با نقوشی کنده کاری از اساطیر و صحنه‌های زندگی و بسیاری چیزهای دیگر. به لحاظ اهمیت موضوع به توصیف «جام زندگی» ارجان و کتیبه آن می‌پردازیم. این ظرف بزرگ که قطر دهانه آن ۴۳/۵ و گودی آن ۸/۵ سانتیمتر است. در کف آرامگاه بدست آمد. این جام بر نقوشی که در دوایر متحدالمرکز دارد، دارای کتیبه‌ای است که برای اطلاع دقیق از آن مقاله «کتیبه جام برنزی ارجان» نوشته فاضل محترم آقای رسول بشاش را از مجله اثر شماره ۱۷ به کوتاهی نقل می‌کنیم؛ کتیبه جام ارجان به شیوه نسبتاً ریزی به درازی ۱۵ سانتیمتر در حاشیه پشت جام درست در جایی که فرمانروا بر تخت جلوس کرده و مراسم خاصی اجرا می‌شود به خط و زبان ایلامی نقش بسته است. عبارت کتیبه به ترتیب از یک عنوان، یک اسم، یک معنا نگار به معنی پسر و یک اسم متصل به پسوند اضافه (na) تشکیل یافته است. کلمه نخست که بعد از علامت مشخصه بگونه Kidin یا Kitim خوانده می‌شود، مربوط به نام و یا عنوان اشخاص به معنای (کیان) یا (شهریار) آمده است. دومین واژه یک نام است که به صورت Hutran خوانده می‌شود، مترادف این نام در منابع بابلی به همراه کلمه Kidin آمده که مترادف خسروتاش و خسروان به ذهن متبادر می‌سازد. کلمه سوم یک معنانگار است که در اینجا Dumu خوانده می‌شود که معنی پسر می‌دهد.

چهارمین کلمه که از یک اسم و یک پسوند حالت اضافه na تشکیل یافته جای بحث و دقت نظر بیشتر دارد. توصیف جام زندگی و کتیبه آن آدم را بیاد داستان سیاوش می‌اندازد که به همراه رستم به دستور پدرش کیکاووس برای جنگ با افراسیاب می‌رود ولی با او صلح می‌کند و پدرش او را سرزنش می‌کند و سیاوش در توران می‌ماند و افراسیاب و پیران و بنیه

دختران خود (فرنگیس) و جریره را به او می‌دهند، می‌اندازد.

پس از چندی سیاوش به ختن رفت و کنگ دژ[۱] را بنا کرد و به روایت بندهشن و دینکرت و رستاخیز ایران از میان آن آغاز خواهد شد، مسکن گزید.

فردوسی کنگ دژ را سیاوش گرد (کرد) نیز خوانده است. ناموران توران به ویژه گرسیوز، بر او رشک بردند و افراسیاب را به کشتن او تشویق کردند، سرانجام، افراسیاب فرمان قتل سیاوش را صادر کرد و خون شاهزاده دلیر بر زمین ریخت. فرنگیس دخت افراسیاب، پس از کشته شدن همسرش پسری آورد به نام کیخسرو که افراسیاب از بیم آن که او را از نژاد خود آگاه و به کین خواهی پدر برخیزد، دستور داد او را به شبانان بسپرند. چندی بعد پیران ویسه[۲] او را به نزد خود آورد و به مهر بپرورد. آنگاه به دستور افراسیاب کیخسرو و مادرش را به کنگ دژ فرستاد، تا این که گیوپس از هفت ماه جستجو او را بیافت و با مادرش به ایران آورد.

چون بر سر جانشینی کیکاووس اختلاف بروز کرد، قرار بر این گذاشتند که هر کس دژ بهمن را بگشاید، تاج و تخت ایران او را باشد، بدینسان کیخسرو به نیروی فر بر تخت نشست.

فرّ یا فرّه یا خرّه یا خوره در فرهنگ‌ها به معنی شکوه و جلال و شوکت و برازندگی ضبط شده است. فرّ در اصطلاح اوستایی، حقیقتی الهی و کیفیتی معنوی است که چون برای کسی حاصل شود او را به شکوه و جلال و مرحلهٔ تقدس و عظمت معنوی می‌رساند.[۳]

دریشت نوزده اوستا که موسوم به زامیاد یا کیان یشت است، اغلب منظور از فرّ کیانی نیروی معنوی و قابل ستایش و تقدیس و جزء جدایی‌ناپذیر وجود اهورامزدا است که در پرتو آن، آفرینش را در کمال زیبایی پدید آورد. این نیرو به همه ایزدان، امشاسپندان، بعضی از شهریاران، بزرگان و پارسیان متعلق است.

فرّ کیانی ابتدا به هوشنگ پادشاه پیشدادی تعلق یافت، آنگاه به جمشید و سپس به

---

۱ - دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، حرفت ت ذیل را اژ توره.

۲- پور داوود، ابراهیم، پشت‌ها، ج ۲، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۳- یا حقی فرهنگ اساطیر.

گرشاسب رسید، پس از یک دوره فترت به کالبد کی‌قباد نخستین پادشاه کیانی و پس از او به سایر شاهان کیانی انتقال یافت.

سپس فره به کیخسرو و شاهنشاه خوبروی و دانا و دلیر پیوست، چنان که کیخسرو هرگز در میدان کارزار به کمین دشمن دچار نشد و در پیکار همیشه پیروز برآمد و افراسیاب بد نهاد و برادرش گرسیوز زیانکار را به بند کشید و انتقام سیاوش دلیر را، که به خیانت افراسیاب کشته شد باز گرفت.

ابوعلی محمدبن محمدبن بلعمی مؤلف کتاب تاریخ بلعمی می‌نویسد:

کیخسرو پس از کشتن افراسیاب، آنگاه سپاه را از آذربایگان بازگردانید و به پادشاهی و مملکت خویش باز آمد... چند تن از اولاد کی اپیوه جد کیخسرو و فرزندانشان در این حرب ترک با کیخسرو بودند و از آن جمله کی‌آرش بن اکی اپیوه بود که بر خوزستان و آن اطراف تا بابل پادشاه بود.

آقای دکتر اصغر کریمی، که تحقیقات مردم شناختی گسترده‌ای در منطقه کهکیلویه و بویراحمد و در روستای سی‌سخت انجام داده است، می‌نویسد: سی‌سختی‌ها برای وجه تسمیه سی‌سخت روایتی دارند و از نظر این که تاریخ ناحیه خود را به نوعی به تاریخ ایران و سلسلهٔ کیانیان پیوند می‌دهند، جالب توجه است. سی‌سختی‌ها در این باره چنین می‌گویند:

در زمان‌های قدیم، روزی از روزها، کیخسرو با عده‌ای از سپاهیانشان به این منطقه می‌آیند. نزدیک یاسوج کنونی چسبیده به ده خلف‌آباد که می‌رسند، کیخسرو زارعی را می‌بیند که به تنهایی مشغول دور کردن حاصل زمینی بزرگ است. کیخسرو به سپاهیان دستور می‌دهد برای این که کمکی به زارع شده باشد، هر کس مشتی از گندم بچیند و در گوشه‌ای خرمن کند. در عرض چند ثانیه تمام زمین، خالی از محصول می‌شود و خرمنی از گندم درو شده به وجود می‌آید. زارع خشنود می‌شود. کیخسرو از زارع می‌پرسد که خوب پیرمرد، کدام بهتر است؟ یک نفر کار کند و همه بخورند؟ یا همه کار کنند یک نفر بخورد؟ یا این که همه کار کنند و همه بخورند؟ زارع که از نتیجه کار کیخسرو راضی بود، در جواب می‌گوید: همه کار کنند و حاصلش به یک نفر برسد. کیخسرو از این جواب برانگیخته

می‌شود و به سپاهیان دستور می‌دهد که هر کس توبرده‌ای خاک روی خرمن حاصل بریزند.

به این ترتیب تل بزرگی به وجود می‌آید که اکنون به تل خسرو معروف است. و در دهمین محل لهراسب را به جانشینی خود انتخاب می‌کند و به همراهان می‌گوید: تقدیر چنین است که از شما جدا شوم و به دنبال سرنوشت خود بروم. بیژن یکی از پهلوانان همراه کیخسرو با بیست ونه نفر دیگر نمی‌خواهند از او جدا باشند. به دنبالش می‌روند که او را بیابند. به چشمه (بشو) که می‌رسند هنوز خبری از کیخسرو نیافته‌اند. در این چشمه سر و تن می‌شویند و باز هم به دنبالش می‌گردند و در همین محل از بین می‌روند. از آن زمان آن گردنه را بیژن نامیده‌اند و این ناحیه که سی نفر از سخت‌ترین دلیران آن زمان را در خود جای داده است به نام سی‌سخت معروف شده است.[۱]

با توجه به مطالب یاد شده ونزدیک سی‌سخت به محوطه باستانی ارجان، ظاهراً باید بین این ناحیه سی‌سخت و ارجان و کیخسرو ارتباطی باشد. از طرفی یکی از صفاتی که در اوستا برای کیخسرو آمده است ارشن[۲] به معنی دلیر و یل و پهلوان و نیز هن‌کرم[۳] یعنی استوار سازنده یا متحد کننده است، زیرا او استحکام و اتحادی به ممالک ایران بخشید، افراسیاب دشمن دیرینه را شکست داد و دست تورانیان را از ایران دور ساخت. همچنین کی آرش که بلعمی از او به نام پادشاه خوزستان یاد کرده دارای همین صفات بوده است. چنان که گفته شد، آرامگاه ارجان که در سرزمین خوزستان است به شخص بزرگ یا پادشاه بزرگی تعلق دارد. بر روی جام بزرگ (جام زندگی) نام کیخسرو نقش بسته است. بنابراین شاید بتوان گفت؛ کسی که در سده‌های متمادی در تابوت فلزی خفته بوده است کسی جز کیخسرو نبوده و آرامگاه ارجان مدفن کیخسرو پادشاه سلسله کیانی ایران است. حلقه طلایی کتیبه‌داری که درون تابوت داخل آرامگاه پیدا شده نمی‌تواند جز حلقه شاهی یا فر کیانی باشد.

---

۱ - یاحقی، محمدجعفر، همان کتاب، ص ۳۷۵.

۲- کی قباد = کی اپیوه

۳- کی کاووس = سیاوش، کیخسرو

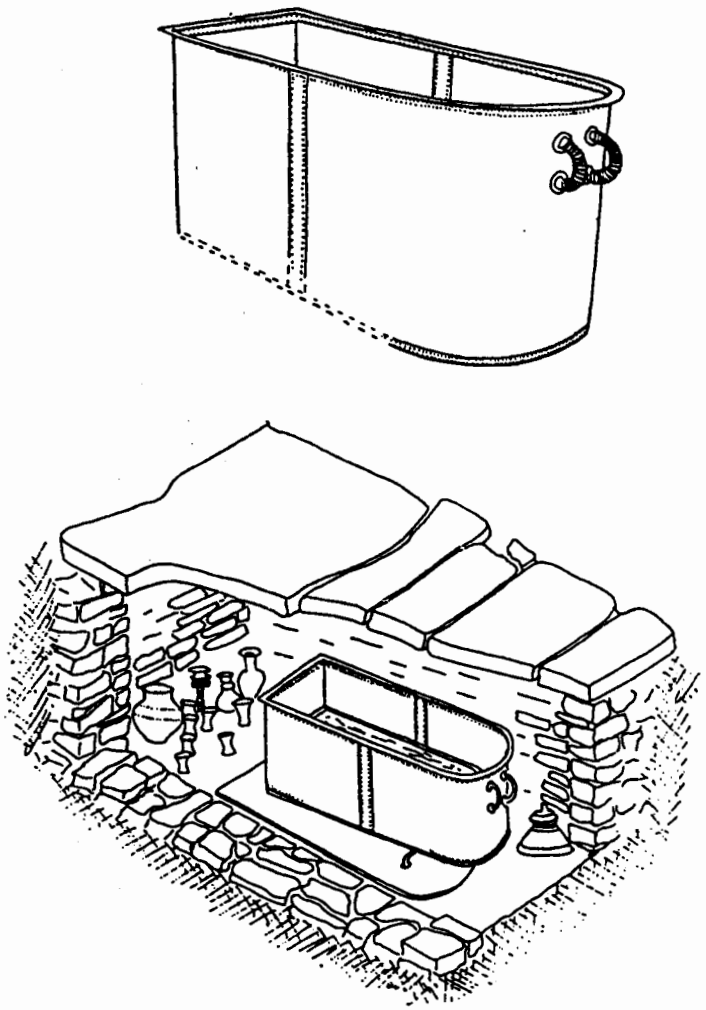

طرح ایزومتریک آرمگاه ساخته شده از سنگ در ارجان که نشان دهنده موقعیت نسبی آلات و ادوات تدفین است از عباس علیزاده

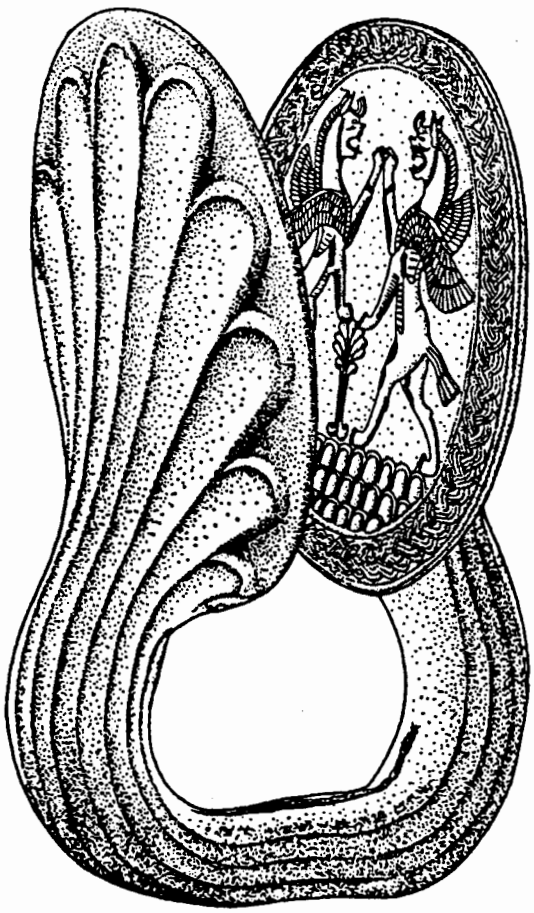

حلقه طلایی (حلقهٔ قدرت)، آرامگاه ارجان

شهر باستان ارجان

شهر ارجان که ارغان هم نامیده می‌شود، بـا حـدود ۱۰۰۰ هکـتار مسـاحت در سـه کیلومتری کوه بدیل واقع بوده است. نوع زمین سنگلاخی و سخت و بلندی سطح آن از بستر رودخانه تاب حدود ۱۵ متر بوده است. در شمال آن چهار نهر بزرگ حفر کرده بودند که پس از عبور از شهر به مصرف آبیاری باغ‌ها و مزارع می‌رسیده است.[۱]

ناصر خسرو قبادیانی که در سال ۴۴۳ هـ.ق به ارجان سفر کـرده مـی‌نویسد: ارجـان شهری بزرگی است و در او بیست هزار مرد بود، و در جانب شرقی آن رودی آب است که از کوه در آید و به جانب شمال آن رود چهار جوی عظیم بریده‌اند و آب از میان شهر به در برده، که خرج بسیار کرده‌اند، و از شهر بگذرانیده و به آخر شهر بر آن باغ‌ها و بسـتان‌ها ساخته و نخل و نارنج و زیتون بسیار باشد.

آثار چهار نهر مزبور امروز وجود دارد. علاوه بر آنها یک رشته قنات دیگر برای بخش شمالی شهر احداث کرده بودند که سر آب آن از تنگ تنکاب شروع شده و در ۳۰۰ متر آن از سنگی یکپارچه عبور می‌کند. می‌گویند ایـن قـنات را در زمـان قـباد پسـر فـیروز سـاسانی ساخته‌اند. از این رشته قنات ۶۶ حلقه چاه گرفته‌اند و ۹۱۵۰ متر طول دارد. رشته قنات مزبور پس از خرابی ارجان غیرقابل استفاده بود تا این که در سال ۱۲۳۰ هـ.ق میرزا منصور خان آن را لاروبی کرد و به اراضی منصوریه اختصاص داد و شهر ارجان ۶ دروازه به نام‌های دروازه اهواز، دروازه ریشهر، دروازه شیراز میدان، دروازه کیالین (کیل کنندگان) و دروازه رصافه (سنگ فرش) داشته است. خانه شاه که امروزه ویرانه آن به سرای ملک مـعروف است، در جنوب شرقی شهر قرار داشته و بازار، که هنوز خرابه‌هایش را بازار ارجان گویند، در شمال خاوری خانه شاه بوده است.[۲]

بزرگترین تل شهر ارجان، همایون یا تل حومه است. در جلو تل، همایون دروازه نام دارد و احتمالاً یکی از شش دروازه شهر است. مسعودی مؤلف کتاب مروج‌الذهب در شرح

---

۱ - وطن دوست، رسول، همان کتاب، ص ۲.

۲- وطن‌دوست، همان، ص ۷۲.

آتشکده‌های ده‌گانه قدیم ایران می‌نویسد: «آتشکدهٔ دیگر در شهر ارگان فارس بود به روزگار بهراسف بنا شده بود. این آتشکده دهمین آتشکده پیش از ظهور زرتشت است. در سال ۶۳۰ ه.ق و تولد وی را در حدود همین سال نوشته‌اند.

بر طبق فرهنگ مترجم ش ۲۸۱۷، آتشکده ارجان حدود ۸۰۰ سال قبل از میلاد فروزان بوده است و از بهراسف نیز همان بیوراسف یا ضحاک باشد قدمت شهر ارجان به ۲۲۱۳ ق.م می‌رسد.

هنگامی که قباد پسر فیروز ساسانی سلطنت را از برادرش چاماسب بازگرفت به آبادی بعضی شهرهای ایران از جمله شهر ارجان پرداخت. حمزه بن حسن اصفهانی در اخبار پادشاهان ایرانی می‌نویسد:

«قباد شهرهایی ساخت در فارس که یکی به نام به از آمد بود که همان ارجان می‌باشد.»

سایر آثار باستانی شهر ارجان

در آغاز سده ۶ ه.ق شهر ارجان به علت شکستن سد و مختل شدن کشاورزی در ناامنی منطقهٔ در اثر استیلای ملاحده بر قلاع اطراف شهر و نداشتن نیروی دفاعی روی به ویرانی نهاد و شهر بهبهان که از روستای آن بود رو به آبادی نهاد و به مرور شهری شد و جانشین ارجان گردید.

اتلال

از شهر ارجان در زمینی به مساحت حدود هزار هکتار، تل و تپه‌های زیادی جای خانه‌های به جا مانده که در واقع وسعت زمین اشغال شده و کثرت تپه‌های موجود، عظمت شهر را در زمان آبادی نشان می‌دهد.

پل کسری

در ۲۰۰ متری شرق راه بهبهان به امامزاده جعفر به رودخانه مارون (جراحی) ساخته شد و

از بناهای این پل می‌نویسد: «بیش از سه هزار ذراع طول داشت و از بناهای زمان ساسانیان بود و پل خسروی «قنطره الکسرویه» نامیده می‌شد و سر راه قریه دهلیزان قرار داشت.»

تابستان‌ها که آب رودخانه فروکش می‌کند پل کسری نمایان می‌شود.

بند و پل بکان

بند و پل بکان بر روی رودخانه تاب در محلی به نام بکو (بکان) ساخته شده‌اند و از بناهای معروف خود بوده‌اند که در زمان خلافت امویان به کمک یکی از توانگران فارس به نام دیلمی که پزشک مخصوص حجاج بن یوسف بود بنا شدند. حجاج از سال ۷۵ الی ۹۵ هـ.ق حکومت پارس و خوزستان، کوفه، بصره، کرمان، عراق عجم و... را به عهده داشته است. بنابراین تاریخ بنای بند و پل بکان را باید در فاصلهٔ سال‌های ۷۵ و ۹۵ هـق دانست. طول بند و پل ۱۷۰ متر و عرض آن ۱۳/۵ متر بوده که اینک قسمتی از بند چهار پایه پل باقی مانده است.

مسجد جامع بکان

این مسجد در شمال رودخانه تاب واقع است، طاق‌های شبستان مسجد از سنگ تراشیده و ملاط گچ ساخته شده و دور محراب آن آیات قرآنی نوشته شده است. تاریخ بنای آن به خط کوفی در سنگی که اکنون در دیوار جنوبی شبستان مسجد نصب است، نقر شده است.

می‌گویند هنگامی که حضرت امام رضا (ع) عازم خراسان بوده، از شهر ارجان عبور فرموده و در مسجد جامع محله بکان نماز گزارده است. این مسجد اکنون به قدمگاه حضرت امام رضا(ع) موسوم است.

حمام محله بکان

حکام بکان در حدود ۵۰ متری غرب بند و پل بکان، در کناره جنوبی رودتاب (رود

کردستان مارون) امروزی واقع است، آثار حوض، خزینه و رخت‌کن آن تا امروز باقی است. در آغاز سده ۶ هـ.ق عواملی که باعث خرابی ارجان شدند یکی شکستن سد ارجان و مختل شدن امور کشاورزی، ناامنی منطقه در اثر استیلای ملاحده بر قلاع اطراف شهر بود. دوم نداشتن دیوار دفاعی و نیروی نظامی به منظور حفظ امنیت این سرزمین پس از خرابی ارجان، شهر بهبهان که از روستاهای تابع آن بود، رو به آبادانی نهاد و سرانجام شهری شد و جانشین ارجان گردید.

قلعه ارجان

پل آمیر مؤلف کتاب خداوند الموت، قلعه ارجان را چنین توصیف کرده است:

قلعهٔ ارجان بالای کوهی سنگلاخ بنا شده است. قلعه در بلندترین قسمت کوه متکی به یک تخته سنگ بزرگ ساخته شده است و آب باران و برف از همان تخته سنگ وارد آب انبارهای قلعه می‌گردیده و آنها را پر می‌کرده است. برج‌های قلعه به شکل مکعب می‌باشد که اسلوب ساختمان برج‌ها از قلاع رومی اقتباس گردیده است.

صحن قلعه ارجان چهل ذرع در چهل ذرع می‌باشد و اطراف صحن سه طبقه حجره یکی بالای دیگری دیده می‌شود و تمام حجره‌ها دارای طاق چند شاخه معروف به طاق رومی که محکم‌ترین طاق‌ها به حساب می‌آید می‌باشد. برکیارق فرزند ملکشاه سلجوقی به دستور حسن صباح رهبر فرقه اسماعیلیه در قلعه ارجان زندانی بوده است.

بخش یازدهم

- جغرافیای تاریخی آسک
- بناهای باستانی آسک

جغرافیای تاریخی آسک (کلات)[1]

نخستین جهانگردی که از این شهر باستانی دیدن کرده است، مسعربن مهلهل خزرجی شاعر و جهانگرد عرب موسوم به «ابودلف» بوده که در سال ۳۴۱ هجری قمری سفری به ایران داشته است، که در سفرنامه کوتاهش نوشته: «در نزدیکی ارجان شمال بهبهان شهر بزرگی به نام «آسک» بوده که با چندین روستای نزدیک به هم آغاز شده و به «دورق» شادگان امروزی متصل گردیده است.»[2] او نوشته است: در آنجا ایوان بلند و زیبایی در میان صحرا و بر بالای چشمه‌ای پر آب بر پا می‌باشد. روبروی این ایوان گنبدی به ارتفاع یکصد ذراع موجود است که (ی. شاه قباد) پدر انوشیروان آن را بنا نموده، در آنجا یک مسجد و در محوطه بیرون آن قبرستان جماعتی از مسلمان است که در ایام فتوحات آنها شهید شده‌اند. در روی این گنبد اثر پوش‌هایی (مربوط به پیروزی) وجود دارد که مسعربن مهلهل می‌گوید: من گنبدی زیباتر و محکم‌تر از آن در دیگر جاها ندیده‌ام (ص ۱۶۹ الف)

بر درب غربی این گنبد سنگ نوشته‌ای به زبان پهلوی دیده می‌شود. میان آسک و ارجان قریه‌ای است به نام «هندیجان». در این قریه برای به دست آوردن گنجینه‌ها و آثار تاریخی مانند مصر کاوش می‌کنند. در حدود العالم چنین نوشته شده: آسک دیهی بزرگ

۱ـ ابودلف بدون توجه به نقشه‌ای که خودش از خوزستان ترسیم نموده است هندیجان را میان ارجان و آسک قرار داده و ارجان را به شادگان (دورق)

۲ـ (حدود العالم من المشرق و المغرب) تألیف ۲۷۲ ه مؤلف ناشناخته تصحیح دکتر ستوده، ص ۱۳۷.

است که بر کوه نهاده و بر سر آن کوه آتشی که دایم همی درفشد، شب و روز و حرب ارزقیان آنجا بوده است در قدیم[۱] در ارجان که روزگاری یکی از داعیان فرقه اسماعیلیه به دستور حسن صباح در دژی استوار با عده‌ای از پیروانش می‌زیسته‌اند و ناصرخسرو به آنجا رفته است، ارجان را به وفور نعمت و آب‌های فراوان و باغ‌های ترنج و نارنج و آسایش و آرامش مردم ستوده است.

در ارجان تابوت‌های سنگی و همچنین آتشکده‌های متعدد وجود دارد.

مقدسی در صفحه ۱۳۵ سیاحت‌نامه خود می‌گوید: بندر مهرویان بندری بزرگ بوده است و این بندر که بر لب دریا نهاده است بندر ارجان و آسک بوده است. در ذکر آتش‌فشان‌های خوزستان در مروج الذهب مسعودی نقل شده است، «واطمه بلاد آسک و آن مابین بلاد فارس و خوزستان است و آتش آن در شب از بیست فرسنگ دیده می‌شود و آن در ممالک اسلام مشهور است و اطمه به معنی آتشی است که از زمین بیرون می‌آید و نیز اصطخری در صفحه ۹۱ معترض موضوع شده می‌گوید: (و مردم خوزستان را به ناحیه آسک در سر حد فارس کوهی است که پیوسته آتش از آن شعله می‌کشد و خاموش نمی‌شود. در شب آتش آن دیده می‌شود و در روز از دور دود آن به نظر می‌آید و محتمل است که در اصل چشمه نفت یا قیر بوده و در قدیم آتشی در آن افتاده باشد و این را از کسی نشنیده و علامتی بر آن نیافته‌اند، بلکه به حدس خود می‌گویند. می‌شود گفت که این محل منافذی به معادن نفت داشته است که پیوسته و گویند در مسجدسلیمان (میدان نفتون) در ایام باستان، آتشکده‌ای بوده که به واسطه گاز نفت دائماً بدون احتراق می‌سوخته است و شبیه آن در بادکوبه قفقاز نیز نشان داده‌اند. مرحوم سلطان علی سلطانی می‌نویسد:

«در نزدیک هندیجان کنونی شهر آسک قدیم واقع بوده که بسیاری از جنگل‌های خوارج در نزدیک آن رخ داده و نام این شهر در اشعار بعضی از شعرای عرب آمده است از جمله در آسک چهل نفر، هزار مؤمن را کشتند درباره این واقعه شاعری عرب گفته: (اَلِف

---

۱ ـ نام آسک یک ترکیب از لهجه‌ای است از واژه فارسی (آهو) که به زبان کردی آن را آسک می‌نامند.

مؤمِن فی مازِعمتم و یقتلهم بآسک اربعونا) یاقوت حموی به نقل از مسعربن مهلهل درباره این شهر گفته است: «آسک در حدود ارجان بهبهان و رامهرمز قرار دارد. شهری است دارای آبادی‌های و در آنجا ایوان بلند و نیکویی است که در پشت بر چشمه‌ای خوشگوار آن ایوان و قلعه‌ای بلند دارد.

آقای دکتر هانیس گاو، کتاب معتبر و جدید خود ارجان و کهگیلویه را هم بر متون سفرنامه ذکر کرده است. مرحوم پروفسور ولادیمیر مینورسکی نیز در تعلیقات و تحقیقات مفصل و مشروحی که بر رساله دوم مسعربن مهلهل که معروف به سفرنامه ابودلف می‌باشد نوشته است: با دقتی فراوان در خصوص آسک و ریشهر و هندوان (هندیان ـ هندیجان) گفته است که به نقل از دکتر اقتداری درکتاب دیار شهریاران و از تمامی نوشته‌ها و تحقیقات کهن و نو چنین برمی‌آید که:

۱ - آسک مجموعه روستاهای آبادانی بوده است که میان ریشهر و ارجان قرار گرفته است.

۲ - آسک به هنداون، هندیان، هندیجان کهن نزدیک‌تر بوده تا ریشهر و همچنین تا به ارجان.

۳ - در زمان‌هایی آبادی‌های شهرهای آسک با آبادی‌های حومه و خود هندیجان پیوند داشته است.

۴ - ایوان بلند صد زراعی و آتشکده و دفینه‌های باستانی و گورهای قدیمه و تابوت‌هایی حجاری شده و کتیبه مانند در آسک بوده است به دوران اسلامی. مسجدی هم بیرون از قبّه و ایوان صد ذراعی وجود داشته است.

۵ - کتیبه‌ای به خط پهلوی دوره ساسانی بر دَر غربی ایوان (معبد یا آتشکده) آسک در سنگ منقوش بوده است.

۶ - در مسافت بین آسک و هندوان هم آثار قدیمه و قبور و تابوت‌های نفیس و آثار سنگتراشی وجود داشته است.

۷ - آبادی‌های آسک و هندیان و ریشهر، ریواردشیر گهگاه به خصوص روزگاران

کهن‌تر از دوران اسلامی به هم پیوسته و مرتبط بوده است. در آسک باراندازان و در ریشهر زراعت و کشت و کار خرما رایج بوده و شیره خرما یعنی دوشاب آن معروف بوده است.

۸- هر زمان که ریشهر ـ ریواردشیر آبادان بوده آسک هم آبادان بوده و هر زمان که هندوان آباد بوده است و می‌توان گفت بارانداز، منزلگاه مزرعه و ییلاق خارج شهر ریواردشیر و هندیجان آباد بوده است.

۹- اساس اطلاعات همه نویسندگان و محققان درباره آسک، سفرنامه ابودلف مسعربن مهلهل بوده که یاقوت حموی نوشته و از مسعربن مهلهل استفاده و نقل کرده است.

۱۰ - بنا به نوشته سید محمد امام شوشتری آثار این شهر یا قریه بزرگ در سمت شمال باختری بلوک زیدان کنونی و در دامنه کوه سمت شمال گرگری و غوله چهار فرسنگی خلف‌آباد (رامشیر کنونی) آشکار است و آتشفشان آسک در روزگاران پیشین معروف بوده است و از سخن مسعودی معلوم می‌شود که در آن ایام خیلی شعله‌ور بوده است و اکنون نزدیک به خاموشی است و جز اندک دود و روشنایی در آنجا دیده نمی‌شود.[۱]

ابن بلخی در فارسنامه می‌نویسد: در اواخر ناحیه زیدان و در تل بلندی در میانه تل‌های بلند و کوتاه قبری و گنبدی است که آن را زاهد سوخته گویند و در نزدیکی آن گنبد چندین شکاف در زمین است و همیشه دودی که بوی گوگرد می‌دهد از آن شکاف‌ها بیرون می‌آید و در شب‌ها روشنایی دهد[۲] اعراب آن را زوبهد (زاهد کوچک) گویند.[۳]

بناهای باستانی آسک (کلات)

پیش از این جغرافیای تاریخی شهر آسک را بررسی نمودیم اکنون به باستان‌شناسی آثار و بناهای تاریخی آن می‌پردازیم:

آسک یا (کلات) یکی از شهرهای تاریخی و باستانی ایرانی است که در جنوب خاوری

---

۱ - دکتر احمد اقتداری، دیار شهریاران.

۲ - فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۷۲.

۳ - سیدمحمدعلی شوشتری، تاریخ جغرافیایی خوزستان.

هندیجان است. آثار ویران شده این شهر بزرگ که روزگارانی مهد تمدنی شایان بوده، هنوز به چشم می‌خورد و تأسف هر بیننده را برمی‌انگیزد. برای ورود به این شهر ویران شده دو راه در پیش رو دارید، یکی از جاده باختری آن که باید از روی لوله‌های گاز بگذرید و دیگری از روی جاده شرکت نفت تا پای کوه بروید و شهر مخروبه را ببینید.

شهرآباد آسک که زمانی قلعه فرزندان اباکالیجار از آل دیالمه بر آن حکومت داشتند دارای پله‌های مدور می‌باشد که این پله‌ها با سنگ گلال (سنگ دریا) ساخته شده‌اند و برای استحکام آن قیر میان آنها بکار رفته است. هنگامی که به پله پایانی آن برسیم وارد محیطی باز می‌شویم که روبروی ما قلعه‌ای است با خشت‌های قرمز رنگ که در آن کوزه‌های فراوانی دیده می‌شود. دور قلعه با رویه‌ای آجری است که هنوز هم پا برجاست و جای سکویی در آنجا هویدا است که به نظر می‌رسد جای پرچم بوده است. شیپورزن بالای آن می‌ایستاده است. دو سنگ آسیاب به اقطار نزدیک به ۲/۵ متر در پایین درّه در کنار نهر یا چشمه که بیشتر آب آن آلوده است دیده می‌شود که تاریخ نویسان از آن نام می‌برند. درخت کناری (سدر) در آنجا دیده می‌شود و دو سنگ مکعب مستطیل به نظر می‌رسد که برای سد کردن جلوی آب در مواقع مختلفی استفاده شده است، وجود دارد. بین آسک و هندیجان آثار قدیمه و قبور مردگان و تابوت‌های نفیس وجود دارد. در غرب آسک قلعه‌ای گنبدی شکل موجود است که قبلاً برج دیده‌بانی در آنجا بوده است که هنگامی که روی آن قرار بگیری، گویی که بر تمام جلگه هندیجان و دهات آن مسلط شده‌ای و همه آنها را به خوبی می‌بینی.

بخش دوازدهم

- بنادر باستانی سینیز

پریزادگان ـ مهرویان

بندر بزرگ و باستانی سینیز

سینیز یا شینیز بندری پر بار و شهری نامدار در کرانه خلیج فارس است که امروزه روستای حصاری جای آن را گرفته و خور امام حسن در نزدیکی آن در روزگاران گذشته جایگاه بندری آن را از سایر بنادر دور و نزدیک بهتر نموده بود. تا اوایل سده چهارم هجری شهری بسیار آباد و بندری نامدار بوده است و با داشتن چاه‌های آب شیرین و خوشگوار و درختان خرما و مرکبات و کشت غلات و مردمی هنرمند و صنعتگر صنایع ارزشمندی که با دست پر تلاش ساکنینش ساخته و به کشورهای گوناگون جهان صادر می‌شده، اهمیتی بسزا داشته است از جمله یک نوع کتان سینیزی که مانند بردیمانی معروف بوده به خارج فرستاده می‌شده که ارزشمند بوده است. این شهر صنعتی که در کنار خلیج پر جوش و خروش فارس بزرگترین شهر و یا بندری بوده که در مجموعه شارستانی مورد بحث ماست. شاید والی (حاکم نشین) آن بوده است و اکنون آثار ویرانی‌های آن در نزدیکی خور امام حسن و روستای حصار (قلعه محمدعلی خان لیراوی) بین بندر دیلم و بندر مهرویان که زیر خروارها خاک نهفته است، نمایان می‌باشد.

در این بندر باستانی بازارهای مهمی بوده که کالاهایی از هندوستان از قبیل عود و عنبر و صندل و جواهر و عاج و آبنوس و خیزران و سایر امتعه نفیس به آنجا وارد شده و به فروش می‌رسیده است و در عوض پارچه‌های معروف به گارسی و کتان سینیزی و گلیم و جاجیم‌های هندیجانی و جانمازی دست بافت به آن کشورها صادر می‌شده است.

مقدسی در کتاب احسن التقاسیم نوشته است: قرمطیان در اوایل قرن چهارم هجری در

سال ۳۲۱ هـ.ق سینیز را تصرف کردند. اهالی را تماماً کشتند و شهر را چنان ویران کردند که جز اندکی از آن باقی نمانده است.[۱]

بندر پریزادگان در خور امام حسن

در یکی از سفرهایی که به انگلستان داشتم روزی برای جستجو و مطالعه به موزه تاریخ و جغرافیایی شهر بزرگ لندن رفتم. در بخش مربوط به ایران کتاب نسبتاً بزرگی که نقشه‌ای از خلیج فارس و دریای عمان در آن بود توجه‌ام را جلب کرد. در این نقشه تمام بنادر ایران و امارات عربی و جزایر مربوطه اعم از ایران و سایر امارات عربی به زبان انگلیسی نوشته بود.

در خور امام حسن به بندر باستانی «پریزادگان» در کنار تأسیسات شرکت نفت ایران برخوردیم و جملات مربوط به آن را خواندیم. من تاکنون نام چنین بندری را آن هم در کرانه خلیج فارس و نزدیک به بندر ویرانه مهرویان نشنیده بودم.

به ایران که برگشتم روزی برای دیداری از همشهریانم آقایان سیداحمد علوی و محمدعلی شریف‌پور رفتم. آقای سیداحمد علوی که مدتی سابقه کاری در خور امام حسن داشت آگاهی‌های بسیار ارزنده‌ای به (نگارنده) داد که بهتر می‌دانم خوانندگان گرامی آنها را با زبان خودش که بازگو می‌کنم بخوانند بندر پریزادگان که امروزه در اثر پسروی آب دریا زیر خروارها خاک و شن مدفن شده در ۲۵ کیلومتری بندر دیلم به سوی گناوه روبروی قلعه حصار دست راست نزدیک به کنار دریا در گذشته‌ای بسیار دور بنا گردیده و شرکت پیمانکاری (مادِرکَت) از روبروری درب جنوب شرقی امامزاده حسن با بولدوزر خاک برداری نموده تا با رسیدن به سقف خانه‌های سنگی برای ساختن قسمتی از تأسیسات شرکت ملی نفت ایران از سنگ‌های مکعب شکل آنها استفاده نماید و هم اکنون چندین تانکی نفت خام و بنزین روی آنها نهاده است و سال‌ها است که اهالی بندر دیلم و بندر گناوه از این رویداد استفاده نموده و این سنگ‌ها را می‌برند و در ساختمان‌های کهنه و نو خود کماکان

---

۱ - اقتداری، احمد

بکار می‌برند. این کوتاه شده‌ای از گفتار آقای سید احمد علوی می‌باشد که به رشته نگارش درآمده است. بدیهی است که با پیدایش و کشف چنین بندری آن هم به نام پریزادگان که همجوار و نزدیک به بندر ویران شده مهرویان بوده است، بسیار جا دارد که این دو بندر را به استناد و به قول برخی از مورخان داخلی و خارجی از یک سو و گفتار اهالی محل که بی‌گمان از اجداد و نیاکان خود سینه به سینه شنیده‌اند و از سوی دیگر بدون کمترین تردیدی این دو بندر را همزاد (برادر و خواهر) هم بدانیم و این چیستان را بگشایم و از بکار بردن واژه‌های بی‌معنی مانند (ماهرویان) یا (ماءروبان) که پنداری بیش نیستند، اجتناب نماییم. بدیهی است که با پیدایش و کشف چنین بندری آن هم به نام پریزادگان که همجوار و نزدیک به بندر ویران شده مهرویان بوده است آن را از یاد نبریم و ساحت مقدس تاریخ را با پندار واهی برخی از مورخان ناآگاه آلوده نسازیم.

موقعیت جغرافیایی بندر مهرویان و پیشینه تاریخی آن

بندر مهرویان یکی از بنادر باستانی و تاریخی خلیج فارس است، که در شش کیلومتری شمال بندر دیلم نزدیک به روستای امامزاده شاه عبداله ما بین دیلم و هندیجان واقع بوده و آثار ویرانی آن در زیر خاک و آب دریا نمایان است، در روزگاران گذشته یکی از بنادر مهم و پر بار خلیج فارس به شمار می‌رفته و تاریخی بس کهن دارد.

بیشتر امور بازرگانی فارس و اصفهان از طریق دهدشت که ناحیه غله‌خیز بوده از این بندر انجام می‌شده است و کشتی‌هایی که از بصره و خرمشهر و آبادان بادبان بر می‌افراشتند، در این بندر لنگر می‌انداختند. این بندر (مهرویان) بندر شهر ارجان به شمار می‌رفته و در سده چهارم هجری شهری آباد بوده و مخصوصاً در صدر اسلام تا اوایل سده پنجم هجری بندر مهرویان از بزرگترین بنادر خلیج فارس بوده است و شهری آباد و پر جمعیّت بوده و بازارهای متعدد و مهم و مسجد آدینه‌ای خوب و بزرگ داشته است. بخش مهمی از این بندر به گونه تپه‌ای باستانی در زیر شن و خاک نهفته است و بخش دیگری از آن در عمق دریا فرو رفته و هنگام جزر دریا بعضی از سر ستون‌های آن نمایان می‌شود.

حکیم ناصرخسرو قبادیانی (مروزی) که به عبادان (آبادان) با کشتی بُصنی بادبانی برای دیدن شهر مهرویان رفته است چنین گفته و نوشته است:

به شهر مهرویان رسیدیم. شهر بزرگی است بر لب دریا نهاده، بر جانب شرقی بازارهای بزرگ دارد و جامعی نیکو. اما آب آشامیدنی ایشان از باران بود و غیر از آب باران چاه و کاریز نبود. و در آنجا سه کاروانسرای بزرگ دارد.

هر یک از آن کاروانسراها داری حوض‌ها و آبگیرهای آب شیرین می‌باشد که تنگی آب هرگز نبود. هر یک از آن، چون حصاری محکم و عالی است و در مسجد آدینه آنجا بر منبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته. از یکی پرسیدم که: «حال چگونه بوده است؟»

گفت که یعقوب لیث تا این شهر گرفته بود ولیکن دیگر هیچ امیر خراسان را از آن قوت نبوده است و در این تاریخ که من آنجا رسیدم. این شهر به دست پسران ابا کالیجار بود که ملک فارس بود. و خواروبار یعنی ماکول این شهر از شهرها و ولایت‌ها برند که آنجا به جز ماهی چیزی نباشد و این شهر باجگاهی است و کشتی‌بندان و چون از آنجا به جانب جنوب بر کنار دریا بروند ناحیت توه و کازرون باشد. و من در این شهر بماندم به سبب آن که گفتند راه‌ها ناایمن است، از آن که پسران ابا کالیجار را با هم جنگ و خصومت بود. هر یک سری می‌کشیدند و ملک مشوش گشته بود. گفتند به ارجان مردی بزرگ است و فاضل، او را شیخ سدید محدبن عبدالملک گویند. چون این سخن شنیدم از بس که از مقام در این شهر (مهرویان) ملول شده بودم، رقعه‌ای نوشتم بدو و احوال خود اعلام نمودم و التماس کردم که مرا از این شهر به موضعی رسانند که ایمن باشد. چون رقعه بفرستادم روز سیوم، سی مرد پیاده دیدم همه با سلاح به نزدیک من آمدند و گفتند: ما را شیخ فرستاده است در خدمت تو به ارجان رویم ما را به دلداری به ارجان بردند.

ابن بلخی در قانون مال پارس گفته است که پارس با عشر مرکب‌هایی که بسیراف بیرون آید و مهرویان، دو هزار و صد و پنجاه دینار. دکتر اقتداری می‌گوید: از این گفته ابن بلخی و ذکر نام مهرویان و ردیف سیراف برای عشر مرکب‌ها یعنی گمرک کشتی‌ها معلوم می‌شود که مهرویان در زمان ابن بلخی بندری بزرگ و برای خزانه دولت قابل اهمیت بوده

است. به روزگاران تألیف کتاب المسالک و الممالک ابن خرداد به، در ذکر کوره اردشیر خوره، در رستاق‌های آن سی نیز و سیراف ذکر شده، ولی از مهرویان نامی برده نشده و در کوره شاپور خوره هم از مهرویان نامی دیده نمی‌شود و این نشانگر آن است که با آبادانی بندر سینیز و رونق آن به تدریج از آبادانی مهرویان کاسته شده و قرمطیان آن را هم مانند سینیز ویرانه کرده باشند.

چنان که در پیش گفتیم تاریخ مهرویان با سرگذشت تاریخی خطهٔ غربی پارس در هم آمیخته است و بدون یک باستان‌شناسی علمی و دقیق نمی‌توان به قدمت تاریخی این شهر و آگاهی کامل از این بندر بزرگ که در زیر آب و خاک نهفته است پی برد.

اکنون ناگزیریم که درباره تاریخ درست این بندر با سخن محمدحسن خان صنیع الدوله فرزند اعتمادالسلطنه حاجی علیخان در مرآت البلدان بسنده کنیم که می‌نویسد: (مهرویان از شهرهای مشهور خوانده می‌شود.»[۱]

شناسایی جغرافیایی ویرانه‌های مهرویان

برای شناسایی تپه‌های بجا مانده این بندر باستانی که از شهرهای کهن وتاریخی است تنها راهی که در پیش رو داریم، نوشتارهای دکتر احمد اقتداری که در سال ۱۳۵۵هـ‌ش شخصاً به این دیار آمده است، خواهد بود. دکتر احمد اقتداری می‌گوید: چون از قریه شاه

---

۱ - با پیدایش انکارناپذیر بندر پریزادگان که در صفحات پیش دربارهٔ موجودیت آثار بجا مانده آن گفتگویی داشتیم باید نام درست این بندر را با توجه به دلایل زیر (مهرویان) بدانیم و بخوانیم. الف) در نزدیکی این بندر آثار آشکاری از بندری همجوار آن به نام (پریزادگان) داریم که از نظر دستوری زبان پارس هر دو بندر دو واژه جمع بسته فارسی می‌باشند که از دیده معنی دو صفت قبل از موصفند (مه) خفف (ماه) صفت تشبیهی برای (روی) یعنی رخ یا چهره و (پری‌زاده) صفت تشبیهی برای زاده بوده و (آن) علامت جمع است برای (زاده) و چون زاده به های غیرملفوظ ختم شده تبدیل به گاف فارس گردیده و آن علامت جمع زاده است که بدینگونه (مه + روی + آن) (مهرویان) شده است و (پری + زاد+ گ بجای ه غیر ملفوظ + آن)که نشانه جمع است به صورت (پریزادگان) در آمده است بنابراین اسم مهرویان و همچنین ماه‌رویان که هر دو نام بی‌معنی اند و اگر بگوییم ماه‌رویان بی‌معنی‌تر است زیرا ماه واژه‌ای است تازی (عربی) و هیچگاه یک کلمه عربی با یک واژه فارسی با هم ترکیب نمی‌شوند و باید مهرویان را نام درست این بندر بدانیم ما در زبان پارسی (ماهرخ و بهرخ داریم). (نگارنده).

عبداله به اولین تپه و آغاز اطلال شهر ماهرویان برسیم، آثار بندها و پی‌های با روی شهر و برج راهنمایی دریایی و دیوارهای سنگی و گچی که در ساختمان آنها ساروج و ملاط گل و سنگ‌های دریایی به کار رفته است. آثار برج راهنمایی دریایی که در سمت مشرق شهر قرار داشته و برج دیگری هم که گویا برج دیده‌بانی با محافظ با روی شهر است و در وسط شهر مشرف بر دریا و بر روی ارتفاع سنگی طبیعی قرار دارد، نمایان است. به علت جزر و مد دریای پارس، قسمت‌هایی از شهر که در کناره جنوبی شهر و بر ساحل دریا قرار داشته است، در زیر آب دریا مدفون است و قسمت‌های مهمی از شهر در زیر توده‌های انبوه ماسه ساحلی و فضولات دریایی پنهان گشته‌اند، حتی ماسه‌ها و فضولات دریا به قسمت‌های مرکزی و شمالی و نسبتاً مرتفع شهر هم رسیده و چون بر روی اطلال در هم ریخته قسمت‌های مرکزی و شمالی شهر گام برداریم، به اندازه یک پادر ماسه و گل و مصالح ساختمانی پوسیده فرو می‌رویم، در باقیمانده آثار سه کاروانسرای بزرگ و مسجد آدینه شهر تا اندازه‌ای قسمت‌هایی از سطح و سنگ‌های تراشیده سیاه و سنگ‌های مرجانی آشکار است، و اگر با اسلوب صحیح خاکبرداری شود، بنای کاروانسرای بزرگ و مسجد آدینه شهر که ناصرخسرو از آن توصیف کرده است، از اعماق ماسه‌های دریایی بیرون خواهد آمد.[۱] گفته‌های دکتر اقتداری با نقشه ابن حوقل که در قرن سوم کشیده است مطابقت دارد با توجه به نقشه[۲] ابن حوقل دور تا دور شهر مهرویان، دیوار عظیم با سه قلعه در میان هر کدام دروازه‌هایی بوده است.

وجه تسمیه مهرویان

با کشف بندر پریزادگان در خور امام حسن که نقشه جغرافیایی آن هم اکنون در موزه تاریخ جغرافیایی بخش مربوط به ایران لندن در انگلستان موجود است و با توجه به پی‌نویس نسبتاً مفصلی که (نگارنده) به استناد قواعد دستوری به زبان پارسی نگاشته‌ام. نام این بندر خراب شده و در زیر آب و خاک خفته برخلاف اظهار نظرهای بدون دلیل عده‌ای از مورخان، بدون کمترین شک و تردیدی بندر (مهرویان) به معنی آدم‌هایی که روی و یا رخ و

---

۱ ـ دکتر احمد اقتداری، دیار شهریاران

۲ ـ سفرنامه ابن حوقل به تصحیح دکتر جعفر شعار، ص ۶۴

یا چهره‌ای برسان ماه دارند، می‌باشد و طبق قواعد دستوری چنین واژه‌هایی را صفات تشبیهی به گونه صفت پیش از موصوف باید دانست. ما در زبان پارسی از اینگونه نام‌ها بسیار داریم.

برای نمونه چند صفت قبل از موصوف را نام می‌بریم: بهرخ، ماهرخ، خوشرو، مه‌لقا، خوشگوار، بدنهاد، خیرنسا، خرمهره، خرچنگ (خر به معنی بزرگ مانند خرمن، خروار و غیره) بنابراین با دلایلی که عرض کردم باید به جای نام‌های بی‌معنی (ماءرویان یا (ماء) یعنی آب در زبان عربی (رو) هم که فارسی است که گاهی بجای صورت و زمانی به جای بر بالا بکار برده می‌شود و (آن) نشانه جامع جانداری می‌باشد در پایان اسم می‌آید و از سوی دیگر نمی‌توان یک واژه عربی را با واژه یا پساوند فارسی ترکیب نماییم و بکار بریم. امیدمندم که خوانندگان ارجمند با دانش و بینشی که داشته و دارند نام این بندر را که روزگارانی از بنادر نامدار جهان بوده است، بندر مهرویان بدانند و بخوانند و از نام بردن (مهروبان) یا (ماءروبان) خودداری فرماید. زیرا این هر دو نام به دلایلی که گفته شد بی‌معنی و نادرست بوده و اغلب مورخان در این باره دچار اشتباهاتی شده‌اند، باید نقل قول اهالی این منطقه را که سینه به سینه به آنان رسیده است بپذیریم.

یاقوت حموی که شهر مهرویان را بنا به گفته خود از نزدیک دیده آن را چنین ستوده است: من آن را دیدم در اقلیم سوم، طول آن هفتاد و هفت درجه و نصف و عرض آن سی درجه است و محل آن را بین آبادان و سُرف ذکر کرده است.[۱]

لسترنج‌گی در کتاب جغرافیایی و تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی نوشته است: «به فاصله کمی از رودخانه شیرین یعنی رود زهره که به تازگی به رودخانه طاب موسوم شده بندر مهرویان واقع است. این شهر بندری بوده که کشتی‌ها وقتی از بصره و مصب دجله به عزم هند بیرون می‌آمدند، به آن می‌رسیدند و این بندر یعنی مهرویان بندر ارجان به شمار می‌آمد و درقرن چهارم شهری معمور بود و مسجدی خوب و بازارهایی آباد داشت.[۲]

این بلخی درباره راه‌های پارس از شیراز[۳] تا ساحلیان اینگونه آورده است که:

---

۱ - یاقوت حموی، عجم البدان، ص ۲۹۹.

۲ - لسترنج کتاب جغرافیایی تاریخی زمین‌های خلافت شرقی.

۳ - مناطق مربوط به هندیجان در ازمنه گذشته جزو ایالت فارس و گاهی جز کهگیلویه بوده‌اند.

مهرویان را با شصت و دو فرسنگ دارازای نام می‌برد که مهرویان در منزل دهم و شش فرسنگی (سینیز) و ده فرسنگی (جنایا) (گناوه) ذکر کرده است. او همچنین گوید: «مشرعه ریاست، هر کس از پارس به راه خوزستان به دریا رود و آن که از بصره و خوزستان به دریا رود همگان را راه آنجا باشد.»

محصولات کشاورزی ـ صادرات و واردات مهرویان

فرآورده‌های کشاورزی مهرویان در گذشته چنین بوده است: برور و برزک، که دانه‌ای است روغنی که از دانه آن روغن می‌گیرند. در برهان قاطع آمده است که بَرزا بر وزن صفرا به لغت زند و پازند، تخم زراعت را گویند و هر چیز که به جهت خوردن حیوانات کاشته شود. حمداله مستوفی در نزهةالقلوب آورده است که هم در آن بذرکتان بسیار است و به دیگر ولایات نیز برند و چون مأخذ اصلی مؤلف نزهةالقلوب، فارسنامه ابن بلخی است. شاید از آوردن واژه بزوکتان مسامحه شده باشد. اما امروزه در منطقه باستانی مهرویان جز شوره‌زار چیز دیگری به غیر از چند درخت کُنار در شرق آن بعلاوه چند اصله درخت بی‌ثمر دیده نمی‌شود.

در دوران آبادی این بندر، مروارید، کتان، پنبه، کشمش، هندوانه، خرما، پارچه‌های سینیزی، گوسفند و بز و کوزه به هندوستان و کشورهای آفریقایی و عربی بوده است.

واردات آن نیز عبارت بودند از: ادویه، آجرهای سرخ هندی که هنوز در مناطقی دیده می‌شود طلا و جواهرات، عبا، چوقه و چوب و... نیز وارد می‌شده است.

آثار باستانی

چون تاکنون در این منطقه کاوش‌های علمی باستان‌شناسی به عمل نیامده ناگزیرانه به مطالب و سفرنامه ناصرخسرو که این بندر را در زمان آبادانی دیده و همچنین به خواندن نوشتارهای دکتر احمد اقتداری که در سال ۱۳۵۵ هـ.ش به این دیار آمده و از نزدیک تپه‌ها و اطلال این بندر باستانی را دیده و در کتاب دیار شهریاران در فصل اول آن آورده است، بسنده می‌کنیم.

بخش سیزدهم

- سلام بر هندیجان (شعر)
- هندیجان در رأس بحرکان
- هندیجان در طول تاریخ
- وجهٔ تسمیه هندیجان

سلام بر هندیجان

سلام من به هندیجان، پیام من به سامانش
به خاک پاک زرخیزش، به خورشید درخشانش
پیام من به باغ و راغ[1] و کوه و دشت هموارش
به خاک پاک و آب صاف و دریا و بیابانش
به رود زهره جوشان که پیچانست در کهسار
به نخلستان زیبایش به دریای خروشانش
درود من به پاکانش، ستود[2] من به نیکانش
به تل خاک پهکانش که جا مانده ز دورانش
سلام من به شاه مشهد به قبر سید مغفور[3]
به میرنعمان[4] معروفش که جانکاهند مارانش
کنونش هندیان نامند، لیکن جای دیرینش
بود نزدیک مهرویان به تاریخ درخشانش

---

۱ - مرغزار سبز دامنه کوه

۲ - ستودن، ستایش کردن

۳ - آرامگاه کوچکی است در هندیجان

۴ - امامزاده‌ای است که در بیشه‌زاری پر از مار قرار دارد

تـو در تـاریخ مشـهوری، ولی افسـوس مـهجوری
چه شد آن شـوکت دیـرین، بکـن بـر مـن نـمایانش
اگـر قـهر طـبیعت زیـر و رو بـنمود و ویـرانت
چرا در رفتی از جـای و نـه بـر کـندی تـو بـنیادش
تـــــو ای ســـــینیز، ای ســـینیز ســـرگردان
چـرا در زیـر یـم خـفتی و تـرسیدی ز طـغیانش

این اشعار در زمان جنگ تحمیلی یک شبانه روز پیش از بمب باران هندیجان در روستای اکراد بالای شهر مرودشت در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۲۳ سروده‌ام که شباهت زیادی به مرثیه دارد که به هندیجان فرستاده‌ام.

بـه مـهرویان گـذر کـردم، نـدیدم مـاهرویی را
نَه دَر خاک و نَـه برَ دریـا نشـان از شـهروندانش
بـه دریـا درشـدی، ای شـهر مـهرویان و مـه سیما
شدی مدفون به زیر خـاک و تـرسیدی ز تـوفانش
الا ای هـــندیان، ای زادگـــاه عـــالم و عـــارف
سـخن‌ها بـاتو مـیدارم، نـدا خـوانش، نـوا دانش
ز دیـرینت نـمی‌پرسم، بگـو بـا مـن زِ اکـنونت
چه اندر سینه مـیداری، مکـن بـر مـن تـو پـنهانش
دگرگون چهره‌ای داری، نه آن چهری که من دیـدم
شـبه گـون جـامه‌ای داری، کـه بـدریده گـریبانش
کـــجا رفـــتند مـــردانت، ادیـبان و کـریمانت
چـه شـد رسـم نـیاکـانت کـه بـنمودی پـریشانش

کـجایند آن شـهیدانـی، کـه دادی در ره مـیهن
هـمه دانـا، هـمه بـرنا بـه راه دیـن و ایـمانش
بـمان جـاوید هـندیجان بـرافشـان پـرچـم تـوحید
بنا کـن مسـجدی اعـلا کـه سـایند سـر بـه ایـوانش
خـدا را شکـر مـی‌گویم، بـه راه حـق هـمی پـویم
به جـز نـیکی نـمی‌جویم، یـقین دارم بـه سـبحانش
شـدم گـمگشته از شـهرم، بسـان یـوسف کـنعان
به امیدی کـه بـعد از مـرگ بـاز آیـم بـه کـنعانش

هندیجان با تمدنی دیرینه و از یاد رفته

چون بیشترین و مهم‌ترین گفتارها و نوشتارهای تاریخی و جغرافیایی این کتاب درباره هندیجان و شهرها و یا بنادر آباد این شهرستان پهناور بوده و می‌باشد و اکنون پا برجایند، بر این باوریم که نوشتارها را برای هر یک از شهرها و یا بنادر در آن به سه بخش که هر بخش دارای چند بهره‌ای گفتار جداگانه باشد به گونه زیر تقسیم نماییم.

۱ - بخش یکم: شناخت مکان و نام (وجه تسمیه) و آثار و رویدادهای تـاریخی در دوران باستان.

۲ - بخش دوم: رویدادهای مهم تاریخی از اواخـر دوره قـاجاریه تـا آغـاز انـقلاب شکوهمند اسلامی

۳ - بخش سوم: اوضاع کنونی و پیشرفت‌هایی که در دوره حکومت اسلامی پدید آمده است.

هندیجان در رأس بحرکان

بندر از یاد رفته هندیجان که در رأس خلیج فارس میانه جنوب و شرق شادگان قرار گرفته یکی از شهرهای دیرینه خوزستان است که دیرینگی آن به ۳۰۰۰ سال می‌رسد. این

بندر در جنوب خاوری استان زرخیز و کهنسال خوزستان در ۷۵ کیلومتری بندر ماهشهر و در جنوب خاوری آن قرار گرفته و مسافت آن تا شادگان ۱۲۲ و تا اهواز ۲۱۵ کیلومتر است. بلندی آن از رویه دریا ۵ متر و فاصله جغرافیایی‌اش ۳۰ درجه و ۱۵ دقیقه عرض شمالی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ و یک درجه طول شرقی نسبت به شهر اهواز می‌باشد.

این بندر کهن با همه درآمدی که در گذشته داشته و اکنون هم دارد، متأسفانه سال‌ها است که نه تنها از رونق دیرینه آن در امور بازرگانی و حتی کشاورزی و دامداری بسیار کاسته شده، بلکه مدتی است که در بوته فراموشی و بی‌توجهی زمامداران گذشته کشور ما افتاده و گویی این همان بندری نبود که روزگارانی یکی از بنادر معروف جنوبی ایران بوده که با بیشتر بنادر داخلی و خارجی مخصوصاً امارات عربی و هندوستان و عربستان، عدن و مسقط و حتی با برخی از بنادر آفریقایی مراودات تنگاتنگ داشته و از نظر بازرگانی مایحتاج همدیگر را تأمین می‌نمودند.

این بندر صرف نظر از سوابق ممتدی که در امور بازرگانی داشته از نظر اقتصادی با داشتن زمین‌های بازده و دسترسی به آب‌های فراوان و چراگاه‌های فصلی به خوبی می‌تواند با فراهم نمودن امکانات بالفعل و بالقوه از قبیل سد بندی در امور کشاورزی و دامداری و درختکاری گام‌هایی سودمند و مؤثری بردارد و پیشینه دیرینه خود را بازیابد.

برخی از مورخان با دلایل جغرافیایی، مکان گذشته هندیجان را تغییر داده و در جاهای دیگر نشان داده‌اند و حتی نام دیگری بر آن نهاده‌اند که فعلاً از بحث ما خارج می‌باشد. اما آنچه ما می‌دانیم و می‌بینیم رودخانه آروزیس که به رودتاپ موسوم شده و از میان آن می‌گذرد، این شهر را به دو بخش تقسیم نموده که یکی از بخش شمالی یا مرکزی می‌نامند و دیگری را بخش جنوبی می‌خوانند و این دو بخش هم اکنون با وجود دو پل یکی فلزی ویژه پیاده روندگان است و دیگری پل بزرگ بتون آرمه‌ای است که برای عبور ماشین‌های سبک و سنگین است که هر دو بخش شهر را به یکدیگر متصل نموده‌اند.

هندیجان کنونی دارای ۴۵۶۸ کیلومتر مربع وسعت می‌باشد و جمعیّت آن در حال حاضر حدود ۵۸۹۴۵ نفر اعم از مرد و زن است که تقریباً دارای ۱۹ روستای مسکون و غیر

مسکون بوده و مشتمل بر چهار مرکز دهداری است که زیر نظر بخشداری اداره می‌شود.

آب و هوایش نسبتاً گرم و مرطوب و در تابستان درجه حرارتش که ۴۷/۷ سانتیگراد می‌رسد و متوسط درجه حرارت آن ۲۴/۸ می‌باشد و رطوبت نسبی آن بین ۶۵ تا ۴۰ درجه سانتیگراد می‌باشد.

آثار عظیم آبیاری روزگار باستان در طرفین رودخانه هندیجان تاکنون نمودار است و علاوه بر قنوات بسیار، آثار سدبندی بر روی رودخانه زهره و خیرآباد که در زیدون یکی شده و از وسط هندیجان می‌گذرد پیداست و نشانگر آن است که هر دو طرف رودخانه یعنی از هر طرف تا ده فرسخ را آبیاری می‌کرده‌اند.

هنوز جوی و جدول‌هایی که آب را به زمین‌های بارده و درختان سرسبز می‌رسانیده‌اند به خوبی دیده می‌شوند. از دهستان صفائیه (روستای سرخره) که بنده نگارنده در چند سال پیش دیده‌ام، جدول‌هایی که آب را به اراضی هندیجان جنوبی می‌رسانیده‌اند، مشاهده می‌شوند. از بالای دهملا جدول بزرگی از سمت شمال هندیجان به طرف هور ماهشهر (خیط شکار) که آثارش هنوز پیداست کشیده شده که زمین‌های زراعتی بندر معشور آن زمان را آبیاری نموده و مازاد آب آن به خور عزاله بندر ماهشهر ریخته می‌شده است.

محدبن بطوطه اندلسی که جهانگردی سرشناس بوده در سفرنامه خود چنین نوشته است:

از بندر ماچول که به طرف هندیگان راه می‌رفتم، در روز روشن از انبوهی درختان کمتر آفتاب را می‌دیدم. جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که هندیگان (هندیجان) در گذشته از رونق دادن به اینگونه مناطق بارده بکوشند به کمترین سودی که از فروش نفت آن هم به نفع خودشان بسنده می‌کردند. نگارنده با گوش خود می‌شنیدم که زمامدار کشورمان می‌گفت، این همه پول که داریم، نمی‌دانیم چکارشان بکنیم، کسی نبود که بگوید این همه پول را صرف عمران و آبادی و تأمین رفاه و آسایش ملت نمایید.

تجربیات دریایی ناخدایان و دریانوردان این بندر قابل توجه است. اما متأسفانه عدم امکانات و نبودن تأسیسات کافی و وسایل لازم دریانوردی و عدم فعالیت‌های گمرکی و

بندری موجب شده است که از تجربیات این دریانوردان استفاده مطلوبی به عمل نیاید.

اهالی این بندر مساعد و از یاد رفته بیشتر به صید ماهی و میگو و عده‌ای بـه امـور کشاورزی و عده کمتری به تجارت و پیشه ورزی مشغولند. در هندیجان نزدیک به ۲۰۰ موتور لنج صیادی و حدود پانصد قایق صیادی و ۸۰ موتور لنج باری و تجاری موجود دارد.

درباره چگونگی احوال و خصوصیات نسبی و خانوادگی اهالی این بخش در بخش‌های آینده گفتگویی خواهیم داشت.(نگارنده)

قزوینی همچنین هندیان را از هندیجان جدا دانسته و می‌گوید: «هـندیان دهکـده‌ای است در ایران که در دو طرفش کوه است. چاهی در آن نواحی است که همیشه دود غلیظ از آن جهد و هیچ زنده‌ای نتواند نزدیک آن چاه شود، احیاناً اگر پرنده‌ای بالای چاه پرواز کند فوراً پر و بالش می‌سوزد و لاشه‌اش بر زمین می‌افتد.» استخری (ف ۳۴۶ هـ.ق) از روی حدس و گمان و شایعاتی که شنیده است گفته: «برفراز کوهی نـزدیک آسک در هـندیجان آتش خاموش نشدنی است که در نتیجه سوختن نفت ایجاد می‌شود.»

ابن حوقل (ف ۳۵۰ هـ.ق) در سفرنامه خود گفته است: «که برفراز کوهی در روستایی نزدیک هـندیجان از ولایت شـاپور چـاهی است کـه از آن دود بـیرون مـی‌آید و هـنگام روز مقدار فراوان متصاعد می‌شود و کسی را ممکن نیست که بدان نزدیک گردید. هـرگاه پرنده‌ای بر بالای آن پرواز کند در آن می‌افتد و پیش از ناپدید شدن سوختن آن در حال نزول به چشم می‌خورد.

تفاوتی که بین گفتار ابودلف با مسعودی در التنبیه و الاشراف و قزوینی در کتاب «آثار البلاد و اخبار العباد» و استخری در (ف ۳۴۶ هـ.ق) و ابن حوقل (ف ۳۵۰ هـ.ق) سفرنامهٔ خود وجود دارد، در این است که ابودلف بر خلاف گفته‌های چهار مورخ نامبرده از چاه‌های دودزا و آتشفشان کمترین اسمی نبرده است. با این که پیش از آنها بدین منطقه سفر کرده است و جالب این جاست که در سده‌های اخیر نیز نامی از آتشفشان و یـا چـاه‌های دودزا در این ناحیه برده نشده و ساکنان امروزی هندیجان کمترین خاطره‌ای از این چاه‌ها ندارنـد. قدر مسلم چون این مناطق به دلیل همجواری به حوزه‌های نفتی خوزستان مخصوصاً مناطق

نفت خیز پازنان، آغاجاری و گچساران از فعل و انفعالات ذخایر نفت که در گذشته آثار آن بر روی خاک قابل مشاهده بوده به دور نبوده است و آن مورخان که تحت تأثیر مشاهدهٔ زمین‌های نفتی که معمولاً شب‌ها به صورت شعله‌های درخشان دیده می‌شده قرار نگرفته و یا چاه‌هایی که بخار از آن متصاعد می‌شده، دیده‌اند و نتیجه مشاهدات خود را عیناً در تاریخ و یا سفرنامهٔ خود نقل کرده‌اند. به گفتهٔ برخی از مورخان و کاوشگران در مسجد سلیمان آتشکده‌ای بوده که در اثر رخنه کردن گاز از معادن نفتی در سالیان گذشته به طور متداوم مشتعل بوده است. (نگارنده)

هندیجان در طول تاریخ

هندیجان کنونی، گذشته‌تاریخی و بسیار کهنی داشته است که حائز تمدن والا و فرهنگی شایان بوده است. برخی آثار بدست آمده که بر اثر فرسایش خاک و یا طغیان رودخانه دیده شده است، حکایت از یک تمدن کهن دارد. در این منطقه تپه‌هایی وجود دارد که اگر سازمان میراث فرهنگی همت نماید با استفاده از کاوشگران و باستان‌شناسان به حفریاتی دست یازد، بی‌گمان پی به آثار گرانبهایی خواهد برد که بسیاری از اسرار تاریخی این مکان و بنادر زیر آب و خاک خفته و روستاهای کهن این بخش باستانی را آشکار خواهد ساخت.

پیش از همه مورخان نخستین کسی که درباره جنگ ایرانیان با هندوان در این مکان سخن رانده است، مسعربن مهلهل خزرجی معروف به «ابودلف» شاعر و جهانگرد عرب است که در سال ۳۴۱ هـ.ق سفری به ایران داشته و درباره هندیجان اطلاعات مفید و مختصری بیان نموده است، او در سفرنامه مختصر خود دیدنی‌های قابل تأملی را نوشته و گفته است؛ میان ارجان (بهبهان) و آسک قریه است به نام هندیجان، در قریه آثار و بناهای تاریخی عجیبی مربوط به دوران «عاد» موجود است. در این قریه برای بدست آوردن گنجینه‌ها و آثار تاریخی مانند مصر کاوش می‌کنند. در ارجان تابوت‌های سنگی که از شاهکارهای هنری و همچنین آتشکده‌های متعدد است، وجود دارد. می‌گوید هنگامی که گروهی از مردم هند برای از بین بردن سلطنت یکی از پادشاهان ایران آمده بودند در این مکان میان آنها جنگ

درگرفت و ایرانیان بر هندی‌ها پیروز شده و آنها را شکست دادند، اکنون این مکان را مقدس می‌شمارند.

چنان که در تعلیقات «مینورسکی» بر رساله «ابودلف» آمده است، هندیجان با هندیان یکی نیست. هندیان بر سر راهی واقع است که از دهملایه خط راست به طرف خلیج فارس امتداد دارد و در حدود بیست مایل بالای دهانه رودخانه هندیجان است اما «هندیجان» در میان بهبهان و «آسک» اشاره موضع دیگری است. دهملا واقع در کنار رود هندیان نقطه مهمی است که کم و بیش میان راه بهبهان در جنوب خرابه‌های ارجان و فلاحیه (شادگان) واقع است و چندین جاده از آن می‌گذرد. لازم به تذکر است که امروزه تفاوتی بین هندیان و هندیجان وجود ندارد و هود و نام بر هندیجان اطلاق می‌شود. هندیجان امروزی باز مانده یک کشور کهنسال و تاریخی است که در روزگاران گذشته به هندعلیا شهرت داشته است.

درباره دهملا ضمن نوشتاری در صفحات آینده سخن خواهیم داشت.

وجه تسمیه (نامگذاری) هندیجان

درباره وجه تسمیه یا نامگذاری و نخستین مکانی که هندیجان کنونی در آنها بنا شده که قدمتی ۳۰۰۰ ساله دارد، نخست به چند پرسش از مورخان نیازمندیم.

۱ - آیا هندیجانی که پیشینه تاریخی سه هزار ساله دارد بعد از پیدایش حکومت‌های ایلامیان و سومریان و دولت‌های ماد و هخامنشیان وجود داشته است یا خیر؟

۲ - اگر وجود داشته در چه زمانی و چه مکانی بنا شده؟

۳ - آیا بنا به گفته‌های و نوشته‌های خودتان در زمان حمله اسکندر به ایران همین نام را داشته؟ پس چرا بعضی از شما مورخان و یا جهانگردان مکان آن را جابه جا نشان داده و نام آن را تغییر داده‌اید؟ مثلاً مرحوم ابودلف خزرجی که نخستین جهانگردی است که به ایران آمده در مقاله ۶۴ خود هندیجان را قریه‌ای میان آسک و ارجان برخلاف نقشه‌ای که خودش کشیده نشان داده است و جنگ بین ایران و هند را در این مکان دانسته است. چرا مقدسی در صفحه ۴۵۳ کتاب خود از مکانی به نام «دهلیزان» واقع در فاصله دو متری ارجان

در سر راه رامهرمز نام می‌برد و می‌گوید اینجا همان هندیجان است که نام آن تغییر یافته و دور نیست که جنگ اردشیر بابکان با اردوان چهارم در همین محل بوده است. آقای مسعود ملحان خبرنگار محترم روزنامه جمهوری اسلامی در هندیجان ویژه استان خوزستان در گزارش بسیار مبسوط و ارزنده‌ای که درباره هندیجان در شهریور ماه ۱۳۷۶ نگاشته‌اند با استناد به فارسنامه ناصری و جغرافیای مفصل ایران ص ۱۶۴ که شاید مقرون به حقیقت باشد، نوشته‌اند که هندیجان از نظر جغرافیایی بر اثر فرسایش آب رودخانه زهره بارها تغییر مکان داده است. جایی که در حال حاضر امامیه خوانده می‌شود و در مشرق خود مکان ماهیگیری است، یک زمانی شهر هندیجان بوده یا این که در قسمت مشرق هندیجان فعلی امامزاده‌ای به نام میرمحمد است که در حدود ده کیلومتر با خلیج فارس فاصله دارد، زمانی هندیجان بوده و مسکونی بوده این همان شهر هندیجان بوده که ۴۰۰ یا ۵۰۰ سال سابقه تمدن دارد.

نوشتار آقای ملحان در روزنامه جمهوری اسلامی را به این دلیل می‌پذیریم که نهادن نام «امامیه» بر هندیجان را بارها از اشخاص سالخورده و مورد اعتمادم شنیده بودم ولی علت جابجایی بندر هندیجان را در مکانی که نشان داده‌اند نمی‌دانستم از سویی دیگر ایشان در نوشتن گفتارشان از منابع معتبری استفاده نموده‌اند. اما وجه تسمیه هندیجان که معرب «هندیگان» است به این آسانی نیست، زیرا مورخان شرقی نیز در بیان نام هندیجان و وجه تسمیه آن دچار اشتباهات فراوان شده‌اند. چنان که یاقوت حموی مؤلف معجم البلدان از وقوع نبردی بین ایرانیان و هندی‌ها گزارش کرده و گفته است که ایرانیان در این مکان بر هندوان پیروز شدند و به همین جهت آنها را هندیان یا هندیجان نام نهاده‌اند.

مؤلف مجمل التواریخ و القصص نیز در داستان پادشاهی بهرام گور روایتی آورده است که اندر پادشاهی داد و عدل از همه نیاکان بیفزود و از آن شادتر پادشاه نبود و نباشد و دیرتر و مردم رعیت از آن به نشاط و در ایام وی کس را هیچ رنج و ستوه نبود جز این که مردمان بی‌رامشگر بودند. پس به فرمود تا به ملک هندوان (شنگل) نامه نوشتند و از وی «گوسان» خواستند و گوسان به زبان پهلوی خنیاگر، رامشگر بود. پس از هندوان دوازده هزار مطرب از

زن و مرد بیامدند. تا شادی به دل مردمان و بندگان خدا بنشاند. پس به زمان او دوازده هزار زن و مرد رامشگر و بربط زن از هند بیاوردند که هنوز بجایند از ایشان در ایران عین این عبارت در شاهنامه استاد سخن سرای ایران حکیم ابوالقاسم فردوسی به نظم در آمده است که ما عین آن را به نظر خوانندگان گرامی می‌رسانیم.

این عبارت منظوم از شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی (ره) نقل می‌شود.

مگر مرد درویش کز شهریار — بنالد همی از بد روزگار
که چون می‌گسارد توانگر همی — بسر بر ز گل دارد افسر همی
به آواز رامشگران می‌خورد — که ما مردمان را به کس نشمرد
بخندید زین نامه بیدار شاه — هیونی بر افکند پویان به راه
به نزدیک شنگل فرستاد کس — چنین گفت کی شاه فریاد رس
از این لوریان برگزین ده هزار — نر و ماده بر زخم بربط سوار
به ایران فرستش به رامشگری — کند پیش هر کهتری، مهتری
چو بر خواند آن نامه شنگل تمام — گزین کرد ز آن لوریان بنام
به ایران فرستاد نزدیک شاه — چنان کان بود در خورد نیکخواه
زن و مرد ایشان ده و دو هزار — که بر زخم دستان بدندی سوار

(تا آخر)

تا آنجایی که من نوشتارهای برخی از تاریخ نویسان متقدم و متأخر به ویژه شاهنامه فردوسی را تا پایان خوانده‌ام، بر این باورم که بهرام گور در دوره ۱۸ ساله پادشاهی خود (از سال ۴۲۰ تا سال ۴۳۸ میلادی) که بر اریکه سلطنت ایران پایدار بود پادشاهی دادگر می‌بود و داستان آوردن لوریان را به ایران چندان دور از راستی نمی‌دانم این رامشگران که به نام خنیاگر از هند به ایران آمده‌اند، گویا بهرام گور به هر یک گاو و خری و هزار خروار گندم داد تا برزگری نمایند و برای مردم رامشگری کنند. اینان که از عهده برزگری برنیامدند گندم‌ها را خوردند و گاوان وخران را فروختند و به نزد بهرام گور آمدند. بهرام آنان را به گرد ایران گشتن و شادی مردم را فراهم آوردن واداشت برخی از مورخان گفته‌اند: این

رامشگران هندی در این محل ساکن شدند و آنجا را از آن پس هندگان و یا هندیجان نامیدند.

بنابراین ارتباط نام هندیجان که بیش از ۳۰۰۰ سال پیشینه تاریخی دارد با نام امروز هندوستان که در گذشته (بهادرات یا بهارانا) نامیده می‌شده است چندان وابستگی ندارد.

عده‌ای محققان بر این باورند که نام قدیم خوزستان که سرزمینی شکرخیز بوده و می‌باشد (هند) بوده و چون خوزستان از لحاظ شکرخیزی دست کمی از هندوستان امروزی نداشته و نی‌شکربسیار خوب در آن به عمل می‌آید و پس (هند) به معنی شکر هم آمده و هندوستان به معنی شکرستان است بدین جهت خوزستان را هند می‌نامیده‌اند. از سوی دیگر واژه (هند) منحصر به هندوستان نیست و این واژه بر سر بسیاری از شهرها و روستاها و میوه‌ها و حتی آدم‌ها هم درآمده هندیجان هم یکی از این شهرها و یا روستاها بوده است.

همچنین گفته‌اند خوزستان مأخوذ از نام قومی است به نام اخوز که در این سرزمین می‌زیسته‌اند. برخی از مورخان درباره درستی این نام تردید نموده‌اند. اما با توجه به نوشتاری که قبلاً درباره وجه تسمیه خوزستان نوشتیم، در آثار زبان پهلوی واژه (اوژ) پارسی بگونه (هووج) تلفظ شده است و را ولیسیون باستان‌شناس انگلیسی بر این باور است که واژه (هپوجستان) و اجار مندرج در مجمل التواریخ و القصص از کلمه هووج پهلوی گرفته شده و این اسم در زبان پارسی (هوز) شده و این (هوز) تبدیل به (خوز) شده و واژه‌های (خوزستان) و اهواز) هر دو از کلمه‌های (اوژ) و (خوز) که ایلامی هستند، گرفته شده‌اند.

چندین بار در سنگ نوشته‌های داریوش هخامنشی، خوزستان (هووجه) و خوزستانی (هووحپیه) نامیده شده‌اند.

این واژه در فارسی (هوز) شده که جمع عربی آن اهواز است و در اینجا می‌بینیم که حرف (ه) به (خ) تغییر یافته که در زبان‌های باستانی ایران مانند این بسیار دیده می‌شود. مثل (هووزمیه) به جای خوارزم و (هور) به جای خور(شید) درآمده است. پیش از این نوشته‌ایم که تاریخ‌نویسان گذشته و حتی معاصر ما (محمدعلی امام شوشتری و حتی آقای ایرج افشار سیستانی) هندیگان را معرب هندیجان یعنی جایگاه هندیان دانسته‌اند. ما می‌پذیریم که دیر زمانی تیره‌ای از طوایفی به نام طِروجط از مردم سند پاکستان و هند در حدود هندیجان و

جراحی و شهرستان رامهرمز و روستای جایزان مسکن داشته‌اند، اما ما نمی‌توانیم به دلایل زیر نام هندیجان را به قومی غیر ایرانی نسبت دهیم. زیرا به خوبی می‌دانیم که نامورترین یادگاری که از نام هند در منطقه میانه بصره تا کارون و کوه‌های بختیاری پایدار مانده نام شهر هندیجان است.

روایت داستانی یاقوت حموی منحصر به هندیجان نیست. ما نام‌های بسیاری داریم که واژه و یا پیشوند هند یا اند در آنها بکار رفته است مانند: ابله و بصره را که فرج الهند می‌نامیده‌اند و یکی از باغ‌های سلطنتی مداین را که خسرو پرویز در آنجا گرفتار گردید، باغ هندوان (بنا به ضبط طبری) می‌نامیده‌اند و نیز پل آجری اهواز قدیم را پل هندوان می‌خوانده‌اند. جزء اول واژه اندامش (اندیمشک) دزفول و اندکا در کوه‌های بختیاری مرتبط بدین نام است. در برخی از نقاط ایران شهرها و روستاهایی داریم که کلمه هند در آنها نمایان است مانند: هند و آباد در مهاباد، هندلان در شهرستان میانه، هندوآباد از روستاهای شهرستان بیرجند. هندی کندی در بخش سیروان زنجان هندوان در شهرستان بیرجند، هندویان در شهرستان خوی، هندوانه در کوچصفهان رشت، هندوآباد از روستاهای نیشابور و ده‌ها نام دیگر. همچنین نام‌های دیگری که با پیشوند (اند) آغاز می‌شوند مانند: اندیکا در لرستان اندی کلاروستایی در بابل (اندیو) که در زبان پهلوی نام انطاکیه است. اندویکا در مسجد سلیمان، از میوه‌ها (هندوانه) از آدم‌ها (هندوخاله) و امثالهم.

اند و هند

در دستور زبان پارسی، دو واژه «اند» و «هند» پیشوند به شمار می‌آیند.

اما از قرائن و شواهد چنین برمی‌آید که پیشوند اند در واژه‌هایی مانند اندکا و اندامشک یا اندیمشک، اینجان ـ اندوه و اند یا و غیره با رود و رودخانه و آب مناسبتی وجود داشته باشند. چنان که بیشتر شهرها و روستاهایی که نامشان با این واژه آغاز می‌شود رودخانه کوچک یا بزرگی در کنار خود داشته و دارند و آنچه مسلم است آن است که آب در باور و اعتقادات ایرانیان گذشته از احترام خاصی برخوردار بوده و آلوده ساختن آب را

گناهی نابخشودنی می‌شمرده‌اند. و پیوسته چشمه‌های آب و رودخانه را نظر کرده ناهید و آناهیتا فرشته آب می‌دانسته‌اند، همان باوری که بعد از اسلام درمیان ایرانیان مانند پاک نگاهداشتن آب و نه بریدن درخت را در بعضی نقاط نظر کرده حضرت فاطمه و ائمه اطهار قلمداد کرده‌اند تا این دو عنصر مفید و کمیاب در ایران را از دستبرد و قطع کردن و آلوده ساختن مصون بدارند، علاوه بر این می‌دانیم که گروه صائبان یا صبی‌ها که خود فرقه‌ای مذهبی مربوط به قبل و یا همزمان با ظهور مسیح بوده‌اند ومردمی پاکیزه و نجیب و صبور بوده و مغتله شهرت داشته و گفته‌اند که از پیروان حضرت یحیی می‌باشند در هنگام مهاجرت به خوزستان ایران درکنار رودخانه مسکن گزیدند. این فرقه در قرآن مجید هم از آن یاد شده و متأسفانه در طول تاریخ گمنام مانده‌اند.

و بازماندگان آن هنوز در خوزستان به کار نقره‌سازی و میناکاری و زرگری مشغولند و گفته‌اند که خود شاخه‌ای از گنوسی‌ها می‌باشند و آنها مدتی نیز در هندیجان و درکنار رود زهره می‌زیسته‌اند. امروزه کسی از آنان در هندیجان باقی نمانده امّا در بندر ماهشهر عده معدودی از آنها دیده می‌شود و بیشترشان در اهواز به کسب و کار مشغولند.

هندیجان در قرون اخیر بیشتر از امروز آبادان بوده و یکی از بنادر پر بار و با رونق کرانه شمالی خلیج فارس به شمار می‌رفته است. بازارهای پر داد و ستد داشته است و بازرگانان مهم در این بندر به کار تجارت و معاملات عمده بازرگانی با بنادر در هر دو کرانه خلیج فارس و دریای عمان اشتغال داشته‌اند. و جمعیّت هندیجان در سده گذشته اخیر خیلی بیشتر از امروزه بوده ولی متأسفانه در اثر سه بار طاعون در سال‌های ۱۲۴۷ ، ۱۲۷۴ و ۱۳۰۵ در دوره قاجاریه و اوایل سلسله پهلوی اکثر جمعیّت خود را از دست داد و آن را به ویرانی کشانید.

این که هندیجان یکی از شهرهای کهن خوزستان است و آن را معرب هندیگان به معنی جایگاه هندیان دانسته‌اند نادرست و بی‌مورد است. و نمی‌توان به گفته یاقوت حموی مؤلف معجم البلدان که وقوع نبردی بین ایرانیان و هندیان راکه صحت و سقم آن نامعلوم است، این شهر باستانی را هندیان یا هندیجان نامید. اگر هندیان در این نبرد غالب شده بودند و

هندیجان مغلوب، گفته یاقوت تا حدودی قابل قبول می‌بود. شهری که پیروز شده باشد چرا نام خودش را به کشور مغلوب بدهد. آیا به نظر شما (خواننده عزیز) شگفت‌آمیز نیست؟

نامورترین یادگاری که از نام هند در منطقه میانه بصره تا کازرون و کوه‌های بختیاری پایدار مانده است همین نام هندیجان است و بس.

شهرک امروز دهملا هندیان قدیم

دهملا شهرکی باستانی است که امروز در شمال خاوری هندیجان واقع شده است. فاصله هندیجان تا دهملا ۴۰ کیلومتر است. این شهرک مانند هندیجان بواسطه رود زهره به دو نیمه شمالی و جنوبی تقسیم شده است. این شهرک به استناد گفتارها و نوشتارهای برخی از مورخان و محققان و جهانگردان معروف و معتبر روزگارانی یکی از شهرهای باستانی و تاریخی بوده و روستاهایی در اطراف خود داشته که به مرور زمان ویران شده و آثاری از آنها بجا مانده است.

نخستین جهانگردی که در سال ۳۴۱ هـ.ق به ایران آمده مسعربن مهلهل خزرجی معروف به «ابودلف» شاعر و جهانگرد عرب بوده که به این شهر آمده و به خط مستقیم با قایق از رودخانه هندیان به خلیج فارس رسیده و از آنجا به بصره رفته است و درباره دهملا گفته است که؛ دهملا واقع در کنار رود هندیان نقطه مهمی است که کم و بیش میان راه بهبهان جنوب خرابه‌های ارجان و فلاحیه و دورق واقع است و چندین جاده از آن می‌گذرد.

یاقوت حموی ج ۴ ص ۹۹۳ معجم البلدان نوشته است؛ هندیجان را نباید با هندیان امروزی یکی دانست، زیرا هندیان بر سر راهی واقع است که به خط مستقیم (شرح مقاله ۶۸) به طرف خلیج فارس امتداد دارد و در حدود ۲۰ میل بالای دهانه رودخانه هندیجان می‌باشد.

قزوینی (ج ۲ ص ۱۸۲) هندیجان را که ابودلف قریه بسیار قدیمی می‌داند و هندیان را که در آن چاهی است که دود از دهانه‌اش بیرون می‌رود هر یک را جداگانه ذکر کرده است و این خود نشانگر آن است که این دو شهر یا دو بلوک یعنی (هندیجان) و (هندیان) همزمان

یکدیگر بوده و قدمت تاریخیشان یکی بوده است و هر دو از بخش‌های ولایت بزرگ ارجان بوده‌اند. و تنها تفاوتی که از نظر اسمی با یکدیگر دارند آن است که قوم (زط) یا گات در دوره ساسانیان از سند پاکستان و هندوستان به نام هندی به ایران آمده‌اند. ابتدا در شهر هندیان (دهملای امروزی) سکونت گزیده‌اند و بدین جهت آن را هندیان نامیده‌اند. ما در پیرامون این شهرک باستانی و تاریخی آثار تپه‌های متعددی به نام‌های تپه مردو، تپه شاه ابوالقاسم، تپه صاحب الزمان و تپه‌های دیگری را می‌بینیم که روزگارانی روستاها و دیهه‌های سرسبز و آبادانی بوده‌اند که بهترین نشانگر عظمت و بزرگی این شهر باستانی است که از توابع ولایت بزرگ (ارجان) بوده است. این شهر پیش از طاعون در سال ۱۲۴۷ قمری که هندیجان و بیشتر شهرهای خوزستان را ویران نمود شهری پر جمعیّت و دارای بازارهای بزرگ و دکان‌های متعدد برای پیشه وران اعم از زرگر، نمدمال، جاجیم باف، عباباف، کفاش، بازرگان، دکان نانوایی، گرمابه، مسجد و مکتبخانه بوده و پذیرای مردمی بوده که از فارس و کهیکیلویه عازم زیارت عتبات کربلا و مکه معظمه و مدینه طیبه بوده است.

در کتاب (هندیجان، تمدنی خفته در خاک) تألیف آقای غلامرضا درویشی چاروسایی صفحه ۷۱ از قول اهالی محل خوانده‌ام:

ایل لرچاروسا که در سال‌های ۱۲۵۲ قمری به بعد در این منطقه سکنی گزیدند. شخصی به نام ملا علی مراد چاروسا به همت طایفه‌اش کانالی را برای آبیاری کشاورزی از شمال رودخانه هندیجان به طرف مغرب حفر کرد، این مکان به پاس زحمات این مرد بزرگ ده ملا یعنی روستای ملا نامیده شد.

این سخن از قول اهالی از دو حالت بیرون نیست، یا راست است یا دروغ، اگر راست باشد مرحوم ملا علی مرادکه مردی بزرگ و دانا بوده نباید به پاس کانالی که کنده است نام شهر و یا دهی راکه بنیانگذارش کس دیگر می‌بوده و وجه تسمیه‌ای داشته روی نام خود نهد. برای مثال مرحوم شیخ سلامان کعبی که مردی نیک نام و خیراندیش بود پس از مرگ نادرشاه در سال ۱۲۶۲ قمری هنگامی به ده فلاحیه آمد که کویرانه‌ای بیش نبود و به قول عرب‌ها (فی الفلاحیه خنزیر سکن) یعنی در ده فلاحیه گراز سکونت دارد. این مرد بزرگوار

کمر همت بر میان بست. ابتدا سدی در جلو کارون بنا کرد و آب را به ده ویرانه فلاحیه رسانید و آن را بسان شهری آباد گردانید. چاپلوسان شایع نمودند که فلاحیه تبدیل به سلمانیه شده شیخ بر آشفت و گفت این ده فلاحیه بوده حالا شهر فلاحیه است. نام مرا روی آن نگذارید.[۱]

و اما اگر اهالی برای خوش آیند آقای درویشی چنین دروغی را گفته باشند، ایشان که جوانی تحصیل کرده و تاریخ نویس هستند نباید چنین دروغی را باور کنند.

از سوی دیگر مگر در مناطق هندیجان، چم خلف عیسی و یا از بازماندگان خود دهملا هیچ ملایی نمانده بود که مرحوم ملا علی مراد با طایفه‌اش از چهار روستا بیاید و با کندن چنین کانالی این ده طاعون زده را آباد گرداند و نام خود را بر روی آن نهد. مرحوم ملا علی مراد که مردی بزرگ و صاحب طایفه بود چرا در یکی از چهار ده خودشان چنین خدمتی نکرد که به دهملا بیاید و نام خود را بر روی این ده ویران شده بگذارد.

---

۱ - جغرافیای تاریخی شادگان، تألیف (نگارنده).

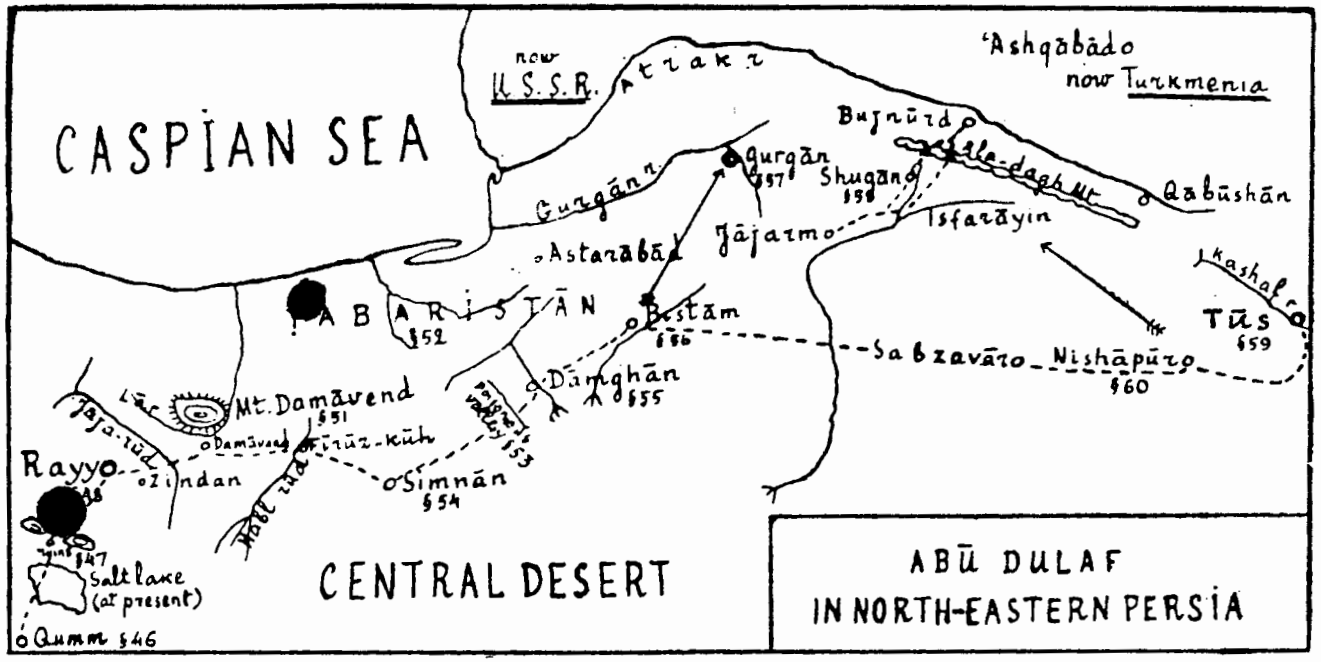

نقشه ابودلف در شمال شرق ایران

بخش چهاردهم

● زِط ـ جِط ـ گات ـ کولی‌ها

زِط ، جِط و گات[1]

زِط و جِط که زوت و جت هم نوشته‌اند. هر چهار با لهجه‌های گوناگون ظاهراً یکی است و نام طوایفی می‌باشد که در حدود هندیجان و جراحی و شهرستان رامهرمز و روستای جایزان مسکن داشته‌اند.

اینها کیستند و از کجا آمده‌اند؟ همانگونه که هندوستان کنونی را هند می‌نامیم کله زِط و جِط نیز در سند پاکستان وجود دارد و شباهت و قرابت اسمی باعث شده که اینان را از مردم سند و هند بشمارند، در صورتی که اشتباه است و اینان نیز در ایران سابقه زیاد دارند.[2]

محمدعلی امام شوشتری در این باره به گفته برخی از مورخان با پژوهش‌هایی که خود انجام داده‌اند چنین می‌نویسند: در ایام پادشاهی ساسانیان دسته‌ای از مردم هند که به نام جات و گات نامیده می‌شدند در این حدود نشیمن کرده از این جهت آن سرزمین به نام ایشان هندیان یا هندیگان نامیده شده است. و کلمه زط که نام شهری بوده است در بلوک جراحی قدری شامل هندیجان همان جات است.[3]

در قابوس آمده است زط بضم زاء طایفه‌ای از مردم هند است، معرب آن جست به فتح جیم و قیاس مقتضی آن بود که زط به فتح (زاء) گفته شود.[4]

---

۱ - در زبان و گویش محلی هندیجانیان واژه‌های (زوطه) و (گاته) نسبت به دیگران بکار برده می‌شود.

۲ - نگاهی به خوزستان، تألیف ایرج افشار سیستانی، ص ۱ - ۴.

۳ - تاریخ جغرافیایی خوزستان، ص ۲۶۸.

۴ - دیار شهریاران.

بنا به روایات ایرانی بهرام گور پس از فتح خود نسبت به هیاطله به هند رفت، پادشاه هند را در ازای جلوگیری از هیاطله که برای کشورش خطرناک بود. ایالت سند و مکران را به او واگذار کرد و بهرام دوازده هزار نفر لوری برای رامشگری و خنیاگری از هند به ایران آورد تا برای مردم خنیاگری کنند.(۱)

این گروه در سال ۲۱۹ قمری به راهزنی پرداخته و راه‌های جنوبی عراق و خوزستان را مغشوش کردند، عجیف نام به حکم معتصم عباسی ایشان را به سرحد قوم زط و هندی بردند. اینان چون از راه کابل به ایران آمده‌اند کابلی خوانده شده‌اند و این کلمه به کاولی تبدیل شده و امروزه کولی گردیده است و آنان را غربتی نیز می‌نامند.

ژنرال سایکس (۱۹۲۱ جلد دوم صفحه ۱۱، تاریخ ایران) می‌نویسد: جات در عربی «زات» خوانده می‌شود. و این که خالدبن ولید آنها را در قرن هشتم میلادی (قرن سوم هجری) از دره سند به باتلاق‌های دجله سوق داد و بعد به خانقین از مرزهای ترکیه و سوریه تبعید کرد.

ژنرال سایکس طغیان جات را بدینگونه شرح می‌دهد: در اوایل قرن هشتم میلادی به فرمان ولید اول عده زیادی از جات‌ها یا به قول عرب‌ها باحرم و حشم خود از سند سفلی به باتلاق‌های دجله انتقال داده شدند. به مجرد این که استقرار یافتند در این ناحیه به قتل و غارت و دزدی دست یازیدند.

سران لشکر مأمون در جلوگیری از آنها عاجز ماندند و اولین اقدام معتصم خلیفه این بود که یکی از سرداران مورد اعتماد عرب یعنی عجیف را مأمور سرکوبی آنان نماید.

بالاخره در سال ۲۲۰ هجری یا ۸۳۴ میلادی عجیف با قطع خطوط ارتباطی آنان در مأموریت خود توفیق یافت. قبایل زط تسلیم شدند و پس از آن که در قایق‌ها در معرض نمایش مردم بغداد قرار گرفتند به خانقین در مرزهای سوریه و ترکیه تبعید شدند و گاومیش‌های خود را همراه بردند.(۲)

جرجی زیدان در صفحه ۳۲۶ (کتاب طبقات الامم) گفته است: در ایران این مردم که به

---

۱ - تاریخ ساسانیان، تألیف حسن پیرنیا، ص ۱۶۹.

۲- تاریخ ایران، جنرال سایکس، ج ۲، ۱۹۲۱، ص ۱۱ - ۲. سید جعفر حمیدی، مقاله بندر و دریا شماره ۲۵، سال ۱۳۹.

جهانگردی و تکدی و دزدی و ساختن مناخل و غرابیل و دیدن بخت و طالع زندگی می‌کنند در آسیا و اروپا و آفریقا پراکنده‌اند و در سوریه آنان را نور، در مصر غجر و در ترکستان زنگاری و در روسیا زنگالی و در آلبانی زیگوند[۱] و در ایتالیا زیگانی[۲] و در اسپانیا کیتانوس[۳] نامند، و زنگالی که احیاناً خودشان نیز بکار می‌برند لفظی هندی قدیم است. یعنی سیاهان هند و...[۴] و از تحقیقات جورج‌بور متوفی در سال ۱۸۸۱ که مدت‌ها با این جماعت معاشر بوده به دست می‌آید که آنان از مردم شمال هندوستان می‌باشند و این طایفه در اوایل قرن دوم میلادی از هند به اروپا مهاجرت کرده‌اند. در خصوص زنگالی باید گفت که هنوز هم در ادبیات محلی هندیجان شعر معروف ای سیاه زنگی دلم مکن خون بکار می‌رود که منظور از سیاه زنگی همان سیاه زنگالی است.

از این سیاهان و زنگالی می‌توان در خوزستان به طایفه سیه کلون (سیاه کبود یا سیاه کلاهان) که در شوشتر به نام غلط مزادگان جابر نام برد، اگر چه بهتر است درباره زنگالی‌ها بیشتر توضیح دهیم چرا که زنگالی‌ها یا زنگی‌ها را همان کولی‌ها می‌دانند، که طایفه جت باشند. در بوشهر و نواحی دشتستان به شتربانان (جت) می‌گویند با فتح جیم و سکون ت. در لرستان به کولی‌ها مطرب، تو شمال می‌گویند که سیه چرده هستند با موهای صاف و بینی‌های نازک و بلند. در اطراف هندیجان به آنها غربتی می‌گویند در لرستان نژاد پست‌تر را هندی می‌گویند و اصولاً کلمه هندی Coogy عمله است به معنی تحثیر، برده می‌شود.

درباره این قوم هر مورخی به حدس و گمان خود مطلبی نوشته است. برخی آنان را رامشگر و خنیاگر و گروهی کولی و عده‌ای شبان و بعضی دزد و غارتگر و فالگیر و طالع بین معرفی کرده‌اند و چهره‌ای از آنان ساخته‌اند که هم طرب‌انگیز است و هم خوف‌آمیز و بدینسان داوری درست تاریخ را نادیده انگاشته‌اند.

1- Zigond

2- Zikani

3- Kitanos

۴ـ تحقیقات جرج‌بور و متوفی ۱۸۸۱م، اقتباس از مقاله بندر و دریا نوشته دکتر سیدجعفر حمیدی.

ثعالبی نیشابوری مؤلف تاریخ ثعالبی (نیمه سده اول ۵ هـ.ق) می‌نویسد: عصر روزی بهرام از شکارگاه باز می‌گشت، بر گروهی گذشت که بر کنار سبزه لب گشت و در رنگ طلاگونه آفتاب به باده نوشی نشسته بودند. این که بساطشان از ساز و آواز که شادی بخش روان‌ها است خالی بود، او را ناپسند آمد، گفتند ای شاه، به یک صد درهم نوازنده‌ای نتوانستیم فراهم آوریم که یافت نشد و گران‌تر بود، بهرام به آنان گفت در این باره می‌اندیشم، آنگاه دستور داد تا به شکل هندی نامه نگاشته آمد که دوازده هزار تن از نامداران و چیره‌دستان در موسیقی را به حضور او گسیل دارد که چنان کرد، و بهرام آنان را در کشورهای خویش بپراکند و به مردم خود دستور داد که آنان را به خدمت گیرند و از آنان بهره‌مند شوند و حقوق آنان را ادا کنند، اکنون این لوریان (کولی‌ها) سیاه چرده که در دمیدن نای و نواختن عود کار دیده‌اند از همان نژادند. کولی‌های اهواز از حدود هشتاد یا نودسال پیش، در روستای کوت عبداله اقامت گزیده و به علت آب و هوای خوب محل دیگر به عزیمت برنیامده و همانجا ساکن شده‌اند. این عده در گذشته از راه مطربی و نوازندگی امرار معاش می‌کردند. حاج عبدالغفار نجم‌الملک می‌نویسد: کولی‌ها از نوع طوایف قرچی در صفحات خوزستان پراکنده دیده می‌شوند، هنر آنها رقص و نوازندگی است و غیره.

کولیان کوت عبداله به زبان عربی تکلم می‌کنند و آوازهای خود را با این زبان می‌خوانند و حتی پوشاک و آرایش آنان نیز به سبک عربی است، ولی زبان مخصوص و قومی خود را فراموش نکرده‌اند و گاه که بخواهند مطلب خصوصی را بین خود مطرح کنند با این زبان سخن می‌گویند.

کولی‌های کوت عبداله نیز مانند اغلب کولی‌های دیگر ساده زندگی می‌کنند و اغلب وسایل زندگانی خود را شخصاً فراهم می‌سازند.[1]

---

۱ - یحیی ذکاء، همان کتاب، (ذکاء، یحیی کولی و زندگی او، ص ۱۷ - ۱۸.)

کولـی‌ها

کولی‌ها نژاد بیابانگردی هستند که از هند برخاسته‌اند. آنان در حوالی سال ۱۰۰۰م. شبه قاره هند را ترک گفتند و به سوی غرب مهاجرت کردند. امروزه افراد این قوم در تمام جهان پراکنده‌اند و شمار آنان بیش از هشت میلیون نفر تخمین زده می‌شود.

این گروه که همواره در اقلیت بوده‌اند، در طول تاریخ شکنجه‌ها و آزارهای فراوانی را متحمل شده‌اند. بسیاری از آنان در سدهٔ ۲۰م. اسکان یافته‌اند. ولی هنوز شمار انبوهی از آنان به شیوهٔ بیابانگردی واقعی زندگی می‌کنند.

بیابانگردی و قرار گرفتن در وضع اقلیت، عموماً مانع آن بوده است که اینان به مدرسه بروند. اما طی سال‌های اخیر کوشش‌های بسیاری به عمل آمده است تا کولی‌ها از آموزش و مزایای اجتماعی دیگر برخوردار شوند.[۱]

تاریخچهٔ کولی‌ها در آسیا، مخصوصاً در ایران طولانی‌تر و بیشتر از اروپا است. نخستین دسته‌هایی از مهاجر کولی در روزگار ساسانیان وارد ایران شده‌اند.

در انجمن آرای ناصری آمده است: شاپور هنگام بستن بند شوشتر چند هـزار از ایـن طایفه از کابل احضار کرده به خوزستان و شوشتر آورد. روز مردان ایشان عملگی کردندی و شب زنان ایشان به کار آب و به رقاصی... بردندی.[۲]

در کتاب مجمل التواریخ و القصص در زیر عنوان پادشاهی بهرام گور آمده است:

و کس را هیچ رنج و ستوده نیافت، جز آن که مردمان بی‌رامشگر شراب خوردندی، پس بفرمود (بهرام گور) تا به ملک هندوان نامه نوشتند و از وی گوسان خواستند و کوسان به زبان پهلوی خنیاگر بود. پس از هندوان دوازده هزار مطرب بیامدند زن و مرد و لوریـان (کولی‌ها) که هنوز بجایند از نژاد ایشان و آنان را ساز و چهار پا داد، تا رایگان پیش اندک مردمان، را مشی کنند.

---

۱ ـ ایوانس، آرتور.ر.، کولی‌ها در برابر جهان امروز، پیام یونسکو سال ۶، شماره ۶۳، ص ۴.

۲ ـ ذکاء، یحیی، کولی و زندگی او، ص ۱۷ ـ ۳. بهار، ملک الشعرا، محمدتقی، مجمل التواریخ و القصص، ص ۶۹.

تصویری از کولی‌های قدیم ترکیه

بخش پانزدهم

- رود زهره
- مکله سمیرامیس
- مانی نقاش در هندیجان
- آثار باستانی هندیجان

رود زهره یا ناهید و آناهیتا

سال‌ها است که نام زیبا و پر خیر و برکت زهره بر سر زبان‌ها است. اما متأسفانه نه تنها مردم عامی بلکه عده‌ای از مورخان هم از سر چشمه‌ها و مسیر آن آگاهی درستی نداشتند و ندارند. بنابراین بسیار بجاست که بنده (نگارنده) که آگاهی‌های نسبتاً جامعی که درباره آن در سال ۱۳۱۶ هـ.ش بدست آورده‌ام، جهت اطلاع بیشتر خوانندگان گرامی به ویژه همشهریان عزیزم دربارهٔ این رود پرپیچ و خم بیان نمایم. باشد که شکرانه این نعمت خدادادی را بجا آورده باشیم.

این رودخانه ابتدا از آبرفت‌ها و سرچشمه‌های کوه‌های بویراحمد علیا از خاور روستای «برشته اردکان» برمی‌خیزد و در مسیر خود رودهای برغان و اردکان را در برمی‌گیرد و در تنگ رودیان دشمن زیاری به رودخانه «شیر» از بخش سردسیر دهستان جاوید در می‌آمیزد و پس از پیوستن به رودخانه‌های سالاری در خاک ممسنی به نام رود «شور» نامیده می‌شود. رودخانه‌های کوچکتری به این رودخانه می‌پیوندند. یکی رودخانه چهل چشمه و دیگری پسکوشککی نامیده می‌شود، که آنها نیز به رودخانه شیرخفرجاولی داخل می‌شوند. یکی دیگر از شاخه‌های این رودخانه از آب‌های منطقه‌های براق و ریگون که اهم آنها به نام رود خرکش معروف است، که آن هم در نزدیکی روستای گیلومهر جاوید به رودخانه شیر مشهور است. رودهای کوچک دیگری از چشمه‌های بورجان و غیره سرچشمه می‌گیرند و وارد این رودخانه می‌گردند و در تنگ رودیان رودخانه شش پیر نامیده می‌شود، می‌آمیزد و

پس از طی مسافتی در ناحیه دشمن‌زیاری به رود شور پیوسته نام رود شور به خود می‌گیرد.

این رودخانه پس از پیمودن راهی دراز از طریق خاک دشمن‌زیاری و آبیاری مناطق نامبرده از روستای فهلیان و سراوان وارد منطقه‌های مال مهمید و بردانگون بکش می‌شود و از آنجا از طریق تنگ برون[1] از میان روستای شوشت باشت گذشته و پس از پیچ و خم بسیار به رودخانه خیرآباد می‌پیوند و به نام رود زهره از اراضی زیدون گذشته در قلعهٔ گلاب نزدیک روستای عسکری وارد سرزمین هندیجان می‌شود.

نام این رود قبلاً آروزیس بوده که بعدها به نام رود تاب یا طاب نامیده شده که پس از مشروب نمودن اراضی زیر کشت زیدان قسمتی از زمین‌های هندیجان و نخلستان‌های طویشه و چتله و باغ‌های بلند و بیشه که همگی در دلتای مثلث شکلی واقع شده و به وسیله انهاری نخلستان‌های نامبرده را تا نزدیک بیشه ونهر جمال آبیاری می‌کند به خلیج فارس می‌ریزد.

رودخانه هندیگان یکی از رودخانه‌های بسیار کهن و پر آب خوزستان به شمار می‌رود و چنانچه در پیش گفتیم از شعبات مختلفی در خاک بویراحمد علیا و کوهپایه‌های ممسنی و کهگیلویه سرچشمه گرفته و سرانجام پس از پیچ و خم‌های زیادی در کوهسارها و جلگه هندیجان سرازیر شده و نام رودخانه (تاب) یا (طاب) را به خود گرفته است.

یاقوت حموی در کتاب دایرةالمعارف خود به نام معجم‌البلدان جلد ششم صحفه ۲ در مورد این رود نوشته است: در هیچ جایی به اندازه کناره رودخانه تاب به من خوش نگذشته است.

ناگفته نماند که قسمت علیا و کوهستانی این رود تا نرسیده به سرزمین هندیجان رود زهره نامیده می‌شود و از آن پس به رود تاب که از هندیجان گذشته و به دریا می‌ریزد، موسوم شده است. در محل پیوستن رود تاب به خلیج فارس که به دلتای بزرگ تبدیل شده نخلستان‌های باروری بوده که متأسفانه به علت عدم توجه باغداران مالک همگی به گونه

---

۱ ـ در کنار خاوری این تنگ آثار پلی سنگی در سمت راست دیده می‌شود که در سال ۱۳۱۶ پلی روی این رود ساخته شده. نگارنده که به زیارت امامزاده شوشت رفته بودم در آن شنا کردم.

بیشه و نیزار در آمده و کُنام حیوانات درنده و وحشی شده‌اند.

مؤلف کتاب مجمل التواریخ در مورد پادشاهی بهرام گور شاه ساسانی روایتی آورده (جلد دوم صفحه ۴۰۱) بدین شرح:

«می‌گویند که هندیجان در زمان‌های قدیم شکارگاه قشلاقی بهرام گور بوده ودر بیابان‌های آن گله‌های بزرگ گورخر عبور می‌نموده‌اند.

رودخانه عظیم زهره که در هندیجان به رود تاب شهرت دارد، می‌تواند در اقتصاد، کشاورزی و امور بندری شهر سهم مهمی را ایفا کند. اما دلسوزی می‌خواهد و هزینه و بیدار شدن از خواب گرانبار و گرانسال. زمین‌های خوب و قابل کشت دو سوی رودخانه و بیابان‌های بین دیلم تا هندیجان و هندیجان تا ماهشهر مانند هزاران کیلومتر مربع زمین‌های دیگر بدون کشت و زرع و خشک و تشنه افتاده‌اند و فریادرس می‌طلبند.

از سوی دیگر رودخانه از دیوار استوار و پا بر جایی برخوردار نیست و هر ساله خطراتی را برای اهالی و اماکن کناره آن فراهم می‌سازد. ضمن این که آب رودخانه به واسطه تداخل با آب دریا نیمه شور بوده و قابل آشامیدن نیست و پر از کوسه‌های درنده و خطرناک می‌باشد. آب آشامیدنی تصفیه شده کافی مخصوصاً برای روستاییان زحمتکش که در کرانه‌های این رودخانه سکونت دارند از ضروریات مبرم می‌باشد. (نگارنده)

با این که آثار بازمانده خبر از آبادانی و خرمی و سرسبزی و دلاورخیزی این مناطق می‌دهد و اما ظاهراً شمشیر خونریز مغول و تیمور[1] نیز روزگاری آرامش و آبادانی را از منطقه گرفته است.

جاده بازرگانی اصفهان به بهبهان و بهبهان به مهرویان و هندیجان، روزگاری دراز مانند یک شریان حیاتی، این مناطق تجاری را به قلب کشور متصل می‌ساخته است و گویا تا دروه حکومت صفویه نیز این مراوده برقرار و بازرگانی آن پایدار بوده است. لکن بیماری طاعون سال ۱۲۷۴ هـ.ق در دوره قاجار، شهر هندیگان را به ویرانی دوم خود کشانید. بدون

---

۱ - امیر تیمور تا کنار رود خیرآباد آمده و از آنجا عازم فارس شده و شخصاً به هندیجان نیامده است و در دشت ارژن با سپاه شاه منصور مظفری جنگید و وارد شیراز شد.

شک هندیگان (هندیجان) در گذشته از رونق و اعتبار اقتصادی و کشاورزی مهم و شگرفی برخوردار بوده است. تجربیات دریایی ناخدایان و دریانوردان این شهر که بندری نامدار و پربار بوده است قابل توجه می‌باشد. اما متأسفانه به علت عدم امکانات لازم و نبودن تأسیسات کافی و وسایل لازم دریانوردی و کمبود فعالیت‌های گمرکی و بندری موجب شده بود که با کمال تأسف از تجارب و اطلاعات این دریاشناسان استفاده نشود.

با این که آب رودخانه هندیجان به علت آمیختگی با دریا چندان قابل آشامیدن نیست، اما برای کشاورزی و خدمات شهری بی‌نهایت مناسب است ولی چندان استفاده مطلوبی از این نعمت خدادادی نمی‌شود و تنها سودی که از آن برده می‌شود، آلوده ساختن آن به وسیله وارد ساختن فضولات فاضل آب‌های شهر است که این خود جای تأسف بسیاری بوده و خواهد بود.

رودخانه بزرگ و پر آب زهره که در هندیجان به رود پر آب تاب یا طاب شهرت دارد و شهر را به دو قسمت شمالی (مرکز شهر) و بخش جنوبی از هم جدا نموده و با ساختن یک پل فلزی ویژه پیاده روان و یک پل بزرگ فلزی و بتون آرمه‌ای مخصوص خودروهای سبک و سنگین که اخیراً ساخته شده، علاوه بر عبور پیادگان و خودروها هندیجان بزرگ را به هندیجان جنوبی متصل می‌نماید.

عمق رودخانه پر آب تاب که در برخی از جاها بیش از ده متر می‌باشد، اگر چه در حال حاضر قابل کشتی‌رانی نیست، ولی در هنگام مد دریا که به رودخانه می‌رسد موتور لنج‌های نسبتاً بزرگی اعم از تجاری و صیادی می‌توانند به خوبی و آسانی در این رودخانه عبور و مرور نمایند و خود را به کنار دریا برسانند.

ملکه سمیرامیس

روایت دیگری داریم مبنی بر این که: ملکه سمیرامیس همسر نینوس پادشاه باستانی آشور و بنیانگذار شهر نینوا با بیست نفر از همراهان خود مدتی در هندیگان می‌زیسته است.

توماس مقدس

بنا به روایتی دیگر: توماس یکی از حواریون حضرت مسیح(ع) که به مناسبت معنی آن «دوقلو» پنداشته شده که برادر حضرت عیسی (ع) بوده است، در سفر تاریخی و تبلیغی خود روزگاری در هندیجان بسر برده و دین مسیح را تبلیغ می‌نموده است و خلاصه در هنگام چیرگی پارس‌ها بر مادها و تصرف تمام نواحی ایران نزدیک به پانصد سال پیش از میلاد مسیح در این منطقه به مردمانی برخوردند که آنها را هندی می‌گفتند و تمدنی بزرگ و شگرف داشتند.

آثار بازمانده از تمدن هندیان خوزستان را که احتمالاً ارتباط تنگاتنگ با تمدن عیلام دارد، در سرتاسر منطقه از هندیجان تا بندر دیلم و حتی گناوه و بوشهر می‌توان یافت. بر روی هم برای بازشناخت پیشینه تاریخی و همچنین بازمانده باستانی این نواحی جستجو و کنکاش فراوان و مطالعات بسیار لازم است. همانگونه که یک جستجوی علمی و دقیق بر روی آثار ویرانه‌های بندر قدیمی مهرویان انجام نگرفته و فقط جستجوی اهل محل برای یافتن سکه یا ظرفی در روزهای بعد از باران انجام می‌گیرد و بسنده نبوده و نخواهد بود.

به تازگی در بندر دیلم سکه‌ای پیدا شده که بر روی آن نوشته شده است «ضرب دیلم» همچنین در ویرانه‌های بندرکهن مهرویان سکه‌ای یافت شده که روی آن نوشته شده «محمد» که مسلماً هر دو سکه متعلق به دوره‌های بعد از اسلام بوده‌اند.

برخی از مورخان معتقدند که مهرویان همین هندیجان امروز است که بخشی از آن در بستر رودخانه مدفون است این عقیده چندان قابل پذیرش نیست. زیرا ناصرخسرو هنگام حرکت از بصره و عبادان (آبادان) به وسیله کشتی (بوصی) در پانزدهم شوال ۴۴۳ هـ.ق در اولین بندری که کنار دریا بوده پیاده شده و آن بندر مهرویان بوده است و در سفرنامه خود نامی از هندیجان نبرده و معلوم می‌شود که به هندیگان نرفته است. پس هندیگان و مهرویان نمی‌توانند یکی باشند. اما به سبب نزدیکی شهر احتمال مجاورت و به هم پیوستگی هر دو وجود دارد. آنچه مسلم است هندیگان نیز مانند سایر شهرهای ایران پیوسته از هجوم غارت‌ها و ویرانی‌های متجاوزان و غارتگران در امان نبوده است.

داستان آمدن ملکه سمیرامیس به هندیجان

نینوس[1] پادشاه سومر پس از فتح ممالک آسیا (به استثنای هند و بلخ) در مدت ۱۷ سال مصر و فنیقیه و سوریه و همه سرزمین‌های آسیای صغیر، و به فرمان در آوردن گیلانیان و طبرستانیان و مردمان کنار دریای خزر و پارت‌ها و خوارزمیان، فارس و خوزستان و کرمان را تسخیر نماید. کوشش‌های نینوس برای به چنگ آوردن بلخ بیهوده ماند، راه دشوار این سرزمین و مردمان جنگاورش او را نومید ساخته بود، سرانجام باردیگر با سپاهی مجهز مرکب از هفتصد هزار پیاده و بیشتر از دویست و ده هزار سواره با ده هزار و ششصد گردونه زره‌پوش و سردارانی دلاور رهسپار بلخ گردید. از شهرهای بزرگ آن گذشت وبه شهر بلخ نزدیک شد. شهر بلخ به واسطه بزرگی و داشتن برج و باروهای استوار از همه شهرها امتیاز بیشتری داشت. او خسیارنس پادشاه بلخ همه جوانان کشور خود را به جنگ خواند و چهارصد هزار تن جنگی بیاراست. و راه را بر روی دشمن بست. پس از پیکار سختی آشوری‌ها روی به گریز نهادند و کاری از پیش نبردند و عقب‌نشینی کردند. آشوری‌ها شهر را به محاصره درآوردند. در مدت این محاصره طولانی یکی از سرداران آرزومند دیدار زنش گردید سربازی را از پی او فرستاد. این زن زیبا و باهوش و دلیر سمیرامیس نام داشت. از برای سفر چند روزه خود از آشور تا بلخ رختی تهیه نمود و در بر کرد که کسی نمی‌توانست تشخیص دهد او مرد است یا زن. این جامه که تمام بدن را از آفتاب حفظ می‌نمود و به اعضاء در هنگام حرکت زحمتی وارد نمی‌کرد به اندازه‌ای زیبا و برازنده بود که مادها و پارسی‌ها پس از فتح آسیا آن را برای خود برگزیدند.

سمیرامیس با بیست نفر از همراهانش برای رفع خستگی در بعضی از شهرها از جمله هندیجان دو سه روزی توقف می‌کرد. سمیرامیس چون به بلخ رسید وضع محاصره شهر را بیازمود و دریافت که کدام طرف استحکامات کمتری دارد. به جنگجویان آشوری دستور داد که از این طرف حمله کنید و شهر به تصرف نینوس درآمد. نینوس به رشادت و تدبیر

1- Ninos

سمیرامیس آفرین‌ها گفت و ارمغان‌های گرانبهایی بخشید و شیفته حسن جمالش شد. از شوهرش ممنوس[۱] درخواست که زن خویش بدو رها کند و در عوض لوزان دختر خویش را به او بخشد. شوهر سمیرامیس به چنین سودائی تن در نداد. پادشاه او را بترسانید از این که چشمانش را خواهد در آورد، اگر سر تسلیم فرود نیاورد. شوهر بیچاره از بیم اندوه خود را به ریسمان آویخت و مرد. نینوس پادشاه آشور سمیرامیس را به زنی گرفت و سیم و زر فراوان خزینه بلخ بدست نینوس افتاد. از سمیرامیس پسری به نام نینارس[۲] به دنیا آمد. پس از چندی نینوس بمُرد و چون پسرش خردسال بود. خود سمیرامیس به سلطنت رسید.[۳]

بنابراین هنگامی که سمیرامیس به هندیجان آمد ملکه آشور نبوده است و زن سردار بدبختی بوده که آرزوی دیدارش را می‌کشیده است. (نگارنده)

مانـی در هندیجان

تا چندی پیش درباره کیش مانی کتاب‌هایی که از زمان او یا پیروانش مانده باشد در دست نبود و هر چه در این باب گفته می‌شد از گفته مورخان مسیحی و غیره بود، تا این که چندی قبل در تورفان واقع در آسیای میانه کتاب‌های خطی به زبان ترکی و پهلوی درباره مذهب مانی پیدا شد و چند نوشته راجع به کیش وی بدست آمد. نتیجه سنجیدن این نوشته‌ها با مضامین آنچه که چینی‌ها و مورخین اسلامی و عیسوی نوشته‌اند چنین می‌باشد:

مانی چنان که خودش گفته است در دهی به نام مردی‌نو در نزدیکی بابل به دنیا آمده، اسم پدرش فوتق‌پاتک[۴] بود، در سال ۲۱۵م. دوبار به او الهام شد که مذهب حقیقی خود را منتشر کن و بر اثر این دو بار الهام در سن ۴۵ سالگی در زمان جلوس شاپور اول به تخت، مذهب خود را افشا کرد. به عقیده او عالم بر دو اصل قرار گرفته، خوبی و بدی یا روشنایی و

1- Memnose

2- Ninras

۳- نقل از مجله مهر، شماره ۷، آذرماه ۱۳۱۲، سال اول، صاحب امتیاز مجید موقر.

۴- متعبین تصور می‌کنند که فوتق معرب پاتک است.

تاریکی، خدا صاحب اول است و عفریت دومی.

مانی عقیده داشت که بدی همیشه بوده و تا ابد خواهد بود، درباره انسان و سایر موجودات بر این باور بود که خوبی و بدی در هم آمیخته شده، زیرا انسان دارای روح خوب و بد است. روح خوب رحم و نهاد نیک وحوصله و حکمت را به وجود آورد و روح بد کینه و غضب و شهوت وحماقت را به بار می‌آورد. به عقیده مانی تناقض فقط بین روشنایی و تاریکی است زیرا هیچ کدام به دیگری منتهی یا منجر نخواهد شد و همیشه بوده‌اند و خواهند بود. یگانه چیزی که مانی به آن اهمیت می‌داد عرفان[۱] بود. او تورات را به کلی رد کرده فقط انجیل را قبول داشت و می‌گفت خود آخرین حواری عیسی است و حقایق را آشکار می‌کند.

مانی برای اشاعه مذهب خود کتاب‌هایی تصنیف کرد که یکی از آنها برای شاپور به زبان پهلوی نوشته بود.[۲]

کتاب مانی مزین به صورت‌هایی بوده و این نقاشی‌ها او را در عالم مشهور کرده چنان که از عهد قدیم تا زمان حال ایرانی‌ها او را نقاشی بزرگ می‌دانند و کتاب او را ارژنگ یا ارتنگ نامند.[۳]

این مذهب در ابتدا در بابل که مرکز عقاید و مذاهب مختلف بود، شیوع یافت. بعد به سوریه و فلسطین رفت، پس از آن به مصر رسید و از آنجا به طرابلس و قرطاجنه سرایت کرد. در همان اوان مذهب مزبور در کل فرانسه امروزی و در ایتالیا منتشر گذشت. چنان که در سده ششم میلادی در روم مردم زیادی دارای این مذهب شدند. در آسیا پیروان این مذهب در زمان خلفای عباسی هنوز باقی بودند روحانیون مسیحی با مذهب مانی سخت دشمنی ورزیدند و مورخین اسلامی پیرو آن را زندیق نامیدند. این مذهب ایرانی شد و نام ایران را در اکناف عالم منتشر نمود. درتمام مجالس روحانی ساز و آواز یکی از عبادات مهم به شمار

1- Gnosticisme

۲- یکی از کتاب‌های او چنانچه ابوریحان بیرونی نوشته موسوم به شاپورگان بوده است.

۳- به یاد خوزستان، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

می‌رفته است. در زمان پادشاهی بهرام اول از سلسله ساسانی موبدان زرتشتی شروع به دسته‌بندی علیه مانی نمودند و با تحریک «کارکتر» موبد مو بدان بهرام، مانی را به اتهام ایجاد بدعت و بدآموزی در دین زندانی کرد، مانی مدت ۲۶ روز در زندان مورد شکنجه و آزار قرار گرفت تا سرانجام او را کشتند و پوستش را از کاه انباشته کرده و به دار آویختند تا با وزش باد به حرکت در آید و موجب عبرت بینندگان گردد.

فردوسی درباره جای به دار آویختن نیمه‌های تن مانی در شهر شاپور گرد، واژه بیمارستان را بکار برد. سخن فردوسی قرینه دیگری است که حکایت از آن دارد تا بیمارستان ضمیمه دانشکده پزشکی شاپور گردد. در زمان پادشاهی بهرام نوه شاپور اول نماینده بیاویختند از شارسان دیگر پیش دیوار بیمارستان.

وجود آثار باستانی در سرزمین هندیجان و توابع

منطقه وسیع هندیجان و توابع آن با توجه به منطقه‌ای که می‌بینید در دشتی هموار و پهناور در کرانه‌های نسبتاً دراز خلیج پر جوش و خروش فارس واقع شده و از موقعیت جغرافیایی خاصی برخوردار است و در بین راه دو پایتخت بزرگ شوش و پاسارگاد هخامنشیان قرار گرفته است و از زمان پیدایش شهرنشینی ایلامیان و بابلیان و سومریان و هخامنشیان آریایی نژاد قدمتی هفت هزار ساله دارد.

این سرزمین به شهادت تاریخ دیر زمانی جولانگاه ایلامیان، بابلیان، سومریان، هخامنشان، سلوکیان، اشکانیان و ساسانیان از ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد مسیح تا آغاز پیدایش اسلام و حتی بعد از آن بوده است. بنابراین جای هیچگونه شک و تردیدی نیست که آثاری پربار و ارزشمند در هر گوشه از این منطقه تاریخی در زیر خروارهای خاک نهفته است که ما به ندرت و اتفاقاً برخی از آنها را دیده و می‌بینیم. متأسفانه در اینگونه مناطق از یاد رفته تاکنون هیچگونه کاوش علمی باستان‌شناسی صورت نگرفته که صحت مدعای ما ثابت شود. و اگر آثاری راکه اتفاقاً دیده و یا می‌بینیم چون باستان‌شناس نیستیم ناچاریم به حدس و گمان متوسل شویم و نامی روی آنها بگذاریم.

در حفریات و کاوش‌هایی که مخصوصاً در دورهٔ قاجاریه روی تپه‌های شوش با دست خارجیان مانند دمورگان‌ها و دیولافواها انجام گرفت، بیشتر میراث فرهنگی ما را بردند و در موزه‌های خود جا دادند و گودکندال‌هایی برای ما به جا گذاشتند. ما ایرانیان بحمدالله در کلیه علوم پیشرفت‌های چشمگیری داشته و داریم. چرا برای این کشور باستانی باستان‌شناس تربیت نمی‌کنیم که میراث فرهنگی خودمان را کشف و در موزه‌های خودمان نگهداریم و به وجود باستان‌شناسان خارجی نیازی نداشتم باشیم؟

منطقه وسیع هندیجان و توابع آن با توجه به نقشه‌ای که روبروی این صفحه می‌بینید، در دشتی پهناور و درکرانه خلیج فارس واقع شده و از موقعیت جغرافیایی خاصی برخوردار است و با وجود رودخانه پر آب تاب ما بین راه دو پایتخت بزرگ و باستانی شوش و پازارگاد قرار گرفته است. و از زمان شهرنشینی ایلامیان و بابلیان و سومریان و اکدیان و هخامنشیان آریایی‌نژاد قدمتی هفت هزار ساله دارد.

این سرزمین به گواهی تاریخ از دیر زمان جولانگاه اقوام مختلف از ۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح بوده و بعد از پیدایش اسلام هم میدان تاخت و تاز مغول و تیمور گردیده است. با این اوصاف نمی‌توان وجود آثار مهم باستانی وتاریخی را در چنین منطقه‌ای انکار نمود و اگر بگوییم بعد از شوش و چغازنبیل و هفت تپه و ایذه در خوزستان از نظر آثار باستانی هندیجان است و بس، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

وجود تپه‌های بزرگ و کوچک اعم از پهکون و مارضا[1] در هندیجان، تل بزرگ گرّ گ نزدیک ده کره‌پا، تل‌های سیاست و چوگا (در منطقه فعلی زیدان)، آثار موجود در غرب امامزداه سیدیبر (در روستای آسیاب). آثار موجود ویرانه‌های بندر مهرویان تا هندیجان تپه

---

۱ - به عقیده نگارنده ماه رضا تحریف شده مهزیار می‌باشد و این تپه‌ها که در چم ماه رضا به گفته عوام، احتمال آن را دارد که آثار خانه مهزیار پدر مرحوم علی بن مهزیار باشد که پس از او مباشرش حضرت امامزاده جعفر در آن سکونت داشته که پس از شهادتش به وسیله زارعانش مخروبه شد. حضرت علی بن مهزیار که یکی از فقها و محدثان و دانشمندان نامور شیعه بوده مانند امامزادگان واقعی سیورغال در اراضی هندیجان داشته است سیورغال به معنی ملک و آب و زمینی است که شاه و یا حکام وقت به شخصی عالم یا امامزاده‌ای هدیه نماید.

کدوک در جنوب هندیجان، آثار شهر بزرگی که تپه‌هایش بین کوت مهنا و روستای بزی که برخی از مورخان آن را شهر دیرجان دانسته‌اند. ستون‌های آجری در اطراف هندیجان که نماینده حصاری بوده سنگ‌های نقوش‌داری در کنار رودخانه بدرانی، سکه‌هایی مربوط به آل بویه، گورستانی باستانی، روبروی دبستان شوکت، (عندلیب) که قسمتی از آن را آب برده در هندیجان، آثار کارخانه سفال‌سازی در نزدیک آسک، آثار قلعه باسیف با برج و بارو نزدیک دریا، آثاری از گودال‌هایی روی تپه‌های بندر مهرویان که قاچاقچیان برای بردن اشیاء عتیقه کنده‌اند. عکس حلقه طلایی (حلقه قدرت) و همچنین طرح ایزومتریک آرامگاه ایلامیان که در ارجان به دست آمده و بسیاری آثار دیگر که بهترین و مهم‌ترین مؤید مدعای ما می‌باشد.

ما مردم بخش پهناور هندیجان از یاد رفته که به شهادت تاریخ قدمتی هفت هزار ساله دارد، از اولیای امور اداره و یا سازمان میراث فرهنگی استان کهنسال خوزستان مصراً استدعامندیم که ابراز همت فرمایند و نسبت به آغاز حفریات باستان‌شناسی علمی در این منطقه پر بار فرهنگی اقدام عاجل مبذول فرمایند و اجازه ندهند که قاچاقچیان حرفه‌ای این اشیاء ارزشمند زیر خاک نهفته ما را به یغما ببرند و از میراث گرانمایه فرهنگی ما ناجوانمردانه سودهای کلان دریافت نمایند.

از آثار باستانی موجود که هم اکنون برجایند می‌توان بازار بزرگ و کوچک و دو راسته بازار و ساختمان خانه و حسینیه مرحوم میرعبداله و مسجد مرحوم کربلایی شاه اسماعیل (نزدیک بازار بزرگ) و حمام مردانه و زنانه مرحوم کربلایی محمد را در شهر هندیجان که هر کدام قدمت ۲۰۰ تا ۲۱۰ ساله دارند، نام برد و به شمار میراث فرهنگی در آورد ناگفته نماند که بانی بازار بزرگ و بازار کوچک و دو راسته بازار در هندیجان مرحوم کربلایی محمد بوده است.

دهستان لیراوی

در جنوب بهبهان و کرانه خلیج فارس، دشت پهناوری وجود دارد که آن را لیراوی

دشت می‌نامند و آن سرزمینی است هموار و زراعت آن کلاً دیم می‌باشد و جز آب‌هایی که از چاه کشند، آبی ندارد. درازی آن از شیرونک تا کناره کوه هشت فرسنگ است، سکنه آن از طوایف لر لیراوی می‌باشند. دهدارنشین آن گاهی قصبه احمدحسین و زمانی بندر دیلم بوده است. در میان آن سرزمین آهو فراوان است. ولی حیوانات دیگر بـه عـلت نـبودن آب در تابستان دیده نمی‌شوند. این دهستان همان بلوک ریشهر قدیم است که یکی از بلوکات مهم ارجان بوده است. دهات آن به گفته فارسنامه ابن بلخی عبارتند از: ابوالفتح، احمدحسین، اسفندیار، امام حسن، باباحسنی علیا، بابا حسنی سفلا، بابازیدی، پی انبار، بـنه‌احـمد، بـنه خاطر، بنه اسماعیل، بنه سنان بویرات، بی بی حکیمه، تنوب، چاه تلخ، چاه‌شیرین، شاه عبداله که نزدیک خرابه بندر مهرویان است. کنار کوه، کوه زرد، لیتین، مظفری و بندر دیلم است.

در ریشهر که در روزگار پیشین بلوکی آباد بوده، شهرهایی چند مانند دارگان و سینیز و مهرویان وجود داشته و مرکز آن دارگان بوده است. مـقدسی[۱] مـی‌گوید: دارجـان مـعرب دارگان و در نسخه دیگر دیرجان شهر مرکزی بلوک ریشهر است و آن شهری وسیع و گشاده است. بازاری دراز دارد وخوری از دریا وارد آن می‌شود که کشتی‌ها تا شهر در خور آیند. و مسجد جامع از بازار دور است و دارالاماره روبروی آن است و دارای قصرهای بسیار است.

مستوفی[۲] در صفحه ۱۷۸ کتاب نزهةالقلوب شهر مهرویان را چنین ستوده است:

«مهرویان» را به فارسی ماءرویان[۳] خوانند. شهری در کناره دریا چنان که موج دریا به کنارش می‌رسد. هوای گرم و متعفن دارد. جز خرما میوه‌ای ندارد و آنجا گوسفند کم و بز زیاد است. همچنین گفته است: در سال ۱۱۷۸ که کریمخان زند از خوزستان به فارس می‌رفت اهالی لیراوی از او اطاعت نکردند. کریمخان حکم به تنبیه آنان داد. لیراوی‌ها بـه مـهاور ییلاقی فرار کردند. جمعی از لشکریانش آنها را تعقیب کردند و برخی را کشتند و برخی را اسیر کردند. کریمخان حکم کشتن ایشان را داد.

---

۱ - مقدسی، ابوعبدالله.

۲ - مستوفی، حمدالله، نزهةالقلوب، ص ۱۲۱.

۳ - ماءرویان غلط و مهرویان درست آن است.

گمان می‌رود که این بلوک در دوره پیشین فاریاب بوده و از رودخانه هندیجان مشروب می‌شده است و داشتن شهرهای متعدد و آبادی‌های مهم دلیل این احتمال می‌باشد.

جایگاه شهر دارگان همان باشد که اکنون آن را شهر ویران خوانند. مقدسی در صفحه ۳۵۳ کتاب خود می‌گوید: «ارجان تا این شهر یک منزل و از آنجا تا مهرویان هم یک منزل می‌باشد.»

بلوک بلادشاپور که مرکز آن چومه نام دارد و اکنون جزء کهکیلویه است. همچنین بلوک جنابه که در گفتن آن را گناوه که معرب آن جنابه است از کلمه گندآب آمده و گناوه شهری آبادان بوده است. ابوسعید و ابوطاهر قرمطی مؤسسان مذهب قرامطه از آنجا برخاسته‌اند.

عباهای نازک که آن را جنابی می‌گویند و در اصل جنابی بوده منسوب به آنجاست. مورخان که آثار بین روستاهای کوت مهنّا و یُزی را مربوط به شهر دیرجان دانسته‌اند سخت در اشتباه بوده‌اند. زیرا مقدسی می‌نویسد: دیرجان مدتی مرکز رستاق ریشهر بوده است ولسترنج در کتاب جغرافیای تاریخی خود نوشته است: «زیرارجان رودخانه طاب به دور ریشهر می‌چرخد و این شهر غیر از روستای نزدیک بوشهر است.» ریشهر در نیمه راه ارجان و مهرویان شهر دیگری بوده موسوم به دریان (دیرجان یا درجان) که در قرن چهارم بازارهای قشنگ و ولایتی حاصلخیز داشته است. اهمیت ریشهر تا زمان سلجوقیان پایدار مانده و فارسنامه بلخی از قلعه آن ذکری به میان آورده گوید: در آنجا کشتی می‌سازند. و باز مقدسی در صفحه ۱۵۳ می‌گوید: «از ارجان تا این شهر یک منزل است و از آنجا تا مهرویان (که در کنار دریا بوده) یک منزل است.» بنا به گفته حمداله مستوفی «ایرانیان آن را بربیان می‌گفتند و اسم اصلی آن ریشهر بوده است.» هوایی بسیار متعفّن دارد حاصلش غله، خرما و کتان ریشهر بوده و در تابستان بیشتر مردمش به قلعه‌های بلند بروند و از گرما در امان باشند می‌توان باور کرد که این دیرجان که با چه جان کندنی خود را به شهرهای مهرویان و پریزادگان کنار دریا نزدیک گردانیده بدبختانه جای به این خوبی را رها کند و خود را در آغوش کوت مهنا و بزی بیاندازد. مگر آن که از جان خویش سیر شده باشد، الله یعلم.

آقای دکتر اقتداری که یکی از باستان‌شناسان نامدارکشور ما می‌باشند، نوشته است: و همچون آثاری باستانی آسک یعنی جای دود و آتش فروزان در کوه در محل زبهدیا زاهد سوخته ستون‌هایی وجود دارد که زمانی کارخانه سفال‌سازی بوده است. هم اکنون آثار مخروبه موجود بین دو روستای بزی و کوت مهنا نشان می‌دهد شهری بزرگ ـ نگفته شهر دیرجان ـ در این مکان وجود داشته است. (از اینگونه شهرهای ویران شده از دیرزمان در کشور ما بسیار بوده است.) (نگارنده).

منطقه امامزاده عبدالله

منطقه امامزاده عبدالله که متشکل از روستاهای رگ سفید، زلغه، مالکی و شاه عبدالله در جلگه بین بندر دیلم (در استان بوشهر) و بندر هندیجان (در استان خوزستان) در کنار خلیج فارس و با فاصله شش کیلومتر از رشته کوه‌های زاگرس واقع شده است.

حرم امامزاده عبدالله

در سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۷هـ‌ش که مدیریت دبستان دولتی فرخی باشت و مسئوولیت امور اوقافی کهکیلویه به عهده‌ام محول شده بود، شجره‌نامه‌ی امام زادگان، حضرات امامزادگان عبدالله بن محمد باقر (ع) و امامزاده جعفر (ع) معروف به شاه مشهد و شاهزاده ابراهیم (ع) و شاهزاده حمزه (ع) در نزدیکی ماهشهر و میریغمان (میر رحمان) نزدیک دریا را در کتاب بحرالانساب امیر تیمور گورگانی که نزد سادات طباطبایی ده محرابه باشت بود، به منظور تعیین اراضی موقوفه آن منطقه گرفتم و خواندم و در تابستان سال ۱۳۱۹ مخصوصاً به اتفاق مرحوم ملا رضا رئوفی و آقای حاج حبیب ایرانی به زیارت امامزاده جعفر (ع) معروف به شاه مشهد رفتم و شجره‌نامه آن حضرت را که به خط زیبای آقای ایرانی نوشته شده بود در قاب مناسبی گذاشتیم و به دیوار روبروی در مرقد آن حضرت الصاق نمودیم. شاید هنوز آن قاب‌الصاق شده موجود باشد. همچنین در سفری که در سال ۱۳۴۰ به اتفاق خانواده از ماهشهر به بندر دیلم داشتیم، از این فرصت استفاده نموده و به

زیارت حرم مطهر حضرت امامزاده عبدالله نایل شدیم که آن حرم به بالای تلی بلند در وسط روستا بنا شده بود و خانه‌های اهالی این روستا که اکثراً از دراویش آن حضرت بودند، در اطراف بارگاه ملکوتی آن حضرت ساخته شده بودند. در بالای ساختمان این بقعه متبرکه ویرانه‌های بندر مخروبه حمّاد در کنار روستای بوطاهری[۱] به خوبی دیده می‌شد. شجره‌نامه امامزاده عبدالله که با خط نستعلیق امیرتیمور در کتاب بحرالانساب با چاپ سنگی نوشته شده بود.

در این شجره‌نامه علاوه بر اوصاف آن حضرت و ذکر اسامی اولادش سیورغالی[۲] از اراضی با تعیین حدود و ثغور آن که از سوی امیر تیمور اهدا شده بود، به چشم می‌خورد.

امیر تیمور با این که سرداری جنگجو و خونریز می‌بود و با هر دو دست یکی شمشیر و یکی گرز می‌جنگید، فقیهی عالم و محدثی متبحّر بود با اهل علم و ادب مخصوصاً فقها و شعرا سلوکی محرمانه داشت. در شیراز که آن را فتح کرده بود در مسجد جامع عتیق به قول شیرازی‌ها مسجد نو که کهن‌ترین مسجد از بناهای عمر ولیث بود، نشست و تمام فقها، فضلا و شعرا را به حضور طلبید و از هر کدام پرسش‌هایی می‌کرد. اگر از هر کس پاسخ درستی می‌شنید صله‌ای به فراخور حالش می‌داد. قرآن را از بر داشت و هر سوره را می‌توانست از ابتدا تا انتها و برعکس از انتها تا ابتدا از بر خواند به ائمه اطهار احترام می‌گذاشت و کسانی را بدون جهت نمی‌گشت اما صد بار افسوس که سرداری کینه توز و خونریز بوده. (نگارنده)

بازمانده‌های کنونی مهرویان از کنار روستای بوطاهری تا ویرانه‌های بندر حماد[۳] به

---

۱ - روستای بوطاهری از توابع بخش هندیجان در حال تخریب کامل قرار گرفته. (ساکنان آن به هندیجان مهاجرت کرده‌اند.) در کرانه خلیج فارس قرار دارد که ظاهراً به نام ابوطاهر فرزند عضدالدوله دیلمی نامیده شده و خودش با کشتی از خود روستای بوطاهری به بصره رفته و در آنجا حکومت می‌کرده است.

۲ - سیورغال یا بتول (بضم تا و یا) ملک و آب و زمینی دایر که سابقاً پادشاه و یا امیری به کسی و یا امامزاده‌ای که از در آمدن آن امرار معاش نماید واگذار می‌شد.

۳ - این بندر در شمال باختری شهرستان بندر دیلم کنونی قرار داشته است. به نام حمران قرمطه که بنیانگذار فرقه قرمطه (سده سوم هجری) از اهالی بندر دیلم بوده است نامیده و به بندر حماد معروف شده است و آقای دکتر سید حمیدی می‌نویسد: شخصی عرب به نام حمود از آن سوی خلیج فارس بدین مکان آمده و آنجا را بنا کرده است.

خوبی پیداست به ویژه در کنار حرم امامزاده عبدالله ابن محمد باقر هنوز بازمانده مسجد جامع و آب انبارهای آن دیده می‌شود، ولی لازم است درباره حرم مطهر حضرت امامزاده نامبرده شده مطالبی بنویسیم:

حضرت امامزاده عبدالله بن محمد باقر می‌باشد در کتاب کنزالانساب تألیف سید مرتضی علم الهدی[1] که در کتابخانه استان قدس رضوی با چاپ سنگی نستعلیق موجود است. در صفحه ۴۹ می‌نویسد: امام محمد باقر را هشت فرزند بود، امام جعفر صادق (ع)، عبدالله، قاسم، حسن، ابراهیم، ابوتراب، زید، ثابت و آنگاه می‌نویسد: امام عبدالله بن محمد باقر را چهار فرزند بود بدین اسامی: مالک، محمود، اسود و ایوب و در کتاب بحرالانساب امیر تیمور گورگانی در صفحه ۱۱۲ می‌نویسد: که حضرت باقر را هشت فرزند بود، امام جعفر صادق (ع)، عبدالله، ابراهیم، حسن، ابوتراب. ثابت و دو دختر داشته به نام زینب و ام‌کلثوم و امام عبدالله بن محمد باقر را چهار فرزند بود، محمود، اسماعیل، محمد و اسود. لازم به ذکر است که این کتاب در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود می‌باشد.

در کتاب مقاتل الطالبین تألیف ابوالفرج علی بن الحسین اصفهانی می‌نویسد:

عبدالله بن محمدبن علی (ع) برادر ابوعبدالله جعفربن محمد (ع) می‌باشد، مادر این دو برادر ام‌الفروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر بوده است و مادر ام‌فروه نیز اسماء نامیده می‌شود. اسماء هم دختر عبدالرحمن بن ابی‌بکر بود. ابوالمقدام می‌گوید:

عبدالرحمن بن محمد (ع) بر مردی از بنی‌امیه خروج کرد. آن مرد اموی بفکر افتاد که عبدالله را به قتل برساند. عبدالله این اندیشه را دریافت و به او گفت «ولا تقتلنی اکن لله علیک عتبا و لک علی الله عونا» مرا نکش تا در پیشگاه الهی برای تو یار و یاور باشم.

مرد اموی ابتدا به او وعده دوستانه داد و پس از ساعتی که سرگرمش کرد، شربتی مسموم به کامش ریخت و بدین ترتیب خون پاکش را به گردن گرفت.

آنچه را که ابوالفرج اصفهانی آورده است در بین مردم منطقه امامزاده عبدالله شهرت

---

۱ - این نویسنده سید مرتضی علم الهدی که از فقهاء و برادر سید رضی بوده نمی‌باشد و فقط تشابه اسمی دارد.

داد و سینه به سینه نقل شده است مبنی بر این که شخص اموی معروف به عبدالرحمن بوده و در بندر مهرویان دارای قلعه‌ای بوده است که تا چندی پیش شالوده‌های آن در روستای امامزاده عبدالله بر بقایای ویرانه‌های بندر مهرویان وجود داشته که به خاطر طرح توسعه حرم امامزاده عبدالله از بین رفته است. حضرت امامزاده عبدالله (ع) در این قلعه بر او وارد شده و عبدالرحمن او را مسموم نموده و در خانه خودش به خاک سپرده که این حرم شریف مورد تکریم و توجه شیعیان منطقه امامزاده قرار گرفته است. مخصوصاً شجره‌نامه حضرت امامزاده جعفر معروف به شاه مشهد را در سال ۱۳۱۶ شمسی در نزد سادات طباطبایی روستای محربانه باشت در کتاب حرالانساب امیر تیمور گورگانی خوانده‌ام و در سال ۱۳۱۹ شجره‌نامه امامزاده جعفر را با خط زیبای آقای حاج حبیب ایرانی مزین نموده و در قابی مناسب در حرم آن حضرت الصاق نموده‌ام شاید هنوز هم باقی و موجود باشد. الله یعلم‌بالصواب.

خور[۱]های منطقه امامزاده عبدالله تا بندر دیلم

۱- خور شاه عبداله (مهرویان) که روزگارانی از بزرگترین خورهای این بندر باستانی بوده است. به گونه‌ای که به مسافت نیم فرسنگ از کرانه بندر مهرویان پیشتر می‌رفت و به روستای کنونی مالکی می‌رسیده است. در این باره مقدسی می‌نویسد: «از شهرهای ارجان (بهبهان) در سمت دریا قوستان، داریان، مهرویان، جنابه و سینیز، در سوی کوه جومه، بلاشاپور و هندوان.»

و در چند صفحه بعد آورده است؛ قوستان در نیم فرسنگی دریا بالاتر از مهرویان دارای بازار درازی است که خوری در میان دارد و کشتی در آن در آید. جامع از بازار به دور است و سرای امیر روبروی آن است، کاخ‌های بسیار دارد، مهرویان در کنار دریا و جامع در کرانه است، آبی اندک دارد. درگاه خوره و انبار بصره بشمار آید، و آباد است و بازار خوب دارد[۲]

---

۱ - منظور خلیج‌های کوچک محلی است (پیشرفتگی آب در خشکی).

۲ - ابوعبدالله بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم، ترجمه دکتر علینقی منزوی، بی‌نا، چاپ اول اسفند

آنچه را مقدسی در احسن التقاسیم آورده است، مطابقت دارد با بازمانده مخروبه‌های بندر مهرویان، زیرا در میانه این بندر خوری که هم اکنون معروف است به خور شاه عبدالله می‌گذشته و به مالکی فعلی (قوستان یا سیلینز)[۱] در نیم فرسنگی بالای مهرویان می‌رسیده است که بقای این شهر نیز هم اکنون وجود دارد.

۲- **خور محمدابوالقاسمی** که به گویش محلی محبوالقاسمی نامیده می‌شود. این خور در باختر خورشاه عبدالله با فاصله بیش از یک کیلومتر قرار دارد.

۳- **خور باکولی** به فاصله حدود سه کیلومتر قرار دارد و در غرب شاه عبدالله واقع است و به نظر می‌رسد چون در سده چهارم هجری فرزندان «اباکالیجار» بر فارس حکومت می‌کرده‌اند. این خور مهرویان به نام او نامیده شده است.

۴- **خوربی سرو**[۲] که نزدیک به هزار متر در خاور خور شاه عبدالله واقع است. چون دهانهٔ خاصی برای ورود آب هنگام مد دریا ندارد. آب از چند جهت به آن سرازیر می‌شود، به گویش محلی بی سر و گفته می‌شود.

۵- **خور زندارون** که در خاور خور شاه عبدالله به فاصله کمتر از دو کیلومتر واقع شده است، از این جهت زندارون گفته می‌شود که محل حیوانات زنده بوده است. به ویژه محلی بوده برای آهوانی که گاهی از کوه به صورت گله سرازیر می‌شدند و به طرف کنار خور زندارون می‌آمدند که تا چهل سال پیش گله آهوان به فراوانی در این منطقه دیده می‌شدند.

۶- **خور سیلی** که در حدود ۵ کیلومتری شرق شاه عبدالله واقع شده است و به آن از این جهت سیلی گفته‌اند که مخفف سهیلی است، چون درست در سمت راست ستاره سهیل مشاهده می‌شود.

۷- **خور امام حسن** که در ۲۵ کیلومتری شمال بندر دیلم واقع شده و شرکت نفت در

۱۳۱۶، ص ۴۵۳ و ۴۳۰.

۱ - لازم به ذکر است که سیلینیز یا قوقستان تفاوت دارد با بندر سینیز در شمال غربی گناوه کنونی در روستای حصار واقع در استان بوشهر.

۲ - بی سر و یخی بدون دهانه.

کناره این خور تأسیساتی دارد که با بکار گذاشتن تانکی‌های متعددی درکرانهٔ این خور و با کشیدن لوله‌های زیر دریایی نفت خام درگنبدان را به جزیره خارک برای صادرات به خارج منتقل می‌کند. در دنباله این خور آثار خانه‌های سقف‌دار سنگ ساخته شده بندر پریزادگان[1] نمایان است که اهالی بنادر دیلم و گناوه از سنگ‌های مکعب شکل آن در ساختمان‌های خود استفاده کرده و می‌کنند.

دهستان زیدان

دهستان زیدان بلوکی در سمت جنوب و جنوب خاوری بهبهان است. درازی آن از روستای سیاه پوش تا غوله علیا دوازده فرسنگ است و پهنای آن از دو فرسنگ بیشتر است. هوایش گرم و زمین آن حاصلخیز است.

آب فهلیان و آب شولستان از خاور آن وارد می‌شود. نزدیک قلعه گلاب به هم می‌پیوندند و در نزدیکی روستای عسکری آب خیزآباد که آن نیز از شمال خاوری می‌آید در آنها می‌ریزد و رودخانه به نام زیدان به سوی غرب روان می‌شود. دهات آن در دو سوی رودخانه ساخته شده و شرب و کشت اهالی از این آب است. محصول عمده آن، گندم، جو، برنج، پنبه، کنجد و بقولات است.

سرزمین زیدان در سابق بزرگترین بوده است و در زمان کریمخان زند بخشی از آن جزو هندیجان شده است. در سال ۱۲۴۵ قمری طاعون، بسیاری از مردم این بلوک را هلاک کرد.

نام این بلوک به مناسب زیدان نامی است که در این خاک می‌زیسته و این شهر در کناره پنج فرسنگی بهبهان نهاده بوده، خرابه‌های زیدان که شهری بوده، اکنون دیده می‌شود و دهی در آنجا است که آن را زیدون می‌گویند. این شهر در سده‌های نخستین اسلامی روستایی بیش نبوده و بدین جهت مقدسی آن را جزو شهرهای ولایت ارجان نام نبرده است. تنها در ذکر راه‌های ارجان منزلی شمرده است.

---

۱ ـ نقشه جغرافیایی خلیج فارس در موزه جغرافی لندن، مربوط به ایران در سال ۱۲۹۷م.

استخری در ضمن مسافات آن را دهی در سر راه ارجان به دورق شمرده است. لیکن در سده‌های بعد زیدان شهری گردیده بود. چنان که یاقوت حموی در جلد ۴ صفحه ۴۲۳ آن را به لفظ زیتان نامیده است.

زیت که روغن معروفی می‌باشد که از نام زید بلفظ تثنیه نام مردمی بوده گرفته شده و تثنیه آن زیتان می‌باشد. نصر گفته که سرزمین وسیعی است در اعمال حکومت خوزستان که متصل به نهر موسی بن محمد هاشمی.

بهتر از همه در این باب سخن محمدبن بطوطه اندلسی جهانگرد معروف می‌باشد که گفته است در صفحه ۱۶۲ جلد کتاب یک خود که از کازرانی به شهر زیدان سفر کردم و آن را زیدان گویند، زیرا قبر زیدبن ثابت و زیدبن ارقم انصاری که هر دو از صحابه رسول خدا (ص) بوده‌اند، در آنجاست و باغ‌های فراوان و آب‌های بسیار و بازارهای ملیح و مساجد عیجب دارد.

چم خلف عیسی

چم خلف عیسی که مرکز یکی از دهستان‌های پهناور و پر جمعیّت بخش هندیجان به شمار می‌رود.

بخش شانزدهم

- اوضاع فرهنگی هندیجان
- آموزش و پرورش در دوره پهلوی
- گشایش دبستان شوکت در هندیجان
- بنیانگذاری چهار دبستان در روستاها
- ایرادی بجا، نه نقدی شایا

اوضاع فرهنگی و نظام آموزشی در هندیجان

در دوره قاجاریه چنان که شنیده و خوانده‌ایم؛ نظام آموزشی به دو گونهٔ متمایز در سراسر کشور ایران اجرا می‌شده است.

در گونه یکم: آموزش و پرورش در انحصار گروه خاصی مرکب از فرزندان شاهان و امیران و اعیان و اشراف می‌بوده، بدین سان که هر شاهزاده و یا امیرزاده‌ای دارای معلم و یا معلمانی مخصوص به خود بوده‌اند که در دربار و یا بارگاهشان می‌زیسته‌اند برای مثال: میرزا آغاسی معروف به لِله‌باشی معلم محمدشاه نوه فتحعلی شاه بود که سرانجام در دوره پادشاهی شاگردش به مقام صدرات کشور نایل شده است.

در گونه دوم: مکتبداران باسواد و پاک نهادی بوده‌اند که در شهرها و یا حتی روستاها با اجر و مزدی ناچیز و بدون کمترین چشمداشتی به تعلیم و تربیت فرزندان اغنیا و یا کم درآمدی پرداخته و درد و رنج معلمی را بر خود هموار ساخته و به تعلیم پرداخته‌اند. برای نمونه: چنان که شنیده‌ام در هندیجان مکتبدار با سوادی به نام ملاغلامشاه که معلم پدران ما بوده که شاگردانی چون مرحومان علی عندلیب و عبدالنبی روحانی یوسف کنعانی و برمکی و امثالهم را تعلیم داده که علاوه بر سواد کامل، دستخطی زیبا داشته‌اند، روانشان شاد و نامشان جاوید باد.

یکی از مکتبداران قدیمی که مکتب‌خانه‌ای در محله قبله داشت مرحوم ملا عبدالصاحب بود که مردی مؤمن و خوش خلق می‌بود و قلیان می‌کشید، من و مرحوم سید

محمد حسین فاطمه و عده‌ای از همسالان کهبادیمان از کوچکترین شاگردان او بودیم. ابجد، هوز و سوره‌های کوچک قرآن مجید را نزد او آموختیم، سرخلیفه مان مرحوم شیخ خلیل بود. این ملا شاگردان بزرگتری هم داشت که قرآن مجید را ختم کرده بودند و کتاب‌های جودی و جوهری را به خوبی می‌خواندند. روانش شاد باد.

چگونگی آموزش و پرورش در دوره پهلوی در هندیجان

پس از براندازی حکومت خودکامه شیخ خزعل در خوزستان چنان که بیشتر اشاره نمودیم، سردار سپه رضاخان پهلوی، تیمسار سرتیپ فضل اله خان زاهدی را به حکومت نظامی سرتاسر خوزستان انتصاب نمود و به او دستور داد که در برخی از شهرها و بلوکات حساس خوزستان حکومت نظامی بر پا نماید و به جای مکتب خانه‌ها مانند اهواز مدرسه بسازید و آسایش و آرامش مردم را تأمین نمایید.

نخستین افسری که به حکومت نظامی هندیجان منصوب شد، سرکار نایب (ستوان یکم) سید علیخان بود که با عدهٔ کمی سواره نظام به هندیجان آمد. چنان که به یاد دارم او افسری خوش خلق و بسیار مهربان بود بیشتر روزها در دکان مرحوم حاج محمدحسین ثابتی با حضور مرحومان ملاعلی عندلیب و پدرم یوسف کنعانی می‌نشست. این افسر با شناختی که روی دوستان خود داشت ابتدا مرحوم عندلیب را به فراهم نمودن مقدمات مدرسه‌ای ملی در هندیجان مأمور نمود و پدرم را به منشی‌گری خود انتخاب فرمود. این انتخابات در سال ۱۳۰۳ رخ داده بود.

مرحوم عندلیب که واعظی دانا و اهل منبر بود و در میان مردم وجههٔ خوبی داشت مشتاقانه بر بالای منبر مردم را به داشتن چنین مدرسه‌ای تشویق و به جمع‌آوری اعانه از تجار و پیشه‌وران بازاری مبادرت نمود و خانه بزرگ و متروکه میرعبدالله را برای محل مدرسه انتخاب نمود و با وارد نمودن تخته چوب‌های بسیاری از کویت مرحوم استاد عباس نجار را برای ساختن میز و نیمکت و تخته سیاه و حتی بارفیکس و پارالل اجیر کرد که بی‌گمان هنوز این آثار باید باقی باشد. اگر آنها هم مانند سوابق و دفاتر بایگانی شده دبستان

شوکت نسوخته باشند.

به دستور سرکار ستوان یکم سیدعلیخان حاکم نظامی هندیجان مکتب‌خانه‌ها در هندیجان بسته شده و شاگردان آنها را به محلی که برای تأسیس مدرسه ملی آماده شده بود منتقل نمودند و در حسینیه آن خانه گرد آمدیم و روی حصیرهایی که قبلاً آماده شده بود نشستیم و مرحوم ملاعلی تجلی به روال مکتب‌خانه، معلمی ما را عهده‌دار بود و چون کتب جدید دبستانی را نداشتیم با تلاوت قرآن مجید و خواندن کتاب‌های مکتبی از قبیل موش و گربهٔ عبید زاگانی و خمسه نظامی و نوشتن سرمشق‌ها ساعات درس را می‌گذراندیم و ساعات تفریح را به بازی محلی می‌پرداختیم. مرحوم ملارضا رئوفی که به مستخدمی این مدرسه انتخاب شده بود با مرحوم تجلی همکاری می‌نمود و حضور و غیاب شاگردان به عهده او بود. این مدرسه ملی در سال اول به نام مدرسه مبارکه ملی زاهدی هندیجان نامگذاری شده بود و چنان که گفتیم به گونه مکتب خانه به مدیریت و معلمی مرحوم علی تجلی و مستخدمی مرحوم رضا رئوفی اداره می‌شود. (اگر این دو نفر را پایه گذار دبستان بنامیم سخنی به گزاف نگفته‌ایم) پس از انتقال سرتیپ زاهدی به تهران سرکار سرهنگ مصطفی خان شوکت به حکومت نظامی خوزستان منصوب گردید. این سرهنگ افسری شایا و کوشا و فرهنگ دوست بود و توانست با جلب موافقت آقای میرزا حسین خان امید ریاست کل اداره معارف و اوقاف خوزستان این مدرسه ملی را رسماً دولتی نماید و یک نفر مدیر و معلم کاردان و سالخورده را به نام احمد دبستانی با کتاب‌های درسی جدید به هندیجان اعزام و حقوق کارکنان و هزینه این دبستان را به بودجه دولت تأمین نماید. و به پاس خدمات ارزنده‌اش این مدرسه ملی زاهدی را به نام مدرسه دولتی شوکت هندیجان تأسیس سال ۱۳۰۴ تغییر دادند. این نام نزدیک به هفتاد سال بر روی این دبستان کهنسال نهاده بوده است. اما چه بهتر که در زمان حکومت اسلامی نام این دبستان بر روی شخصیتی عالم و واعظ چون مرحوم عندلیب که یکی از مفاخر ما مردم هندیجان است نهاده شده است.

آقای احمد دبستانی که مدیر و معلمی کاردان و کهنسال بود، نتوانست بیش از یک سال تحصیلی در هندیجان بماند و به اهواز منتقل گردید. پس از وی تا آنجایی که به یاد دارم

مرحوم سید ادیب شوشتری و بعد از ایشان به ترتیب شادروانان سیدحسن جواهری، سید محمد جزایری، سید حسین جلالی شوشتری، سید جواد جزایری، مرحوم منصوری رشتی تا سال ۱۳۰۹ و پس از او مرحوم فتحعلی خان گلشن‌پور تهرانی که مدیری شایسته و معلمی با سواد می‌بود، با معلمی مرحومان سید حسین عادلی و شادروان تجلی تا سال ۱۳۱۱ و بعد از وی مرحوم ملک احمدی و سیدحسین فقیهی شیرازی و بعد از ایشان مرحوم جلال نوری وزیری شیرازی و معلمی مرحوم صفی الدین اصفهانی تا سال ۱۳۱۴ و پس از ایشان مرحوم انصاری دزفولی و معلمی محررزاده تا سال ۱۳۱۶ و آقای محمود پارسا معشوری که بنده (نگارنده) پس از یک سال مدیریت و آموزگاری در دبستان فرخی باشت و باوی کهگیلویه بنا به درخواست انتقال مورخ ۱۳۱۷/۶/۱۴ خود به هندیجان به موجب تلگراف شماره ۸۲۳۵ مورخ ۱۳۱۷/۶/۲۷ آقای علی اکبر مهران مدیر کل معارف خوزستان دبستان پنج کلاسه شوکت را از مرحوم پارسا تحویل گرفتم و مشغول انجام وظیفه شدم. در اواخر شهریور چند نفر از فارغ‌التحصیلان دانشسرای مقدماتی اهواز به نام‌های آقایان خواجه‌ئیان، مقدسی، فرهمند و مرتضی عارف برازجانی از اهواز به هندیجان آمدند و میهمان من شدند و شبی را در خانه‌ام گذرانیدند بنده از این فرصت استفاده نموده از آقای مرتضی عارف خواهش کردم که ما به وجود شما احتیاج مبرم داریم، شما پس از استخدام در بوشهر به برازجان می‌آیی، در برازجان به هر ترتیبی که می‌دانی ولو این که جانشینی به جای خود تعیین نمایی به هندیجان بیا تا با همکاری شما بتوانیم این کلاس ششم را اداره نماییم و ادارات مربوطه را در برابر عمل انجام شده قرار دهیم و پس از چندین سال محرومیت بتوانیم با خواست خدا و مکاتبات پی در پی مجوز رسمیت یافتن آن را بستانیم و دانش‌آموزان بی‌چاره و سرگردان آن را از این ناراحتی و در به دری نجات دهیم. شما به غیر از لباس و لوازم مربوط به خود را نیاورید زیرا شما در مدت اقامت در هندیجان مهمان عزیز ما خواهید بود. کلاس ششم گشوده شد. من ادبیات و تاریخ و آیات منتخبه را تدریس می‌کردم و آقای مرتضی عارف ریاضیات و جغرافیا را درس می‌دادند.

آقای محمود غزنوی مدیر دبستان از مرخصی تابستانی به اتفاق خانواده به محل

خدمت (هندیجان) وارد شد. دید کلاس ششم گشایش یافته و چهار دبستان دولتی در روستاهای چم شعبان، چم خلف عیسی، دهملا و صفائیه تأسیس شده و یک حوزه نمایندگی فرهنگ در هندیجان تشکیل یافته است. مدیریت دبستان را با نظامت آقای حبیب اله ایرانی به ما واگذار نمود و خود به نام نماینده فرهنگ هندیجان مشغول انجام وظیفه شد.

متأسفانه دیری نپایید که حوزه فرهنگی هندیجان به اضافه دبستان‌های بندر دیلم و سردشت زیدان مجموعه فرهنگی بزرگتری شد و تابع اداره فرهنگ شهرستان بهبهان گردید. آقای روشن که در این زمان ریاست فرهنگ بهبهان و کهگیلویه را به عهده داشت و از بند و بست‌های اداری بدش نمی‌آمد، آقای غزنوی را به اهواز منتقل نمود و راه را برای ورود بهبهانیان به هندیجان گشود.

نخستین کسی که از بهبهان به هندیجان آمد، خوشبختانه آقای حبیب اله پارسی[1] بود که هیچگونه داعیه‌ای نداشت و اهل بند و بست نبود.

دیری نپایید که آقای شفاییان نامی با در دست داشتن حکم کفایت فرهنگ هندیجان به اتفاق آقایان محمدباقری صدری، عباس سبکرو، تقی کهنی و عبدالصمد مرتضی وارد شدند. می‌خواستند دبستان شوکت را از من که بینانگذار حوزه فرهنگی هندیجان بودم تحویل بگیرند و مرا به مدیریت و آموزگاری دبستان نو بنیاد دهملا که کلاس شبانه سالمندان هم داشت به جای آقای صدری بفرستند و با این تدبیر شر مرا از سر خود بردارند. ایستادگی کردم و نرفتم و چون تمام نقشه‌های آقای شفائیان و تلگراف‌های پی در پی آقای روشن برای جابجایی من از هندیجان به دهملا نقش بر آب شد. آقای روشن چاره‌ای دیگر بکار برد و با استناد به نامه شماره ۴۴۳۰ مورخ ۲۰/۱۱/۶ حوزه نظام وظیفه خرمشهر به خدمت من به موجب ابلاغ شماره ۶۳۲۷ مورخ ۲۰/۱۱/۶ و آقای روستا مدیر دبستان بندر دیلم خاتمه داد رونوشت ابلاغ خاتمه خدمتم که به نظر مقام مدیریت کل فرهنگ خوزستان می‌رسد بسیار ناراحت می‌شود و تلفنی به آقای روشن پرخاش می‌نماید که چرا به خدمت آقای

---

۱ - اگر آقای پارسی قنواتی چنین حکمی را در دست داشت بنده با طیب خاطر بلادرنگ تمام دبستان‌های حوزه فرهنگی هندیجان را به ایشان تحویل می‌دادم و اوامر او را اطاعت می‌کردم.

عبدالحمید کنعانی خاتمه داده‌اید؟ در جواب می‌گوید: ایشان متولد سال ۱۲۹۸ می‌باشد و حوزه نظام وظیفه خرمشهر او را برای خدمت سربازی احضار نموده است.

مدیر کل می‌فرماید: ما به وجود ایشان در هندیجان احتیاج مبرم داریم. باید به خدمت فرهنگی در هندیجان ادامه دهد. آقای روشن عرض می‌کند پس تکلیف سربازی ایشان چه می‌شود؟ می‌فرمایند تکلیف خدمت سربازی او با من است.

فوراً نامه‌ای به حوزه نظام وظیفه می‌نویسد: نظر به احتیاج مبرمی که به وجود آقای عبدالحمید کنعانی در هندیجان داریم، خواهشمند است برگ آماده به خدمت ایشان را یک سال تمدید فرمایید. تا زمانی که خودشان بودند این کار را انجام می‌دادند بعد از ایشان آقای رضا جعفری مدیر کل فرهنگ خوزستان همین کار را ادامه دادند. آقای فرخزاد که از اوضاع نابسامان حوزه فرهنگی هندیجان آگاهی یافتند، آقای محمد جوانبخت دبیر با سابقه و کاردان دبیرستان رازی آبادان را به ریاست اداره فرهنگ هندیجان و بنادر دیلم و معشور منصوب نموده و به هندیجان اعزام داشتند و بدین ترتیب فرهنگ هندیجان تابع اداره کل فرهنگ استان خوزستان گردید. و بنده تا آخر اسفنده ماه ۱۳۲۳ به خدمت ادامه دادم.

پس از خاتمه خدمت چند ماهی به شغل آزاد بسر بردم و برای معامله و دیدار خویشاوندان مسافرتی به کویت نمودم و از آنجا به آبادان برگشتم و با سوابقی که دوره Department training در شرکت نفت داشتم به کارمندی در آن شرکت استخدام شدم و نخستین کسی بودم که در آبادان بنا به امتیاز رسمی که داشتم به دایر نمودن کلاس شبانه مبادرت نمودم و با اخذ معافیت از دوره سربازی بنا به دستور آقای دکتر کشاورز وزیر فرهنگ بار دیگر وارد فرهنگ در آبادان شدم وبه خواهش آقای احمد رفیع‌زاده ریاست فرهنگ آبادان برای سر و سامان دادن به وضع نابسامان دبستان دولتی حافظ بندر معشور (ماهشهر امروز) با اختیار تام به محل مذکور رفتم و دبستان چهارکلاسه آنجا را، شش‌کلاسه نمودم و یک دبستان چهارکلاسه در منطقه کواترها تأسیس و یک کلاس ششم برای دانش‌آموزان و کلاس‌های سالمندان در هر دو منطقه گشودم که در تاریخ آموزش و پرورش ماهشهر شرح مفصل این اقدامات را خواهید خواند.

و اما برگردیم به چگونگی آموزش و پرورش هندیجان پس از انتقال آقای آزادمرد به اهواز بار دیگر حوزه فرهنگی هندیجان تابع شهرستان بهبهان گردید و تا زمانی که بخش بندر ماهشهر تبدیل به مرکز شهرستان نشده بود، این وضع ادامه داشت. پس از شهرستان شدن بندر ماهشهر که هندیجان یکی از بخش‌های آن بود تمام ادارات دولتی بخش هندیجان که آموزش و پرورش هم یکی از آنها بود تابع شهرستان ماهشهر شد.

نمایندگان آموزش و پرورش این حوزه فرهنگی که اکثراً از شاگردان بسیار خوب بنده بودند و هستند از بندر ماهشهر انتخاب می‌شدند و در پیشرفت امور آموزشی و پرورشی فرهنگ هندیجان تا حد توان کوشش نموده و در تأسیس دبستان و روستاها و دبیرستان در دهستان‌ها کوشیده‌اند. جای بسی خوشوقتی و قدرشناسی دارند و پیشرفت فرهنگ هندیجان مرهون زحمات و مساعی شبانه روزی آنان است.

ای کاش پر حجمی این کتاب به من اجازه می‌داد تا بتوانم از یکایک ایشان نام ببرم و از همه آنان تشکر و سپاسگزاری نمایم. به یاد دارم یک بار برای نظارت امتحانات نهایی دوره اول متوسطه به هندیجان در سال تحصیلی ۴۱ و ۴۲ آمدم روش کار و رعایت مقرراتشان از خود من بهتر بود. بار دوم در ۴۲-۴۳ در زمان نمایندگی مرحوم خلیل دریایی برای سرکشی به دبستان سپاهی روستای چای سالم به مدیریت و آموزگاری آقای علی شادمهر (نفری سابق) که از شاگردان بسیار خوب و هوشمند دبیرستانیم بود و اکنون یکی از استادیاران دانشگاه کرج می‌باشد، رفتیم. شیوه آموزشی ایشان بسیار جالب بود و ناهار در خدمتشان صرف کردیم. یکی دیگر از شاگردان دیرینه‌ام در هندیجان گزارش بسیار مفصلی از اوضاع آموزش و پرورش هندیجان از قبل تا دوره انقلاب اسلامی با زحمات زیادی که در تهیه آن کشیده است، برایم فرستاده که مستلزم کتابی جداگانه خواهد بود که متأسفانه این کتاب گنجایش یک چهارم آن را ندارد ناگزیرم با رعایت کامل اختصار فقط به کوتاه شده‌ای از آن که جنبه آماری دارد بسنده کنم.

تعداد آموزشگاه	در شهر	در روستا	جمع کل
دبستان	۱۶	۳۲	۴۸ باب
مدرسه راهنمایی	۸	۶	۱۴ باب
دبیرستان	۵	۲	۷ باب

تعداد آموزشگاه	در شهر	در روستا	جمع کل
دبستان	۱۶۳۶	۴۲۴۲	۵۸۷۸ نفر
مدرسه راهنمایی	۲۰۶۰	۵۱۹	۲۵۷۹ نفر
دبیرستان	۱۲۷۵	۲۴۱	۱۵۱۶ نفر
تعداد کلاس دبستانی	۱۲۵	۸۵	۲۱۰ کلاس
تعداد کلاس راهنمایی	۵۷	۲۳	۸۰ کلاس
تعداد کلاس دبیرستان	۴۱	۹	۵۰ کلاس

تعداد کارکنان اداری، آموزشی و پرورشی و خدماتی ۶۵۰ نفر می‌باشد.

بنیاد نخستین دبستان غیررسمی در هندیجان

از همه والاتر و بهتر مکتبداری به نام شادروان ملا علی تجلّی که معروف به ملای بلوچ و اهل میناب بود. ملعمی دلسوز، سخت کوش و با سواد و بسیار خوش خط بود. قرآن مجید را از بر می‌خواند. آخرین سال مکتب را نزد ایشان گذراندیم. چون مردی با سواد و خوش خط بود، مرحوم عندلیب او را به معلمی مدرسه ملّی زاهدی برگماشت و با رسمیت یافتن دبستان دولتی شوکت به آموزگاری کلاس‌های تهیه (آمادگی) و اول برگزیده شد و کتاب‌های روش نوین را به خوبی تدریس می‌کرد و تا اواخر عمر بهترین معلم دبستان شوکت بود. آن مرحوم مردی با ایمان وارسته و از هرگونه عیبی پیراسته بود. طبعی شاعرانه داشت. شاعری نوحه‌سرا و مرثیه گو بود.

بیشتر نوحه‌های حماسی را که مرحوم کربلایی احمد عسکری پای منبر می‌خواند، از آن او بود. در زمان مدیریت مرحوم فتحعلی خان گلشن‌پور در سن یازده سالگی اشعاری در مدح و ستایش مدیر و آن معلم ارجمند سروده بودم که با حضور مدیر و صفوف شاگردان آن را خواندم و آقای مدیر جوایزی به بنده عطا فرمود و مرا شاعر دبستان معرفی نمود. مرحوم تجلّی در فردای آن روز اشعار زیر را در جلو صفوف شاگردان با حضور مدیر و معلمان با صدای رسا خواند و جواز شاعریم را به دستم داد.

شاعری از هندیجان طلوع نموده　　شاعریش این زمان شروع نموده
شعر بگوید ولی چو شعر که باشد　　قافیه‌اش جمله با وقوع نموده
قابل تجمید هست زآن که هنوزش　　بچه بود شاعری رجوع نموده

روانش شاد و یادش گرامی باد (این سه بیت شعر را که با خطی بسیار زیبا نوشته شده تاکنون نگه داشته‌ام) این چند بیت را مرحوم تجلی در پاسخ اشعار مدح گونه‌ای که دربارهٔ آقای گلشن‌پور مدیر دبستان سروده بودم سروده است.

بنیانگذاری چهار دبستان در چهار روستای هندیجان چم شعبان

به منظور اجرای اوامر مؤکد مقام مدیریت کل فرهنگ خوزستان که به عهده بنده محول شده بود، با وجود گرمای شدید مرداد ماه ۱۳۱۹ در هندیجان خود را آماده تأسیس چهار باب دبستان دو کلاسه در روستاهای پر جمعیّت چم شعبان چم خلف عیسی، دهملا و صفائیه نمودم.

ابتدا به دیهه چم شعبان رفتم و به خانه مرحوم عبدالنبی شعشعانی که دهبان ده و سابقهٔ دیرینه دوستی با هم داشتیم وارد شدم و از ایشان خواستم که همان شب عده‌ای از بزرگان و ریش‌سفیدان را بعد از صرف شام به خانه‌اش دعوت نماید. تا درباره تأسیس دبستان با ایشان مشاوره نماییم و همیاری آنان را در انجام این امر خیر جلب کنیم. جلسه در خانه آقای شعشعانی دهبان ده تشکیل شد. بنده با عرض تشکر از حضور آنان مژده تأسیس دبستان را در این روستای پر جمعیّت دادم. همگی ابراز خوشحالی نموده و وعده همه‌گونه همیاری دادند.

درباره محل دبستان گفتند ما در حال حاضر جایی نداریم که مناسب مدرسه باشد اما مسجدی داریم که در کنار رودخانه است سالنی وسیع و سرایی صاف و پهناور دارد آن را موقتاً برای مدرسه در اختیار شما می‌گذاریم و هر چه زودتر در زمینی مناسب شروع به بنای ساختمانی چهار اطاقه با امکانات لازم می‌کنیم و آن را دو سه ماهه تحویل شما می‌دهیم. از همیاری و مساعدت صمیمانه ایشان تشکر نمودم و از ایشان خواستم که شخصی را که مورد اعتمادشان باشد، برای خدمتگزاری دبستان معرفی فرمایند تا او را استخدام نماییم.

آنان پس از کمی شور و گفتگو آقای ابراهیم حیدری را معرفی کردند.

کوتاه سخن این دبستان به مدیریت و آموزگاری آقای عبدالصمد کنعانی و خدمتگزاری آقای ابراهیم حیدری با ۱۰۲ دانش‌آموز اول مهرماه ۱۳۱۹ آماده بهره‌برداری گردید و به نام مرحوم ملک الشعرای ایران (بهار) مفتخر شد.

دبستان صبا در چم خلف عیسی

پس از تأسیس دبستان دولتی بهار چم شعبان نوبت به بنیانگذاری دبستان در چم خلف عیسی که روستایی پر جمعیّت بود رسید.

من بندهٔ خدا با وجود گرمای طاقت فرسای مرداد ماه ۱۳۱۹ به حکم مأموریتی که داشتم به هر ترتیبی که بود، خود را به این روستا رسانیدم و به خانه مرحوم حاجی رشید قنواتی که نسبت به خاندان ما علاقه و محبتی وافر داشت وارد شدم و ایشان صمیمانه پذیرای من شدند. فردای آن شب به همراهی مرحوم حاج محمدعلی احمدزاده به حضور مرحوم فتی‌خان دهبان و رئیس تیره قنواتیان آن روستای بزرگ و پر جمعیّت رسیدم و منظور از مأموریت خود را به ایشان معروض داشتم و طلب همیاری در این امر خیر نمودم. و از آن مرحوم درخواست کردم تا دستور فرمایند تا عده زیادی از اهالی اعم از زن ومرد امشب در جلو خانه مرحوم حاج رشید جمع شوند تا من بتوانم ضمن ایراد سخنرانی آنان را از تأسیس دبستان در این محل آگاه و تشویق نمایم که فرزندان خود را اعم از پسر و دختر برای نام‌نویسی نزد من بیاورند. ایشان فرمودند من این کار را می‌کنم اما ما در اینجا محلی برای

مدرسه نداریم، عرض کردم ما اول باید بدانیم چند نفر دانش‌آموز خواهیم داشت تا بتوانیم با همکاری و همیاری شما محلی به نسبت عده دانش‌آموزان تعیین نماییم ولو این که خانه‌ای را اجاره کنیم. ایشان فرمودند شما نام‌نویسی بکنید. انشاءالله محل مدرسه را هم آماده می‌کنیم.

شب شد عده زیادی از زن و مرد به دستور آن مرحوم در محل تعیین شده، حاضر شدند. بنده ابتدا مژده تأسیس دبستان را به حاضران دادم و درباره فواید سوادو تحصیل دانش مخصوصاً برای فرزندانشان که انشاالله مردان کارآمد کشور ما خواهند بود، سخن راندم. همه با کف زدن ممتد ابراز خوشحالی نمودند. تشکر کردم و گفتم از فردا در همین جا نام‌نویسی شروع می‌شود. همسایگانتان را خبر کنید تا فرزندانشان را با شناسنامه بیاورند و خودتان هم هر چه زودتر بیایید و با آوردن شناسنامه فرزندانتان را ثبت‌نام نمایید.

فردا بامداد عده زیادی از زن و مرد با در دست داشتن شناسنامه و آوردن فرزندشان برای نام‌نویسی آمدند. در طول سه روز عده نوآموزان به ۱۲۰ پسر و ۷ دختر بالغ گردید بار دیگر به حضور مرحوم فتی‌خان دهبان ده رسیدم. صورت اسامی نوآموزان را به عرضشان رسانیدم. فرمودند این هفت دختر را کنار بگذارید مدرسه پسرانه است اجابت کردم.

عرض نمودم برای محل مدرسه چه باید کرد کمی به فکر فرو رفت. فرمود کربلایی محمود را می‌شناسی؟ از خودمان هست، خانه بزرگی با چهار اطاق که پراز پشم است دارد با او صحبت کن بلکه بتوانی آن را موقتاً از او بگیری یا اجاره کنی.

در همان روز آقای کربلایی محمود را ملاقات کردم، گفتم شما خانه‌ای با چهار اطاق دارید. که برای مدرسه مناسب می‌باشد ما حاضریم آن را برای یک سال از شما اجاره نماییم. خندید و گفت این خانه متعلق به خودتان است. من فردا پشم‌ها را خالی می‌کنم و آن را برای مدرسه تا هر زمانی که بخواهید در اختیار شما می‌گذارم، از ایشان تشکر کردم.

آقای کریم قنواتی فرزند اصغر را برای خدمتگزاری دبستان انتخاب کردم و به او دستور دادم که این خانه را از آقای کربلایی محمود تحویل بگیر. چند روز دیگر با شناسنامه و ۴ قطعه عکس به هندیجان بیا تا ترتیب استخدامت را بدهم.

خوشبختانه پس از شش روز اقامت در این روستا موجبات تأسیس دبستان فراهم

گردید و با مدیریت و آموزگاری آقای عبدالوهاب علوی نژاد و خدمتگزار کریم قنواتی برای اول مهرماه ۱۳۱۹ آماده شد. من هم از این ده عازم دهملا شدم.

بنیانگذاری دبستان دولتی نوبنیاد دهملا

در ساعت ۹ صبح روز جمعه ۱۰ شهریور ۱۳۱۹ به روستای بزرگ و تاریخی دهملا وارد شدم، با توجه به روابط حسنه و دوستانه‌ای که از دیر زمان بین خاندان ما و خاندان شریف و نامدار فدعمیان که آبا و اجدادشان کدخدایی داشتند و مردم این دیهٔ پر جمعیّت را حمایت کرده و می‌کنند، به خانه مرحوم ملاسردار که مردی باسواد و اهل کتاب بود وارد شدم. فدعمیان که از آمدنم با خبر شدند به دیدنم آمدند. در این جلسه موضوع تأسیس دبستان را مطرح کردم. همگی بی‌نهایت خوشحال شدند و وعده همه گونه همیاری و مساعدت را به من دادند و یک دل و همزبان گفتند: ما به زحمت شما در این هوای گرم راضی نیستیم. شما انجام این کار خیر را به عهده ما محول فرمایید. ما با تمام امکاناتی که داریم مقدمات تأسیس این مدرسه را فراهم می‌کنیم. شما مدیر و آموزگار و خدمتگزار را بفرستید تا مدرسه را به آنها تحویل دهیم. گفتم مدیر و آموزگار را استخدام کرده‌ایم که اواخر همین ماه به اینجا می‌آیند، اما انتخاب خدمتگزار محلی را هم به عهده شما واگذار می‌کنم که او را با در دست داشتن شناسنامه و چهار قطعه عکس به هندیجان بفرستید تا استخدام نماییم.

این دبستان نوبنیاد در سال اول تأسیس به مدیریت و آموزگاری آقای سید حبیب علوی فرزند مرحوم سید محمد از اول مهرماه ۱۳۱۹ گشایش یافت و مورد بهره‌برداری قرار گرفت و بعد از ایشان آقای محمدباقر صدر بهبهانی در سال تحصیلی ۱۳۲۰-۱۳۲۱ به مدیریت و آموزگاری آن منصوب گردید و کلاس سالمندان به نام عارف راگشود.

در این زمان حوزه فرهنگی هندیجان تابع فرهنگ شهرستان بهبهان شد و آقای شفاییان بهبهانی با اخذ حکم کفالت فرهنگی هندیجان از آقای روشن با عده‌ای از بهبهان به هندیجان آمدند این دبستان در سال ۱۳۲۷ در زمان کفالت مرحوم اصولیان نامش به ساسان تبدیل شد.

بنیادگذاری دبستان مسجدی صفائیه

پس از صرف ناهار و پذیرایی شایانی که خاندان بزرگ و حق شناس فدعمیان از بنده به عمل آوردند، پس از کمی استراحت امکانات سفر مرا به روستای صفائیه فراهم فرمودند و در همان شب به این ده پر از صفا رسیدم. شادروان میرزا مصطفی صفایی که از دوستان دیرینه پدرم بود نه تنها مرا به گرمی پذیرفتند، بلکه از دیدارم بسیار خورسند گردید.

همین که موضوع تأسیس دبستان را در روستایش با او در میان نهادم، بسیار خوشحال شد و تشکر نمود و وعده همه گونه همیاری و مساعدت دادند و فرمودند: شما مدیر و آموزگار و خدمتگزار را بفرستید، تهیه محل مناسب دبستان و سایر امکانات لازم را شخصاً و با همیاری مردم محل با کمال میل و رغبت تمام به عهده می‌گیریم.

بنده ضمن عرض سپاسگزاری از ایشان خواستم یک‌نفر از اهل محل که مورد اعتمادشان باشد به بنده معرفی نمایند تا او را برای خدمتگزاری این دبستان استخدام نماییم.

فوراً دستور داد آقای سنقرآبادی را حاضر نمایید. ایشان را معرفی نمود به آقای سنقرآبادی گفتم فردا با شناسنامه و ۴ قطعه عکس همراه من به هندیجان بیا تا شما را استخدام نماییم.

این دبستان به مدیریت و آموزگاری آقای عاشور حقیقی و خدمتگزاری آقای سنقرآبادی برای اول مهر ۱۳۱۹ آماده بهره‌برداری گردید.[1]

ایرادی کوتاه نه نقدی شایا و بجا

یک سال پیش یکی از برادرانم با در دست داشتن کتابی سراسیمه به نزد من که در بستر

---

۱ - آقای درویش مؤلف تاریخ هندیجان غرض ورزانه بدون این که به منابع معتبر تاریخی و سوابق فرهنگی اشخاص مراجعه کند، برای خوش آیند دیگران به دروغ بافی پرداخته و طوطی صفت در پس آینه قرارش داده‌اند تا خدمات ارزنده بنده را مخصوصاً به دیگران نسبت دهند. پیش از آمدن من به هندیجان دبستان شوکت کلاس ششم داشت؟ چه کسی این کلاس من غیرالرسم را گشود؟ و چه کسی مجوز رسمیت آن را از مدیر کل گرفت؟ آقای درویشی حال از شما می‌پرسم: چه کسی (به قول خودت سه مدرسه) و در واقع چهار دبستان را در روستاهای پر جمعیّت تأسیس کرد؟ و بنیادگذار حوزه فرهنگ و سرانجام اداره فرهنگ هندیجان گردید؟ اگر مدرکی دارید چرا ارائه نمی‌دهید؟

بیماری خوابیده بودم آمد و گفت: شما این کتاب را دیده و خوانده‌ای؟ گفتم نه، گفت: بگیر و بخوان، اصلاً کمترین نامی از خاندان ما در آن دیده نمی‌شود. آن را گرفتم دیدم روی جلد زیبایش با خطی درشت نوشته است «هندیجان، تمدنی خفته در خاک» که از نظر انشایی و دستوری اگر می‌نوشت «هندیجان، تمدنی در خاک خفته» بهتر می‌نمود. در همان شب با وجود بیماری با دقتی تمام آن را از آغاز تا پایان خواندم. دیدم صرف نظر از اغلاط املایی و دستوری، دروغ‌های بسیاری در آن دیده می‌شود. بامداد که برادرم از خواب برخاست پرسید آن را خواندی؟ گفتم: آری، برو شکر کن که خوشبختانه نامی از ما در چنین کتابی دیده نمی‌شود.

گفت: آن را نقد کن، گفتم چنین کتابی در خور نقد من نیست. بگذار تا عمرم به پایان نرسیده کتابی را که در دست نوشتن دارم به خواست خدا پایان یابد. آنگاه حق از باطل جدا خواهد شد. اکنون که به نوشتن تاریخچه فرهنگ هندیجان برای دومین بار دست یازیده‌ام با نگاهی به نوشتار پر از دورغ و گزافه‌آمیزی که این مؤلف تازه کار درباره آموزش و پرورش هندیجان به کار برده، خونم به جوش آمده و مرا ناگزیر گردانیده که به نام معلمی که از دوران کودکی تا پایان دوره جوانی با آموزش و پرورش هندیجان سر و کار داشته‌ام از ایشان بپرسم:

۱ - شما در کتاب خود نوشته‌اید که در سال ۱۲۹۵ هجری قمری یکی از افراد برجسته هندیجان به نام مرحوم ملا علی عندلیب از چهره‌های معلمین مکتب و واعظ شهر بود. در صورتی که مرحوم عندلیب دست کم هفتاد سال بعد از این تاریخ چشم بر این دنیا گشوده است.

۲ - نوشته‌اید: مرحوم عندلیب از بوشهر با کشتی بزرگ بادی پس از ۶۰ شبانه روز در دریا به کراچی رسید. در صورتی که اگر مرحوم عندلیب با شنا این راه را می‌پیمود زودتر از این به کراچی می‌رسید.

۳ - باز نوشته‌اید: سپس در سال ۱۲۹۸ با زحمت و تحمل از طریق دریا به زادگاه خود رسید در صورتی که من می‌دانم آن مرحوم بیش از شش ماه در کراچی نمانده و کتابی در

موعظه به نام کبریت الاحمر خرید و به هندیجان بازگشت.

۴- شما نوشته‌اید: که مرحوم عندلیب مردم را با پیشرفت کشور در راه تحصیل فرزندان خود آشنا کرد و درخواست مبلغی پول نمود و موفق گردید و با آن پول‌ها مقداری تخته از کویت وارد نمود و سه نجار را اجیر کرد تا طبق نظر خودش ۵۰ دستگاه میز و نیمکت تهیه شد. در سال ۱۲۹۹ دستگاه حکومت عربی شیخ خزعل از هندیجان برچیده شد و محل حکومتی را برای مدرسه مناسب یافت. در آن زمان دو مکتب خانه در هندیجان برقرار بود که شاگردانش نزد خود ملاعلی عندلیب علم می‌آموختند.

۵- شما در سال ۱۳۰۱ خورشیدی که در هندیجان نه مدرسه‌ای بود و نه عمّال حکومت دولتی به غیر از میرعبدالله وجود داشت، آقای میرزا حسین خان امید شیرازی را وزیر معارف مملکت و مرحوم عندلیب را مدیر غیر رسمی و مدرسه را بدون مجوز نامیده‌اید و حکومت وقت را که نام او را نبرده‌اید که به آقای عندلیب دستور تعطیل مدرسه را می‌دهد و مرحوم عندلیب بی‌باکانه مدرسه را تعطیل نمی‌کند و دانش‌آموزان را با لباس متحدالشکل همراه با پرچم (متأسفانه نام طبل و موزیک را فراموش کرده‌اید بنویسید) برای استقبال به کنار رودخانه می‌برد و آقای وزیر را برای صرف ناهار به منزل مرحوم عندلیب مهمان می‌کند و شب را در هندیجان در منزل آقای عندلیب و با غذای فقیرانه وی بسر می‌برد و فردای آن روز در اهواز مدرسه هندیجان را به نام شوکت رسماً ثبت کرد. این مدرسه نهمین مدرسه در خوزستان بود و در اول پاییز سال ۱۳۲۰ این مدرسه شش کلاسه گردید و سه باب مدرسهٔ دیگر در روستای پر جمعیّت تأسیس شد الی آخر.

پاسخ ۱ـ ملا عندلیب، مکتبدار نبود که شاگردانش نزد او علم بیاموزند. ملاعلی با پدرم هم شاگرد مکتب مرحوم ملاغلامشاه بود و جز خواندن و نوشتن علمی نبود که بیاموزند و مدرک تحصیلی هم نداشتند.

پاسخ ۲ـ مرحوم عندلیب فردی با سواد، واعظ و نیک اندیش بود که پس از فراغت از مکتب پیشه روضه‌خوانی و پدرم رشته منشی‌گری را انتخاب کردند و هیچ کدامشان مکتبدار نبوده‌اند.

پاسخ ۳ـ نوشته‌اید مرحوم عندلیب برای شاگردانش مدرسه بنیاد نهاد با چه مجوزی و با چه نوع شاگردانی دست به چنین کار نادرستی یازید. از سوی دیگر اگر سال ۱۲۹۹ را شمسی بدانیم، مصادف با کودتای رضا خان بود و حکومت عربی شیخ خزعل نه تنها در هندیجان بلکه در خوزستان برقرار می‌بود و مرحوم عندلیب بهتر از من و شما می‌دانست که موقع باز کردن مدرسه در چنین زمانی آن هم در مکان ادارهٔ حکومتی میرعبدالله امکان‌پذیر نیست.

پاسخ ۴ـ به خوبی و درستی می‌دانم چه کسی این اطلاعات و یا بهتر بگویم این لاطایلات دروغین و عجولانه را به شما داده که از یک سو روان مرحوم عندلیب را با این نسبت‌های ناروا و بیجا مشمئز نموده و از سوی دیگر حق معلمی و خدمات صادقانه مرا در فرهنگ هندیجان پایمال و نادیده انگاشته و پس از ۴۲ سال خدمت و درد و رنج معلمی در سن هشتاد سالگی خون مرا به جوش آورده که با چنین ایرادی عقده‌هایم را خالی نمایم و جزایش را به خدا بسپارم.

اما شما (آقای غلامرضا درویشی) که خوشبختانه دانشجوی رشته ارزشمند تاریخ بوده‌اید یا هستید و در محضر اساتید محترمی مانند جناب آقای غلامحسین سعیدیان درس خوانده‌اید. چرا ساحت پاک تاریخ را بدون استفاده از منابع مستند با اینگونه لاطایلات آلوده می‌سازید؟

۱ـ شما به اتکاء چه سند و یا منبعی هندیجان را در سال ۱۳۰۱ خورشیدی دارای مدرسه ملی آن هم بدون مجوزی به مدیریت آقای عندلیب در کتاب خود نوشته‌اید؟ این مدرسه در چه مکانی بوده؟

۲ـ شما به موجب چه مدرکی مرحوم میرزا حسین خان امید شیرازی را دومین رئیس کل معارف خوزستان که من در دوره دانش آموزیم دوبار ایشان را در سال‌های ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ در دبستان شوکت دیده‌ام، وزیر معارف کشور معرفی نموده و او را به خانه مرحوم عندلیب برده‌اید؟

۳ـ شما نوشته‌اید آقای عندلیب دانش‌آموزان را با لباس متحدالشکل با پرچم کنار رودخانه به استقبال وزیر برده بود. در آن زمان مرحوم عندلیب در کویت روضه می‌خواند.

این کار در زمان مدیریت من در آخر تیرماه ۱۳۱۹ که سرهنگ قویمی فرماندار نظامی هندیجان و بنادر معشور و دیلم و زیدان بود انجام گرفته است که داستان آن را برای باز نمودن مشت دروغگویان و مشاوران شما بازگو می‌کنم تا «سیه روی شود هر که در او غش باشد.»

اینان اگر راست می‌گفتند چرا دفتر بازرسی دبستان شوکت را به شما ارائه ندادند؟ این مشاوران نابکار یا بهتر بگویم بدنهاد شما را دست انداخته‌اند تا از این نمد کلاهی ببافند اکنون از من پیر بشنو این حدیث مفصل را از این مجمل:

تعطیلات تابستانی فرا رسید و آقای محمود غزنوی مدیر دبستان شوکت در اوایل تیرماه ۱۳۱۹ به طریق معمول بنده را که نظامت دبستان را به عهده داشتم، به کفالت دبستان منصوب و به اتفاق خانواده به شهرضا (زادگاهش) مسافرت نموده بود و انجام امور اداری را به عهده‌ام محول کرده بود شدت گرما در هندیجان بیداد می‌کرد. در ساعت ۳ بعد ازظهر روز ۲۷ تیرماه مرحوم ملارضا رئوفی سراسیمه به خانه ما آمد و گفت: جناب آقای فرخزاد رئیس کل فرهنگ خوزستان آمده‌اند و در خار خانه سرهنگ قویمی شما را خواسته‌اند. بنده بلادرنگ لباس پوشیدم و کلید دبستان را برداشتم و در خارخانه سرهنگ آقای مدیر کل در حالی که در صندلی نشسته و سرهنگ مؤدبانه دو زانو در برابرش روی زمین نشسته بود به حضورش شرفیاب شدم و خود را معرفی کردم. فرمودند: غزنوی کجاست؟ عرض کردم اول تیرماه به مرخصی رفته‌اند. فرمود: مدرسه دور است یا نزدیک؟ عرض کردم از راه بازار نزدیک است، بلند شد گفت: پیاده می‌رویم از راه بازار دو به دو به مدرسه رسیدیم. در مدرسه و دفتر را گشودم، عرق‌ریزان پشت میز نشست. فرمود: دفتر بازرسی را بیاور، دفتر را تقدیم نمودم. در حالی که عرق می‌ریخت و من با جلد دفتری او را باد می‌زدم با خودنویسی که جوهری سبز داشت با تندی تمام ۸ صفحه در دفتر نوشت که بنده کوتاه شده آن را در اینجا می‌نویسم. آقای غزنوی که بدون اجازه به مرخصی رفته‌اند. باید توبیخ شود. آقای رحیمی مدیر دبستان سردشت زیدان که اهالی از او شکایت کرده‌اند، باید به بهبهان برود و مورد بازخواست قرار گیرد.

به آقای عبدالحمید کنعانی هندیجانی مأموریت می‌دهم که چهار باب مدرسه دو کلاسه در روستاهای پر جمعیّت هندیجان به انتخاب خودش تأسیس نماید و مدیران و آموزگاران و خدمتگزاران آنها را در محل استخدام کند و پرونده استخدامی آنان را تکمیل کرده برای صدور حکم با ذکر محل خدمت و سمت به اهواز بفرستد که از اول مهر مشغول خدمت شوند. از این فرصت استفاده نمودم عرض کردم جناب آقای مدیر کل بنده در زمان ریاست آقای علی اکبر مهران یک سال در بهبهان و کهگیلویه خدمت کردم و بنا به تقاضای خودم به هندیجان منتقل شدم، در سال تحصیلی ۱۳۱۷-۱۳۱۸ دیدم این دبستان پس از سالیان متمادی هنوز فاقد کلاس ششم دوره ابتدایی است، به محض ورودم بدون این که کسب اجازه کنم کلاس ششم را به روی دانش‌آموزان بی‌چاره هندیجانی گشودم و ادبیات و تاریخ و آیات منتخبه راخودم تدریس نمودم و ریاضیات آن را آقای مرتضی عارف برازجانی که فارغ‌التحصیل دانشسرای مقدماتی اهواز بود، درس می‌داد. چون غیررسمی بود امتحانات نهایی از این شاگردان با حضور بازرس به عمل نیامد. هنوز هم این کلاس در این دبستان دایر است فرمود: بسیار کار خوبی کرده‌ای، فوراً یادداشتی برداشت و گفت: من رسمیت آن را قبول دارم و در آخر سال برای امتحانات نهایی بازرس می‌فرستم (آقای علی اصغر فیاض را برای امتحانات نهایی به هندیجان و بهبهان فرستاد.)

دنباله سفر جناب آقای فرخزاد به هندیجان از دبستان تا خارخانه سرهنگ قویمی ایشان را همراهی نمودم. در بین راه فرمود: فردا صبح زود به اتفاق سرهنگ قویمی برای سرکشی دبستان به بندر دیلم می‌روم و پیش از ظهر برمی‌گردم. بنده از این فرصت استفاده نمودم و در غروب همان روز دسته موزیک را مرکب از ماشااله دُرنشان (فلوت چی) و مرحوم شاه عیسی علوی (طبال) محمدشاه سراج (دهل زن) و یکی دیگر که نامش را فراموش کرده‌ام (شیپورچی) فراخواندم و به پشت بام دبستان فرستادم.

دسته موزیک به نواختن پرداخت. مردم از زن و مرد مخصوصاً دانش‌آموزان از قبله کهباد و حتی هندیجان کوچک به دبستان آمدند من با صدایی بلند و رسا خطاب به آنان گفتم فردا سر ساعت ۷ باید تمام شاگردان با لباس و کلاه مخصوص و گیوه‌های تمیز در مدرسه

حاضر شوند به ویژه سرجوخه‌ها مؤظفند افراد جوخه خود را آماده نمایند. فردا ساعت هفت ۲۴ جوخه با لباس‌های مرتب با پرچم‌های مخصوص خود حاضر شدند و صف‌آرایی نمودند. دستورهای لازم به آنها داده شد.

در ساعت ۹ صبح روز بعد در هوای گرم اول مرداد با نوای موزیک و خواندن سرود از طریق بازار در کنار رودخانه (نزدیک جسر) صف‌آرایی نمودند.

ساعت ۱۰/۵ صبح اتومبیل سرهنگ روی جسر مرحوم سید فاخر نمایان گردید و به کنار رودخانه رسید. جناب آقای فرخزاد که واقعاً شخصیتی بارز و شایسته چنین احترامی می‌بود در حالی که سرهنگ قویمی پشت سرش بود پای بر زمین نهاد. بنده فرمان ایست خبردار، نظر به راست دادم و گزارشی به عرضشان رسانیدم. دست به دستم داد و روی مرا بوسید و با نوای موزیک در حالی که سرهنگ با سلام نظامی پشت سرش راه می‌رفت از دانش‌آموزان سان دید و آزاد فرمود و پس از شنیدن سرودی که دانش‌آموزان به افتخارش خواندند، به اتفاق سرهنگ وارد خارخانه گردید و پس از صرف ناهار و دو سه ساعت استراحت به اهواز عزیمت نمود.

در اینجا روی سخن را به سوی آقای غلامرضا درویشی برمی‌گردانم و می‌گویم: شما که به تازگی دست به تألیف تاریخ آن هم تاریخ پر از پیچ و خم هندیجان یازیده‌اید، چرا حقایق تاریخی را مقلوب نموده و به خیالبافی پرداخته‌اید؟ چرا خدمات و کارهای تاریخی و ارزندهٔ دیگری را ندانسته یا دانسته به دیگری نسبت می‌دهی؟ می‌خواهی نامی از من یا بهتر از من را نبری، چرا مسیر تاریخ را برخلاف جهش جهان به عقب برمی‌گردانی؟ شما پدیده‌ای را که در سال ۱۳۱۹ خورشیدی روی داده به سال ۱۳۰۱ شمسی که حتی پدرت هم به دنیا نیامده بود، پیوند می‌دهی و آن را به دیگری مانند مرحوم عندلیب نسبت می‌دهی؟ شما از کجا و با چه مدرکی دریافتی که مرحوم عندلیب در هندیجان آن هم در زمان حکومت میرعبدالله مدیر مدرسه‌ای غیررسمی در خانه او بوده و میرزا حسین خان امید شیرازی وزیر معارف بوده و عندلیب رحمةالله علیه دانش‌آموزان را با لباس متحدالشکل همراه با پرچم کنار رودخانه به استقبال وزیر برده و وزیر ناهار ظهر را در منزل عندلیب خورده و شب هم

در منزل او خوابیده و فی‌المجلس به تقاضای آقای عندلیب دستور دولتی شدن مدرسه را صادر کرد و در اهواز مدرسه هندیجان را به نام شوکت رسماً ثبت نمود.

اگر بنیانگذار واقعی این مدرسه مرحوم عندلیب آن هم در سال ۱۳۰۱ خورشیدی بوده چرا وزیر نمک ناشناس آن را به نام عندلیب ثبت نکرد که بهتر از نام شوکت که معلوم نیست این شوکت چه کسی بوده زن بوده یا مرد که حق مسلم آقای عندلیب را غصب نموده و خود را به جای او جا زده است؟

آقای غلامرضا درویشی: شما مرا ندیده‌ای و نمی‌شناسی من هم همچنین. اما بیشتر افراد خاندان به ویژه اجداد و نیاکان خوشنام شما را به خوبی می‌شناسم و بدین سبب با وجود فشاری که از طرف خویشان و دوستانمان بر من آورده‌اند، قصد انتقاد بر کتاب به اصطلاح تاریخ شما را نداشته و ندارم و چنین کاری را در خور شأن خود نمی‌دانم که از شیوهٔ زشت و ناپسند و حسودانه‌ای که متأسفانه از دیر زمان در هندیجان ویران شده رواجی ناسزا داده‌اند که علیه یکدیگر برخیزیم و خدمات صادقانه همشهریان خود را حسودانه برنتابیم و آن را جسورانه تبدیل به صدمات جابرانه نماییم و کار را به جایی رسانیم که در رژیم گذشته به جای اصلاحات به مکافات حکومت نظامی گرفتار شویم و تمدن در خاک خفته نیاکان‌مان را خفته‌تر سازیم.

شما درس تاریخ خوانده‌اید و بهتر از من می‌دانید که تاریخ نشانگر سیر زمان و بهترین گواه نیک‌نامی و یا بدنامی هر قوم و ملتی است، من هم به حکم غریزه انسانی بایای[1] خود می‌دانم که از حقوق مسلم و خدمات ارزنده‌ای که نه تنها من بلکه والاترین خاندان گران‌ارجم، که شما و مشاوران بدنهادتان مهر بطلان بر آن زده‌اید دفاع نمایم.

دفاع من نه تنها دفاعی از خاندان سرشناس من است، بلکه کوتاه شده‌ای از سبب و انگیزه‌ای است که شما را وادار نموده که به تحریک چند تن از مغرضان که می‌دانستند من با مطالعات دقیق هفت ساله‌ای که روی تاریخ هندیجان داشته‌ام و قصد چاپ آن را دارم، با

---

۱ - بایا = وظیفه

کسب اطلاعاتی که در این باره نموده بودند شما جوان تازه کار را برانگیزند، که روی دست همچو منی برخیزی و کتابی عوام فریبانه به گونه‌ای عجولانه بنویسی که هم حب و بغض خود را بر ملا سازی و هم آتش رشک و حسد آنان راکه در هندیجان پیشینه‌ای دیرینه دارند، فرو نشانی. شما با نوشتن این کتاب که به نظر من و دانشورانی بهتر از من با توجه به آیین نگارش و دستور زبان فارسی اغلاطی فراوان و از لحاظ مطالب دور از حقیقت اشکال زیادی دارد، هم آبروی دانشجویی خود را برده و هم مشت دغل کاران و دورغ‌پردازان مشاور خویش را باز نمایی. خاندان سرشناس ما هیچگونه نیازی به معرفی شما و امثال شما نداشته و ندارند و از شما ممنونیم که خوشبختانه در کتابی که نمی‌دانم چه نامی بر آن نهم، کمترین نامی از ما نبرده‌اید. آثار خدمات و آبادانی اجداد و نیاکان ما در هندیجان چاروسایی که ما را هندیجانی نمی‌دانی، کاملاً نمایان است. جد بزرگ من مرحوم کربلایی محمد برای این که همشهریان خود را از زور فشار عمال شیخ خزعل برهاند، چندین سال حکومتی هندیجان را با پرداخت مبالغی گزاف از شیخ خزعل اجاره نمود تا بتواند برای مردم، حمام مردانه و زنانه بسازد و برای پیشه وران بازار بزرگ و کوچک و دو راسته بازار سرپوشیده بنا نماید که آثارشان هنوز پا بر جاست. مرحوم پدرم که فردی وطن‌پرست بود، شصت سال در محرومترین نقاط خوزستان مخصوصاً در هندیجان خدمت نمود و مشکلات مردم را صادقانه حل و فصل می‌کرد و سرانجام وصیت کرد که جسد مرا در هندیجان به خاک بسپارند.

از اینها گذشته، شما که (ملاعلی مرادچاروسا) راکه به همت طایفه‌اش کانالی برای کشاورزی و آبیاری حفر کرده و دهملا را به نام نامی این مرد بزرگ نامیده‌اند نمی‌شناسید چه پاسخی برای ابودلف و یاقوت حموی که هزار سال پیش از ملاعلی مرادچاروسا به این دهملا آمده‌اند دارید و اگر کلمه ملا به معنی بزرگ است چرا از مرحوم ملا فدعم که به راستی و درستی بزرگ و دهبان دهملا بوده کمترین نامی نبرده‌اید. شما که هندیجان را دارالعلم نامیده‌اید چرا از سایر علما و عرفا و ادبا و نیک مردان و نیک زنان درگذشته آن یادی ننموده‌اید؟ شما صرف نظر از مرحوم شیخ محمد زکی که به راستی عالم و زاهدی متقی

بوده، تا توانسته‌ای از مرحوم علی بن مهزیار اهوازی که هندیجانی بودنش زیر سؤال می‌رود ستایش‌ها نموده‌اید، ولی از سایر علما و فضلا و ادبای زادگاه خود چشم پوشیده‌اید. از شعرای کلاسیک گوی سبک عراقی (به گفته خودتان) تنها از ملک الشعرا آقای حاج عبدالکریم کشتیبان چاروسایی نام برده‌ای، بدون این که یک تک بیت از ایشان در کتاب خود بگنجانی که معرف شاعری او در سبک عراقی باشد.

جناب آقای درویشی، دانشجوی عزیز من بنده استاد نیستم و کمتر از آنم که به شما درس تاریخ نویسی دهم. پیرمردی جهاندیده‌ام، تاریخ‌های زیادی خوانده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که تاریخ رشته بسیار حساسی است که به مصداق گفته شاعر:

سالها باید که تا یک پشته‌ای از پشم میش　　عارفی را خرقه گردد یا حماری را رسن

«سالها باید که تا یک کودکی با ذوق طبع　　عالمی شایسته گردد یا اویسی در قرن»

در پایان امیدوارم با تجاربی که در تألیف این کتاب اندوخته‌ای در آینده‌ای نه چندان دور مورخی ممتاز و سرفراز باشی انشاالله به شرط این که بیت زیر را همیشه مد نظر داشته باشی:

نام نیک رفتگان ضایع مکن　　تا بماند نام نیکت بر قرار

ای که دستت می‌رسد کاری بکن　　پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

بخش هفدهم

- دین و مذهب در هندیجان
- علما و فضلا و عرفا در هندیجان
- زنان نیک نام و نام آور در هندیجان
- مراسم عزاداری در بخش هندیجان

دین و مذهب مردم هندیجان

پس از رحلت حضرت محمد (ص) مردم ایران خلافت را به مصداق واقعه غدیر خم که آن حضرت خطاب به اصحاب خود فرمود «مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا علیٌ مَولاهُ» خلافت را حق علی (ع) داماد و پسر عم رسول خدا دانسته و می‌دانند.

در زمان خلافت عمربن خطاب (رض) که خوزستان با شکست هرمزان در سال ۱۹ هجری قمری با دست ابوموسی اشعری فتح شد مردم این استان با آغوش باز تعلیمات و احکام عالیه اسلام را پذیرا شدند و تا پایان دوره خلفای راشدین که تنها دین اسلام ناب محمدی مطرح بود به مسلمانی خود بسنده کردند.

اما همین که خلافت با حیله و نیرنگ و جنگ به بنی‌امیه منتقل و حضرت علی (ع) شهید شد، واضع مذهبی به نام تشیع گردیدند و آن حضرت را با یازده فرزندش امام بر حق و پیشوای راستین خود دانستند و به شیعیان اثنی عشری (دوازده امامی) که هم اکنون دین مذهب رسمی ما ایرانیان است نامیده شده‌ایم.

مردان خداپرست و مؤمن هندیجان از دیر زمان به دین مبین اسلام و مذهب جعفری ایمانی وافر داشته و دارند تا جایی که روزگارانی نام شهرستان امامیه بوده است.

اعیاد اسلامی و جشن نوروزی را به طور شکوهمندی برگزار می‌کنند مخصوصاً مراسم سوگواری خامس آل عبا و ائمه اطهار علیه السلام را هر ساله به نحو احسن به جا می‌آورند و در دو ماهه محرم و صفر عموماً عزادارند.

علی بن مهزیار هندیجانی منتسب به اهوازی (حدود ۲۵۴)

علی بن مهزیار یکی از فقها و محدثان و دانشوران نامدار شیعه است که گذشته از مقام علمی و شخصیت معنوی آثار ارزنده‌اش، در طرق بسیاری از احادیث شیعه واقع شده و عموم علما و فقهای ما او را مورد تجلیل و وثوق و اعتماد کامل قرار داده و روایاتش را از ائمه اطهار (ع) با احترام تمام پذیرفته‌اند. شرح حال او در تمام منابع و مآخذ رجالی از قبیل رجال برقی و کشّی و رجال و فهرست شیخ و رجال نجاشی و مدارک بعدی تقریباً به تفصیل که گویای همه چیز درباره اوست، آمده است و رجال برقی او را از اصحاب حضرت رضا(ع) به شمار آورده‌اند.[۱] و از اصحاب امام محمد تقی و امام علی النقی (ع) هم.[۲]

شیخ طوسی در رجال او را از اصحاب حضرت رضا(ع) می‌داند و می‌گوید: دانشمندی موثق و دارای اعتقادی درست بود[۳] و از اصحاب امام جواد و امام هادی نیز محسوب می‌دارد.[۴]

و در فهرست می‌نویسد: علی بن مهزیار اهوازی رحمةالله علیه، دانشمندی جلیل‌القدر، دارای روایات فراوان وثقه است، او راست سی و سه کتاب مانند کتب حسین بن سعید با زیادت کتاب حروف قرآن، کتاب انبیاء کتاب البشارات.

احمد بن ابی عبدالله برقی گفته است: علی بن مهزیار کتاب‌های حسین بن سعید را گرفته و بر وفق آنها تألیف کرده است. و در سه کتاب آن مطالب زیادی بیش از حسین بن سعید آورده است. این سه کتاب: کتاب وضو، کتاب صلاة و کتاب حج است، و در سایر کتاب‌های مشابه کتب حسین بن سعید اضافات مختصری دارد.

کتاب‌ها و روایات او را جماعتی از علما از ابوجعفر محمدبن علی بن الحسین بابویه و محمدبن حسن، ابن ولید، از سعدبن عبدالله اشعری، و عبدالله بن جعفر حمیری و محمدبن

---

۱ - رجال برقی، ص ۵۴.

۲ - رجال برقی، ص ۵۵-۵۸.

۳ - رجال شیخ، ص ۳۸۱.

۴ - رجال شیخ، ص ۴۰۳-۴۱۷ (دورق قلمروی از شهرهای امروز بندر ماهشهر، هندیجان و زیدون بوده است.)

یحیی و احمدبن ادریس، از احمدبن ادریس، از احمد بن محمد بن عباس، از عباس بن معروف به ما خبر داده‌اند. مگر کتاب مثالب که عباس نصف آن را از وی به ما خبر داده است و به طریق دیگر ابوجعفربن بابویه (شیخ صدوق) از پدرش و موسی بن متوکل از سعدبن عبدالله و عبدالله بن جعفر، حمیری از ابراهیم بن مهزیار، کتاب رجال او را به ما خبر داده است. علاوه بر کتاب‌ها، علی بن مهزیار کتاب وفات ابوذر رضی اله عنه و کتاب حدیث بدر، و کتاب سلمان فارسی رضی‌الله‌عنه هم داشته است که ما آن را با سند یاد شده اخیر از وی روایت می‌کنیم.[۱]

نجاشی در رجال خود از این دانشمند گرانمایه چنین یاد می‌کند: «ابوالحسن بن علی بن اهوازی، او از مردم دورق[۲] بود و از موالی است. پدرش نصرانی بود و اسلام آورد و گفته‌اند که علی نیز در صغر سن نصرانی بود ولی بعد مسلمان شد، خدا با شناخت اسلام و مذهب تشیع بر وی منت نهاد.»

علی علم فقه و شناخت احکام دینی را آموخت، و از حضرت امام رضا و امام جواد علیهما السلام روایت کرده است و از اصحاب خاص امام محمد تقی (ع) به شمار می‌رفت، و از جانب آن حضرت وکالت داشت.

بدین گونه در نزد آن حضرت مقامی بس بزرگ یافت، و نیز از اصحاب امام هادی هم بود و در بعضی از نواحی وکیل آن ذوات مقدس بود.

راجع به او توفیقاتی مشتمل بر خوبی‌های وی از جانب «امام جواد و امام هادی» خطاب به شیعیان صادر شده است. او در نقل روایاتش موثق بود.

هیچ دانشمندی از وی نکوهش نکرده است. اعتقادی درست داشت. و کتاب‌های مشهوری تصنیف نموده است. کتاب‌های وی مثل کتب حسین بن سعید و زاید بر آنهاست.. سپس نجاشی کتاب‌های او را نام می‌برد، که در بخش تألیفات وی خواهیم آورد.

همچنین کتاب علی بن مهزیار را برادرش ابراهیم بن مهزیار، روایت کرده است. بدین

---

۱ - فهرست تشیع، ص ۸۸.

۲ - دورق قلمروی از شهرهای امرزو بندر ماهشهر و هندیجان و زیدون و خلف آباد خوزستان بوده است.

طریق ابوعبدالله قزوینی از احمدبن محمد بن یحیی از عبدالله بن جعفر حمیری از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش کتاب‌های او را به ما خبر داد و نیز به طریق دیگر[۱] یکی از استادانش محمدبن مسعود عیاشی روایت می‌کند که گفت: ابویعقوب یوسف بن سخت بصری می‌گفت: علی بن مهزیار نصرانی بود، ولی بعد خدا او را هدایت کرد.

او از مردم هند بود[۲] که روستایی از روستاهای فارس است. آنگاه در اهواز سکنی گزید. حمدویه بن جعفر گفته است: وقتی عبدالله بن جندب وفات یافت، علی بن مهزیار به جای او نشست. علی بن مهزیار مصنفات بسیاری دارد (یعنی سی کتاب) و پس از نقل روایتی که دلیل بر جلالت قدر اوست. چند توقیع امام محمدتقی (ع) را که به افتخار او صادر شده است نقل می‌کند.

توقیعات امام جواد (ع) برای علی بن مهزیار

کشی از جمله می‌نویسد: امام محمد تقی (ع) در نامه‌ای که از بغداد برای علی بن مهزیار نوشته بودند، مرقوم بود: «نامه‌ات به من رسید، و از مضمون آن اطلاع یافتم، مرا غرق سرور و شادی کردی، خدا تو را مسرور گرداند. من از خداوند متعادل امیداورم که خطر هر بدخواهی را از من به یاری خودش بر طرف گرداند.»

و در نامه دیگری امام جواد (ع) مرقوم فرموده بودند: «از آنچه راجع به گرفتاری و آزادی مردم قم نوشته بودید آگاه شدم، خداوند مردم قم را از این گرفتاری آزاد گرداند و ناراحتی‌شان را برطرف سازد. از این خبر که به من دادی شاد شدم. همیشه از این کارها بکن. (خبرهای خوشی را از آسایش شیعیان به من بده) خداوند ترا به دخول در بهشت شاد گرداند و با خشنودی من از تو، از تو خشنود گردد، من از خداوند بخشش و مهربانی می‌خواهم و می‌گویم: حسبناالله و نِعْمَ الوَکیل»».

---

۱ - رجال نجاشی، ص ۱۷۷، باید دانست که در رجال نجاشی ۲۹ کتاب حسین بن سعید نام برده شده و کتاب النکاح از قلم افتاده است.

۲ - منظور هندیجان فعلی است که گفتیم از شهرهای دورق قدیم است و آن موقع جزو فارس بوده است.

استادان او

در رجال آیت اله خویی که مفصل‌ترین و آخرین مآخذ رجالی برای شناخت استادان و شاگردان رجال حدیث است. استادان علی بن مهزیار را بدین گونه نام می‌برد: وی در اسناد بسیاری از روایات که بالغ بر ۴۳۷ مورد می‌شود واقع شده است. علی بن مهزیار از امام محمدتقی و امام علی النقی (ع) روایت کرده است و از مشایخ بزرگی که همگی از اصحاب ائمه بوده‌اند نیز مانند ابو داوود مسترق، ابوعلی بن راشد، محمدبن ابی عمیر، علی بن فضال، ابان ابن عثمان، ابراهیم بن عبدالله، ابراهیم بن محمد همدانی، احمد بن اسحاق ابهری، احمد بن حمزه، احمد بن محمد بن ابی نصر، اسحاق بن ابراهیم، اسماعیل بن سهل، اسماعیل بن همام، ایوب بن نوح، بکر بن صالح، جعفر بن محمد هاشمی، حسن بن علی بن عثمان، حسن بن علی حصال، حسن بن فضل، حسن بن محبوب، حسین بن بشار، حسین بن سعید اهوازی، حماد بن عیسی، صفوان بن یحیی، عبدالعزیز مهتدی، عبدالله بن یحیی، عثمان بن عیسی، علی بن اسماعیل میثمی، علی بن حدید و غیره بوده‌اند.

شاگردان او

این عده از بزرگان اصحاب ائمه نیز از شاگردان و راویان وی می‌باشند: ابوعبدالله برقی، برادرش ابراهیم بن مهزیار، ابراهیم بن هاشم قمی، احمد بن ابی الحسین، احمد بن محمد بن عیسی، پسرش حسن بن علی مهزیار، حسن بن علی بن عبدالله، حسن بن علی کوفی، حسین بن اسحاق، مهمهل بن زیاد، صالح بن حماد، عبدالله بن معروف، عبدالله بن عامر، عبدالله بن محمد بن عیسی، علی بن حسین عمرون، عیسی بن ایوب، محمدبن عبدالجبار، محمدبن عیسی بن عبید، هیثم بن ابی مسروق نهدی، جمعاً ۲۲ نفر [۱]

---

۱ - معجم الرجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۱۷.

وفات علی بن مهزیار

در مآخذ رجالی از وفات علی بن مهزیار سخن به میان نیامده است. ولی از حدیثی که مؤلف قاموس الرجال از کافی نقل کرده است؛ کاملاً روشن شده است که او در زمان حضرت عسکری وفات یافته است. ولی در چه سالی معلوم نیست، زیرا فضل بن شادان هم در زمان امام عسکری وفات یافته است، اما در همان سال رحلت آن حضرت. بنابراین چون حضرت امام علی النقی (ع) در سال ۲۵۴ هـ به شهادت رسیده است و امام حسن عسکری (ع) پس از این تاریخ به مقام امامت نائل گشته باید وفات علی بن مهزیار را پس از این تاریخ دانست.

مدفن علی بن مهزیار

محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی در کتاب فارسی و منتهی الامال، ذیل شرح احوال علی بن مهزیار در پایان زندگی امام محمد تقی (ع) می‌نویسد: بدان که قبر علی بن مهزیار رضی الله عنه در اهواز است و بقعه دارد و زیارتگاه است.

محدث قمی در تحفة الاحباب، در پایان شرح حال علی بن مهزیار نیز می‌نویسد: بدان که بیرون شهر جاجرم که از بلاد بسطام است، قبرستان کهنه‌ای است که آثار چند بقعه در آن دیده می‌شود و دو بقعه آن باقی است، یکی آباد که منسوب است به علی بن مهزیار و آن را مقبرهٔ علی بن مهزیار دانند و نزد عوام اهالی معروف به بقعه خواج مهزیار است. والله‌العالم[1]

مقبره علی بن مهزیار اهوازی

مقبره علی بن مهزیار در خزعلیه (خرم کوشک) واقع است. این مقبره بارها خراب و تعمیر شده است. برخی می‌گویند شاید این مقبره مسجد یا مقام علی بن موسی الرضا(ع) باشد، که در سفر خراسان ساخته است.

---

۱ - تحفةالاحباب ص ۲۳۷، استخراج از مفاخر اسلام.

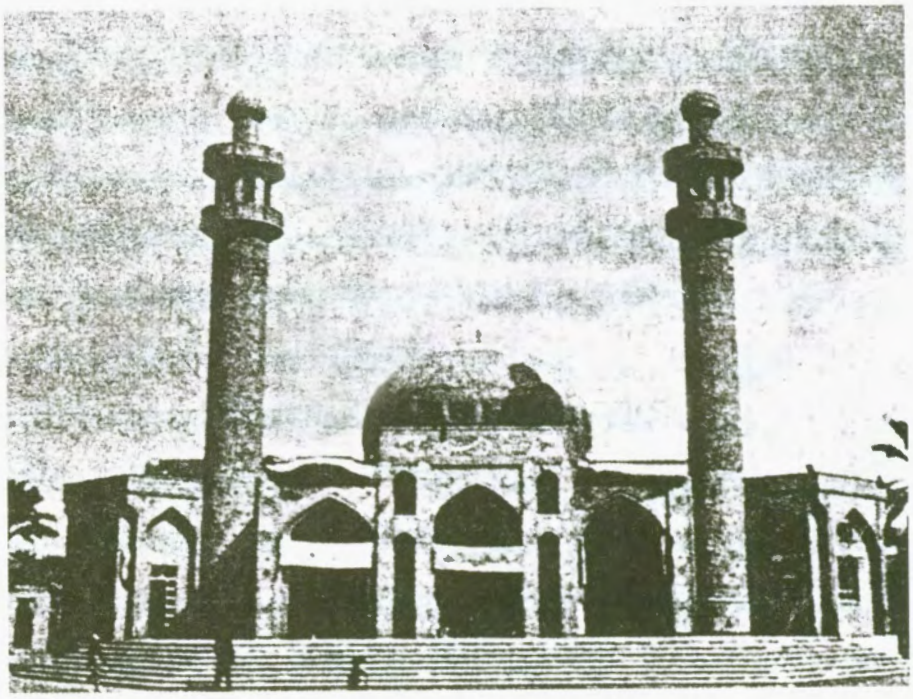

مقبرهٔ علی بن مهزیار اهوازی

علامه شیخ محمد زکی هندیجانی

علامه شیخ محمد زکی هندیجانی یکی از علمای نامدار و اندیشمندان پرهیزگار جهان اسلام و عالم تشیع از مردم هندیجان بود. این عالم بزرگوار در کوی کهباد که خانه‌اش پشت مسجد بود به نقل از سالخوردگان محله مخصوصاً زوجه مکرمه‌اش، مادر فرزندش، آقای شیخ حسین که ما در دوره کودکی با نوه‌های این عالم بزرگوار همبازی بودیم، در سال ۱۲۰۳ ه.ش دیده به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی خود را در هندیجان در مکتب نزد استادان به پایان رسانید و به نجف اشرف مشرف شد و به حوزه علمیه راه یافت و در آنجا نبوغ اندیشه‌ای و استعداد فطری خود را نشان داد و در نجف اشرف به درجات عالیه دست یافت. کتاب‌های بسیاری در حوزه علمیه نوشت که از آن جمله می‌توان از کتاب میراث نام برد. این کتاب نه تنها در حوزه علمیه عراق، بلکه در دانشگاه الازهر مصر تدریس می‌شد. این عالم پرهیزگار و بزرگوار در ایام کهولت به هندیجان برگشت و به ارشاد و هدایت مردم پرداخت و پس از سال‌ها دوری و مهجوری به زادگاهش برگشت و نزد فامیل خود آمد. درباره حسن خلق و ترحمش به فقرا و مستمندان داستان‌ها نقل کرده و می‌کنند که به علت اجتناب از تطویل کلام حتی از ذکر یکی از آنها صرف‌نظر می‌کنم.

آن مرحوم علاوه بر یک پسر که نام بردیم. دختری محجوبه به نام کربلایی آمنه داشت که مانند مادر و پدرش مؤمنه بود و در دو ماهه محرم و صفر مجالس عزادارای و روضه‌خوانی در خانه محقر پدر ومادرش به طور زنانه برگزار می‌کرد.

این شیخ بزرگوار و عالم متقی در سن ۸۷ سالگی در سال ۱۲۹۰ ه.ش دعوت حق را لبیک گفت و به رحمت ایزدی پیوست. مزارش تا آنجایی که به یاد دارم، سال‌ها زیارتگاه مردم بود. روانش شاد و جایگاهش بهشت برین باد.

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به علم ثبت است در جریده عالم دوام او

علامه میر غلامعلی هندی

علامه میر غلامعلی هندی نیز از دیگر علما و فضلای دارالمؤمنین (هندیجان) بوده

است، وی در طول عمر پر برکت خود به مطالعه در علم رجال، علوم عقلی و نقلی پرداخت، ایام کودکی و نوجوانی را در هندیجان گذراند و سپس به عراق رفت، بعد از عراق به ایران برگشت و در شیراز سکونت اختیار کرد. او دارای کتاب سجه المرجان است (همچنین وی را حسان ماللهند می‌گویند.) از تاریخ تولد او خبری یا سندی در دست نیست.

سایر علما و فضلا و عرفای هندیجان

شهر و یا بندر هندیجان را که روزگارانی (امامیه) نامیده می‌شد، اگر دارالمؤمنین بدانیم و بنامیم سخنی به گزاف نگفته‌ایم. از این شهر باستانی علما و فضلا و عرفا و ادبایی برخاسته‌اند که نام نیکشان در تاریخ هندیجان به فراموشی گراییده و نسل جوان ما مخصوصاً از هویت و شخصیت آنان بی‌خبرند. بدین جهت بر آنیم تا آنجا که به یاد داریم نام این بزرگواران را به ویژه برای آگاهی جوانان خود یادآور شویم و نام نیک آنان را زنده نگه داریم.

یکی از این علما مرحوم حجت الاسلام و المسلمین شیخ علی شریعتی است که تحصیلات مقدماتی خود را در بهبهان نزد استادان گرانقدر به پایان رسانیده و به نجف اشرف مشرف شده و در حوزه علمیه راه یافته و تحصیلات دینی و فقهی خود را ادامه داده و صاحب رساله بوده و پس از فراغ از تحصیل به هندیجان آمده و دارای محکمه بوده و سالیان متمادی به مسائل دینی و فقهی و حل و فصل مشکلات شرعی وارثی پرداخته و مورد اعتماد و احترام مردم هندیجان بوده است. (نگارنده از دوره نوجوانی مخصوصاً در ایام جمعه از فرمایشات‌شان بهره فراوان برده‌ام.)

یکی دیگر از علمای برجسته و نیک نام هندیجان شادروان حجت الاسلام و المسلمین شیخ عبدالله آیتی بوده که تحصیلات مقدماتی خود را در مکتب‌های هندیجان گذرانیده و در حوزه علمیه نجف اشرف با امتیاز پذیرفته شده و تحصیلات دینی و فقهی خود را در آن حوزه با امتیازی فراوان به پایان رسانیده، دارای رساله بوده و چنان که بزرگان ما می‌گفتند اطلاعات دینی و فقهی آن مرحوم بسیار بالا بوده تا جایی که ایشان عالمی کم گو، بسیار دان و

زاهدی با تقوا بوده‌اند. روانش شاد باشد.

مرحوم حاج سید محمدتقی تقوی رحمةالله علیه هندیجانی

یکی از اجلّهٔ سادات و مؤمنی مشهور به زهد و تقوا و عابدی بی‌همتا در منطقه هندیجان و گویا صاحب کشف و کرامات بوده که نسبتش به حضرت امام محمد تقی و موسی بن جعفر (ع) می‌رسید. خانه‌اش دارالمؤمنین و زوجه سیده‌اش «بی‌بی معصومه(س)» بانویی معصوم بود که زنان دست او را می‌بوسیدند و به جد اطهرش قسم یاد می‌کردند و نذوراتشان به ایشان ادا می‌شد. خانه‌شان در محله کُهباد نزدیک به خانه ما بود. ما در دوره کودکی و نوجوانی دست مبارک او را می‌بوسیدیم و او چون مادری مهربان روی ما را می‌بوسید و در حقمان دعا می‌کرد. مرحوم سید محمد تقی در دوره کودکی ما به کهولت سن رسیده بود و در خانه به عبادت مشغول بود و به زیارتش نایل نشدیم.

در روز رحلت آن حضرت هندیجان و توابع آن غرق در عزا و ماتم بود. نامش گرامی و یادش جاوید باد.

مرحوم حاج سید اسداله فدایی

یکی از نیک مردان و اصلاح طلبان هندیجان مرحوم سید حاج اسداله فدایی پدر زن مرحوم عندلیب بوده است. این شادروان مردی اصلاح طلب و خیراندیش بود و به یاد دارم که این سید بزرگوار در اوایل سلسله پهلوی طومارهای بلند بالایی می‌نوشت و به امضای اهل بازار می‌رسانید و برای شخص شاه و اولیای دولت می‌فرستاد که ما مدرسه دو کلاسه داریم که کلاس سوم و چهارم ندارد ما مانند سایر شهرهای ایران تلغراف (تلگراف) می‌خواهیم، ما گمرک و سایر ادارات دولتی می‌خواهیم، ما اداره صحیّه می‌خواهیم، ما راه‌های شوسه بین شهری می‌خواهیم، ما به اداره فلاحت و اداره بلدیه احتیاج داریم. کوتاه سخن اگر این مرد بزرگوار نبود هندیجان تا سال ۱۳۱۷ هجده دبستان پنج کلاسه هم نداشت. افسوس که عمرش وفا نکرد و به رحمت ایزدی پیوست.

مرحوم حاج سید احمد فاطمی رحمةالله علیه

این مرحوم نه تنها سیدی عالیقدر بود، بلکه عارفی خداشناس، اهل معرفت و شریعت بود. در تمام عمر پر ثمر خویش مفتخواری را حرام می‌دانست و زندگانی خود و عیال خویش را فقیرانه می‌گذرانید و با کد یمین و عرق جبین امرار معاش می‌کرد، در هوای گرم تابستان زیر تابش سوزان آفتاب، بنایی می‌نمود و در هوای سرد زمستان به نجاری می‌پرداخت. خانه محقر او که بیش از دو اطاق و یک دروازه که محل کار نجاری او بود چسبیده به خانه پر از توش و نوش ما در محله کُهباد بود. این سید جلیل القدر با این که خمس و زکات بر وی حلال بود از گرفتن آنها امتناع می‌ورزید، مساجد را بدون اجرت و پاداشی تعمیر می‌نمود. نگارنده که با یکی یا دو تا از پسرانش همسال و همبازی بودیم و او را با وجود خستگی اذیت می‌کردیم کمترین اخمی در چهره‌اش نمی‌دیدیم.

این عارف ربانی بیشتر سوره‌های قرآن مجید و تمام ادعیهٔ ماه مبارک رمضان را از بر می‌خواند و به زیارت عاشورا در تمام عمر (صرف نظر از دوره کودکی و نوجوانی) تعهدی وافر داشت بنده از هنگامی که خود را شناختم اکثر شب‌ها به خدمتش می‌شتافتم و از محضرش استفاده‌ها کرده‌ام. طبعی شاعرانه داشت و اشعار پنجگانه مرا اصلاح می‌فرمود. بیشتر بناها و مساجد و خانه‌های قدیمی هندیجان را آن مرحوم ساخته است و تاریخ بنای هر مسجدی را که ساخته در بیتی رسا و گویا و درست آورده: برای مثال تاریخ بنای مسجد حاج احمد را در محله کُهباد چنین آورده است:

ز فیض سرمدی گردید حاجی احمدش بانی به لطف ایزدی گردید سید احمدش بنا

که به حساب ابجد کبیر با سال ۱۰۹۶ هـ.ق مطابق دارد.

آن مرحوم پس از مسافرت کوتاهی به آبادان و اروندکنار به هندیجان آمد. و در اوایل ماه محرم مراجع نمود و دو هفته بعد بیمار گردید و در بعد ازظهر روز جمعه ۲۷ محرم سال ۱۳۶۴ هـ.ق دار فانی را وداع نمود و به سرای جاودانی رحلت فرمود و مردم هندیجان را در سوگ و ماتم نشانید. روانش شاد و یادش جاویدان باد.

در رثاء و صفات و تاریخ وفات مرحوم حاج سید احمد فاطمی در ۲۷ محرم

سال۱۳۶۴ قمری

بـــه نـــام نـــامی یکـتا خـدای قـادر و اعـلا
کـریم و بـاذل و بـخشا، رحـیم و عـادل و دانـا
ســـخن آغـــاز بـنمایم، ز عـم ابـواب بگشـایم
بـــه غـــم‌ها بـــیفزایـــم، ز فـوت سـیدی والا
کـه نـامش نـام پـیغمبر، نسب از فـاطمه اطـهر
بُـد احـمد نـام آن مـهتر، نشـانش فـاطمی امّـا
اگر از زهد و تـقوایش و گـر از فـضل و مـعنایش
و یـا از خـوف یکـتایش بگـویم هست بـی‌همتا
ز نـور مـعرفت سـاطع[۱]، ز شـمع مـعدلت[۲]لامـع
به صبر و حلم[۳] هم جامع، همه جود و همه معنا
عـــبادت بـــود کـار او، اطـاعت هـم شـعار او
اهـــالی دوســـتدار او، بـــدی بـانی و هـم بـنّا
وفـــاتش روز آدیـــنه، مـماتش مـاه مـعمینه[۴]
مـحرم شـهر[۵] پـر کـینه، کـه کشـتند سیدالشـهدا
عـرب آسـا وفـاتش را، بـه تـاریخ آورم ایـنجا
بـــه یـــوم ســـعبةالعشـر و امّـا بـعد عـاشورا
کـنم عـلوم سـالش را، اگـر خـوانی سیارش را
الف اول سـه صـد دوم بـیفزا شـصت و چـارش را

---

۱ - ساطع = درخشان
۲- لامع = نورانی
۳- حلم = بردباری
۴- ماه معمینه = ماه غم‌انگیز محرم
۵- شهر = به زبان عربی به ماه گفته می‌شود

به وقت طالع خورشید، چشم از این جهان پوشید
ابا تسلیم جان کوشید، روان شد جانب عُقبا
ز فقدان وی هندیجان، غبار غم بسر ریزان
عموم مردمش گریان ز پیر و کودک و برنا
تو کنعانی چه می‌دانی ز وصفش هر چه می‌خوانی
یکی قطره به عمانی، کجا اشک و کجا دریا
جنان مأوای او باشد مُخلّد جای او باشد
علی مولای او باشد، بود محشور با زهرا
ز کوثر آب می‌نوشد، به تن اطلس همی پوشد
به تقوی بار می‌کوشد، بنا بر عادت دنیا

این مرثیه را در شب دوم وفاتش در سن ۱۹ سالگی سرودم و در سومین روز درگذشتش در مجلس ترحیم آن مرحوم با دیدگانی اشکبار خواندم که مورد توجه و سوگواری حاضران قرار گرفت.(نگارنده)

مرحومان شیخ عبدالنبی روحانی و ملاعلی عندلیب

این دو برادر که آبا و اجدادشان بهبهانی اصل و از خاندان «ملا محسنی» بوده‌اند، چون عمدهٔ تحصیلاتشان مکتبی بوده و درحوزه‌های علمیه نجف اشرف و یا قم و یا خراسان سابقه تحصیلات دینی و فقهی و علمی نداشته و فاقد تألیفاتی اعم از علمی و یا فقهی بوده‌اند، نمی‌توانیم آنان را جزو علما به شمار آوریم. بلکه این دو برادر بسیار باسواد با مطالعاتی که داشته‌اند بکار روضه‌خوانی پرداخته‌اند. مخصوصاً شادوران ملا علی عندلیب واعظی دانا و توانا و خوشنویس بوده و اگر او را ادیبی نامدار بدانیم، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. مرحوم عندلیب در سال ۱۲۹۵ه.ش به عزم سیر و سیاحت از هندیجان به بندر بوشهر عزیمت نمود و از آنجا با کشتی بزرگ بادی به بندر بزرگ کراچی پاکستان وارد گردید و با ملاقات با اهل ادب و علوم دینی و بروز معلومات مورد تکریم اهل ادب قرار گرفت و پس از خرید کتاب

«کبریت احمر» و مراجعت به هندیجان ضمن روضه‌خوانی به موعظه پرداخت و مردم هندیجان را به راه کسب دانش و رستگاری ارشاد و هدایت فرمود و به دعوت شیعیان کویت و بحرین در دو ماهه محرم و صفر به این دو امارت شیخ‌نشین عزیمت می‌نمود. سرانجام با اهل و عیال در کویت مقیم گردید و در همانجا وفات یافت و مدفون گردید.

این برادران روحانی که از ذاکران مخلص آل عبا بوده‌اند، ارجشان نزد مردمان هندیجان ملحوظ و اجرشان به درگاره باری تعالی محفوظ بوده و خواهد بود. روانشان شاد و یادشان گرامی باد. انشاالله.

زنان نامور هندیجان

در بین زنان بسیار خوب و خانه‌دار هندیجان که دو شادوش همسران با وفا و زحمتکش خویش در امور زندگانی خانوادگی تشریک مساعی صمیمانه‌ای دارند، همچون نیک مردان نامداری که درباره آنان گفتگویی داشتیم بانوان ارجمند و نیکوکاری داشته‌ایم که اگر نامی از آنان نبریم بی‌انصافی کرده‌ایم.

بی‌بی‌معصومه

مرحومه سیده مؤمنه که در زمانی که من کودکی شش ساله بودم، به یاد دارم که آوازه شهرت و نیت پاکش نه تنها درهندیجان بلکه در تمام دهات تابعه آن پیچیده بود. تمام مردم به او اعتقاد وافری داشتند و حاجات خود را از این سیده مؤمنه می‌خواستند. آن مرحومه همسر مهربان مرحوم سید جلیل القدری به نام آقای سید محمد تقی تقوی که زاهد و عابدی وارسته و علت کهولت سن کنج عزلت و عبادت اختیار کرده می‌بود و از او تا پایان عمر پرستاری می‌نمود. خانه ایشان در محله کهباد نزدیک به خانه ما مأمن و بستگاه مظلومان و ستمدیدگان بود. دعای خیرشان به درگاه باری تعالی مستجاب و احترامشان نزد همه کس معمول و محفوظ بود. خلدبرین جایگاهشان باد.

مادر شیخ حسین مرزبان هندیجان (دی شیخ حسین)

این زن مؤمنه که در هندیجان معروف به دی شیخ حسین بود، زوجه مرحوم علامه شیخ محمد زکی علیه الرحمه بود. زنی با شخصیت و مردم‌دار بود. فرزندان خود را در غیاب همسر بزرگوارش که در نجف اشرف (حوزه علمیه) به تحصیلاتش ادامه می‌داد به نحو احسن تربیت نمود. خانه‌اش در کوی کهباد پشت مسجد نزدیک خانه ما بود و من با نوه‌های او که هم‌سالم بودند، دوست و هم مکتب بودم و در خانه‌اش رفت و آمد داشتم. به اهل بیت عصمت و طهارت عشق می‌ورید و هر ساله در دو ماهه محرم و صفر در خانه‌اش برای زنان محل مجالس سوگواری تشکیل می‌داد و برای زنان موعظه و مرثیه خوانی می‌کرد. پس از وفاتش دخترش مرحومه کربلایی آمنه مراسم سوگواری را مانند مادرش هر ساله به جا می‌آورد. روانشان شاد و یادشان گرامی باد.

مرحومه کربلایی زهرا یا به زبان هندیجانی دی‌کل عبدالنبی

یکی دیگر از زنان خیر اندیش و نیکوکار هندیجان جده‌ام کربلایی زهرا معروف به دی‌کل عبدالنبی همسر جد مادریم مرحوم کربلایی محمد بود.

این بانوی با شخصیت و خداپرست در کویت از خاندان محمد رفیع دیده به دنیا گشوده بود. در دوره کودکی به مکتب رفته و قرآن مجید را ختم نموده و سوره‌های کوچک را از بر می‌خواند. و زبان عربی را به خوبی تکلم می‌نمود. این بانوی نیک اندیش دلی پاک و اندیشه‌ای تابناک داشت و چون شوهرش ثروتمند بود تا می‌توانست به خانواده‌های مستمند کمک می‌رسانید. از روی کتاب‌های قانون و قرابا دین ابن‌سینا به رایگان طبابت می‌کرد.

دیده و شنیده‌ام که امراض صعب‌العلاج را با داروهای گیاهی و برخی از دوزیستان دریایی معالجه می‌کرد، در شکست و بندی و فلج اطفال مهارتی کامل داشت.

هنوز واکسن ضد آبله به وسیله جنرانگلیسی کشف نشده بود که ما را با چرک آبله مبتلایان که تاکنون آثارش در دستم پیداست مایه کوبی می‌کرد که مبتلا به آبله نشده‌ایم.

به کسانی که از راه دور برای معالجه به نزدش می‌آمدند، غذا و حتی کرایه سفر می‌داد.

من شش ساله بودم که این جهان را بدرود گفت. خداوند او را بیامرزد.

مراسم برگزاری عزاداری در دو ماهه محرم و صفر

مردم مسلمان و شیعی مذهب هندیجان از قدیم الایام فرا رسیدن ماه محرم ماه غلبه خون بر شمشیر ماه شهادت بر ظلمت، ماه اسارت بر امارت را عزیز و گرامی می‌دارند.

شهر کوچک هندیجان در گذشته‌های نه چندان دور که تعداد خانوارش بیش از ششصد باب نبود اصطلاحاً به دو محله کهبادی و قبله‌ای با حد مرزی مشترک و معین مخصوصاً به منظور عزاداری خامس آل عبا حضور حسین بن علی (ع) و یاران وفادارش تقسیم شده بود.

هر محله چند روز پیش از طلوع هلال محرم خود را برای بهتر برگزار نمودن مراسم عزاداری آماده می‌ساخت، سیاه پوشان لباس‌های سیاه خود را می‌دوختند و مساجد و حسینیه‌های را مرمت و منابر سیاه‌پوش و علم‌های سیاه به علامت عزا دوخته و افراشته می‌شد. بچه‌ها در کوچه‌ها کهنه مشعل جمع می‌کردند. چهل‌چراغ‌ها بازسازی و نفت‌ریزی می‌گردید. مساجد مفروش، قلیان‌ها آماده و درام‌های آب فراهم، خلاصه تمام امکانات مهیا می‌شد. در هر محله شخصیتی والا مقام و فرماندهی سخت کوش و دلسوز به نام بانی که جنبه موروثی هم داشت عهده‌دار خط مشی اجرای مراسم به نحو احسن بود و به عنوان مثال؛ چنان که از بزرگتران شنیده‌ام مرحوم حاج شاه حسین علوی نژاد همه ساله در محله کهباد این وظیفه مهم را عهده‌دار بود و بعد از درگذشت آن مرحوم یکی از فرزندانش به نام حاج شاه ابراهیم حسینی‌نژاد تا زمانی که در قید حیات بود، این وظیفه مهم را انجام می‌داد. در کوی قبله گویا مرحوم شاه خلیفه موسوی عهده‌دار چنین وظیفه‌ای بود.

این نوشتار را به نام پیشگفتار بدین سبب در اینجا آورده‌ام تا جوانان عزیز ما اولاً به اهمیت قیام و نهضت عالم‌گیر یکی از پیشوایان دینی و مذهبی به نام حسین بن علی (ع) در برابر ظلم و ستم و فساد و بدعت در دین خدا پی ببرند و ثانیاً بزرگان و دینداران نیک نام درگذشته خود را بشناسند و از آنان سرمشق بگیرند و بدانند که نیاکان و در گذشتگانشان چگونه مردمی با ایمان و امانت‌دار بوده‌اند.

امیدمندم شما جوانان آن چنان باشید که نیاکانتان بوده‌اند.

برنامه اجرای مراسم سوگواری ماه محرم در گذشته از هفتاد تا پنجاه سال پیش

توجه:

این برنامه تاریخی مربوط به این دوره نیست. تا آنجایی که به یاد دارم در هندیجان با دیدن هلال ماه محرم مراسم عزاداری و روضه‌خوانی در هرمحله به طور همزمان آغاز می‌شد. ابتدا نوجوانان سیاه پوش در میدان آماده شده به سینه‌زنی و نوحه‌خوانی می‌پردازند. زنان و مردان عزادار به تدریج در محل تعیین شده حاضر می‌شوند. پس از پایان سینه‌زنی نوجوانان و اجتماع کامل مردان و زنان در مجالس جداگانه ابتدا ذاکران پای منبر نوحه می‌خوانند و حاضران در مجلس سینه می‌زنند تاورود روضه خوان معمولاً (مرحوم روحانی) به نوحه خوانی ادامه می‌دهند.

روضه خوان با چشمان اشک آلود بالای منبر می‌رود و حضار صلوات می‌فرستد. مرحوم روحانی بدون ذکر مقدمه‌ای می‌گوید:

پرسیدم از هلال چرا قامتت خم است　　آهی کشید و گفت که ماه محرم است

حضار با شنیدن این بیت به گریه می‌افتند. پس از آن سپاس باری تعالی و سلام و صلوات به پیامبر اسلام و ائمه معصومین واقعه عزیمت مسلم بن عقیل را به کوفه و شهادت آن حضرت را به تفصیل بیان می‌کند و با ذکر مصیبتی که همه حضار را به گریه می‌اندازد به روضه خود پایان می‌دهد و مجلس خاتمه می‌یابد. در شب‌های دوم و سوم جوانان عزادار به نوحه خوانی جوان ناکام (مرحوم شاه خلیل فرزند مرحوم حاج شاه ابراهیم) تا پاسی از شب به سینه زنی به شیوه بوشهری می‌پردازند و پس از خاتمه سینه‌زنی روضه خوانی طبق معمول آغاز می‌شود و مرحوم روحانی واقعه حرکت امام و فرزندان و یاران و اهل بیتش را از مدینه به مکه و کوفه بیان می‌کند.

در محله قبله همین گونه مراسم عزاداری با اندکی تفاوت صادقانه اجرا می‌شود. دلیل این تفاوت آن است که روضه خوان اصلی در هندیجان آن زمان منحصر به فرد بود و عزاداران قبله‌ای شب‌ها را به سینه زنی اختصاص می‌دادند و روضه خوانی را در روزها یعنی صبح‌ها در یکی از مساجدشان برگزار می‌کردند.

در کوی کهباد تعداد سینه زنان از پیر و جوان مخصوصاً در شبهای پنجم و ششم و هفتم رو به افزایش نهاد و نظم و ترتیب سینه زنی رو به بهبود می‌نهاد. در چنین شب‌هایی پدرم ملا یوسف کنعانی که سابقه بسیاری در نوحه خوانی داشت و برای هر شبی نوحه‌های مناسب آن روز را می‌خواند، امور نوحه خوانی را تا شب شام غریبان را بعهده می‌گرفت و من که آداب زنجیر زنی را از حسین بوشهری که سکاندار یکی از جهازات بادی بوشهری بود، به خوبی آموخته بودم، همراه با استاد خویش زنجیر می‌زدم و بعدها تنها زنجیر زن محله کهباد شده بودم و با نبودن پدرم در هندیجان عین نوحه‌های او را با همان صدا و ادا برای سینه زنان می‌خواندم و گهگاهی مرحوم عندلیب مخصوصاً در نوحه‌های واحد کمکم می‌کرد.

یکی دیگر از مراسم عزاداری در هندیجان دید و بازدید سینه زنان کهبادی با سینه زنان قبله‌ای بود که غالباً در شب تاسوعا و روز عاشورا رخ می‌داد که از لحاظ رقابتی که با هم داشتند بسیار خطرناک می‌شد و بعضی اوقات کار به دعوا و غوغا می‌انجامید که با میانجیگری علما و ریش سفیدان و دخالت مأموران انتظامی طرفین را از همدیگر جدا می‌کردند.

یکی دیگر از مراسم عزاداری مردم هندیجان که تعریف آن را بی جا نمی‌دانم روضه عروسی حضرت قاسم بن حسن با فاطمه دختر امام حسین (ع) که با شکوه خاصی و نوحه خوانی‌های مخصوصی همراه با مجمعه‌های پر از نقل ونبات و شمع‌های افروخته وارد مجلس می‌شد و آنها را با نوحه خوانان و سینه زنان در مجلس می‌گردانیدند و نقل و گلاب می‌پاشیدند.

بدترین رسمی که نه تنها در هندیجان بلکه در بیشتر شهرهای ایران از دیر زمان رایج بود، رسم قمه‌زنی و کفن پوشی بود که در روز عاشورا دسته‌ای سر تراشیده و پیشانی خراشیده و صف بسته با شمشیرهای خون آلود به مغز سر و پیشانی خود حیدر صفدر، گویان می‌کوبیدند و در خیابان‌ها و تکایا ظاهر می‌شدند که مردم از دیدنشان ترسان و هراسان می‌گردیدند. و اطفال از دیدنشان یا فرار می‌کردند و یا خودشان رابه آغوش مادرانشان گریه کنان می‌انداختند و به قول خودشان با قمه مغزشان را مختل می‌کرد.

به طوری که شنیده‌ام حکومت اسلامی اینگونه اعمال ناپسند را اکیداً ممنوع کرده است.

یکی از مراسم بسیار نیک و پسندیده در هندیجان شب زنده‌داری و دعاخوانی و پر از همدردی با اهل بیت حضرت سیدالشهدا در شب عاشورا است که با طلوع صبح صادق نوحه «واویلا وامصیبتا، ای صبح رو سیاه» است که به طور دسته جمعی هر ساله خوانده می‌شود و اطعام مساکین فقرا در ایام ولیایی عاشورا به نام نذری بسیار بجا و پسندیده می‌باشد. آتش زدن به خیام اهل بیت و تازیدن به زنان و اطفال هر چند که راست و واقع شده باشد، اهانت به اهل بیت امام و ذریّه فاطمه و پیامبر بزرگوار اسلام می‌باشد.

در هندیجان و برخی از دهات آن مخصوصاً ده بزرگ دهملا مراسم عزاداری و روضه خوانی تا پایان ماه صفر ادامه دارد.

اجرای مراسم شام غریبان و روز اربعین شهدای نینوا را که از هم مراسم عزاداری در هندیجان بوده و می‌باشد، متأسفانه فراموش کرده بودم که قبلاً بنویسیم که با عرض پوزش از خوانندگان گرامی در اینجا یادآوری می‌نمایم. ما شیعیان ایران و سایر نقاط جهان بدین سبب ماه محرم را گرامی می‌داریم که قیام شجاعانه و نهضت خردمندانه حضرت حسین بن علی(ع) که عالم اسلام نشأت گرفته از آن است که با شهادت خود و یارانش از یک سو و اسارت خواهر ارجمندش حضرت زینب (س) در حال اسارت سخنانی غرّا و بی‌پروا به نام خطبه شقشقه در مجلس یزید ملعون ایراد فرمود و پایه‌های تخت او و ارکان خلافت پوشالی اموی را لرزانید و با اثبات حقانیت برادرش که سبط رسول خدا بود، باعث قیام‌های پی در پی چون قیام مختار ابوعبیده ثقفی، ابومسلم خراسانی، بابک خرم دین و سرانجام یعقوب لیث صفاری گردید.

بخش هجدهم

• طوایف و عشیره‌های بخش هندیجان

طوایف و عشیره‌های بخش هندیجان

از دیر زمان در هندیجان و روستاهای تابعه آن طوایف و عشایر و تیره‌هایی از اقوام لر، عرب یا ترک به دلایل گوناگونی از جمله درگیری‌های قومی، مذهبی، اجتماعی یا بدست آوردن درآمد از راه بازرگانی، کشاورزی، دامداری در این بخش زندگی کرده و یا می‌کنند، امروزه جمعیّت نسبتاً زیادی از عرب و عجم که به سبب جنگ تحمیلی به ناچار خانه و کاشانه خود را ترک نموده و به این دیار آمده‌اند، در شهر و روستاهای دور و نزدیک سکنی گزیده‌اند که هویت‌شان تحقیقاً معلوم نشده و سرشماری درستی از آنان به عمل نیامده است.

بنابراین با همه جستجویی که در این باره کرده‌ایم نتوانسته‌ایم شجره نامه‌ای درست و تاریخ پسندی به دست آوریم تا بتوانیم خانوار را از خاندان و خاندان را از تیره و تیره را از عشیره و عشیره را از طایفه با توجه به ساختار اجتماعی جدا سازیم، این که از طایفه بزرگ و معروف عرب خوزستان که از تیره‌های نامداری مانند شریفات، زبید، مگاطیف یا مقاطف حیدری (حیادر)، شعبانی و بنی رشید تشکیل شده به ترتیب آغاز می‌کنیم.

طایفه بنی‌رشید

مردم این طایفه یا (عشیره) در خلف‌آباد (رامشیر امروزی) سویره و حومه هندیجان به سر برده و می‌برند و چولان‌ها (بیت میرچولان) از فرزندان راشدند که به همین نام در خوزستان شهرت دارند. این عشیره هیچگونه ارتباطی با کعبیان شادگان ندارد و اصل آن از

قوم بنی تمیم می‌باشد.[۱]

میران هندیجان

جد این میران میرزا علی طیار نام داشته است که از قراری که گفته‌اند در سده‌های ۳ و ۴ هجری قمری از عراق به ایران سفر کرده‌اند. دلیل مهاجرت آنها اختلاف قومی و قبیله‌ای ذکر شده است.

این میزان سالیانی بر هندیجان حکومت داشته‌اند. در این باره سید محمد علی امام شوشتری در کتاب جغرافیای تاریخی خوزستان می‌نویسد: در روزگار چیرگی افغان‌ها یا اندکی دیرتر بود که میرزا علی طیار جدشان به هندیجان و جراحی دست یافت و حکومت جراحی را ضمیمه هندیجان نمود.

اما دیری نپایید که کعبی‌ها نیرومند شدند و جراحی و هندیجان را از دست این خاندان خارج نمودند. در اواخر سده ۱۳ هجری میر عبدالله حکومت هندیجان و جراحی را پشتیبانی نمود و والی خوزستان آن را از کعبی‌ها بگرفت و آن هم دیری نپایید که شیخ خزعل میران را مطیع خود ساخته و حکومت آنجا را بدست آورد. سکنه این بلوک و طوایف آن بوشوکه، بنی رشید، زهیر، رفیع صلیح، حیادر و شریفات هستند و میران هندیجان و جراحی از شریفات می‌باشند.

هم اکنون نیز گروهی از میران هندیجان در روستای سویره زندگی می‌کنند و از راه کشاورزی و گله‌داری امرار معاش می‌نمایند. رئیس آنان حاج میر جابر که مردی سلیم النفس و پاک طینت بوده در راه ترقی طایفه خود و عمران و آبادی محل کوشش بسیار نموده است. جمعیّت این عشیره بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ خانوار تخمین زده می‌شود.

---

۱ - برگرفته‌ای از نامه‌ی مورخ ۱۵ اسفند سال ۱۳۷۶ هـ.ش از عبدالرزاق راشدی از خلف آباد.

توجه: ساختار قدرت اجتماعی رؤسای طایفه، عشیره، تیره، خاندان و خانوار را در ابتدای طوایف و عشایر مرکز شهرستان بندر ماهشهر در بخش مربوط به آن بخوانید. همچنین شجرنامه طایفه بزرگ قنواتی را در همان بخش مطالعه فرمایید. (نگارنده)

سادات هندیجان

از طوایف دیگر در بخش هندیجان می‌توان به سادات محترم تقوی، هاشمی، علوی، موسوی، حسینی، مستطابی، مستطاب، شوکتی و غیره که از خانواده‌های محترم و مورد تکریم مردم هندیجان می‌باشند، نام برد که از دیر زمان در این بخش پهناور در جوار سایر عشایر و قبایل این منطقه سابقه و رابطه همزیستی مسالمت‌آمیزی داشته و دارند نام برد.

شغل اغلب این سادات کشاورزی و دامداری بوده و چنان که گفته و دیده می‌شود، یکی از ایشان (مرحوم سید کریم مستطاب) نخستین کسی از اهالی هندیجان بود که موتور پمپ آب رسانی به سبک جدید (دیزل) وارد نمود و به امور کشاورزی در این بخش رونق داد. که باعث تأسی دیگران در این کار گردید. در پایان این فصل همانطوری که قبلاً اشاره نمودیم بررسی دقیق در مورد تاریخچه طوایف با در نظر گرفتن پراکندگی و جابجایی آنها در زمان جنگ تحمیلی از یک سو و عدم دسترسی به شجره و یا تذکره نامه آنها کاری بس دشوار و غیرممکن خواهد بود و با اندک مطالبی که از کتب تاریخی و یا نقل قول از بزرگان امروزی طوایف نمی‌توان نتایج مطلوبی حاصل نمود. چنان که پیش از این گفتیم میران هندیجان عشیره‌ای عرب شریفات ساکن در هندیجان یکی از تیره‌های طایفه بزرگ و نامدار آن بنی راشد از قوم بنی تمیم می‌باشند که از خاندان‌های مختلف: افضلی، امیری، ارزانی، راشدی و... تشکیل یافته‌اند و در روستای سویره و مرکز بخش هندیجان و رامشیر (خلف آباد سابق) سکونت دارند.

تیره‌های دیگری از این طایفه بزرگ و نامدار: بوشوکه، بنی رشید، زهیر، رفی صلح، حیادر و شریفات هستند و میزان هندیجان و جراحی از شریفات می‌باشند.

هم اکنون نیز گروهی از میران هندیجان در روستای سویره زندگی می‌کنند و از راه کشاورزی و گله داری امرار معاش می‌نمایند. رئیس آنان مرحوم حاج میر جابر که مردی سلیم‌النفس و پاک طنیت بوده در راه ترقی طایفه خود و عمران و آبادی محل کوشش بسیار نموده است. جمعیّت این عشیره بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ خانوار تخمین زده می‌شود.

چگونگی آمدن تیره شریفات به خوزستان

تیره شریفات شامل چهار فرقه از بنی‌تمیم می‌باشد. یک فرقه به نام بنی چولان که در مرکز رامشیر (خلف آباد) ساکنند و فرقه دوم جباره‌اند که در نواحی برونوره جایگزین شده‌اند و فرقهٔ سوم مقاطف یا (مگاطف) و فرقه چهارم موالی نامیده می‌شوند که در داحه و نواحی آن اسکان یافته‌اند.

گروه‌های نامبرده فروعی هستند که از تیره بزرگ و نامدار شریفات در حدود اوایل سده هشتم هجری قمری از سرزمین حجاز به خوزستان آمده‌اند که در ابتدا در سرزمین هویزه جاگرفته‌اند و چون بین خود اختلافاتی داشتند که منجر به تجزیه آنان شد، ناگزیر گردیدند که به دو گروه جداگانه تقسیم شوند. یکی به نام تیره شریفه در نواحی هویزه ماندند که تاکنون نیز وجود دارند که جزء آل مشعشع گشتند که موالی نامیده می‌شوند.

و تیره شریفات که بخش عمده عشیره بود پس از جدایی از هویزه به سرزمین جراحی و هندیجان نقل مکان کردند و تاکنون به تیرهٔ شریفات هندیجان معروف شده‌اند. و از این تیره نیز در نواحی رودخانه کارون و اروند رود پراکنده می‌باشند.

عمدهٔ درآمد آنان دامداری و دامپروری و امور کشاورزی که بیشتر کشت و کارشان دیم است و درآمد عمده‌ی آنها در نواحی جراحی دامداری و کشاورزی است و در هندیجان درآمدشان بیشتر از خرمای نخلستان و ماهیگیری در کرانه سرزمین هندیجان در خلیج فارس می‌باشد و به زبان عربی و فارسی سخن می‌گویند و پیرو مذهب جعفری‌اند. و جمعیّت آنان در حال حاضر نزدیک به چهار صد خانوار است.[۱]

طایفه شریفات هندیجان

مردم این طایفه در دامنه کوه هندیجان در روستای سویره سکونت دارند و یک جا نشین شده‌اند. از راه کشاورزی و گله‌داری امرار معاش می‌کنند. رئیس آنان شیخ میرجابر فرزند میرعبدالله که در راه ترقی طایفه خود و همچنین عمران و آبادی محل کوشش بسیار کرد.

جمعیّت این طایفه بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ خانوار تخمین زده می‌شود.

---

۱ - برای آگاهی بیشتر به کتاب تاریخ عشایر خوزستان مراجعه نمایید.

طایفه حشوش

مردم طایفه حشوش در ناحیه هندیجان به سر می‌برند. عموماً مردمانی زحمتکش و با استعدادند. اکثراً مالدار و ثروتمندند. زمین مزروعی و گوسفند زیاد دارند. شیخ مبارک و شیخ مزدوق از رؤسای با نفوذ و مورد احترام عموم بوده‌اند.

جمعیّت این طایفه در سال ۱۳۳۷ هـ.ش حدود ۲۰۰ خانوار بود، ولی اکنون حدود ۴۵۰ خانوار تخمین زده می‌شود.

طایفه نظارات

مردم این طایفه در روستای بوزی سکونت دارند. با این که عده آنها نسبت به دیگر طوایف هندیجان کم است، ولی مردمانی درست، زارع، از بی‌کاری روی گردان و مطیع‌اند.

رئیس طایفه نظارات شیخ جمعه نام داشته که مردی سلیم النفس و با قدرت بوده و نفوذ کاملی در میان طایفه خود داشته است.

طایفه آقاجری در هندیجان

یکی دیگر از طوایف ساکن هندیجان، طایفه آقاجاری می‌باشد. این طایفه در هندیجان و اطراف بهبهان، زیدان و طرفین رودخانه خیرآباد و مارون سکونت دارند و شامل تیره‌های آقاجری، قره‌جری، افشار، داوری، جغتایی، شعری، لرزبان بگدلی، جامه بزرگی، گشتیل، قرباغی، قزلباش، تیلکوز هستند.

دکتر امان اللهی می‌گوید: این طوایف ترک زبانند و خوانین آنها به نام «آقا» شهرت‌گرفته‌اند. مانند یوسف خان پسر آقاخان پسر الهوردخان آقا، یمانی پسر برات آقا و امثال آن.»[1]

همچنین در هندیجان طوایف عرب بسیاری زندگی می‌کنند. از جمله طوایف

---

۱ ـ دکتر امان اللهی، اسکندر قوم لر، نشر آگاه، ص ۱۲۹، سال ۱۳۷۰.

محترم عبادی، حیدری، بحرگانی، آبادی، حشوشی، آلبوغبیش، عساکره، نظارات، خلیلی، افضلی، فیصلی، عبداللهی، الوانی، عبدی، شریفی، سادات حسینی و موسوی را می‌توان نام برد.

این طوایف اغلب به دلایل مبارزات مذهبی و سیاسی با سران عباسی و یا مسائل قومی و قبیله‌ای به ایران مهاجرت کرده و در این مکان سکونت اختیار نموده‌اند. ازجمله می‌توان به طایفه بحرکانی اشاره کرد. بحرکانی‌ها خود را از اعراب بنی تمیم می‌دانند که در شط‌بنی تمیم در عراق ساکن بودند. بزرگانشان می‌گویند. آنها به علت اختلافات مذهبی و به دلیل آن که از حامیان علی (ع) و پیرو مذهب شیعه بودند با حکومت عباسی سرجنگ داشتند. عراق را به قصد ایران ترک کردند. ابتدا در اطراف خرمشهر و سپس در خور هندیجان یا (رأس بحرکان) سکنی گزیدند (امروزه نیز ناحیه رأس بحرکان نامیده می‌شود.) در حال حاضر این طایفه دارای تیره‌های مختلفی به نام‌های حیدری، فیصلی و شاخه‌های دیگر هستند که در هندیجان و توابع آن به طور مسالمت‌آمیزی زندگانی می‌کنند.

حیاتی‌های هندیجان

گروهی از بزرگان این طایفه بر این باورند که با حیاتی‌های منطقه حیات داوود تشابه فامیلی دارند و طبق شجره نامه‌های موجود، آنان لرهای منطقه خرم‌آباد هستند و با حیات داوودهای ناحیه بوشهر هیچگونه نسبت فامیلی و یا خویشاوندی ندارند. جدشان مرحوم حاج عبدالله حیاتی است که سال‌ها شاه بندر امور بازرگانی هندیجان می‌بود. تیره‌های حیاتی هندیجان عبارتند از: تیره حیاتی، رحمانی، میرحیات، ابراهیمی و غیره و در روستاهای هندیجان جنوبی و هندیجان مرکزی، چم کلگه زندگانی می‌کنند.

چاروسایی‌های هندیجان

از جمله طوایف دیگر هندیجان طایفه چاروسایی است که دکتر اسکندر امان اللهی آنها را تیره‌ای از حیاتی‌ها می‌داند. اما بزرگان این طایفه عقیده دارند. طایفه چاروسایی در

سال‌های اخیر از خرم‌آباد به این منطقه آمده‌اند. این طایفه که از لرهای خرم آباد هستند، بعد از آمدن به هندیجان ابتدا در روستای دهملا به سرپرستی ملاعلی مراد چاروسایی مسکن گزیدند. سپس به روستای خیرآباد و در نهایت به هندیجان آمده‌اند.

این طایفه دارای شاخه‌های مختلفی است و در حال حاضر در روستاهای دهملا، جبرآباد (مهدی آباد) و گروهی در هندیجان شمالی ساکن می‌باشند و شغل اغلب آنها کشاورزی است.

تیره‌ای که در هندیجان مرکزی سکونت داشته و دارند به چند خاندان به نام‌های چاروسایی ضیغمی، درویشی و کشتیبان تقسیم شده‌اند. جد بزرگ این خاندان‌ها تا آنجایی که به یاد دارم مرحوم کربلایی حسین بن کربلایی احمد بود که از اشخاص محترم و سرشناس هندیجان به شمار می‌آید که (نگارنده) شخصاً آن مرحوم را دیده‌ام.

شعبانی‌های هندیجان

دکترت‌اسکندر امان اللهی تا آنجایی که من می‌دانم شناختش نسبت به قوم لر بیش از اقوام دیگر است و به همین جهت شعبانی‌های عرب ما را به طایفه‌ای از لرهای منطقه شبانکاره که در لری بودنشان شکی نیست نسبت داده است، در صورتی که این عشیره یکی از تیره‌های بسیار مشهور از طایفه بزرگ و نامدار عرب خوزستان به نام بنی‌راشد که هیچگونه ارتباطی با اعراب کعب شادگان ندارد و از قوم بنی تمیم که از اقوام معروف عرب می‌باشد، مشتق شده است. تیره‌های مشهور این قوم عبارتند از: شریفات، زبید، مگاتیف، حیدری (حیادر)، شعبانی و بنی راشد و میرشکار. مردم این طایفه (بنی راشد) در رامشیر (خلف آباد)، سویره و حومه هندیجان و چم شعبان، گزعالی، بدرانی، غرابی، چهل منی و هندیجان جنوبی ومرکزی سکونت دارند و چولان‌ها (بیت چولان از فرزندان راشدند که به همین نام در خوزستان شهرت دارند.) این قوم در بدو امر ساکن عراق بوده‌اند که بر اثر مبارزه با خلفای اموی و عباسی در حمایت از ائمه اطهار به ایران مهاجرت کرده و در خوزستان به صورت پراکنده ساکن شده‌اند.

رئیس این طایفه در سده‌های اخیر مرحوم قاید عبدالله بزرگ بود که شنیده‌ام شخصیتی بارز و نامدار بوده است و به میرعبدالله می‌گفت یک رودخانه و دو عبدالله نمی‌شود (امکان ندارد) بعد از ایشان مرحوم قاید طاهر رئیس طایفه بزرگمردی با شخصیت بود. ناگفته نماند که تیره میرشکار از تیره‌های طایفه شعبانی است که در سوارکاری و تیراندازی زبانزد خاص و عام بوده و می‌باشد.

کوتاه سخن تمام مردم این قبیله در صداقت و امانت از اصالت خاصی برخوردارند و جمعیّت این طایفه در هندیجان و حومه آن از سایر طوایف بیشتر است.

نامدار بنی‌راشد از قوم بنی‌تمیم می‌باشند که از خاندان‌های مختلف: افضلی، امیری، ارزانی، راشدی و... تشکیل یافته‌اند و در روستای سویره و مرکز بخش هندیجان و رامشیر (خلف‌آباد سابق) سکونت دارند.

طایفه آباد، در بخش هندیجان

درباره این طایفه سرشناس با تلاش و کنکاش بسیاری که در منابع معتبر و کتاب‌هایی که در پیرامون اقوام مختلف اعم از لر، عرب، کرد و ترک تألیف یافته بود، کمترین نام و یا شناسنامه‌ای نیافتم. با این که می‌دانستم که این طایفه عرب نژادند و بی‌گمان از عراق به ایران آمده‌اند، اما چون محل سکونت و علت مهاجرت آنان را به ایران نمی‌دانستم، نتوانستم از دیده تاریخی با همه آگاهی‌هایی که خود درباره این طایفه داشته و دارم مطالبی بنویسم که ندانسته دور از حقیقت و راستی باشد. به ناچار از آقای قاید عباس آبادی فرزند ارشد مرحوم قاید سلمان که هم اکنون در شیراز است، درخواست نمودم که درباره این طایفه تحقیقات کامل و تاریخ پسندی نماید و مرا در جریان امر قرار دهد. مدتی گذشت خبری نیافتم، کتاب آماده چاپ بود. حیفم آمد که در میان طوایف هندیجان نامی از این طایفه که با خاندان ما خویشاوندی سببی نزدیک دارند، نامی نبرم. تا یک روز اتفاقاً برادرم آقای شمس اله، به دیدنم آمد و اطلاعات زیر را در اختیارم نهاد که گفتار زیرا را از ایشان عیناً می‌نویسم:

ساختار اجتماعی شعبانیان و مهرشکاریان بخش هندیجان

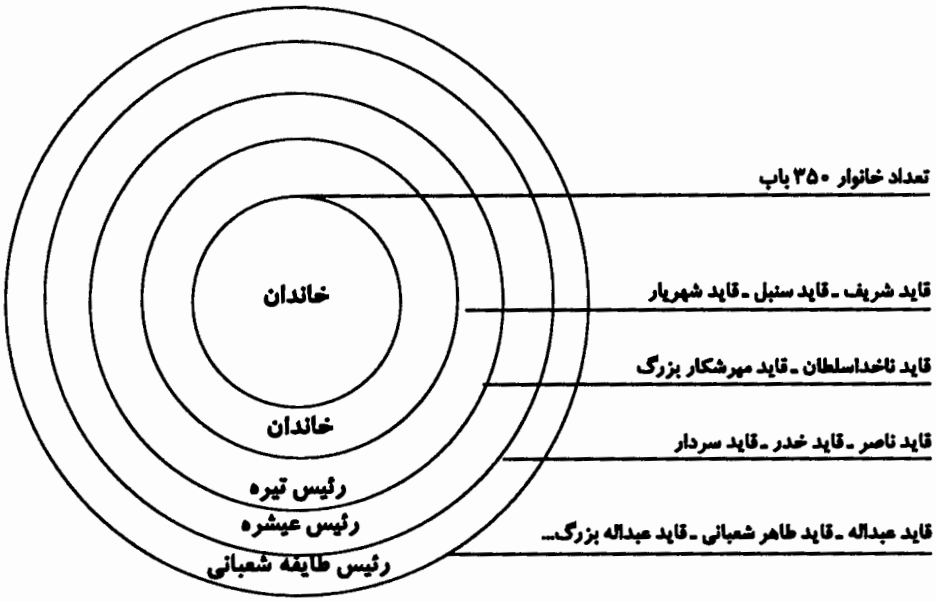

از چپ به راست به ترتیب بخوانید.

مرکز اصلی این طایفه در بغداد در زمان حکومتی ظالم (مقصودش حسین پاشا پسر علی پاشا که مردی ستمکار وسیاه دل که در مدت ۲۱ سال حکمرانی در بغداد به مردم ظلم بسیار می‌کرده است[۱])، بوده عده‌ای از عبادی‌ها از آنجا کوچ می‌کنند و به شوش دانیال می‌آیند. یکی از برادرها در رامهرمز و یکی در حشوش و یکی در کره پا ساکن می‌شوند.

در رامهرمز سلطان پسر حاج محمدعلی پسر حیدر، حیدر پسر عباس، عباس پسر محمد شفیع.

در رامهرمز رئیس تیره آبادی‌ها در حال حاضر شیخ حنش پسر شیخ گرینر می‌باشد.

در عبادی‌ها حشوش زایر جوهر ـ زایر عبدالله ـ بعد شیخ سبحان و حسن که هم اکنون در قید حیات است، رئیس تیره فعلی می‌باشد.

خلیلی‌ها تیره‌ای از طایفه آباد می‌باشند. این اطلاعات را آقای قاید عباس آبادی به من داده که صحت و سقم آن به عهده خودشان می‌باشد. اما آگاهی‌هایی که من درباره این طایفه دارم به گونه زیر خواهد بود:

این طایفه که اصلاً و نسلاً از اعراب ساکن در عراق بوده‌اند، پس از ورود به ایران ابتدا در «سِمل آباد» فارس سکونت گزیده‌اند و پس از مدتی سکونت از طریق بنادر خلیج فارس با جهازهای بادی به هندیجان آمده‌اند، گروهی از آنان به رامهرمز می‌روند و گروهی در هندیجان به روستاهای کره پاو چم تنگ رفته و در این دو دیه سکونت می‌گزینند و عده‌ای از آنان به اعراب حشوش می‌پیوندند که به عبادی‌ها مشهور می‌شوند.

تیره‌ای که به کره پا آمده‌اند و نشیمن نموده‌اند، به مرور ایام در نتیجه اختلافات داخلی به گروه کل محمدی و گروه خلیلی تقسیم می‌شوند.

پیش از مرحوم ملاسلطان نمی‌دانم چه کسانی در کره پا ریاست این تیره را به عهده داشته‌اند. من مرحوم سلطان را در سنین یازده، دوازده سالگی که به خانه ما می‌آمد دیده‌ام، ایشان مردی با سواد و دارای شخصیتی بارز و در خور توجه بود.

---

۱ ـ نگارنده با استفاده از تاریخ پانصد ساله خوزستان نوشته احمد کسروی.

می‌گویند در حل و فصل مسایل و مشکلات مشاورینی داشت که از همه مهم‌تر مرحوم کربلایی محمد که با وجود نابینایی مردی زیرک و مجرب بسیار هوشیار بود. از دیگر مشاورانش مرحومین حاج غلامشاه آبادی و کربلایی خدرآبادی (پدر آقای حاجی آبادی) بوده‌اند.

مرحوم ملا سلطان از دو زن دارای سه پسر به نام‌های مرحومان حاجی عبدالله سلطانی که فردی مردم‌دار و با سواد و مهمان نواز می‌بود، دیگری قاید سلمان آبادی که بعد از پدر ریاست عشیره ودهبانی ده را به عهده گرفت و یکی دیگر جوانی خلیفه نام که سوارکاری ماهر بود که در عنفوان جوانی جهان فانی را بدرود گفت و درگذشت.

کره پاکه در نزدیکی تل باستانی (گِرَک) قرار دارد، در گذشته‌ای نه چندان دور یکی از روستاهای کهن و آباد و پر جمعیّت بوده است. چمی[۱] حاصلخیز به نام چم (امیرحیل)[۲] دارد. عده زیادی از این عشیره در دیه چم تنگ و چند خانوار در هندیجان مرکزی سکونت دارند. اهالی این روستا عموماً به کار کشاورزی و دامداری مشغولند و به تازگی درختکاری مخصوصاً درخت انگور و انار در این روستا رواج یافته است. دهبانی و سرپرستی عشیره آباد به آقای قاید عباس آبادی فرزند مرحوم قاید سلمان آبادی محول شده است.

جمعیّت این عشیره اعم از ساکن و مهاجر در حدود ۳۰۰ خانوار تخمین زده شده است.

طایفه یا عشیره گشتیل هندیجان

در منابع معتبر مخصوصاً در دو جلد کتاب قوم لر تألیف اسکندر امان اللهی جستجو کردم و نام و نشانی از این طایفه یا عشیره نامدار و مشهور در هندیجان نیافتم.

حیفم آمد که از این طایفه که با خاندان ما نسبت خویشاوندی دارند در این کتاب نامی نبرم. خویشاوندی ما با این اصل بدین گونه پیوند خورده است.

جد بزرگ ما مرحوم ناخدا حسن، پدر جدم کربلایی ابراهیم در سنین پیری، زن جوان

---

۱ - چم به سرزمینی گفته می‌شود که رودخانه در مسیر خود یک دور نیم دایره‌ای زده باشد.

۲ - امیر حیل: یکی از امامزادگانی است که در نزدیکی ده کره‌پا قرار دارد.

بسیار متعصبی از طایفه قنوات به نام کربلایی خاتون گرفت که تنها جد پدرم از او تولد یافت و شوهرش ناخدا حسن در سن پیری درگذشت. مرحوم حاجی عباس که مردی ثروتمند و سرکرده این عشیره در چم رحمان بود و با جد مادریم مرحوم کربلایی محمد روابطی حسنه و دوستانه داشت این بیوه زن جوان را به نکاح خود در آورد و از او صاحب دختری به نام فاطمه که عمه پدرم و زوجه مرحوم عبدالله حاجی قشم می‌بود که از او فرزندانی اعم از پسر و دختر که اکنون زنده‌اند متولد شده‌اند. که در روستای غرابی کوچک می‌زیسند.

مرحوم حاجی عباس شخصیتی مؤمن و خیراندیش بود. در کوی کهباد هندیجان مسجدی همجوار و فیمابین خانه مرحوم شیخ محمد زکی و محکمه مرحوم شیخ علی شریعتی بنا نمود که امروزه به مسجد شاه عنبری نامیده می‌شود.

این عشیره اصلاً و نسلاً از قوم لر می‌باشند که آریایی نژادند، از دیر زمان به هندیجان آمده و در دیه چم رحمان به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند.

از این عشیره مردانی غیرتمند و کار آمد همچون مرحوم قاید داوود همایونی و مرحوم قاید محمد جعفر گشتیل برخاسته‌اند که ما را خالوزاده خود می‌خوانند و دارای فرزندانی برومند و نیک نام می‌باشند.

طایفه گاومیش‌ها

مردم طایفه گاومیش‌ها در روستای سور مقداد هندیجان سکونت دارند و عموماً به کار کشاورزی و دامداری‌اند. این طایفه را خداسعید، فرزند فیصل، که مردی درستکار و بانفوذ بود، اداره می‌کرد.

لرهای هندیجان

دهستان هندیجان جزو شهرستان بندر ماهشهر به شمار می‌آید که محل تعدادی از طوایف لر به شرح زیر می‌باشد:

طایفه بهمئی

این طایفه شاخه‌ای از ایل بهمئی از لیروای‌های کهگیلویه است که به این دیار مهاجرت کرده و فعلاً در سور مقداد سکونت دارند.

طایفه خدری

این طایفه، شاخه‌ای از طایفه خدری بختیاری است که گفته می‌شود در حدود یک قرن پیش به هندیجان آمده و اعضای آن در روستای دهنو و چم مراد بسر می‌برند.

طایفه گرگی

یکی دیگر از طوایف مشهور هندیجان طایفه گرگی می‌باشد که بنا بر نوشتهٔ آقای حاج هوشنگ طاهری بزرگ طایفه که اخیراً به دست نگارنده رسیده، حاکی از آن است که این طایفه در ابتدا در عربستان سعودی سکونت داشته و پس از آن در شهرکی به نام حَفِرل باطن در ۴۰ کیلومتری اردن هاشمی مهاجرت نموده و اقامت کرده‌اند. پس از مدتی سکونت سه نفر از بزرگان ایشان به عراق می‌آیند. بعد از سکونت در عراق یکی از آنان به نام محمد به ایران می‌آید و در هندیجان و بندردیلم و در حوالی شاهزاده عبدالله و روستای بوطاهری زندگی نموده و از آنجا به هندیجان آمده و در روستایی به نام صاحب آباد ساکن می‌شود و به زندگی خود ادامه می‌دهد.

هم اکنون عده‌ای از آنها در بوستان اهواز و تعداد دیگری در گناوه و بعضی دیگر در شهرهای متعدد خوزستان و تهران و کرج ساکنند.

فامیل‌های مشهور این طایفه عبارت از: طاهری، مقدس، موّحد، جاویدنیا و اکثراً گرگی می‌باشند.

مردم سخت کوش این طایفه در روستا به امور کشاورزی و دامداری و در شهرها به کارمندی ادارات و پیشه‌های مختلف مشغولند.

مردم این طایفه عموماً مسلمان و پیرو مذهب تشیع جعفری بوده و می‌باشند.

تعداد خانوار این طایفه به علت پراکندگی و عدم سرشماری دقیق نامعلوم و رئیس طائفه آن در گذشته نامشخص است.

طایفه بزرگ قنواتی

بنده (نگارنده) که اطلاعات نسبتاً وسیع و دقیقی از اجداد و نیاکان خود از یک سو و مطالعاتی که شخصاً درباره این طایفه بزرگ از سویی دیگر داشته و دارم که مرکزیت آن در سده‌های متمادی در شهر بهبهان است، نباید تنها به طایفه بودن آن بسنده کرد، بلکه با توجه به پیشینه تاریخی که دارد باید آن را قومی از اقوام این کشور که به مرور ایام بر جمعیّت آن افزوده شده و می‌شود به شمار آورد. اگر بگویم که از این قوم خاندان‌هایی داریم که نه تنها در بیشتر شهرهای ایران بلکه در برخی از کشورهای دور و نزدیک مخصوصاً امارات عربی به ویژه امیرنشین کویت از جمله خاندان اصیل (حاج محمد رفیع) و سایر خاندان‌های اصیل دیگر داریم، سخنی به گزاف نگفته‌ام.

از این قوم طوایف و تیره‌های متعددی در خوزستان مخصوصاً در بندر ماهشهر، هندیجان، دهستان چم خلف عیسی، رامشیر و رامهرمز و اهواز داریم که دارای تشکیلات بسیار منظمی هستند که رؤسای هر طایفه و عشیره‌ای کماکان به حل و فصل و رفع مشکلات افراد قبیله خود حتی‌المقدور نیکو و در میهن دوستی و دولت خواهی همچون گذشتگان خود شهرتی بسزا دارند.

از دیر زمان در شهر بهبهان دو طایفه بهبهانی و قنواتی وجود داشته‌اند که دوّمی طرفدار سران و بزرگان طایفه قنوات و اوّلی طرفدار مرحوم میرزا قوما (حکمران آن زمان بهبهان) بوده‌اند.[1]

قنواتی‌ها در تمام نقاط خوزستان از نسبت و شجره واحدی برخوردارند و با بهبهانی‌های امروزی هیچگونه مخالفتی ندارند و با پیوندهای سببی که میانشان انجام گرفته

---

۱ - عشایر العراق، عباس غزاوی، ص ۴-۱۹۲. استخراج مداخلی بر شناخت قبایل عرب، تألیف کاظم پورکاظم.

و می‌گیرد خویشاوندانه به زندگانی مسالمت‌آمیزی ادامه می‌دهند. در حوالی اهواز تیره‌های قنواتی بسیارند. (برای آگاهی بیشتر به نوشتار قنواتیان بندر ماهشهر توجه فرمایید.)

ساختار اجتماعی قنواتیان هندیجان

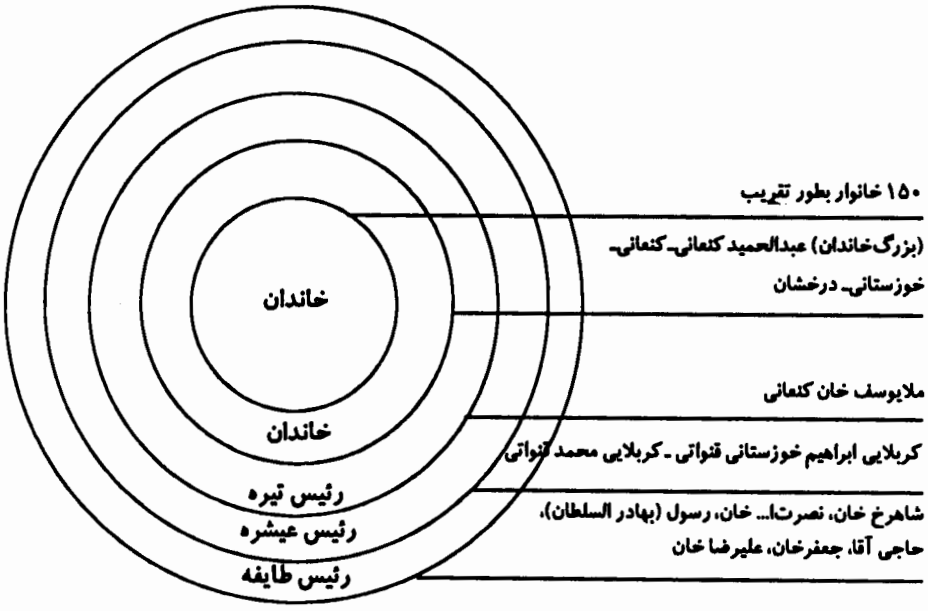

ساختار اجتماعی قنواتیان دهستان چم‌خلف عیسی

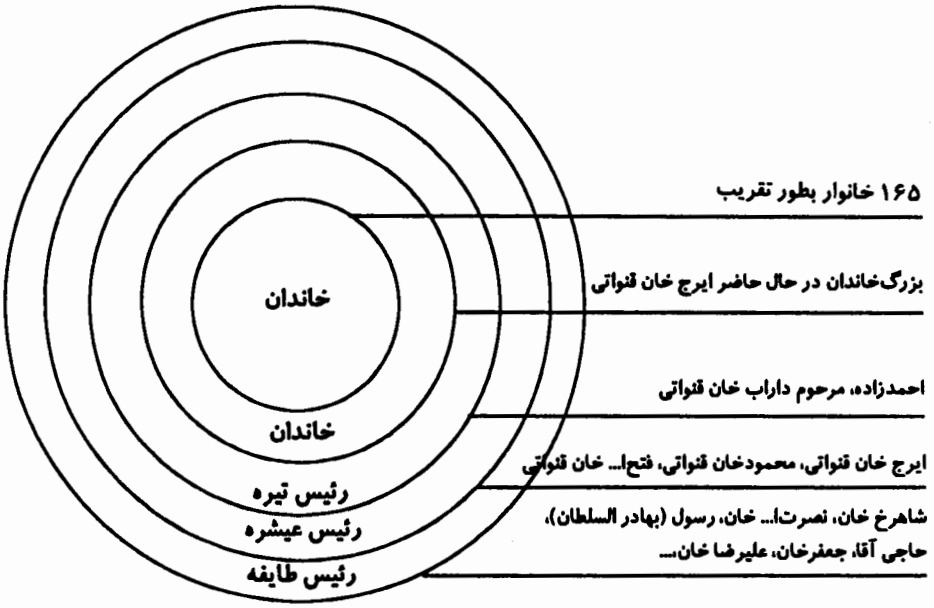

از چپ به راست به ترتیب بخوانید.

بخش نوزدهم

رویدادهای مهم و تاریخی در هندیجان

- هندیجان در دوره فرمانروایی شیخ خزعل در خوزستان
- دیدار شیخ خزعل از آخوند ملا حسین
- دوره ملوک الطوایفی در زمان حکومت قاجاریان
- لشکرکشی دولت برای برانداختن عمال خزعل در هندیجان
- حکام نظامی و غیرنظامی در هندیجان
- خشکسالی در هندیجان ـ تأسیس شعبه شرکت نفت در هندیجان
- کشف حجاب در هندیجان
- آمدن رضاشاه در هندیجان
- آمدن گردان اسحله‌بگیری در هندیجان

رویدادهای مهم و تاریخی در هندیجان

هندیجان در دوره فرمانروایی شیخ خزعل در خوزستان

شیخ خزعل که عربی بی‌رحم و جاه‌طلب و لیره‌پرست بود. پس از مردن پدرش برادرش شیخ مزعل را که جانشین پدرش بود، بی‌رحمانه کشت و تمام اندوخته‌های آنان را که گذارده و مرده بودند به چنگ آورد و به توانگری بی‌اندازه‌ای دست یافت. با چنین ثروت سرشاری توانست در دربار مظفرالدین شاه ساده لوح نفوذ کند و علی اصغر خان اتابک را هوادار خود سازد و دختر نظام السلطنه مافی ودختر برادر زاده شاهزاده عبدالمجید عین الدوله را به زنی بگیرد که از درباریان بسیار بزرگ بودند. در سایه همراهی اینان کار شیخ روز به روز بالا می‌گرفت تا این که به جای معزالسلطنه لقب «سردار اقدس» را به او دادند. از آن سوی در خوزستان دست ستم شیخ خزعل در خوزستان بر اعراب دراز گردید. به هر حال شیخ خزعل‌خان به دستاویزهای گوناگون مشایخ دیگر را یک به یک از میان برد و همگی عشایر خوزستان را زیر دست خود ساخت.

در این زمان بار دیگر خوزستان دو بخش شد؛ بخش عمده بزرگ آن از هندیجان تا دامنه‌های پشتکوه و از کنار شط العرب تا نزدیکی‌های شوشتر و دزفول که بیش از دو سوم خوزستان بود از آن شیخ گردید و در این زمان بود که شیخ خزعل خود را (امیر عربستان) خواند و با شیخ کویت و پادشاه نجد عربستان معاهدات دوستانه بست و دم از استقلال می‌زد.

هندیجان و زیدان از متصرفات شیخ بود و برای مال اندوزی گاهی آن را به دو بخش و

زمانی به سه بخش بدینگونه: از کنار دریا تا دهملا یک بخش از دهملا تا مرز زیدان که بیشتر عرب‌نشین بودند یک بخش و تمام بلوک زیدان هم یک بخش (بخش زیدان از ابتدا در اجاره مرحوم ملا عبدالسید خوزستانی بود که میزان مال الاجاره سالیانه آن را نمی‌دانم.)

بخش دوم که شامل تمام بلوک هندیجان می‌شد به حکومتی تام‌الاختیار مرحوم میرعبدالله شریفات واگذار شده بود که مال‌الاجاره سالیانه آن را بنده نمی‌دانم.

مرحوم میرعبدالله و عمال عربش که خود را برتر از عجم می‌دانستند به عناوین مختلف برای اخذ مالیات سرانه و بهانه‌های گوناگون به مردمان هندیجان و دهات تابعه آن مخصوصاً به پیشه‌وران قنواتی تعدیات فراوانی را روا می‌داشتند. برای مثال به طوری که از سالخوردگان هندیجان شنیده‌ام جناب میر، نوکری به نام خلیفه حماد داشت، او تمام خانه‌ها و اموال مردم را از آن میر می‌دانست، سرزده وارد خانه مردم می‌شد به نام این که میرمهمان دارد مرغ و خروس و حتی گوسفند مردم را برای مهمانان میر می‌برد. مردم از این تعدیات به ستوه آمده بودند و چاره‌ای نداشتند.

مرحوم کربلایی محمد که مردی ثروتمند و غیرتمند بود و ریاست طایفه قنواتی هندیجان‌را به عهده‌داشت، به خانه میر عبدالله رفت و در حضور جمعی به میر پرخاش نمود. میر به زبان عربی به او گفت، به تو مربوط نیست. کربلایی محمد بر آشفت هفت تیر را از جیب قبایش بیرون آورد و میر را نشانه گرفت حاضران هفت‌تیر را از دستش گرفتند. گفت اگر من به این وضع خاتمه ندهم نامردم. فردای همان روز با عده‌ای سواران به بندر معشور رفت و از آنجا به شادگان و از شادگان به فیلیه نزد شیخ خزعل رفت و موضوع را با شیخ در میان نهاد و حکومتی هندیجان تا دهملا را در سالی چهل هزار تومان آن روز برای چندین سال اجاره نمود و بساط فرمانروایی میرعبدالله را از هندیجان برچید و نه تنها مردم را از پرداخت مالیات معاف کرد برای مردم هندیجان با هزنیه چهل و پنج هزار تومان آن روز حمام مردانه و زنانه و برای پیشه وران و بازرگانان بازار و راسته بازار بنیاد نهاد که آثارش موجود است.

و از جانب شیخ خزعل قداره دسته طلا و قبای ابره خلعت گرفت.

دیدار شیخ خزعل از مرحوم آخوند ملاحسین

از جد مادریم (مرحوم کربلایی محمد) که در آن زمان حکومت هندیجان در اجاره‌اش بود و برای دیگران تعریف می‌کرد، در سن ۶ سالگی شنیدم که می‌گفت شیخ خزعل با سه فروند کشتی کوچک با عده‌ای از تفنگچیانش برای پیشواز و حراست پدر زنش (نظام السلطنه مافی)[۱] که از فارس عازم خوزستان بود به هندیجان آمد. من در کشتی مخصوصش به دیدنش رفتم.

پس از مدتی گفتگو خبر آمدن پدر زنش را به من داد و از ناامنی راه فارس به خوزستان بیمناک بود. پرسید در هندیجان شخص عابد و زاهدی را سراغ داری که به دیدنش برویم؟ من آخوند ملاحسین را معرفی کردم. او برخاست و گفت بیا به اتفاق به خدمتش برویم. ما از کشتی پیاده شدیم و به اتفاق راه افتادیم و به دروازه رسیدیم. هوا گرم بود و آخوند با پیرهن یک لا مشغول مطالعه بود. ما را که دید از جا برخاست، من شیخ را معرفی کردم دستور داد متکا آوردندو ما را به گرمی و خوشرویی پذیرفت شیخ به زبان عربی موضوع آمدن پدر زنش و ناامنی راه را در میان نهاد و التماس دعا کرد. آخوند دعا کرد و فرمود انشاالله به سلامت برسد. شیخ خزعل کیسه کوچکی لیره به آخوند پیش‌کش کرد. آخوند فرمود امرار معاش من از طریق زراعت و گله‌داری تأمین می‌شود و خداوند رزق و روزی مرا می‌رساند و از دریافت کیسه امتناع نمود. هر چه شیخ اصرار کرد آخوند کیسه را نگرفت و گفت من دعای خودم را به پول نمی‌فروشم. از جا برخاستیم و از دروازه خارج شدیم و ما را مشایعت نمود هنگام خروج (رجو)[۲] ساده لوح را دید که با دیشداشه کثیف و پای برهنه ایستاده بود یک لیره به اوداد و ما به کشتی مخصوص او برگشتیم دو روز بعد نظام السلطنه با عده‌ای تفنگچی سواره وارد شد و او را به کشتی مخصوص شیخ خزعل وارد نمودند و عازم فیلیه شدند.

۱- والی فارس بود و بعد والی خوزستان شد.

۲- رجب از خویشاوندان مرحوم حاج بشیر بیغرض بود.

دوره ملوک الطوایفی در زمان حکومت قاجاریان

در دوره میشوم قاجاریان کشور ما (ایران) به گونه ملوک الطوایفی اداره می‌شد و هر ایالتی یا ولایتی به خانی و یا شیخی و امیری به اجاره واگذار می‌شد و آن حاکم مالک‌الرقاب مردم بود و با خودکامگی حکومت می‌کرد. یکی از آنان همین شیخ خزعل خان عرب بود. که با پشتیبانی از انگلیسیان و نفوذی که در دربار داشت به القاب سردار ارفع و معزالسلطنه و سردار اقدس[1] مفتخر یا بهتر بگویم (مفتخور) شده بود. شهرها و بلوکات خوزستان را که توسط دوستان و پدر زنان والامقام و متنفرش به چنگ آورده بود، به مبلغی گزاف به دیگران اجاره می‌داد و به دولت مالیات نمی‌پرداخت و خودسرانه خود را امیر یا شاه (عربستان) به گفته خودش و طرفدارانش می‌خواند خودکامه حکومت می‌کرد.

پایان فرمانروایی شاهان سلسله دست نشانده قاجار و برچیدن بساط ملوک الطوایفی و ناامنی در ایران و آغاز رویدادهای مهم و تاریخی سلسله پهلوی در بخش هندیجان از سال ۱۳۰۳هـ.ش تا طلوع فجر صادق حکومت اسلامی در این کشور اهورایی و هنایش آن:

دوره پادشاهی قاجاریان در ایران یکی از دوران شوم و نابسامان ایران می‌بود. هر گوشه‌ای از این کشور بدست شیخ و یا امیر و خان باجگیر و باجگذاری خودکامه افتاده و به گونه ملوک الطوایفی افتاده و ناامنی سرتاسر این مملکت را فراگرفته بود. با کودتای سال ۱۲۹۹ خورشیدی که مردی دلیر و بلند همت به نام رضاخان به مقام سردار سپهی و رئیس الوزرایی رسیده بود، به برچیدن بساط ملوک الطوایفی در سرتاسر کشور همت گماشت. دو سوم سرزمین بارور خوزستان به اضافه مناطق عرب نشین آن تحت فرمانروایی شیخ خزعل خان عرب جاه طلب بود که حاکمی جابر و دست نشانده انگلیسیان می‌بود و دم از حضرت اشرفی و سردار اقدس بالقب معزالسلطنه و حتی شاهی در خوزستان می‌زد، قرار داشت و مالیات هم به دولت نمی‌پرداخت و با خودکامی حکومت می‌کرد و بنای نافرمانی را گذاشت. آقای رئیس الوزراء با کسب اختیار تام از دارالشورای فرمان داد سپاهی از شیراز به بهبهان وارد شد.

---

۱ - دختر نظام السلطنه مافی و همچنین دختر برادر زاده شاهزاده عین الدوله از زنان او بودند و در سایه همین درباریان از درجه امیر تومانی به درجه امیر نویانی رسید.

لشکرکشی دولت برای برانداختن عمال و حکام خزعل در بلوک هندیجان

نخستین جنگی که روی داد در کیکاووس دو فرسنگ و نیمی بهبهان با تفنگچیان حسین خانی بهمنی بود. حسین خان در نواحی تاشان در قلعه لکک شش فرسنگی بهبهان نشیمن داشت و چون دختر او زن یکی از پسران شیخ خزعل بود. این هنگام خاموش ننشسته و به یاری خویشاوند خود برخاست و ملاعبدالسید در ربیع الاول که هنوز دولت می‌خواست سپاه به خوزستان روانه کند، نزد حسین خان بود. حسین خان دسته‌ای از تفنگچیان خود را به کیکاووس فرستاد دسته چریکی راکه سپاهیان در آنجا بنشستند. فرمانده بهبهان با یک توپ بر سر آنان تاخت که بهمئیان شکست یافتند و سی تن کشته شدند و بیست و یک تن دستگیر گردیدند و سپاهیان به کیکاووس دست یافتند، در اوایل ربیع الثانی ۱۳۴۳ هـ.ق سپاهیان شیراز به بهبهان رسیده به نواحی زیدان رفته در آن سوی رود هندگان لشکر آراستند و اردوی اعراب شریفات در آن سوی رود بود. با آمدن فرمانده سپاه دولت جنگ بین طرفین درگرفت و این شگفت بود که سه هزار سپاهیان چریکی سواره نظام نزدیک به هشت هزار تن اعراب جنگ ندیده را در مدت یک ساعت شکست داده و پراکنده نمودند و هر کسی از آنان که جان سالم بدر برد یک سره راه خانه‌های خود را پیش گرفتند و فرار را بر قرار برتر شمردند.

در این جنگ میر منصور پسر میانی میر عبدالله که فرماندهی سپاه اعراب را داشت کشته شد. سپاهیان دولتی پس از این پیروزی مقر خود را در زیدان استوار گردانیده برای حمله به هندیجان و ده ملا حرکت کرده و با اندک زد و خوردی آن دو جا را به دست آوردند و در اینجا هم نگهبانان مسلحی در بالا خانه‌ها و پشت بام‌ها گماشتند (نگارنده به یاد دارم که نگهبانانی در بالا خانه‌های اجداد پدری و مادریم چند شبانه روزی سنگر گرفته بودند) مردم هندیجان از ترس خود تفنگ‌ها و فشنگ‌های خود را در چاه‌های مستراح‌ها و یا در زیر خاک و آب رودخانه می‌انداختند و پنهان می‌کردند. خاندان میر عبدالله با وابستگان و زنان و فرزندان بعد از این شکست شبانه به فیلیه نزدیک محمره (خرمشهر) که قصر شیخ خزعل آنجا بود، فرار کردند و چند ماه پناهنده شدند. رضاخان (رئیس الوزرا) از شیراز آهنگ زیدان کردند، که به لشکردها فرمان حمله بدهد و از آن سوی سپاه خرم آباد به

دزفول رسید و شیخ تاب مقاومت در خود ندید. زنان و فرزندان خود را به کشتی نشانید و خودش هم به کشتی نشست و از اهواز به محمره برفت و گویا می‌خواست به کویت یا عراق بگریزد ولی پسرش عبدالحمید هنوز در اهواز بود. در این هنگام فرمان رئیس الوزرا به شیخ رسید که بار دیگر به اهواز برگردد و در همان روز آقای رئیس الوزرا از ده ملا به ناصری آمده بود. شیخ خزعل که از همه جا درمانده و مأیوس شده بود. ناگزیر به اهواز آمد و با پشتیبانی و شرمساری به حضور آقای رئیس الوزرا رسید و پوزش و آمرزش طلبید و با خواندن این بیت:

من بد کنم و تو بد مکافات دهی پس فرق میان من و تو چیست بگو؟

زینهار خواست. رئیس الوزرا با همراهان سه روزی در ناصری بودند که در همان روز سپاهیانش رامهرمز را به دست آورده، جنگ را به پایان رسانیدند. روز یازدهم به شوشتر عزیمت نموده و روز دوازدهم در این شهر فرمان عفو عمومی را صادر کرد و روانه مسجد سلیمان شده و از آنجا به ناصری برای بار دیگر برگشته و از طریق دزفول به محمره رفتند و از آنجا از راه عراق به تهران بازگشتند. در تمام این سفرها شیخ عبدالکریم پسر شیخ خزعل را به همراه خود داشتند.

اما خود شیخ و پسران دیگرش این زمان در خوزستان بودند و در فیلیه نشیمن داشتند سرانجام در ماه شوال همان سال شیخ را با پسرش عبدالحمید در محمره دستگیر کرد و از راه خرم‌آباد روانه تهران ساختند و بدین سان داستان نافرمانی شیخ به پایان رسید.[۱]

حکام نظامی و غیر نظامی در هندیجان

آقای رئیس الوزرا پس از دستگیری شیخ خزعل و پسرش، سرتیب فضل اله زاهدی را با اختیارات تمام به حکمرانی ایالت خوزستان منصوب نمود و دستور فرمودند که با نظر و انتخاب خود افسرانی را برای حکمرانی مناطق تابعه خوزستان منصوب و با عده‌ای سواره

---

۱ ـ تاریخ پانصد ساله خوزستان، احمد کسروی تبریزی.

نظام برای حفظ امنیت به آنجا اعزام دارند و وسایل آسایش و آرامش و امکانات پیشرفت مردم را فراهم سازند.

نخستین افسری که به سمت حاکم نظامی هندیجان و روستاهای بزرگ و کوچک آن منصوب شد ستوان یکم سیدعلی خان بود. که با عده‌ای سواره نظام به هندیجان آمدند، سرکار نایب (ستوان یکم) سید علی خان که افسری ۳۵ ساله و بسیار خوش برخورد و مهربان بود. خود و سربازانش با مردم می‌جوشیدند و کسی از آنان کمترین آزاری ندید. گویی از خویشاوندان و همشهریان ما بودند.

محل سکونت و اداره او در محل سابق اداره حکومتی که زمانی ژاندارمری سر راه بازار که از خانه‌های میر عبدالله می‌بود، قرار داشت و سواره نظام او در خانه بزرگی که کنار رودخانه که حصاری وسیع داشت روبروی خانه مرحوم کربلایی عیسی پدر مرحوم مهنا واقع بود. سردستگی سواره نظام به عهده وکیل باشی سهراب نامی می‌بود.

ستوان یکم سید علی خان افسری لایق و خیراندیش و هم او بود که برای اولین بار بنا به دستوری که داشت با جلب همیاری مرحوم عندلیب توانست مدرسه ملی سرتیپ زاهدی را در هندیجان پایه گذاری کند.

پس از انتقال سرتیپ زاهدی به تهران سرهنگ مصطفی خان شوکت به جای وی به حکومت نظامی خوزستان مصنوب گردید و به جای ستوان یکم سید علی خان، ستوان یکم محمدرضا خان به حکومت نظامی هندیجان برگزیده شد، برقراری حکومت نظامی در خوزستان و هندیجان دیری نپائید و بیش از دو سال به طول نینجامید و در تمام نقاط برچیده شد.

نخستین حکومت افتخاری شجاع نظام قنواتی

به پاس خدمات بسیار ارزنده و یاری رساندن به شادروان ملایوسف خان قنواتی به قوای دولت در جنگ‌های کیکاووس و در دزلکک در نواحی تاشان شش فرسنگی بهبهان که به فرمان سردار سپه ملقب به شجاع نظام گردید. پس از برچیدن حکومت نظامی در

هندیجان آن مرحوم به سمت اولین حاکم غیر نظامی هندیجان منصوب گردید. این نیک مرد واقعاً شجاع طایفه بزرگ قنواتی، با مسافرت به دهات بلوک هندیجان و ملاقات با کدخدایان و سران عشایر و طوایف توانست، زمینه را برای اعزام حکام غیرنظامی مساعد و آماده نماید. روانش شاد و یادش گرامی باد. (نگارنده)

بعد از ملایوسف خان قنواتی آقای حسین خان قوام که مردی بلند بالا و باکت و شلوار سفید و کلاه لبه‌دار سیاه پهلوی بود به نام حکمران دولتی به هندیجان آمد.

در زمان حکومت وی در سال ۱۳۰۷هش لباس متحدالشکل و کلاه پهلوی در هندیجان معمول گردید. در این هنگام شخصی به نام قهرمانپور که پسرش با ما همکلاس بود به ریاست مالیه هندیجان منصوب شد و در خانه مادر شیخ عبدالله که اکنون بانک ملی در جلو این خانه بنا شده، نشیمن اختیار کرد و به تأسیس اداره مالیه در بلوک هندیجان مبادرت نمود.

پس از پایان دوره حکمرانی آقای حسین قوام شخصی به نام آقای قراگوزلو برای مدت یک سال حاکم هندیجان بود و بعد از وی آقای محمد قایدی گرگانی به حکومت هندیجان منصوب شد. این حاکم فردی با سواد و مقتدر بود و با گرفتن رشوه از کدخدایان و عزل و نصب آنان و حل و فصل دعاوی مردمان با کمال قدرت حکومت می‌کرد و سرانجام به طوری که خواهید خواند به سزای اعمال زشت خود رسید.

پس از عزل محمد قایدی مرحوم حسین باوند که شخص نسبتاً مسنی از نامداران و خاندان معروف با وندیان مازندران بود به حکومت هندیجان در سال ۱۳۰۹هـ.ش منصوب شد و با مردم به مهربانی رفتار می‌کرد. پس از او مرحوم عبدالوباب صدری حاکم هندیجان شد که مصادف با خشکسالی هندیجان بود. ایشان مدت دو سال در هندیجان حکومت کرد و بازنشسته شد و به اصفهان رفت. بعد از ایشان آقای مهندس دیبائیان برای تأسیس اداره کشاورزی و پنبه کاری و احداث باغ کشاورزی به هندیجان آمد و کفالت اداره حکومتی را هم به عهده گرفت، پس از ایشان آقای بهشتی‌نژاد با همین سمت به هندیجان آمد و امور کشاورزی مخصوصاً پنبه کاری را توسعه داد و در زمان کفالت

ایشان بود که در سال ۱۳۱۴ دستور اجرای کشف حجاب زنان هندیجان ابلاغ گردید. پس از مهندس بهشتی‌نژاد آقای مهندس معتمدی رئیس کشاورزی و کفیل اداره حکومتی بود تا سال ۱۳۱۸ سرهنگ قویمی حکومت نظامی تا سال ۱۳۲۰ پس از او سرهنگ قویمی سرهنگ سهراب‌زاده تا سال ۱۳۲۲ یکی پس از دیگری به حکومت نظامی در هندیجان منصوب شدند.

خشکسالی در هندیجان و توابع

یکی دیگر از وقایع بسیار شوم و هولناک معاصر هندیجان خشکسالی بی‌سابقه‌ای بود که در هندیجان و تمام روستاها و حتی بلوک زیدان اتفاق افتاد. به جای خشکسالی، سالی خاکیست که نه تنها بارانی در تمام اراضی بخش هندیجان و حتی مناطق نزدیک به آن نبارید، بلکه به جای باران خاک سرخرنگی همچون شرنگی بر سر و پیکر آدمیان و جانوران می‌پاشید. این سال پر ملال که واقعاً خاک فقر و فلاکت از آسمان تیره بر زمینی خشکیده می‌بارید. این قحطی در سال ۱۳۱۰ هجری خورشیدی اتفاق افتاد، رویدادهای دل آزار و ناگواری در پی داشت.

اغنام و احشام در شهر و روستا مردند، عده‌ای از اهالی از فرط گرسنگی خانه و کاشانه خود را رها کرده و به شهرها و دیه‌های دور و نزدیک کوچیدند. دزدی و ناامنی که اصلاً در هندیجان سابقه نداشت، تمام شهر را فرا گرفته و مردم شب‌ها از ترس جان خواب و آرامشی نداشتند. در شب نوزدهم ماه مبارک رمضان که زن و یا بهتر بگویم بانویی پاک دامن (همسر مرحوم استاد محمدحسن خاکی حلبی ساز) به گونه‌ای ناجوانمردانه و بیشرمانه با ضرب کارد یا خنجر کشته شد. ترس و خوف مخصوصاً در شب‌ها بیشتر شد. در زمستانی خشک و بسیار سرد از شامگاه تا بامداد مردم از زن و مرد تمام درهای خانه را اعم از در ورودی و اطاق‌های نشیمن را به روی خود می‌بستند و صدای پای نگهبانان شبگرد آنان را بیشتر می‌ترساند. من در سن دوازده سالگی در کلاس چهارم درس می‌خواندم درباره این خشکسالی و پریشان حالی مردم اشعار بچگانه‌ای بر وزن (چنان قحط سالی شد اندر دمشق) سروده و روزها آن را در

دبستان برای همسالان و آموزگاران خود با دیدگانی اشکبار می‌خواندم. سرانجام این شعر خوانی‌ها به گوش حاکم وقت (عبدالوهاب صدری) رسید، مرا احضار کرد و دیوانک اشعارم را گرفت و پس نداد.

به یاد دارم که در اواخر اردیبهشت سال ۱۳۱۱ خورشیدی تیمسار سرلشکر حاج علی رزم‌آرا که در آن زمان ریاست دانشگاه جنگ را به عهده داشت، با عده‌ای از افسران ارشد از سرگرد به بالا برای دیدار و بررسی بخشی از کرانه‌های خلیج فارس و کوهپایه‌های جنوب خاوری از ده‌نو تا حدود زیدان که از نظر سوق‌الجیشی (لشکرکشی) حائز اهمیت بود با چند خودرو ارتشی به هندیجان آمدند و در اسکله‌ی مرحوم شاه اسداله حجازی برای چند روزی سکونت داشتند. روزها از بامداد تا غروب به بررسی و نقشه‌برداری از نقاط نامبرده مشغول بودند و شب‌ها به محل اقامت موقت خود برای استراحت می‌آمدند و پس از چند شبانه روز تلاش و کنکاش در تاریخ ۱۰ خرداد ماه ۱۳۱۱ خورشیدی به اهواز برگشتند.

قحط سالی در هندیجان

چنان قحط سالی شد در هندیان — چو آتش که افتد به هر آشیان
نبارید نم بر در و دشت و کوه — دد و دام و انسان اندر ستوه
نبارید یک قطره بر دشت گرم — هوا تیره و دل پر از درد و غم
بسی ابر آمد نبارید نم — نبارید چند قطره‌ای بیش و کم
همی خاک بارید بر کوه و دشت — کز انبوه آن سخت بتوان گذشت
هوا تیره و خاک و غم چیره شد — بر این بوم و بر چشم بد خیره شد
تو گویی فلک در ستیزه آمده — ملک ز آدمی در گریز آمده
ز هر خانه‌ای دود آهی بلند — به هر لانه‌ای مرغکی مستمند
به هر کوچه‌ای لاشه‌ای دام بود — که بوی بدش صبح تا شام بود
ز انسان و حیوان نماندی ستوه — بمردند یکسر گروه در گروه
برفتند مردم ز شهر و دیار — یکی در نهان، دیگری آشکار
یکی رفت بصره یکی رفت فو[1] — یکی خورد خرما دگر خورد مو
پراکنده گشتند و رفتند نیز — حکومت نشسته است بر پشت میز
ز بخت بد و سال بد کی توان — حکومت نمودن بر این مردمان
خدایا به لطف خداوندیت — به مشکل گشایی و در بندیت
ترحم نما بر ضعیف و فقیر — کریم خطا بخش پوزش پذیر

سروده عبدالحمید کنعانی هندیجانی ـ آخر آذرماه سال ۱۳۱۰ خورشیدی

---

۱ ـ فویافاو شهری است در عراق که رودخانه بین آن و آبادان جاری است.

تأسیس شعبه شرکت نفت در هندیجان

در سال ۱۳۰۶ هـ.ش شرکت نفت ایران و انگلیس شعبه‌ای در هندیجان به ریاست مستر رو(Row) و همکاری چند نفر انگلیسی و کارمندی دو سه نفر ارمنی دایر نمود، تا بتواند با استفاده از موقعیت بندری و رودخانه پر آب تاب و نزدیکی این بندر به مناطق نفت‌خیز پازنان، آغاجری و گچساران که دارای چاه‌های پر باری از نفت بودند، امکانات صنعتی و ساختمانی و لوله‌کشی این ذخایر از طریق هندیجان به کرانه دریای آزاد فراهم نموده و بهره‌وری نمایند.

این شعبه با استفاده از اماکن استیجاری در کوی قبله و ساختمان اسکله مرحوم حاج شاه اسداله حجازی برای سکونت انگلیسیان و نصب وسایل مخابراتی و استفاده از دکان‌های زیر آن برای انبار و نصب سه تانکی بسیار بزرگ مواد سوختنی نفتی و افزون بر آن ساختن فرودگاه در شمال شاه‌مشهد و آوردن تعدادی کامیون‌های بزرگ بارکشی و چندین دوبه و موتور لنج‌های نیرومند و استخدام چند کارگر نیمه رسمی برای آشپزی و نگهبانی و جارو بکاری و رانندگی دائمی و کارگران زیاد روزمزد که همه آنان را شخصاً در دوره کودکی تا نوجوانی دیده و نامشان را بیاد دارم و می‌توان در این باره سناریویی بنویسم، به کار گماشتند.

هندیجان به گونه شهری صنعتی و پرجوش و خروش درآمده ومخصوصاً ما کودکان از فرط شادی در پوست خود نمی‌گنجیدیم، انتظار می‌کشیدم که هر چه زودتر مدرسه تعطیل شود، به قبله برویم، به قبله‌ای دیدنی که قهوه خانه‌هایش مملو از آدم‌های گوناگونی اعم از غربیه‌ها و رانندگان از سفر برگشته و گرسنه و حتی بازاریان و کارگران از کار وارسته، پیر و جوان روی صندلی‌ها و پشت میزها نشسته مخصوصاً در قهوه خانه‌های مم کاظم (محمدکاظم) و علی ساقی که به پیردیر معروف بود، می‌ماندند. و صدای گرامافون‌های بوق دارشان با نغمه‌های دلنشین فضای هندیجان مخصوصاً کوی قبله و بازار را مملو از شادی و سرور می‌نمود.

این شعبه بین سال‌های ۱۳ تا ۱۷ به تدریج به بندر معشور آن زمان و ماهشهر امروز منتقل گردید.[1]

---

۱ - برداشتی از دفتر خاطرات نگارنده.

کشف حجاب در ایران، خوزستان (هندیجان)

در اوایل سال ۱۳۱۴ هـ.ش که هم زمان با بحبوبه قدرت رضاخان در ایران بود. به نام تجدد خواهی و تقلید از آتاتورک رئیس جمهور ترکیه و کشورهای غربی فرمان پر زیان کشف حجاب زنان مسلمان ایران صادر گردید.

نخستین زنان و دخترانی که از این فرمان ناروا استقبال شایان و فراوانی نمودند، زنان درباری و زنان وزراء و رؤسا و برخی از زنان و دختران به اصطلاح هنرمندی بودند که آرزوی چنین روزی را داشتند.

اما تمام ملت مسلمان ایران به حکم ایمان و احکام اسلام با این کار توأم به اجبار مخالف بودند. دولت حسب‌الامر مجبور به زور و فشار به برداشتن عبا و سرانداز زنان و دختران در کوچه و خیابان شهرها شد. در خوزستان مخصوصاً در هندیجان به جز همسران رؤسای ادارات که ناگزیر به شرکت در مراسم رسمی بودند، با لباسی بلند و سراندازی نسبتاً مناسب با اکراه تمام حضور می‌یافتند. سایر زنان و دختران هندیجانی با همه فشاری که از طرف ژاندارم‌ها بر آنان وارد می‌شد، زیر بار تغییر لباس به نام کشف حجاب نرفتند و با تمام توان ایستادگی نمودند و همان لباسی را که به رسم عرب و اسلامی داشتند تا امروز در بر دارند. بی‌گمان جوانان امروزی ما ندیده و نمی‌دانند که در رژیم گذشته کار بی‌حجابی به برهنگی به ویژه بین زنان و دختران هنرگر (نه هنرمند) به جایی رسیده بود که کوس بدنامی و رسوایی ما بر بام‌های کشورهای اسلامی و حتی غیر اسلامی نواخته شده بود. این جاست که باید از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی یاری طلبیم و شاکر خدا باشیم و بگوییم:

عقل می‌خواست کز آن شعله چراغ افروزد　　برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد
مدعی خواست که آید به تماشاگه راز　　دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

آمدن رضاشاه به شهر هندیجان

در نخستین روز فروردین ماه سال ۱۳۱۶ خورشیدی که عید باستانی نوروز با دهم

محرم (روز عاشورا) مصادف شده بود، مراسم سلام نوروزی در تهران و همه شهرهای ایران موقوف و ممنوع شده بود، رضاشاه با عده‌ای از وزراء و افسران ارشد همراه با ولیعهدش (محمدرضا پهلوی) که در آن زمان دوره خدمت نظام را در دانشکده افسری تهران می‌گذرانید از طریق اهواز عده‌ای از وزرا و افسران ارشد ارتشی در ساعت ۴ بعدازظهر روز نهم محرم (تاسوعا) وارد هندیجان گردید و با استقبال گرم و پر هول و هراس پیشواز کنندگان رؤسای ادارات دولتی، کدخدایان و عده کمی از بانوان کشف حجاب شده و دانش‌آموزان دبستان شوکت تنها دبستان آن زمان هندیجان با دسته‌های گل در دو طرف کوچه مسیرش و عده‌ای از بازاریان مواجه شد در برابر صف طولانی رؤسای ادارات و کدخدایان با شنلی بر دوش و عصایی در دست ایستاد. ابتدا از حاضران در صف نام و سرچشمه رودخانه را که در کنارش چادره‌هایی برای اقامت بعضی از وزرا و ملتزمینش بر پا شده بود، پرسش نمود. کسی از رؤسا و حاضران از ترس پاسخی نداد، دوباره پرسید مرحوم مصطفی صفایی (کدخدای صفائیه) چند قدم به جلو آمد و تعظیم نمود و با لکنت زبان نام و سرچشمه رودخانه را به عرض رسانید. رضاخان که بار اول تا حدود زیدان و ده ملا پس از شکست هواخواهان شیخ خزعل آمده و رودخانه را دیده بود، آن را شناخت.

پس از آن سوالاتی از برخی از رؤسای ادارات مخصوصاً از مرحوم اخلاقی رئیس اداره مالیه درباره اخذ مالیات (منال) گفته و پاسخ شنید و از راه کوچه‌ای که در دو کنارش دانش‌آموزان با دسته‌های گل ایستاده بودند به اتفاق ولیعهدش به سوی اداره حکومتی که برای اقامت شبانه‌اش آماده شده بود، رهسپار گردید. رضا شاه با ولیعهدش محمدرضا شاه و سایر همراهانش شب عاشورا راکه هر ساله برای ما مردم عزادار و سوگوار پر جوش وخروش‌ترین شب‌هایمان بود، بدون کمتر شور و نوا و صدایی گذرانیدند و از ساعت ۷ بامداد که ماشین‌ها را با جسر[1] مرحوم سید فاخر به آن سوی رودخانه عبور دادند. تمام ملتزمین هم به آن طرف رودخانه رفتند و منتظر تشریف فرمایی شاه و ولیعهدش شدند. رضاخان و ولیعهدش

---

۱ - در آن زمان جون پلی بر روی رودخانه نبود عبور وسایل نقلیه به وسیله جسر انجام می‌شد.

پس از صرف ناشتایی از محل اقامت موقتشان بدون محافظ پیاده به راه افتاند و پس از عبور از رودخانه با جسر به اتفاق همراهان از طریق بندر دیلم به شیراز مرکز فارس عزیمت نمودند.

اسلحه‌بگیری در هندیجان

در اوایل خرداد ماه سال ۱۳۲۳ هـ.ش یک گردان سرباز مسلح مشتمل بر سی نفر افسر از سروان، ستوان یکم، ستوان دوم و استوار یکم به فرماندهی جناب سرگرد گلذاری با تجهیزات کامل و سرفرماندهی جناب سرهنگ فیروزی برای خلع سلاح از صاحبان اسلحه وارد و در شمال هندیجان (خرمن‌زار) بانصب چادرهای بسیاری اردو زدند و هر بامداد با نوای موزیک مراسم صبحگاهی را اجرا می‌کردند و به موجب گزارشاتی که داشتند (که قبلاً به آنها رسیده بود) عده‌ای از اشخاص سرشناس هندیجان و کدخدایان تابعه را مورد بازجویی شدید و توأم به تهدید قرار دادند و از آنان اسلحه می‌خواستند.

کسانی را هم بازداشت کرده بودند. کسانی که واقعاً اسلحه داشتند آنها را زیر دیوار در خرابه‌ها پنهان می‌کردند. ترس و خوف شدیدی مردم هندیجان را فراگرفته بود. من در این زمان دکاندار بودم اما بنا به سوابق فرهنگی با آقای آزاد مرد صمیمانه دوست بودم، برای این که به این وضع رقت بار و هولناک چاره‌ای بیندیشیم، قرار بر این گذاشتیم که با صلاح دید سرگرد گلذاری از تمام افسران اعزامی و عده‌ای از بزرگان و کدخدایان در محل دبستان شوکت دعوتی به عمل آوریم. ایشان دعوت ما را پذیرفتند، دسته موزیک در بعد از ظهر پنجشنبه در برابر در ورودی دبستان حاضر و به نواختن مشغول گردید. تمام مردم از زن و مرد ـ زن‌ها در پشت بام‌ها ـ و مردان در حیاط دبستان جمع شدند. افسران در جلو روی صندلی‌ها و سایر مردم روی نیمکت‌ها نشستند. پس از خیرمقدم کوتاهی که یکی از دانش‌آموزان به نام آقای سیف اله موسوی به عرض افسران رسانید، آقای آزادمرد بنده را برای ایراد سخنرانی به نمایندگی مردم دعوت فرمودند. بنده که آمادگی قبلی داشتم، پس از عرض سلام و تشکر از حضور جناب سرگرد که دعوت ما را پذیرفتند، سخن خود را با

خواندن بیت زیر آغازیدم:

رواق منظر چشم من آشیانه تست کرم نما و فرود آ که خانه، خانه تست

روی سخن را به افسران برگردانیدم و عرض کردم که تصور نفرمایید که شما به عنوان میهمان قدم در این دبستان نهاده‌اید، بلکه بالعکس ما میهمان شما افسران برومند بوده و هستیم و مختصری درباره تاریخچه این دبستان و چگونگی تأسیس آن را به عرضشان رسانیدم.

پس از آن درباره مردم فرهنگ پرور و میهن دوست هندیجان داد سخن دادم و سخن خود را باخواندن اشعار فردوسی علیه الرحمه که فرموده است:

چو ایران نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد

تا آخر پایان دادم. پس از ختم سخنرانیم ضمن کف زدن ممتد حضار، تمام افسران بر پا ایستادند. جناب سرگرد دست به دست من داد و روی مرا بوسید. پس از سخنرانی من کسی سخنرانی نکرد. تمام افسران دور من حلقه زدند و مرا با خود برای صرف شام با خود بردند.

این برنامه هر شب ادامه داشت و با شعرخوانی و مشاعره می‌گذشت و روزها افسرانی که به بازار می‌آمدند، دکان من برایشان محفل انسی بود. و بدین ترتیب این بلای ناگهانی بر سر مردم هندیجان رفع شد و به خیر گذشت. و دیری نپایید که برای خلع سلاح عازم بهبهان گردیدند. این هم یکی از رویدادهای مهم و خطرناک هندیجان بود که به خیر گذشت.

بخش بیستم

- شاعران هندیجان
- پاسخ به پرسش
- مساجد هندیجان
- بازارهای هندیجان
- کارخانه‌های هندیجان

شاعران هندیجان

از شاعران سلف هندیجان کمترین اثر و نشانه‌ای در کتاب‌ها و یا گفتارهای گذشتگان نخوانده و نشنیده‌ایم که بتوانم نامی از آنان برم و درباره‌شان داوری کنم. اما در عصر حاضر شاعرانی بوده و هستند که باید آنان را در سه بخش بشناسانم:

نخست شاعران نوحه‌سرا و حماسه‌گو در تعزیت حضرت سیدالشهدا و یاران وفادارش(ع) نوحه سرایی و حماسه گویی کرده‌اند.

از جمله مرحومان حاج سید سرتیپ رجایی، علی تجلی، حاج عبدالکریم کامرانی و مبارک جیحون که نوحه‌هایشان در ایام ماه محرم خوانده می‌شوند. حاج سرتیپ در سفرنامه‌اش اشعاری درباره سبک‌ها و نواهای موسیقی به طور جالبی سروده که سه بیت آن چنین است:

نـی قـیلون چـون نـهی زیـر سِـبال[1] پـنجه بـر گـوشت بـنه قـدری بـنال
گـه بـه آهـنگ عـراقـی، کـه حـجاز گـه نـوای زنگُـله[2] عشـاق بـاز
گـه حسـینی، گـاه کـوچک یـا بـزرگ گـه سـپاهان مـخالف، گـاه تـرک

حماسه[3]سرایی مرحوم علی تجلی را بارها با صدای رسای مرحوم کربلایی احمد عسکری پای منبر شنیده‌اید که من از خاطرم رفته است که چند بیتی از این اشعار حماسی را

۱ـ در اینجا به معنی سبیل موی پشت لب آمد.

۲ـ زنگوله که به گردن شتر آویزند.

۳ـ شجاعت و دلیری

در اینجا بیاورم.

حاج عبدالکریم کامرانی باتخلص (کامرانی) نوحه‌های بسیار خوبی سروده که در دسترس ما نیست اما مرحوم مبارک جیحون علاوه بر نوحه‌سرایی هجاگویی‌هایی کرده و رئیس خود و رشیدیان و میرشریف را هجو نموده و گفته:

گشته بلوک هندیان جمله خراب و منهدم
از حرکات افضلی[۱] و از ستم رشیدیان[۲]
این عرب دراز قد، دشمن حضرت محمد
سوخته جمله را کبد کودک و پیر و نوجوان
رشیدیان بَد کُنش، پیرهنش پر از شپش
بی همه چیز و بد منش آمده او ز بهبهان
آمده تا جفا کند، ظلم و ستم به پا کند
نه شرم و نه حیا کند صدمه زند به هندیجان

بخش دوم شاعر نمایانی هستند که فرق بین نظم و شعر را نمی‌دانند و از علم بدیع و عروض ناآگاهند و از طبع و ذوق خدادادی بی‌بهره‌اند و باکمبود معلومات و اطلاعات کافی می‌خواهند خود را در زمره شعرا درآورند و معنی شعر و شاعری را نمی‌دانند و از بحور عروضی بی‌خبرند. شاعری یک نوع هنر فرهنگی است و هنر به دست نمی‌آید مگر در سایه و مایه ذوق و شوق و استعداد و ممارست مداوم. در هندیجان از اینگونه شاعر نماها بسیار داریم که من از ذکر نامشان معذورم.

مرحوم ملاعلی عندلیب با همه معلومات و اطلاعاتی که در وعظ و خطابه داشت، شاعر نبود، قصیده‌ای را که در مدح سرهنگ قویمی به او نسبت می‌دهند، سراینده‌اش کس دیگری در کویت بوده که من او را می‌شناسم.

من بیشتر دواوین شعرای متقدم و معاصر کشورمان را به دقت خوانده‌ام، کمتر شاعری

---

۱ - عربی از امیران هندیجان.

۲ - رئیس مالیه که جیحون تحصیل‌دار او بود.

را دیده‌ام که در تمام صنایع لفظیه معنویه و بحور مختلف طبع آزمایی نموده باشند. حافظ و شهریار در غزل، مولوی در مثنوی، خیام در رباعی، قاآنی در قصیده، پروین اعتصامی در قطعه، فردوسی با طبع‌غرایی که داشت در حماسه‌سرایی (در بحر متقارب مثمن) سعدی در بیشتر صناع نظم و نثر در حد اعلا طبع آزمایی نموده است، مرحوم ملک الشعرا بهار در تمام سبک‌ها استاد بوده است.

بخش سوم، شاعران هندیجان بنده ناچیز (نگارنده) که خود را کمتر از شاعران هندیجان می‌دانم اگر حمل بر گزافه گویی نشود، با طبع و ذوق خدادادی در سن یازده سالگی شاعری را آغاز نمودم و برخلاف بسیاری از شعرا برای خودنمایی بی‌نیازانه چامه سرایی ننمودم و جز عشق به خدا اشعار عاشقانه نسرودم و با وجود همهٔ گرفتاری‌های فرهنگی در مدت ۴۲ سال خدمت که داشتم دیوانک شعری دارم که تا امروز شامل ده هزار بیت مثنوی، دوبیتی، رباعی، قصیده، غزل، تضمین، ترکیب بند، ترجیح بند، مستزاد و قطعه می‌باشد که ناتمام است. که بخواست خدای متعال اگر عمری باقی ماند آن را به پایان برسانم تا پس از مرگم فرزندان و برادران و یا شاگردانم آن را به چاپ رسانند. زیرا به مصداق بیت زیر زندگی بعد از مرگ را بهتر از این زندگی فانی می‌دانم.

ما را چو آفتاب مساویست مرگ و زیست گر شام مرده‌ایم سحر زنده می‌شویم

غزلی عارفانه از خودم برای اثبات مدعا

قبله مرد خدا

دیده گشودم ز عشق بهر تماشای یار — بر دل من نقش بست چهر دلارای یار
دل به تکاپو[۱] فتاد تا کندم هوشیار — بگوش جان می‌رسید دم به دم آوای[۲] یار
زنگ ظلام[۳] و هوای ز دل برفتم به می — مست شدم چون هزار[۴] از می مینای[۵] یار
چهچه زدم با نشاط ز جلوهٔ روی دوست — هلهله‌ای پرخروش به نام شیوای[۶] یار
روان شدم سوی دیر به پیش پیر مغان — تا کندم مست، مست از می‌صهبای[۷] یار
به جرم می خوارگی گر بکشندم به دار — کوی اناالحق زنم به بام بالای یار
جان به ره عشق یار می‌دهم از روی صدق — دل به تمنا دهم جان به تولای[۸] یار
گر کشدم عشق یار یا کشدم بر وصال — هر چه کند خوش کند رأی تمنای[۹] یار
بکوی می خوارگان شهره از آن گشته‌ام — که مستی من بود از می مینای یار
کعبه تیره[۱۰] درون اگر ز سنگ و گلست — پاکدلان کعبه شان خانه زیبای یار
طالب حور و پری نیستم اندر بهشت — دل به وفا می‌دهم در ره سودای[۱۱] یار
قبله حاجات من خانه یار است و بس — جلوه گه روح من روی مصفای یار
راه گشا ای «حمید» بسوی دلدار خویش — قبله مرد خداست طلعت[۱۲] اعلای یار

۱- تپیدن شتابانه.
۲- بانگ، صدا
۳- تاریکی
۴- بلبل
۵- جام زرین
۶- فصیح و رسا
۷- سرخ رنگ
۸- دوست داشتن
۹- خواهش و آرزو
۱۰- زنان سیاه چشم
۱۱- معامله
۱۲- دیدار، دمیدن

چکامه‌ای به مناسبت بعثت رسول اکرم حضرت محمد بن عبدالله(ص)

بناز مادر گیتی هر آنچه بتوانی / تویی که مظهر لطف خدای رحمانی
برای شأن و مقامت همین بود کافی / که مام احمد مرسل و شیر یزدانی
کسی ندیده چنین مادری که در قرنی / بپرورد دو پسر یا دو نور سبحانی
یکی رسول خدا، ختم انبیاء گردید / یکی ولی خدا، چون علی عمرانی
محمد که بیانش کلام حق باشد / دلیل راه خدا شد به نَصّ قرآنی
محمدی که برانداخت بت پرستی را / به امر ایزد یکتا و وحی ربانی
محمدی که برافراشت پرچم توحید / بداد دین خدا را سری و سامانی
برید بند جهالت ز دست و پای عرب / دمید پرتو حق بر جمال انسانی
پیمبری که بود خاتم رسالت حق / هم اشرفست و هم اکمل نباشدش ثانی
توای «حمید» حقیری که مدح خاتم را / در این چکامه کوتاه خود بگنجانی
اگر جهان و همه خلق مدح گو باشند / چو قطره‌ایست که افتد به بحر عمانی
سپاس و حمد خدا گو به حق ثناخوان باش / بکن تو فخر بر احمد چو تو مسلمانی

این چکامه را در آذرماه سال ۱۳۲۱هـ.ش سروده بودم که در پایان سخنرانی مفصلی که درباره پیدایش دین مبین اسلام و اثرات مهم آن در جوامع بشری در دبستان شوکت با حضور جمعی از رئیسان ادارات و سایر مردم هندیجان ایراد نمودم، خواندم که مورد توجه و تحسین حضار قرار گرفت.

بمناسبت هفته دفاع مقدس

یادواره‌ای از سربازی رشید گمنام و جانباز در جنگ تحمیلی در خوزستان در آخرین روز شهریور ماه ۱۳۵۹

آخرین روز مه شهریور — جنگ بر کشور ما کرد اثر
ما نداشتیم سر جنگ و جدال — که شود کشورمان پر ز ملال
ما نبودیم مهیای نبرد — اجنبی جنگ به ما تحمیل کرد
ناگهان خصم به ما حمله نمود — صلح و آرامش ما را بربود
ابتدا حمله به خوزستان کرد — لشکرش وارد این استان کرد
حمله‌ای بی‌خبر و پر ز خطر — بر سر شهر ببارید اخگر
از دو سو حمله نمود دشمن دون — راه مسدود نمود از دو ستون
شهر اهواز به خود می‌لرزید — مرد و زن جمله پریشان گردید
در فضا گشت عیان طیارات — شدیم از دیدن این منظره مات
موشک و بمب ز هر سو ریزان — آتش جنگ ز هر سو خیزان
شهر خالی شد و مردم رفتند — همگان بار سفر بر بستند
لشکر آماده نبود بهر دفاع — آتش افتاد به انبار سلاح
بود در گوشهٔ پل سربازی — سخت سرگرم به تیراندازی
در ره عشق وطن با دل و جان — می‌نبردید، چنان با هیجان
که مبادا که در این جنگ حریف — بشود چیره بد اندیش و کثیف
سد نمود راه عبور بر دشمن — جانبازی که بدن شیر اوژن
می‌ربود از ره خصم امن و امان — تیرهایش همه خوردی به نشان
چند رانده ز خصم بیجان کرد — دشمن از غیرت خود حیران کرد
روبرو گشت به آن تازه جوان — افسر ارشدی از شورشیان
گفت گشتند همه چون تسلیم — تو هم این اسلحه را کن تقدیم

گـــر بـــری گـــفته مـــن را فـرمان / نشـــــود مـــادر پـــیرت گـــریان
پـــاسخش داد جـــوان از ســـر کـین / کـه مـرا هـمچو خـودت خـوار مـبین
پـــیرو دیـــنم و آیـــین رســـول / حب مـــیهن بـــه دلم کـــرده نـزول
خـوب نگـه کـن بـه سـر دوشی مـن / کـه بـود مـظهر خـون جـوشی مـن
مـــن نـــیم کـــبک یکـــی شـــهبازم / در ره عشـــق وطـــن جـــان بـــازم
شـد جـهان در نـظرش تـیره و تـنگ / بـــود در لوله یکـــی تـــیر فشـــنگ
دل ســـــرگرد نشـــان کـــرد آن دم / بـــفرستاد بـــه ســـیه چـــال عـــدم
حـــمله کـــردند بـــه آن تـــازه جـوان / بســـوی شـــیر ژیـــان چـون گـرگان
تـــن او گشت بـــه خـــون آغشـــته / زیـــر لب گـــفت چـــنین آهســـته
مـــرگ مـــن هست عـروسی بـر مـن / بـــهتر از مـــنت و چـــاپلوسی مـــن
جـــانش آن دم کـه جـدا شـد ز تـن / گشت مـــحلق بـــه شـــهیدان وطـن
شـــد بـــه راه وطـــن خـویش شـهید / گشت بـــه درگـــاه خـدا روی سـفید
ایـــــن چـــنین است ره ســـربازی / کـــــار ســـــرباز نـــباشد بـــازی
در ره حب وطـــن بـــا دل و جـــان / بـــاش جـــانباز بـــه حکـم ایـمان
ای حـــمید حب وطـــن در دل تست / زادگاه پـدر و مـادر و هـم مـنزل تست
هـــمچو کـــنعان بـــه ره عشـق وطـن / بگـــذار جـان و سـر و پـیکر و تـن

آزادی و آزادگی

زندگی بـا بـندگی هـرگز نـباشد سـازگار / بندگی گـر بـایدت شـو بـنده پـروردگار
زندگی حق تو و هر زنده و یا بنده است / نـعمتی ارزنـده بـاشد از عـطای کـردگار
هر زمان آسایش و خورسندی نوع بشر / جز به آیـین خـداونـدی نگـردد پـایدار
زنـدگی آخـر سـر آیـد راه آزادی بـجو / هان مشو غـافل اگـر آزاده‌ای بـا اعـتبار
تا به کی بـاید اسیر و بنده باشی در جهان / بندگی گر شرط باشد زندگی نـاید بکـار
تا به کی بـاید شـوی تـو آلت بـیگانگان / مقصد خود را تو باید خودنمایی اختیار

زیر بار دشمن آزادیت هرگز مرو — غیر از این پروردگار از تو ندارد انتظار
هر که باشد بنده شاه و امیری یا وزیر — کی شود آسوده و خرسند اندر روزگار
گر ببارد بر سرت باران تیر از خصم دون — همچو کوه بیستون باید بمانی استوار
در ره آزادی و آزادگی مردانه کوش — تا که در تاریخ ماند نام نیکت یادگار
رو به پیش آریم و سر در راه آزادی دهیم — رسم سربازی نباشد چون فرار از کارزار
سر دهیم و جان سپاریم در ره آزادگی — حیف باشد زندگی توأم بود با ننگ و عار
جمله پشتیبان استقلال این کشور شویم — از شمال و غرب و شرق هرگز نداریم انتظار
از برای حفظ استقلال از جان بگذریم — خوش بود ای پور کنعان گر کنی جان را نثار

دریغا جوانی

از گلبن حیات مرغ جوانی پرید و رفت — همدم نشد با من و دوری گزید و رفت
آن همدم قدیم که یادش بخیر باد — برخاست از کنارم و دامن کشید و رفت
آن طایر خجسته بشکسته بال من — بر بام من نشست و کمی آرمید و رفت
آن مرغ خوشنواز گلستان عشق من — ناگه خموش گشت و زبان درکشید و رفت
از باغ عمر، آن گل نورستهٔ مرا — گلچین روزگار به صد جور چید و رفت
بدرم دو نیم گشت و خورم رفت زیر میغ — شور و غرور از دل گرمم پرید و رفت
روزم سیاه و شبم تیره شد چو قیر — سالم تباه گشت و مه‌ام ناپدید و رفت
یارب مگر چه دید خطا کان بهار عمر — در نزد من چو آهوی وحشی رمید و رفت
عهد شباب دیر نپایید و هجر یار — بر من گذشت و امیدم برید و رفت
جور زمان کشیدن و اندوه با دوام — جسمم نحیف و خون دلم را مکید و رفت
جز درد و رنج نیست در این رهگذار عمر — خرم کسی که زود به منزل رسید و رفت
بیچاره آن کسی که چو من در تمام عمر — خیر از جهان ندید وجفا دید و رفت
بر کن دل از جهان پر از غدر ای حمید — شادان کسی که بار سفر برکشید و رفت

دو رباعی از نگارنده

چون ذات خدا ز فهم ما بیرونست　　آثار وجود او ز حد افزونست
در وصف خدا اهل خرد حیرانند　　هرگز نتوان گفت که ذاتش چونست

***

تو شمع شب محفل بیگانه مشو　　بدخواه خود و خانه و کاشانه مشو
گر شمع شدی بدان که خود می‌سوزی　　هرگز بر شمع غیر پروانه مشو

عشق به وطن

دل که یک عمر فداکار وطن ساختمش　　امتحان داد به جان بازی بشناختمش
هر چه با تجربه آموختم از بازی دهر　　همه را بر سر سودای وطن باختمش
دل پر از مهر وطن بود که با گردش خون　　تار و پودی شد و بر جان و به تن بافتمش
در ره حب وطن جان من ارزانی بود　　سرفرازم که بها دادم و پرداختمش
حاصل عمر من این بود که از مزرع دل　　خوشه‌ای چیدم و در خاک وطن کاشتمش
جان عزیز است، ولی در ره ابقای وطن　　قطره خونیست که بر ساحتش انداختمش
ای «حمید» عشق وطن در دل تو گشته عجین　　آشیانست، بگو با دل و جان ساختمش

مسابقه‌ای ادبی برای شاعران و ادبا

پرسش اول

آمد بر من که؟ یار کی؟ وقت سحر
ترسنده ز که؟ ز خصم. خصمش که؟ پدر
دادمش دو بوسه. بر کجا؟ بر لب تو
لب بود؟ نه. چه بود؟ عقیق، چون بود؟ چون شکر

پرسش دوم

قربان وفاتم، به وفاتم گذری کن　　تابوت مگر بشنوم از رخنهٔ تابوت
مرجان لب لعل تو مرجان مرا قوت　　یاقوت نهم نام لب لعل تو یاقوت

پرسش سوم

به روز نبرد آن یل ارجمند
به تیغ و به خنجر به گرز و کمند
برید و درید و شکست و ببست
یلان را سر و سینه و پای و دست

فردوسی

توضیح: هر کس از خوانندگان گرامی، توانست با توجه به علم بدیع و صنایع لفظی و معنوی به دو پرسش از این سه پرسش پاسخی درست و کامل بدهد یک جلد کتاب رایگان به عنوان ارمغان به ایشان تقدیم می‌شود. (مهلت یک ماه پس از انتشار ـ نگارنده)

پاسخ به پرسش

دوست گرامی و همکلاس دیرینه‌ام آقای محمد حسن تجلی

با عرض درود فراوان، در دو بار دیداری که خوشبختانه در شیراز با هم داشتیم، از من خواستید که نظر خود را درباره اشعار فرستاده شما بیان کنم که آیا می‌توان شما را به شمار شاعران در آورد یا خیر؟

گفتم: نخست باید تعریف درست و راستین شعر را با نظم بدانیم آنگاه داوری کنیم.

اما تعریف:

شعر دانی چیست طرفه مرواریدی از دریای عقل
شاعر آن افسونگری کاین طُرفه مروارید سفت

صنعت و سجع و قوافی نظم هست و شعر نیست
این بسا ناظم که نظمش نیست الاّ حرف مفت
شعر آن باشد که خیزد از دل و جوشد ز لب
باز بر دل‌ها نشیند هر کسی آن را شنفت
هیچ شاعر در تمام عمر خود نظمی نساخت
هیچ ناظم در تمام عمر خود شعری نگفت

از مرحوم ملک الشعرای بهار

۱ - هر شعری نظم است، اما هر نظمی شعر نمی‌باشد، شعر مانند نثر سخن است، نظم سخنی موزون است اما شعر نیست. چرا؟ برای این که جنبهٔ عاطفیش کم است، از دل برنخاسته که بر لب جوشد و بر دلب نشیند. بهتر بگویم نظم بسان خانه‌ای زیباست و بی‌محتواست، شما کسی را در آن نمی‌بینی. من بیشتر اشعار شما را به دقت خوانده‌ام.

با این که از نظر علم بدیع و عروض مختصر اشکالاتی دارند می‌توان از جنبه‌های عاطفی و فکاهی که در آنها نمودار است به حساب شعر آورد.

۲ - چامه‌های شما که به زبان عامیانه آن هم به گونه ماهرانه‌ای سروده شده از نظر فولکوریکی و فرهنگ عامه از مزیتی بسیار بالا و والایی برخوردار است که واقعاً شایسته تحسین است به ویژه با به کار بردن اصطلاحات و آداب و رسوم محلی (زادگاهمان هندیجان) و گذشتگانمان که به بوته فراموشی افتاده بودند حائز اهمیت بسیاری است.

من هر وقت که اشعار دلنشین شما را می‌خوانم شصت سال به عقب برمی‌گردم بیاد یار و دیار و گذشتگانمان می‌افتم خود را در هندیجان خوب زمان گذشته می‌بینم.

کوتاه سخن من نه تنها شما را به شمار شاعران بلکه بهترین شعرای محلی در خوزستان می‌دانم و با تقدیم «ترکیب بندی» که به پیوست می‌باشد همچون مرحوم پدرت که در دوره بچگی جواز شاعریم را به دستم داد من هم با ارسال این ترکیب بند جواز شاعریت را می‌فرستم.

دوستدار شما عبدالحمید کنعانی هندیجانی ـ شیراز ۱۳۷۶/۵/۱۰

ترکیب بند

آفرین باد برین فکر بدیعی که تجلی کرده ادب و شعر خودش را چو محلی کرده
می‌نشیند سخنش بر دل هر اهل دلی دردمند از سخنش حظ و تسلی کرده
هر کجا اهل دلی هست درین شهر و دیار
همدم او بود و مونس او باشد و یار

سخنش عین سخن‌های دو صد ساله ماست قلمش همچو گل نرگس و هم لاله ماست
کلماتش همگی دور و بر چاله ماست حرف‌هایش همه از عمه و هم خاله ماست
یاد آن روز که بودیم همه دار و ندار
یک دل و جان همه بودیم به پهلو و کنار

شعر او، ورد زبان همه هست عامیانه سخنش راحت جان همه هست
نام او نام و نشان همه هست جایگاهش به سر سفره و خوان همه هست
متجلی به کمالست و جلالست و وقار
متجلی به ادب باشد و هم پایه گذار

پایه‌اش فکر بدیع در سخن است خامه‌اش جمله بیاد وطن است
چامه‌اش، چامه و شعر کهن است گفتگویش همه با مرد و زن است
با زبانی که بجا مانده ز اجداد و تبار
به روانی همه شیوا به معانی پر بار

زندگان واله و بالنده به مهرش شده‌اند مردگان زنده و پاینده ز شعرش شده‌اند
شاعران عاجز و مبهوت ز سحرش شده‌اند عاشقان شیفته و عاشق چهرش شده‌اند
این چه شوریست که افکنده بهر راهگذار
از در خانه و هر برزن و حتی بازار

واژه‌های کهن و بومی ما زنده از اوست اصطلاحات محل باز که پاینده ز اوست
رسم دیرین دگر باره نماینده ز اوست اختر چرخ ادب نیز که تابنده ز اوست
مرحبا بر هنر و طبع روانش بسیار
آفرین باد بر این شیوه که خود برده بکار

کم از آنم که به قدرش سخنی سازکنم　　در تحسین به چه رویی به رهش بازکنم
هر زمان یاد از آن دوره چو آغازکنم　　همکلاسانه به گوش دلش آوازکنم
گویمش‌حق من اینست در این دار و ندار
ارج بسیار نهم بر تو که هستی هشیار
از پدر بهره گرفتی و نگفتی به کسی　　او عسل بود و من از پیش بدم چون مگسی
هر دم از عمر من و تو برود با نفسی　　هر چه دانیم من و تو ز پدر بود بسی
شادمان باد روانش که بدی پایه گذار
رحمت حق بر او باد به هر لیل و نهار
حالیا گر چه مریضم به خدا شادانم　　عهد من نیز همانست و همان پیمانم
روز و شب در مِحَن و رنج و غم و افغانم　　شاکر لطف خدا بنده با ایمانم
پور کنعانم و اینست مرا این اشعار
لایق قدر تو نبود چو ندارد مقدار

دلبر هندیونی

دیک اومَد دلبرُم از هندیون　　بید زیبا مَهْلی[۱] و خیلی جُهون
کَچه او سیب قندی لو[۲] چو گُلْ　　پوز و بُرگَش عین تیر و تیرکمون
پنجهٔ دستش چو جنِگر[۳] خوش تراش　　مِی دراز و رِی چو ماه آسمون
بید مِرزنِگ[۴] دِرازش مَی دِهَه　　اومده از شاخهٔ گندم برون
«با سبیل خندی که کرد دندون او　　گشت پیدا چون جواهر در دهون»[۵]
سینه مرمر کُم سفید و ناف گِرد　　جومَه و نفنوفِ او سرخ و گلون

۱- خیلی
۲- لب
۳- آلتی چوبی که خرمن را با آن باد می‌دهند.
۴- مژگان
۵- این بیت شعر سبب بوجود آمدن قسم نامه شد.

گفتمش سوغات چی داری بگفت / این کُکال و این کُلیچه این تکون
از طویشه خارک و خرمای خوب / هم بیارودُم ز چم شوبون[۱] نون
تیور و دو و سفیدی از حشوش / کِره با جن مرغ چاق دایگون
این پیاز و سیر ظلم آبادیه[۲] / گندم و کُنجی دهملا بسون
یک دو تا کُمبوز چم تنگست بام / قوطی روغن ز گو میشی[۳] ست اون
چم خلف عیسی دو تا میش سفید / گِرگِری چمپا برنگ ز عفرون
یک عدد انگشترِ کارِ رضا / منقل و قیلون اُس خَهکی نشون
گفتمش پیش آی تا بوسم تو را / چون به رخ داری غبار هندیون[۴]
مَزهٔ بوسه گُلپهایش[۵] نمود / در سر پیری تجلی را جوون

خواب و خیال

سحرگه خواب دیدم بچه هستم / ز محنت‌های دوران رسته هستم
برفتم هندیون با سرعت باد / زمان کودکی آمد مرا یاد
چو بودم مست عشق و کامرانی / نمودم بازی تپ تپکانی
ز بیلبلمزو آمد چو دلم پر / بکردم تیله بازی و اختر
متوک و وارکلّی و سره و بدم / پی بلبول و چو زلی دویدم
بیادم شالکو و تی تی افتاد / بشد از این سبب بس خاطرم شاد
بتو طاق واسم راس و از آن پس / شدم دارا برای خرما اشک
برای چال کوکر در بیابان / همی رفتم سوی صحرا شتابان
کله از گل کله بر سر نهادم / بیاد گازرون‌هایم فتادم

۱- نام روستایی است.
۲- روستا می‌باشد.
۳- محلی عرب نشین
۴- هندیان
۵- گونه‌هایش

کناری پر ز غارچ و پاپلنگو / نموده تند رفتم بر سر رو
قبا سوزک گرفتم از کمرها / نترسیدم ز مار و از خطرها
برای ماهی سرخه به هر سو / نهه در کف برفتم تا اوتی رو
نهادم از خمیرک طعم بر خار / گرفتم سر ز و شانک‌های بسیار
نمودم طلب زوری گاه وقتی / بدست آب دادم حوره لختی
گرسنه گشتم از گرو دشت و بوزی / بخوردم پس تلیت او پیوزی
چو اندر سفره‌ام او خایه باشد / بگو مرغ و فسنجان تا نباشد
سر مادر مشکی سبسوز دیدم / کمی از آب سرد آن چشیدم
صدای بوق اُس خهگی شنیدم / ز ترس از خواب شیرینم پریدم

اوزان قدیم

ز اشک دیده پایش ریختم من / به سنگ هندیون «هُمبر سه غازی»
به او گفتم بگیر این «رنسِبَکی» دل / که دارد در درونش با تو رازی
بکن رحمی به من «نیمرپنی» / مرا کن غرق در «دو نیم» نازی
منم محتاج «پینازی» محبت / بجز عشقت ندارم هیچ آزی
دلت چون سنگ «نیمی» سخت باشد / ندانند راه و رسم دلنوازی
«سه پیناری» تو را مهر و وفا نیست / به هجرانت چو شمعم می‌گذاری

***

جوابم گفت با طعن و تمسخر / تو گنجشکی کجا در خور بازی
تو چون «دوسیر» بر قلبم ثیقلی / تو را ارزش نباشد نیم غازی
فرامـوشم نما چون من ندارم / به «پشتیرت» به «دخسیرت» نیازی
نه «سخن» خواهم از تو نی سه «دخسیر» / نمی‌رقصم دگر با هیچ سازی
«من کوچک» «من هاشم» ز عشقت / ندارد پیش من قدری پیازی
تجلی بهر روزان قدیمی / گرفت الفاظ را نیکو به بازی

مقیاس وزن قدیم در هندیجان

از کمتر به بیشتر

۱- همبر سه غاز	۶۲/۲۵	گرم	
۲- نسبکی	۱۲۵	گرم	
۳- نی مرینم	۲۵۰	گرم	
۴- سه نسبکی	۳۷۵	گرم	
۵- پینار	۱۰۰۰	گرم	یک کیلو
۶- دو نیمی	۲۰۰۰	گرم	دو کیلو
۷- سه پینار	۳۰۰۰	گرم	سه کیلو
۸- دو سیر	۴۰۰۰	گرم	چهار کیلو
۹- پشتیر	۸۰۰۰	گرم	
۱۰- دخسیر	۱۶۰۰۰	گرم	شانزده کیلو
۱۱- سه پشتیر	۲۴۰۰۰	گرم	بیست و چهار کیلو
۱۲- سه دخسیر	۴۸۰۰۰	گرم	چهل و هشت کیلو
۱۳- من کوچک	۶۰۰۰۰	گرم	شصت کیلو
۱۴- من بزرگ (هاشم)	۱۲۰۰۰۰	گرم	یکصد و بیست کیلو

مساجد هندیجان در زمان حال

مردم هندیجان از دیر زمان مردمی متدین بوده‌اند و احکام اسلامی و فروع دین و واجبات آن را از پیشینیان خود آموخته‌اند. مخصوصاً به شعایر مذهبی باوری وافر داشته و دارند و هم اکنون در کوی قبله هندیجان شمالی دارای چهار مسجد قدیمی و یک مسجد نوساز و عالی دارند و در محله کهباد (شمال خاوری) سه مسجد کهن دارند که برای اداء نماز و سایر مراسم مذهبی از آنها استفاده می‌نمایند و علاوه بر این مساجد دارای حسینیه و تکایایی می‌باشند که در ماه مبارک رمضان و در دو ماهه محرم و صفر مورد استفاده قرار

می‌گیرند که دعاخوانی و تعزیه‌داری در آنها به عمل می‌آورند.

در هندیجان جنوبی مساجد و تکایایی وجود دارند در بیشتر دهات و مراکز دهستان‌های تابعه دارای مساجد و یا تکایایی می‌باشند. در دوره حکومت اسلامی مسجدی بسیار عالی نزدیک بازار هندیجان شمالی ساخته شده است.

بازارهای کنونی هندیجان

هندیجان در حال حاضر دارای پنج بازار می‌باشد، بدین ترتیب، میوه فروشان، ماهی فروشان، پاساژ جوان (بازار کویتی) که محل خرید و فروش اجناس منزل و لباس‌ها و پارچه‌های گرانبها می‌باشد. بازار خیلی قدیم که در حال حاضر محل فروش نیازمندی‌های اولیه مانند لبنیات و وسایل و اثاثیه درجه سه خانوار و خرید و فروش لباس‌ها می‌باشد.

پنجمین بازار، بازار هندیجان جنوبی است که در قدیم این بازار زبانزد خاص و عام بوده که مقدسی درباره‌اش گفته است: «هندیجان یا هندوان بازاری بزرگ برای ماهی فروشان دارد.»[۱]

ناصرخسرو نیز از بازار هندیجان یاد کرده و مورخان اشاره‌هایی به بازار هندیجان کرده‌اند. بازارهای هندیجان در گذشته از نظر بازرگانی و داد و ستد و ورود و صدور کالا دارای اهمیت فراوانی بوده و هم اکنون دارای ۴۰۰ مغازه می‌باشد که ۲۸۰ باب آن فعال و بقیه نیمه فعالند.

کارخانه‌های هندیجان

معروف‌ترین کارخانه در هندیجان کارخانه رب گوجه شادچین در جنوب باختری هندیجان است که سالانه ده‌ها تن گوجه را تبدیل به رب گوجه می‌کند و بخشی از فرآورده‌های خود را به کشورهای خارج به ویژه به امارات عربی، و کشور بلغارستان و سایر

---

۱ - مقدسی، احسن التقاسیم.

کشورهای خارجی صادر می‌کند.

کارخانه ریسندگی و بافندگی در هندیجان جنوبی، کارخانه بیسکویت سازی در هندیجان جنوبی، کارخانه یخسازی که یکی در هندیجان شمالی و دیگری در هندیجان جنوبی است. این کارخانه‌ها علاوه بر تأمین یخ شهر، یخ مورد نیاز لنج‌های صیادی را برآورده می‌کند. کارخانه لنج سازی در هندیجان شمالی، کارخانه پودر ماهی که ماهی‌های حرام گوشت را تبدیل به پودر می‌کند.

کارخانه آسفالت سازی، این کارخانه در اوایل انقلاب بنیادگردید و در حال حاضر نیز از آن استفاده می‌شود. این کارخانه در ۳ کیلومتری جادهٔ هندیجان جنوبی به بندر دیلم می‌باشد. همچنین سیلوی مخصوص نگهداری گندم در هندیجان شمالی وجود دارد.

بخش بیست و یکم

اداراه و سازمان‌های دولتی و ملّی در هندیجان

- گمرک و بازرگانی در هندیجان
- اداره پست و تلگراف و تلفن، اداره دارایی، شهرداری
- ادرات کشاورزی و دامداری ـ اصلاحات اراضی
- جمعیّت هندیجان در سرشماری ۱۳۵۵
- سازمان‌های دولتی، جهادسازندگی، شیلات، ماهیان خلیج
- نفت در هندیجان
- تأسیسات حکومت جمهوری اسلامی ایران

گمرک و بازرگانی در هندیجان

از دیر زمان در کرانه خلیج فارس بنادری نسبتاً مهم مانند بندر مهرویان، سینیز و هندیجان وجود داشته‌اند که امروزه تنها هندیجان که همجوار آنها بوده به جا مانده است.

در سده‌های اول هجری به بعد هر سه بندر نامبرده در خوزستان پربارترین و نامدارترین بندر به شمار می‌رفته‌اند و از دیرباز دارای گمرک‌های فعالی بوده‌اند و مالیات‌های گمرکی را به نسبت وزن و جنس کالا به مالیات بگیران دولتی و حکومت‌های محلی در قبال دستکی که در دفتر ثبت شده بود می‌پرداختند که به خزانه دولت و یا حکومت واریز می‌شد.

بنا به اسنادی که در وزارت و ادارات دولتی و خزانه داری کل موجود است، دریافت مالیات گمرکی بیشتر بنادر مخصوصاً در کناره خلیج فارس در دوره قاجاریه در اجاره دولت بلژیک بود. در هندیجان بازرگانان مهمی بودند که زیر نظر شاه بندر[1] محصولات تولیدی مخصوصاً گندم و جو، پیاز، هندوانه، خرما و فرآورده‌های حیوانی از قبیل گوسفند، بز، کبوتر، باز شکاری، مرغ، جاجیم، گلیم، نمد، عبا، چوقه، و غیره را خریداری می‌کردند و با جهازات بادی و اخیراً لنج‌های موتوری به امارات عربی و در قدیم هند، مسقط، عدن و حتی آفریقا صادر می‌کردند و در عوض شکر، چای، برنج، پارچه، ادویه، فلفل سیاه، و حتی برده (کنیز و

---

۱ - شاه بندر به کسی گفته می‌شود که خرید و فروش اجناس و صادرات و واردات بندر زیر نظر او انجام می‌گیرد. در هندیجان تا آنجایی که به یاد دارم مرحوم حاج عبدالله حیاتی بود که مردی مورد اعتماد خود بازرگان مهمی بود و دارای دو جهاز بادی بزرگ به نام غزال و بروز بود.

غلام) وارد می‌نمودند.

محل گمرک هندیجان تا قبل از سال ۱۳۰۰ هـ.ش در هندیجان مرکزی بود و در زمان حکومت شیخ خزعل که در دست حکام محلی بود به دستور مستر هومن بلژیکی به منطقه سجافی (نزدیک دریا) انتقال یافت.

در حال حاضر نیز گمرک در هندیجان مرکزی است و برای مدتی شعبه‌ای از آن در ناحیه سجافی مستقر بود و هم اکنون آن شعبه در ناحیه چال گود می‌باشد.

اداره پست در هندیجان

پست در هندیجان در محل بالاخانه‌ای در اول بازار بود و خوشبختانه تلگراف نداشت و اگر کسی تلگرافی داشت از بندر دیلم مخابره می‌شد، متصدی پست در آغاز مرحوم میرزا اسماعیل مستوفی فرزند ملاشمسا بود که هم متصدی بود و هم موزّع پاکات بود. در اوایل دوره پهلوی رؤسای پست و تلگراف در هرمحلی مأموریت داشتند، موظف بودند که هر ماهه گزارش مفصلی از اوضاع محل مأموریت خود بنویسند و به اداره کل پست تهران بفرستند تا به عرض مقامات عالیه برسد و این (آتو)ای شده بود که به دست میرزا رسیده بود، مردم و رؤسای ادارات را از نیش قلم خود می‌ترسانید. این آتو[1] کم کم به دست اشخاص مغرض رسید و ریشه دوانید درختی بارور شد که بارش چیزی جز میوه زهرآگین نبود.

گزارش‌های مجعول و شکایات مجهول به تهران و اهواز سرازیر شد. دولت ناگزیر شد که چهار سال و اندی بر مردم بینوای هندیجان، دیلم و معشور حکومت نظامی جبار تحمیل نماید تا از اینگونه یاغیگری قلمی جلوگیری نماید.

خوشبختانه در دوران حکومت جمهوری اسلامی، هندیجان که فاقد همه گونه امکانات رفاهی بود هم اکنون دارای پست و تلگراف و حتی فاکس و تلفن راه دور می‌باشد و می‌تواند با تمام نقاط دنیا به طور شبانه روز تماس حاصل نماید و تمام مردمش اعم از شهری

1- Atout

و روستایی در کمال آسایش و آرامش می‌باشند و کسی را با کسی کاری نیست و همه یک دل و یک زبان در پیشرفت کشور و آبادانی شهر و روستای خود می‌کوشند.

اداره دارایی

یکی دیگر از ادارات فعال که از پیشینه زیادی برخوردار است اداره مالیات بر درآمد است که امروزه اداره امور اقتصادی و دارایی نامیده می‌شود.

در هندیجان این اداره دولتی در سال ۱۳۰۵ به ریاست آقای قهرمانپور و تحصیلداری مرحوم مبارک جیحون تأسیس شد و مالیات بردرآمد به روش جدید دریافت وبه خزانه دولت واریز می‌شد و حقوق کارکنان دولت را ضمن تنظیم چند نسخه لیست پرداخت می‌نمود.

در دوره قاجار جمع‌آوری مالیات به صورت مقاطع کاری به خوانین و شیوخ منطقه واگذار می‌شد. بدین گونه که خراج یک منطقه در یک سال زراعی از منابع دامی و کشاورزی تخمین زده می‌شد و در آخر هر سال شخصی که مورد اعتماد دولت بود بایست این مبلغ را از خوانین و شیوخ دریافت می‌نمود و در خزانه دولت واریز می‌کرد. بدیهی است که این شخص معمولاً مبلغ بیشتری را از مردم و یا خان می‌گرفت و از این رهگذر سودی عاید خود می‌نمود.

در مورد جمع‌آوری مالیات، روش مخصوصی در هندیجان مرسوم بود که به آن شاخ شماری می‌گفتند و بدین قرار بود که نماینده حکومت به همراه کدخدای ده عصر هنگام بازگشت گله یا رمّه از چرا، چهارپایان را در آغل‌هایی نگه می‌داشت و اقدام به شمارش دام‌ها می‌نمود و در قبال هر دام مبلغی مالیات از صاحب آن دریافت می‌نمود.

مالیات دیگری که تا زمان رضاشاه معمول بود (منال) نامیده می‌شود که اداره دارایی از هر خیش دیمی (دوگاوبند) از قرار هر خیشی سالانه ده تومان بابت مالیات گرفته می‌شود که این مثل در سال ۱۳۱۵ هـ.ش ملغی گردید.

شهرداری

شهرداری هندیجان در سال ۱۳۳۸ تأسیس شد. ابتدا جزو فرمانداری بهبهان بود سپس

در سال ۱۳۴۰ زیر نظر ماهشهر قرار گرفت. کلیه کارهای آبادانی و پروژه‌های شهرسازی اعم از آسفالت ریزی، جدول بندی، احداث پارک، آب نما، فلکه‌های شهری و لایروبی رودخانه و... زیر نظر شهرداری است. هندیجان مرکزی در آن زمان ۶۰۰۰ نفر جمعیّت داشته که اکثراً کشاورز و دامدار و گروهی ماهیگیر بودند. در سال ۱۳۳۹ با همیاری شرکت نفت و مساعدت مالی آقای دکتر اقبال نخست وزیر وقت مبلغ ۱۰۰ هزار تومان دستگاه ژانراتور ۱۲۰ کیلو واتی خریداری شد و همچنین یک کارخانه یخ سازی با تلاش آقای رفیع علوی‌نژاد شهردار وقت، دو دستگاه ژنراتور کاترپیلار و یک ژنراتور دووتیس آلمانی از طریق عوارض گمرکی و دارایی و عوارض نفت خریداری گردید. در همان سال به علت تقاضای مکرر مردم دبستان دخترانه‌ای در هندیجان با کمک شهرداری و آموزش و پرورش تأسیس شد. در سال ۱۳۴۰ یا ۴۱ بازار شهرداری هندیجان شروع به کار کرد و اولین بانک صادرات تأسیس شد. بازار ماهی فروشان و بقالی و غیره شروع به کار کرد.

در سال بعد دو پارک یکی پارک کودک در محل ترمینال و دیگری پارک شهرداری تأسیس شد. (پارک شهید مطهری) در سال ۱۳۴۲ حمام عمومی شامل بخش مردانه و بخش زنانه شروع به کار کرد. در سال ۱۳۴۳ با کمک شهرداری نانوایی و تلگراف‌خانه تأسیس شد. کتابخانه عمومی در مغازه‌های شهرداری با همکاری آموزش و پرورش راه‌اندازی شد. در سال ۱۳۴۸ با همکاری شهرداری پل پیاده‌رو و دیوار رودخانه با هزینه‌ای ۷۰۰ هزار تومانی ساخته شد. (در حال حاضر به دلیل تخریب پل قدیمی پل جدیدی احداث شده) همچنین درمانگاهی بین سال‌های ۱۳۴۰ تا ۴۴ تأسیس گردید. کلیه خیابان‌ها آسفالت گشت. میزان برق با ژنراتورهای عظیم تقویت شد و تا آن زمان که تنها برق ژنراتورهای موجود ادارات را تأمین می‌کرد، امروز جمعیّت ۳۵ هزار نفری هندیجان و روستاهای آن را تحت پوشش برق‌رسانی هستند. هندیجان در کلیه روستاها علاوه بر برق و آب، دارای تلفن و مخابرات نیز می‌باشد. بیمارستان ۶۴ تختخوابی هندیجان با داشتن اطاق‌های مجهز عمل، سونوگرافی، رادیولوژی، مامایی و... احداث شد. پل بزرگ ماشین رو هندیجان احداث شد. تربیت بدنی هندیجان با داشتن زمین چمن و سالن ورزشی و داشتن رشته‌های ورزشی مختلف احداث شد.

امروزه جاده بین هندیجان به ماهشهر به طول ۷۵ کیلومتر به وسیله جهادسازندگی حکومت جمهوری اسلامی ایران آسفالت گردید. این اقدامات اخیر و رسانیدن برق و تأسیس بیمارستان در دورهٔ جمهوری اسلامی انجام گرفته است.

از نظر دامپروری چنان که (نگارنده) به یاد دارم کمتر خانه‌ای بود که در بهار دست کم شصت تا صد گوسفند و بز زاییده شده (به قول خودشان برای دهل و دون) نداشته باشد. در هور هندیجان (اعراب حشوش) ده‌ها هزار گوسفند به علف چرانی مشغول بودند و تعداد گوسفند به حدی زیاد بود که به امارات عربی صادر می‌شود.

کوتاه سخن آن که برای بهره‌مندی از موهبت خدادادی هندیجان نخست به همت و تلاش بیشتر مردم و در مرتبه دوم به بذل توجه اولیاء امور دولت نیازمندیم.

اداره کشاورزی و دامداری در هندیجان

جلگهٔ هموار و صاف هندیجان که در جنوب باختری دشت پهناور خوزستان در نزدیکی خلیج فارس قرار دارد و رودخانه پر آب تاب در میان آن می‌گذرد، قسمت عمده‌ای از سرزمین حاصلخیز خوزستان را تشکیل می‌دهد. و طغیان رود تاب یا (زهره) سالی یکی دوبار گل و لای خود را بر روی آن می‌گستراند. سرزمین هندیجان وتوابع آن را حاصلخیز نیز می‌نمود. استان خوزستان از دیر باز استعداد کشت همه نوع نباتات اعم از درخت و گیاه و مخصوصاً خرما، انار، انگور و زیتون و پیاز و گوجه فرنگی بسیار مرغوب را داشته و دارد و از نظر دامداری دارای چراگاه‌های زمستانی و تابستانی می‌باشد. اما متأسفانه از چنین موقعیتی استفاده مطلوب در سده‌های اخیر به عمل نیامده است.

از سال ۱۳۱۲ هش به دستور رضاشاه اداره کشاورزی به سرپرستی آقای مهندس دیباییان با عده‌ای از کارشناسان و کارمندان در هندیجان بنیاد یافت. و مزرعه‌ای آزمایشی در هندیجان احداث گردید و همه نوع اصله درخت و بذر گیاه در آن کاشته شد. مخصوصاً در سویره پنبه کاری شروع گردید. پنبه هندیجان برای آزمایش به خارج از ایران فرستاده می‌شد و مرغوب‌ترین پنبه در جهان شناخته شد. نه تنها پنبه بلکه پیاز و گوجه فرنگی و خرمای

هندیجان از مرغوبیت بسیار بالایی برخوردار است.

این اداره تا اواخر شهریور ماه ۱۳۲۰ دایر بود و در دفع آفات نباتی مخصوصاً ملخ بسیار مؤثر بود و با ارسال ده هزار اصله درخت خرما و توزیع رایگان آن به باغداران میزان تولید خرما بالا رفت که به بازارهای امارات عربی صادر می‌شود.

محمدبن بطوطه اندلسی راست می‌گفت که از بندر ماچول تا هندگان که پیاده می‌آمدیم در روز روشن از انبوهی درختان آفتاب را کمتر می‌دیدیم.

جستاری کوتاه در باره کشاورزی، دامداری، آبیاری و درختکاری هندیجان:

کشاورزی

همه می‌دانیم و بر این باوریم که کشاورزی یکی از هسته‌های اصلی و تأمین نیازمندی‌های زندگی ابناء بشر در جهان بوده و می‌باشد. به ویژه در ایران که خاکی بارده و آب و هوایی مساعد دارد. هندیجان ما با پیشینه درخشانی که در امور کشاورزی و دامداری و درختکاری داشته و دارد، در دوران پهلوی این سه اصل مهم شدیداً رو به افول نهاد که اثری از آثار گذشته به جا نمانده است. اما امیدمندیم که سرزمین بارده که در روزگاران گذشته به دلیل وضعیت آب و هوایی بتواند در آینده‌ای نه چندان دور، بار دیگر کشت محصولات گذشته خود را چون انجیر، انار، انگور، لیموترش، نخل خرما و حتی موز و زیتون و برنج، پنبه بسیار مرغوب، هندوانه، خیار، خربزه، بادمجان پیاز[1] و انواع سبزیجات و غلاتی چون گندم، جو، ذرت و جغندر قند، را از سر گیرد و دین خود را به اقتصاد کشور ادا نماید.

انشاءالله با بستن سد بر رودخانه زهره که در دست اقدام است و تقسیم درست و صادقانه اراضی خالصه به کشاورزان واقعی و ذیحق به زودی عملی خواهد بود. آثار سدبندی در چند جای رود زهره و رودخانه هندیجان در خیرآباد، زیدان و بدرانی هنوز نمایان است و جدول‌بندی‌های آن در طرفین رودخانه به چشم می‌خورد.

---

۱ - پیاز هندیجان بسیار مرغوب بوده و از سال‌های دور به وسیله بلم‌های بادبانی به امارات عربی صادر می‌شده است.

حمدالله مستوفی در بیان شهرهای خوزستان بندری را نشان می‌دهد به نام ترب که در دلتای رود هندیجان واقع بوده و در صفحه ۱۶۹ گوید: ترب از اقلیم سیم است و شهری است کوچک و گرمسیر بر کنار دریا فتاده چنان که جزر و مد دریا ماهیانه بخش اندازد و قوت ایشان بسیار دارد. نارنج و ترنج و لیمو و خرمای خوب در آن فراوان است.[۱] به نظر می‌رسد ترب همان روستای بدرانی است. در این ناحیه در گذشته سدی جلوی رودخانه بسته شده بود و اراضی این بلوک را مشروب می‌کرده است. آثار این سد هنوز در ناحیه بدرانی موجود است. گروهی از اهالی محلی می‌گویند اینجا اسکله بوده است اما این امر بعید به نظر می‌رسد چرا که این سد حکم یک سد انحرافی را داشته است و آب را به شمال آن در نهری هدایت می‌کرده است.

یکی از پرسش‌هایی که در ذهن انسان متبادر می‌شود این است که در هندیجان با توجه به گرمای بالای ۴۰ درجه چگونه محل کشت این مرکبات بوده است؟

در جواب باید گفت که هندیجان در گذشته به قول محمدبن بطوطه اندلسی که به ایران آمده و از بندر ماچول به اتفاق چند نفر رهسپار هندگان شده، گفته است که ما از انبوهی درختان در روز روشن آفتاب را کمتر می‌دیدیم. باید گفت: که آن زمان سرزمین هندیجان بسیار سرسبز بوده و درختان زیاد و چمن زارهای پهناور داشته است که هوا را معتدل نموده و پرندگان و حیوانات بسیار در آن می‌زیسته‌اند و همین سرسبزی باعث تغییر آب و هوای منطقه شده است به طوری که آب و هوای هندیجان مانند بهبهان و شیراز خنک بوده است و جهانگردانی که در سده ششم هجری به هندیان آمده‌اند آن را بهشت برین نامیده‌اند.

دلیل اصلی این سرسبزی و خنکی هوا دو نهر بزرگ، یکی در شمال و دیگری در جنوب و شمال شرقی هندیجان بوده است. هم اکنون تمام پوشش گیاهی و آن درختان سرسبز و بارور از بین رفته‌اند. امروزه تنها در روستای آسیاب هندیجان برنج کاشته می‌شود. در روستای بزرگ دهملا و روستای کره پا درخت انگور وجود دارد و علاوه بر کشت وسیع

---

۱ ـ نزهة القلوب، حمدالله مستوفی.

غلات و حبوبات به ویژه کنجد، گوجه فرنگی بسیار مرغوب به گونه نسبتاً وسیعی کاشته می‌شود. به طوری که گوجه فرنگی هندیجان که از مرغوبیت بسیار بالایی برخوردار است نیازمندی کارخانه شادچین را به خوبی تأمین می‌نماید که رب آن به خارج از کشور و از جمله به بلغارستان صادر می‌شود.

همچنین غلات در انبارهای بزرگ هندیجان ذخیره می‌شوند و هندوانه هندیجان به امارات عربی کرانه خلیج فارس صادر می‌گردد. سبزیجات هندیجان علاوه بر تأمین بازار هندیجان بازارهای شهرهایی چون بندر ماهشهر و بندر دیلم را برآورده می‌کند.

دامداری

چنان که در پیش اشاره نمودیم به سبب وجود مراتع و چراگاه‌های وسیع و غنی در هور هندیجان که شرایط تعلیف دام‌ها را در تمام فصول ممکن می‌سازد. دامداری یکی از مشاغل اصلی مردم هندیجان به ویژه عشایر بادیه‌نشین بومی اعراب حشوش و همچنین کوچ‌نشینان دامداران ماهشهری و دیگران بخصوص اعراب عثامنه می‌باشد که در ماه‌های آخر زمستان به هور هندیجان کوچ می‌کنند و با ادامه زندگی در سیاه چادرهایشان به شغل دامداری می‌پردازند. عمده فرآورده‌های لبنی و پروتئینی به وسیله همین دامداری تأمین می‌شود.

آب و آبیاری

وجود رودخانهٔ تاب در هندیجان و زهره در زیدان از یک سو و باردهی اراضی هندیجان از سویی دیگر باعث روح بخشیدن هندیجان و زیدان شده است و مردم این دیار با بهره‌برداری از آب آن به کشاورزی و دامداری خود رونق داده و می‌دهند. اما آنچه که باید به آن توجه شود نحوه آبیاری است. که کشت بیشتر کشاورزان هندیجان دیمی است و نوع آبیاری اکثراً سنتی و کمتر مکانیزه می‌باشد که امیدواریم با بستن سد مورد نظر که در حال انجام است هندیجان بتواند بهره‌مندی گذشته خود را باز یابد.

تقسیم اراضی خالصانه دولت

در انقلاب سفید یا بهتر بگویم سیاه آریامهری تقسیم اراضی خالصهٔ دولت به نحو غیرعادلانه‌ای در گذشته صورت گرفته است، بدین معنی که بسیاری از کشاورزان ساکن در محل برخی از روستاها به ویژه در خوزستان که شغل عمدهٔ آنان کشاورزی و دامداری بوده و از داشتن زمین محروم مانده و بالعکس بعضی از ساکنان شهری و شاغل و پیشه‌ور که نه سابقه سکونت در روستا و نه پیشینه کشاورزی و یا دامداری داشته‌اند، به لطایف الحیل برخلاف موازین قانونی مالک زمین شده‌اند و به همین علت ساکنان کشاورز ده‌نشین برای کار و امرار معاش به شهرهای بزرگ و کوچک هجوم آورده و روستاها خالی از سکنه شده‌اند و رو به ویرانی نهاده‌اند.

بنابراین بر حکومت جمهوری اسلامی که بی‌گمان مظهر حق و عدالت از یک سو و توجه کاملی که مخصوصاً بر خلاف رژیم گذشته به آبادانی روستاهای سراسر کشور از سویی دیگر دارد شایسته است که در آینده نزدیک در تقسیم عادلانه اراضی خالصه دولت به کشاورزان واقعی تجدید نظر کلی مبذول فرماید تا حق به حقدار محول شود. انشاءالله.

سازمان‌های دولتی

جهادسازندگی

وجود جهادسازندگی حکومت جمهوری اسلامی ایران در شهرستان بندر ماهشهر حائز اهمیت بسیاری بوده و می‌باشد. بخش عمده از آبادانی اعم از راهسازی و خدمات درمانی و عمرانی و تأمین امکانات کمک‌رسانی در این بخش پهناور مخصوصاً فراهم نمودن ارتباط بین شهر و روستای تابعه از طریق راه سازی حائز اهمیت بسیاری بوده و می‌باشد.

شیلات

صنعت شیلات از کهن‌ترین صنایع در هندیجان بوده و می‌باشد که قدمت آن به بیش از پنجاه سال می‌رسد، منطقه بحرکان نیز از مناطق مهم صید میگوی صورتی و انواع دیگر

میگوهای مرغوب منطقه خلیج فارس به شمار می‌رود که در حوزه صیادی هندیجان واقع است. سالن عمل‌آوری و کارگاه انجماد و بسته‌بندی میگوی صادراتی و قایق‌های مجهز صیادان در این منطقه بیش از نیم قرن است که به صید و عمل آوری و بسته بندی و صادرات میگو اشتغال دارند و تعداد زیادی از اهالی در این راستا به کار مشغولند.

همچنین شرکت شیلات با طراحی و آزمایش استخرهای پرورش میگوی آب شور در منطقه بحرکان سرمایه گذاری در این بندر افق جدیدی در آینده پر رونق اقتصادی گشوده است.

ماهیان خلیج فارس

خلیج فارس از لحاظ داشتن انواع ماهی‌ها و جانوران دریایی، در ردیف غنی‌ترین دریاهای جهان است و از این جهت منبع سرشاری به شمار می‌رود.

خلیج فارس، گرچه از لحاظ کشتیرانی دریای آزاد محسوب می‌شود، ولی از جهت استفاده از منابع طبیعی اعم از منابع حیوانی عمق دریا چون صدف، مرجان، اسفنج، و دیگر منابع حیوانی[1] چسبیده به کف دریا و منابع معدنی زیر کف دریا، ملک مشاع کشورهای ساحلی خلیج فارس است.

موجودیت قطعی چنین حقوقی در خلیج فارس که مبنی بر یک سلسله ملاحظات تاریخی، جغرافیایی و زمین شناختی است، مورد تأیید کمیسیون حقوق بین‌الملل متحد، و کنفراس حقوق دریایی سال ۱۹۵۸م. (۱۳۳۷ هـ.ش) در ژنو بوده است.

به علاوه چندین سال پیش از این تاریخ، کشورها و حکومت‌های ساحلی خلیج فارس، تعلق این نوع منابع طبیعی را به خود، به موجب قوانین داخلی، تصریح و تثبیت کرده‌اند و قانون فلات قاره مصوب یازدهم مرداد ماه ۱۳۳۴ هـ.ش (۱۹۹۵م) دولت ایران نیز ناظر به همین مطلب است.

1- Pecheries Sedentaires

ماهیگیری در آب‌های جنوب، سال‌ها در دست کشورهای خارجی یاگاهی با مشارکت ایران بود. در سال ۱۳۵۰ هـ.ش اساسنامه و قانون تشکیل شرکت سهامی شیلات جنوب به تصویب رسید. آب‌های کرانه‌های شمالی خلیج فارس در استان خوزستان دارای ذخایر و گونه‌های مختلف ماهی، و میگو و... هستند.

ماهی برای رشد مغز و سلامت قلب و آسایش بدن بسیار مفید و مناسب است، از این رو از گذشته‌های دور، مردم بر این باورند که ماهی خوراک با ارزشی برای رشد توانایی مغز است. ماهی از بهترین مواد برای جلوگیری از حمله‌های قلبی است این ماده غذایی از منابع اصلی گروهی از چربی‌ها به نام اسیدهای چرب امگا[1] است که از دایره سوخت و ساز بدن دور بوده و واردآن نمی‌شود.

پژوهشگران پی برده‌اند که روغن ماهی، میزان کلسترول وتری گلیسیریدهای خون را که از عوامل به وجود آورنده بیماری قلبی‌اند، کاهش می‌دهد.

متخصصان تغذیه، خوراک‌های دریایی راکه به نام خوراک‌های آکنده از مواد مغذی نامگذاری کرده‌اند. روغن کبد ماهی[2] سرشار از ویتامین A و D است که برای چشم، دندان، پوست، و استخوان‌ها بسیار ضروری است.

گوشت ماهی از نظر ویتامین‌های گروه B به ویژه B6 و نیاسین، غنی می‌باشد، این ویتامین‌ها در سوخت و ساز پروتئین‌ها در بدن دخالت دارند و در جلوگیری از اختلالات سلسله اعصاب و ناراحتی‌های پوستی نیز مهم‌اند.[3]

به علاوه ماهی دارای مواد معدنی چون فسفر، پتاسیم، آهن، ید، و سدیم می‌باشد. براساسی مطالعاتی که در سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸م (۱۳۱۶-۱۳۱۷هـ.ش) توسط دکتر هرالدبلگواد رئیس مرکز زیست‌شناسی کشور دانمارک، صورت گرفت، در خلیج فارس و آب‌های ساحلی جنوب ایران دویست نوع ماهی وجود دارد که از نظر تنوع و ذخیره پروتئین،

1- Omega

2- Heart Aiiack-6-Fishliver iol

3- Nervosus-Systemdisorder8-Low- Callororc pmotien

از غنی‌ترین ذخایر کشور به شمار می‌روند.

در زیر مشخصات چند نوع از معروف‌ترین ماهی‌های خوراکی آب‌های خلیج فارس از جمله آب‌های کرانه خوزستان را به طور اجمال ذکر می‌کنیم.

ماهی‌های خوراکی

۱- **قباد:** ماهی قباد یا شاه ماهی، گوشت لذیذی دارد، معمولاً صیادان، آن را نمک سود و خشک کرده به خارج صادر می‌کنند، ولی از لحاظ این که بهترین ماهی خوراکی خلیج فارس می‌باشد. بهتر است به حالت منجمد، نسبت به صدور آن اقدام شود.[۱]

۲- **راشگو:** ماهی راشگو، از مهم‌ترین انواع ماهی‌های خلیج فارس و خوزستان است. وزن متوسط آن ۱۵۰۰ گرم، و صید آن برای صیادان محلی دشوار است. ولی کشتی‌های ماهیگیری می‌توانند آن را به آسانی صید نمایند.

۳- **حلوای سفید یا زبیدی:** ماهی حلوا سفید، از بهترین ماهی‌های کرانه‌های خوزستان است وزن متوسط آن ۵۰۰ گرم در تمام خلیج فارس می‌شود.

۴- **شوریده:** ماهی شوریده یا موش دندان، در آب‌های سواحل خوزستان و تمام خلیج فارس یافت می‌شود، وزن متوسط آن به ۵۰۰ گرم می‌رسد.

۵- **حلواسیاه:** این ماهی گوشت لذیذی دارد و وزن متوسط آن ۴۰۰ گرم است.

۶- **شهری:** ماهی شهری یا شعری، با وزن متوسط حدود ۲۰۰۰ گرم، گوشتی لذیذ دارد.

۷- **شانک:** ماهی شانک، گوشتی لذیذ دارد و به مقدار زیاد یافت می‌شود. رنگ آن مخلوط نقره‌ای و خاکستری است.[۲] خوزستانی‌ها به این ماهی شانک می‌گویند.

۸- **هاوور (هاور):** ماهی هاوور، یا ماهی گوشتی، یا ماهی تن در این ناحیه فراوان یافت می‌شود و مناسب کنسرو و انجماد است زیرا گوشت آن لذیذ و رنگش روشن است.

۹- **کوشک:** ماهی کوشک، از بهترین ماهی‌های خلیج فارس و خوزستان، وزن متوسط

---

۱ - کلیاسی اشتری، احمد، ماهی، غذایی برای تندرستی، ص ۲ - ۱.

۲ - افشار (سیستانی)، ایرج، نگاهی به خوزستان، ص ۵۶.

آن ۱۰۰۰ گرم است. این ماهی در برخی از نواحی خلیج فارس به نـمازک مـعروف است مشتری آن بیشتر اروپاییان هستند.

۱۰- **سرخو:** ماهی سرخو در آب‌های سواحل خوزستان و خلیج فارس فراوان است، وزن متوسط آن به ۳۰۰۰ گرم می‌رسد. یکی از بهترین ماهی‌های خوراکی این ناحیه به شمار می‌رود.

۱۱- **میش ماهی:** میش ماهی به مقدار زیاد یافت می‌شود و جزو خانواده شـوریده و طعطعو شمرده می‌شود. وزن متوسط آن حدود ۱۰ کیلوگرم و گوشتش لذید است، با فیله آن بهترین خوراک ماهی تهیه می‌شود.

۱۲- **هامور:** ماهی هامور از ماهیان مرغوب است و به مقدار زیاد یافت می‌شود، وزن متوسط آن ۴۰۰۰ تا ۶۰۰۰ گرم است.

۱۳- **سنگسر:** ماهی سنگسر در کرانه‌های جنوب ایران یافت می‌شود. وزن متوسط آن ۴۰۰ گرم است. خوراک بیشتر اهالی منطقه از این ماهی تأمین می‌شود.

۱۴- **سبیتی:** ماهی سبیتی یا سوبیتی نیز فراوان یافت می‌شود و طـول آن حـدود ۸۰ سانتی متر است.

۱۵- **دختر ناخدا:** دختر ناخدا در تمام نقاط خلیج فارس صید می‌شود. این ماهی برای منجمد کردن مناسب است و وزن متوسط آن به ۳۵۰۰ گرم می‌رسد.

میگو

میگو به مقدار زیاد در آب‌های سواحل خوزستان به ویژه در هندیجان یافت می‌شود.

طول آن بین ۷ تا ۱۰ سانتی مـتر است و یکـی از مـواد اولیـه بسـیار ارزنـده جـهت کارخانه‌های کنسرو سازی است. انواع میگو در کرانه‌های خوزستان صید می‌شوند. میگوی خلیج بحرکان هندیجان از مرغوبیت بسیار بالایی برخوردار است.

در رژیم گذشته کارگاه بزرگ و مجهزی برای شستشو و پاک کردن و بسته بندی میگوی در نزدیکی دریا بنیاد یافته که عده‌ای کارگر اعم از مرد و زن در آن اشتغال داشته و میگوهای بسته بندی شده را در سردخانه‌ها نگهداری نموده و بـرای صـدور بـه کشـورهای اروپـایی مخصوصاً به آمریکا به وسیله هواپیما آماده می‌کردند.

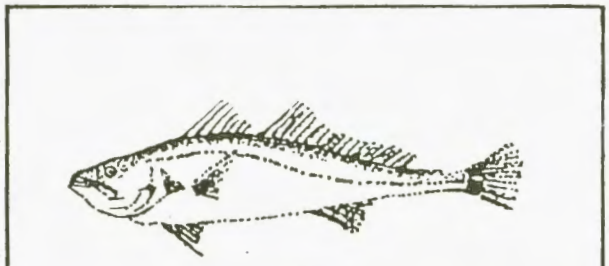

ماهی شوریده

ماهی قباد

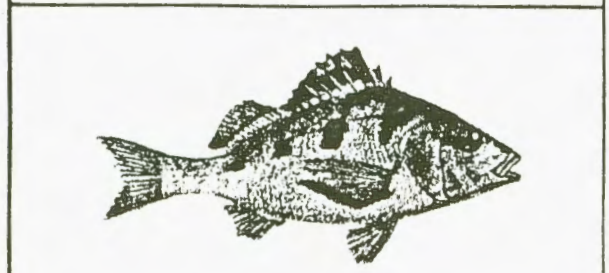

ماهی سنگسر

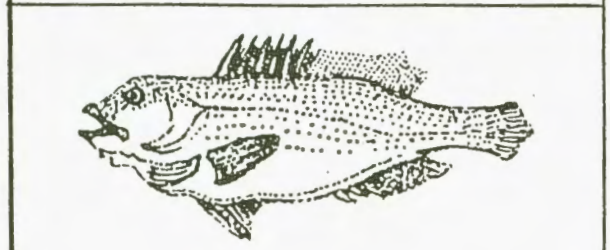

ماهی هامور

ماهی دختر ناخدا

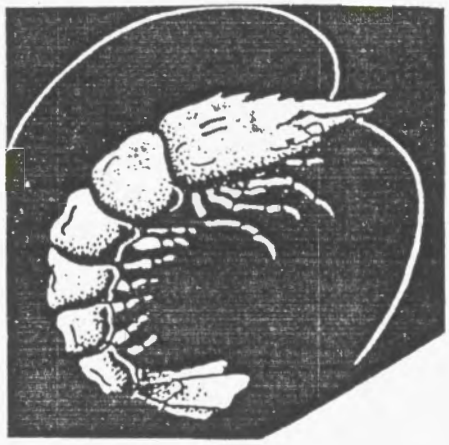

میگو

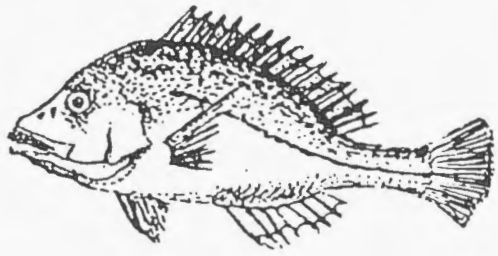

ماهی سرخو

تأسیسات حکومت جمهوری اسلامی ایران

در دوره حکومت جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر ادارات موجود در دورهٔ گذشته که از آنها نام برده‌ایم سازمان‌های مفید و کارآمد دیگری مانند سایر شهرهای ایران ایجاد شده‌اند که وجودشان برای عمران و آبادی و خدمت به مردم حائز اهمیت بسیاری بوده و خواهد بود، از جمله:

۱- **جهادسازندگی:** برای عمران و آبادی و ارتباط بین شهر و روستاهای تابعه از طریق راهسازی و توسعهٔ کشاورزی و جبران مافات غیر مترقبه.

۲- **مخابرات:** تلگرافی و تلفن‌های شهری و بین شهری و پست‌های عادی، سفارشی، پیشتاز و غیره.

۳- **محیط زیست:** از نظر حفظ بهداشت عمومی.

۴- **تربیت بدنی:** با فراهم نمودن امکانات ورزشی برای کودکان، جوانان و پیران.

۵- **دامپزشکی:** به منظور کمک رسانی به دامداران و جلوگیری از بیماری‌های دامی.

۶- **کشاورزی:** از قبیل بذر و کود شیمیایی و کمک رسانی به کشاورزان.

۷- **شیلات:** راهنمایی و کمک رسانی به صیادان، صید ماهی و میگو.

۸- **بهداری:** تأسیس بیمارستان و درمانگاه برای مداوای بیماران با تمام امکانات لازم.

۹- **سپاه پاسداران:** برای حفظ امنیت و تأمین آسایش و آرامش مردم و مبارزه با منکرات.

۱۰- **بنیاد شهید:** برای رسیدگی به وضع زندگانی خانواده شهدا.

۱۱- **کمیته امداد امام خمینی:** جهت کمک به مستضعفان.

۱۲- **هلال احمر:** کمک رسانی به مجروحان و آسیب دیدگان.

۱۳- **نهضت سوادآموزی:** برای باسواد نمودن بی‌سوادان.

۱۴- **گشایش بانک‌های:** ملی، ملت، مسکن، صادرات، سپه و کشاورزی و...

۱۵- **اداره آمار و ثبت احوال.**

جمعیّت کنونی هندیجان و علت افزایش و کاهش آن

مطابق آخرین آمار سرشماری آبان ماه سال ۱۳۵۵ شمسی یعنی ۴ سال و ۲ ماه و اندی پیش از آغاز جنگ تحمیلی جمعیّت بخش هندیجان ۲۴۷۶۷ نفر اعم از مرد و زن، شهر و روستا بود.

و بر طبق سرشماری سال ۱۳۶۵ به جای افزایش به ۱۹۰۰۰ نفر کاهش یافته است.

و امروز که سال ۱۳۷۸ می‌باشد خوشبختانه به ۳۵۰۰۰ نفر رسیده است.

بنابراین اگر بخواهیم از نظر آماری علت این کاهش که بالغ بر ۵۷۶۷ نفر می‌باشد بین سال ۱۳۵۵ و ۱۳۶۵ یعنی در مدت ۱۰ سال که ۴ سال و ۲ ماه و اندی از آن که پیش از وقوع جنگ تحمیلی بوده، دقیقاً بررسی نماییم باید بدون در نظر گرفتن توالد وتناسل و مرگ و میر در این مدت به نکات زیر توجه کنیم:

۱ - در سرشماری آبان ماه سال ۱۳۵۵ شمسی که یک سال و هشت ماه انقلاب اسلامی به ثمر نرسیده بود تغییر چندانی در جمعیّت هندیجان رخ نداده است.

۲- پیش از وقوع جنگ تحمیلی یعنی تا اواخر شهریور ماه ۱۳۵۹ اگر به تعداد جمعیّت هندیجان افزوده نشده باشد کمتر هم نگردیده است. اما در سرشماری سال ۱۳۶۵ شهر هندیجان و روستاهای تابعه آن عده زیادی از جوانان خود را در دفاع مقدس به جبهه جنگ فرستاده که در سرشماری محسوب نشده‌اند که عده‌ای از آنان شهید و اسیر و مفقودالاثر شده و بقیه پس از خاتمه جنگ به زادگاه خود برگشته و افزون بر عده‌ای از اعراب و عجم‌های اروندکنار که به هندیجان و روستاهای آن پناهنده و اکثراً سکونت گزیده‌اند جمعیّت در سال ۱۳۷۸ به سی و پنج هزار رسیده است.

(نگارنده)

هندیجان و کشف نفت در آن

هندیجان تحت عملیات حفاری جهت کشف نفت قرار گرفت و سال ۱۹۶۸م وجود نفت در این منطقه ثابت شد.

مقدار تولیدی نفت خام در سال ۱۹۷۳ از ۵ حلقه چاه ۸۳۳۵۰۰۰ بشکه و در سال ۱۹۷۴ از ۸ حلقه چاه به طور متوسط روزانه ۲۲ هزار بشکه و در سال ۱۹۷۵ از ۵ حلقه چاه به طور متوسط روزانه ۱۴ هزار بشکه و از ابتدا تا پایان سال مذکور ۴۲ میلیون بشکه نفت خام با درجه سبکی ۲۸ استخراج شده است.

رگ سفید و حوزه نفتی آن

در سال ۱۹۶۵ میلادی در رگ سفید که از روستاهای هندیجان است دو حلقه چاه توسعه‌ای حفر گردید. و در سال ۱۹۶۶ تولید نفت خام آن ۱/۴ میلیون بشکه بود و در سال ۱۳۶۷ برحسب بشکه ۷/۹ میلیون و در سال ۱۹۶۸ نفت تولیدی ۱۰/۷ میلیون بشکه و در سال ۱۹۶۹ مقدار تولیدی نفت ازسه حلقه چاه ۸/۵ میلیون بشکه و در سال ۱۹۷۰ به ۱۴ میلیون بشکه رسیده، سال ۱۹۷۱ از دو حلقه چاه ۱۳/۲ میلیون بشکه و در سال ۱۹۷۲ از ۹حلقه چاه ۲۱ میلیون بشکه و در سال ۱۹۷۳ از ۱۴ حلقه چاه ۷۲۳۵۲۰۰۰ بشکه در سال ۱۹۷۴ و در سال ۱۹۷۵ از ۱۴ حلقه چاه به طور متوسط روزانه ۲۱۴ هزار بشکه، در سال ۱۹۷۶ از ۲۱ حلقه چاه به طور متوسط روزانه ۲۲۲ هزار بشکه و از ابتدا تا پایان ۱۹۷۶ نفت خام استخارج شده ۴۱۴ میلیون بشکه با درجه سبکی ۲۹ بوده است. در خلیج بحرکان هندیجان در چند ساله اخیر با حفر چاه‌های زیر دریایی نفت فراوانی کشف شده است که با ساختن اسکله‌های متعدد و تأسیسات لازم کشتی‌های نفت کش به آسانی پهلو می‌گیرند و بارگیری می‌کنند و نفت آنها را به خارج صادر می‌کنند. گویا این گونه نفت از قابلیت بسیار خوبی برخوردار می‌باشد.

بخش بیست و دوم

شهرستان بندر ماهشهر

- موقعیت جغرافیایی ـ حدود ـ پهناوری
- وجه نامگذاری بندر معشور و تبدیل آن
- ویژگی‌های جمعیّتی، اقتصادی، مسکن
- آثار باستانی بندر معشور قدیم

نقشهٔ شهرستان بندر ماهشهر

شهرستان بندر ماهشهر

موقعیت جغرافیایی، حدود و وسعت

شهرستان بندر ماهشهر امروزی با ۷۳۱۲ کیلومتر مربع مساحت در جنوب استان خوزستان در منتهی الیه شمال خاوری خورموسی واقع است.

این شهرستان از شمال به شهرستان‌های بهبهان، رامهرمز و اهواز، از باختر به شهرستان شادگان، از خاور به شهرستان بهبهان، و از جنوب به خلیج فارس محدود است.

بندر ماهشهر، مرکز این شهرستان با ۱۷ کیلومتر مربع مساحت بین ۳۰ درجه و ۳۲ دقیقه و ۳۰ ثانیه عرض شمالی و ۴۹ درجه و ۱۰ دقیقه و ۳۰ ثانیه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.

بلندی آن از سطح دریا ۵ متر و فاصله هوایی آن تا تهران ۶۰۹ کیلومتر است.

فاصله زمینی آن تا تهران ۱۰۳۲، تا اهواز ۱۵۳، تا آبادان ۹۵ تا آغاجاری ۷۲ و تا بندر امام خمینی ۱۸ و تا هندیجان ۷۰ کیلومتر است.

آب و هوای ماهشهر مرطوب و حداکثر درجه حرارت آن در تابستان ۴۷/۷ درجه سانتیگراد و متوسط درجه حرارت آن در سال ۲۴/۸ درجه سانتیگراد است.

رطوبت نسبی در ساعت ۶/۳۰ بامداد ۶۵ درجه و در ساعت ۶/۳۰ بعدازظهر ۴۰ درصد است. میزان بارندگی سالیانه ۱۹۵/۸ میلی متر گزارش شده است.

مذهب اهالی شیعه و زبان آنان فارسی و عربی است.

آب آشامیدنی آنان (برخلاف سابق) از لوله کشی تأمین می‌شود.

شغل ساکنان کشاورزی، پیشه‌وری، صید ماهی، و اغلب کارگران شرکت نفت اند و یا کارمندان و کارکنان ادارات دولتی و شرکت‌های خصوصی می‌باشند.

وجه تسمیه و سابقه تاریخی

درباره وجه تسمیه این بندر جای سخن بسیار است. از جمله محمدبن بطوطه اندلسی در سفرنامه خود این بندر را ماچول نامیده و گفته است:

ما خود همه غولانیم، ایران همه بی‌غوله از بـــندر عـبادان تـا بـندر مـاچوله

در بعضی از کتب نقشه‌های جغرافیایی هم (معشوق) نوشته شده است. بعضی از تاریخ‌نویسان همچون حمزه اصفهانی و دیگران نوشته‌اند: ریشهریا (ریواردشیر) نام پیشین این بندر بوده است که گشتک دبیران یا گشته دبیران که کتاب‌های پزشکی و نجوم و فلسفه را با خط گشته می‌نوشته‌اند از این بندر برخاسته‌اند. سیدمحمدعلی امام شوشتری مؤلف تاریخ و جغرافیای خوزستان بر این باور بوده که به احتمال زیاد بندر ماچول به صورت ماشول در آمده و ماچول در گذشته به معنی آب بیابانی بوده وسرانجام معشور شده است.

بنده (نگارنده) در اوایل سال‌های خدمات فرهنگی‌ام (از سال ۲۵ تا ۱۳۵۳ هـ.ش) درباره وجه تسمیه این بندر به تلاش و کنکاش پرداختم. هر پرسشی که از سالمندان و باسوادان این بندر می‌کردم با پاسخ نادرستی برمی‌خوردم. سرانجام با استفاده از دستور زبان پارسی به نتیجه رسیدم که واژه معشور در دستور اسم مفعولی است و این اسم با یک حرف عربی (مع) به معنی (با) و واژه (شور) که در زبان پارسی «با نمکی» معنی می‌دهد، غیر ممکن است که با هم ترکیب شوند و این نام اسمی مفعولی عربی است که از (عشر) به معنی ده یک ۱/۱۰ گرفته شده و چون این بندر در گذشته مالیات گمرکی را مانند بندر بصره به نسبت ده یک می‌پرداخته است (نامش معشور) یعنی عشر بده نامیده شده به عنوان مثال (بصره عشار) (بندر معشور).

بنابراین تمام نام‌هایی که به این بندر داده‌اند نادرست بوده که به پندار بیشتر شباهت دارد تا جستار و اکنون بنا به تصویب‌نامه هیأت دولت در سال ۱۳۴۴ که اسامی بعضی از شهرها تغییر یافته‌اند، بندر ماهشهر شده است. یعنی نام بندر معشور به بندر ماهشهر تبدیل شده است.

ویژگی‌های جمعیّتی

بر اساس سرشماری آبان ماه ۱۳۵۵، شهرستان بندر ماهشهر دارای ۱۵۹۸۷ خانوار شامل ۸۹۳۲۶ نفر جمعیّت بوده است.

تراکم جمعیّت در این شهرستان در هر کیلومتر مربع برابر ۱۲۱۲ نفر بوده در آبان ۱۳۴۵ این رقم ۷/۵ نفر بوده است.

شهرستان ماهشهر جز بندر ماهشهر که مرکز شهرستان می‌باشد دارای سه شهر دیگری به نام‌های هندیجان، خارک و سربندر می‌باشد. میزان شهرنشینی در این شهرستان در سال ۱۳۵۵ برابر ۶۲/۷ درصد بوده است. این میزان در آبان ماه ۱۳۴۵ برابر ۴۱/۳ درصد می‌باشد از ۸۹۳۲۶ نفر جمعیّت این شهرستان تعداد ۴۶۷۷۰ نفر مرد، ۴۲۵۵۶ نفر زن بوده است به این ترتیب در برابر هر یک صد زن ۱۰۹/۹ نفر مرد وجود داشته است، سال ۱۳۵۵ در سال ۱۳۵۵، از جمعیّت کل این شهرستان ۹۸/۴ درصد را مسلمان و ۱/۶ درصد را پیروان ادیان دیگر تشکیل داده‌اند. از جمعیّت شش ساله و بیشتر این شهرستان ۵۳/۶ درصد را افراد با سواد تشکیل می‌داده است.

ویژگی‌های اقتصادی و مسکن

در سال ۱۳۵۵، از ۵۸۰۲۴ نفر جمعیّت ده ساله و بیشتر این شهرستان ۳۹/۴ درصد فعال از نظر اقتصادی تشکیل می‌داده که این نسبت برای مردان ۷/۵ درصد و برای زنان ۳/۵ درصد بوده است.

از تعداد ۲۰۳۲۸ نفر شاغلان ۵۲/۱ درصد کارگران مشاغل تولیدی و مشابه ۱۰/۵ درصد را کشاورزان، دامداران، جنگلداری و مشابه ۷/۱ را کارکنان علمی و فنی و تخصصی تشکیل می‌داده‌اند. در سال ۱۳۵۵، از ۱۵۹۷۷ خانوار معمولی این شهرستان ۹۷/۹ درصد در واحدهای مسکونی ۲/۱ درصد در کارگاه‌ها، کپر، آلونک و چادر ساکن بوده و در هر واحد مسکونی به طور متوسط ۱/۲ خانوار و ۶/۶ نفر سکونت داشته‌اند که به طور متوسط ساکنان هر اتاق دو نفر بوده است.

در آبان ۱۳۵۵ در این شهرستان از کل واحدهای مسکونی خانوارهای معمولی ساکن ۶۳/۴ درصد دارای آب لوله کشی و ۶۶ درصد دارای برق بوده است. درصدهای مذکور در مناطق شهری به ترتیب ۸۲/۴ و ۹۳/۹ و در مناطق روستایی ۳۲/۷ و ۲۰/۹ بوده است.

در این شهرستان از کل واحدهای خانوارهای معمولی ساکن ۲۶/۴ درصد با مصالح ساختمانی با دوام، ۲۰/۷ درصد نیمه دوام، ۵۲/۵ درصد با مصالح ساختمانی کم دوام، و ۰/۳ درصد با مصالح بی‌دوام ساخته شده است.

پیشینه تاریخی این بندر

تا آنجایی که می‌توانستیم وجه تسمیه (نامگذاری) این بندر باستانی را چنان که بوده، باز نمودیم و این چیستان را گشودیم. اکنون به نوشتن سابقه تاریخی آن می‌پردازیم:

درباره تاریخ بنیاد این بندر و نخستین ساکنان بومی و اولیه آن سند معتبری در دست نیست. اما برخی از مورخان بر این باورند که نخستین بنیانگذار آن اردشیر بابکان بوده که به زبان پهلوی (اَرْتَ خَشْتَرَهَ) نامیده می‌شده و در اوایل دوره ساسانیان بوده که هر شهری را که بنا می‌نموده، نام خودش را بر آن می‌نهاده است. ما در تاریخ نام دو شهر را به نام ریشهر[1] و یا (ریواردشیر) می‌بینیم که به گفته تاریخ نویسان متقدم یکی در نزدیکی بوشهر بوده و یکی دیگر همین ریشهری است که در جای همین بندر «معشور» بوده که این بطوطه در سیاحت‌نامه خود نوشته است که: ریشهر و یا (ریوادرشیر) نام همین بندر است که گشتک دبیران یا گشته دبیران از آن برخاسته‌اند. گشتک دبیران نویسندگانی خوش خط می‌بوده‌اند که به روزگار ساسانیان می‌زیسته‌اند و کتاب‌های طب و نجوم و فسلفه را به خط گشته می‌نوشته‌اند.

گویا گروهی از این دبیران در زمان حمله تازیان از تیسفون (شهر مداین) گریزان شده و در این دیار و دژهای استوار آن روزگاری را به سر برده و کتاب‌های دینی و ملی خود را به

---

۱ - ریشهر در زبان پهلوی مخفف (ارت خشتره) می‌باشد.

زبان گشته نوشته‌اند تا از دستبرد زمان در امان بمانند. (بدبختانه امروز آن کتاب‌ها در دست نیست)، ولی در نوشتارهای جغرافیانویسان سخنانی از آنان به جا مانده که سکونت اینان را در این بندر تا حدی تأیید می‌کند و با پیشرفت سپاه اسلام و تسخیر خوزستان ناگزیر می‌شوند که به نواحی کورهٔ ارجان که در نزدیکی بهبهان است پناه برند تا کتاب‌هایشان بدست سپاهیان اسلام نرسد.

در نواحی ارجان یا (ارگان) و همچنین شهر باستانی «آسک» دژهای (قلعه‌ها) محکم و دیوارهای استواری بوده که گشودن آنها بسیار دشوار بوده است و به همین سبب روزگارانی پیران حسن صباح در یکی از این اقلاع ساکن بوده و به آزار و اذیت مدعیان خود می‌پرداخته‌اند.

به خوبی یاد دارم (نگارنده) که از سال ۱۳۰۶ هـ.ش شرکت نفت ایران و انگلیس با در نظر گرفتن موقعیت جغرافیایی بندر هندیجان و رودخانه پر آب تاب به تأسیساتی در این بندر (هندیجان) مبادرت نمود و انگلیسیان برای اداره آن به این بندر فرستاد و کارمندان و کارگرانی را به کار گماشت تا بتواند از طریق دریا و با استفاده از این رودخانه وسایل ساختمانی و صنعتی و لوله کشی مناطق نفت خیز بازنان، آغاجاری و گچساران را تأمین نماید و با ساختن فرودگاه و بجا نهادن تانکی‌های نفت و بنزین و کامیون‌های باری و ساکن استیجاری نزدیک به هفت سال به این کار ادامه داد. ولی متأسفانه کم ژرفایی کرانه دریا و نامساعد بودن مصب رودخانه برای ورود کشتی چنین شانسی نصیب هندیجان نشد و در بین سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۴ این شرکت به بندر معشور آن زمان منتقل گردید.

بندر ماهشهر امروزی تا سال ۱۳۱۵ هـ.ش روستایی از جمله روستاهای بخش هندیجان بود. منظور از آوردن این نوشتار که جنبه تاریخی و اجتماعی دارد دو چیز است:

یکی روشن نمودن پیشینه تاریخی این شهرستان است و دیگری مقایسه درست جمعیّت گذشته با جمعیّت امروزی است. من تاریخ را بسان آیینهٔ صاف و شفافی می‌دانم که نشانگر راستین اوضاع و احوال گذشته گذشتگان باشد نه فقط زمان حال. تاریخ باید دوربین باشد نه نزدیک‌بین زیرا آنچه عیان است چه حاجت به بیان است.

بنده در آغاز این کتاب مخصوصاً بر این نکته تأکید فراوان کرده‌ام که تاریخ باید بیشتر درباره گذشتگان سخن بگوید نه باشندگان، خوشبختانه با وجود همه گونه وسایل رسانه‌های گروهی در جهان و ایران، مردم هر خبر و رویدادی را به رأی العین می‌بینند و می‌شنوند امروز یک جوان ایرانی می‌خواهد بداند که اجداد و گذشتگانش چگونه مردمی بوده‌اند و در چه شرایطی و اوضاع و احوالی می‌زیسته‌اند.

آثار باستانی بندر معشور (ماهشهر)

۱- یکی از آثار باستانی این بندر آثار نهری بوده که امروزه به خیط شکار معروف گردیده که از سد دهملا برای مشروب نمودن اراضی کشاورزی و درختکاری بندر معشور کشیده شده مازاد آب آن به خور غزاله می‌ریخته است.

محمدبن بطوطه جهانگرد و شاعر مشهور اندلسی در سفرنامه خود نوشته است: از بندر ماچول تا هندوان در زیر سایه درختان راه می‌رفتیم و در روز روشن از انبوهی درختان کمتر نور آفتاب را می‌دیدیم.

۲- در پیرامون این بندر آثار ویرانه‌ها و تپه‌های زیادی از بقایای ساختمانی معروف به تل کافران دیده می‌شود که نشانگر قلعه و یا روستایی بوده است.

۳- آب انبارها و چاه‌های آب سنگ چین شده که هنگام بارندگی در زمستان آب آشامیدنی دیده می‌شوند.

۴- در هنگامی که در این بندر باستانی مشغول خدمت بودم در وسط سد سه قطعه سنگ به شکل مکعب مستطیل دیدم که در چهار پهلوی آنها خطوطی کوفی که نماینده دوره اسلامی بود دیدم که نمی‌دانم به کجا برده شده‌اند.

۵- در کوچه‌ای نزدیک دبستان حافظ مسجدی وجود داشت که نامش را از یاد برده‌ام که ما دانش‌آموزان پسر این دبستان را برای اقامه نماز ظهر و عصر به آن مسجد می‌بردیم.

این مسجد را که قدمتی نزدیک به دویست سال دارد، می‌توان در شمار آثار باستانی آورد.

ارتفاعات شهرستان بندر ماهشهر

۱-کوه تل خدا

این کوه در دهستان هندیجان از توابع بخش هندیجان شهرستان بندر ماهشهر در ۲۵ کیلومتری شمال شرقی هندیجان واقع است و حدود ۱۷۳ متر بلندی دارد.

این کوه از شمال غربی به کوه میشون و از شرق به کوه زیدون متصل است و شهرستان بهبهان را از شهرستان بندر ماهشهر جدا می‌کند.

۲-کوه مویلهه

کوه مویلهه در دهستان صفائیه از توابع بخش هندیجان شهرستان بندر ماهشهر و ۲۵ کیلومتری شمال شرقی بهبهان و شرق مویلهه واقع است و حدود ۱۵۰ متر ارتفاع دارد.

۳-کوه زیدون

این کوه در دهستان دوزنک بخش زیدون شهرستان بهبهان و در ۳۹ کیلومتری جنوب غربی بهبهان و جنوب روستای دورنک واقع است و ارتفاعش حدود ۲۸۱ متر است. این کوه از غرب به کوه تل خدا و از شرق به کوه بندگلال متصل است و شهرستان‌های بهبهان و بندر ماهشهر را از هم جدا می‌سازد.

کوه میشون

کوه میشون در دهستان درونک از بخش زیدون شهرستان بهبهان و در ۴۲ کیلومتری جنوب غربی شهر بهبهان و غرب روستای چاه شیرین قرار دارد. و حدود ۲۳۳ متر ارتفاع دارد. این کوه شهرستان بهبهان و بندر ماهشهر را در روستای دورونک و هندیجان از هم جدا می‌کند.

بندر امام خمینی (شاپور سابق)

در قدیم این بندر را چون در کنار خور موسی در خلیج فارس جا داشته شهر خورموسی نام گذاری کرده بودند.

این بندر بیش از پنجاه سال سابقه ندارد و به علت نداشتن وسائل و اشیاء تولیدی، از حدود یک عده کبیر نشین تجاوز نمی‌کرده که آن هم چند صد نفری ماهیگیر و کارگر تولیدی با گرفتن نمک از کف دریا با یک فلاکتی، گذران معاش می‌کردند، زیرا آب شیرین نداشته‌اند و آب خوردنی آنها به وسیله آب انبار که از بارندگی‌های زمستان تهیه می‌شده و آب چاه نیز در محل می‌کندند و از آب آن استفاده می‌شد و این شهر همه گونه گیاه و درخت را ندارد و سرزمینی شوره‌زار است.

در سال ۱۳۱۴ خورشیدی نام خور موسی تبدیل به بندر شاپور گردید و در سال ۱۳۱۷ نیز خط راه آهن سرتاسری به این بندر رسید و باعث پیشرفت و توسعه آن گردید.

این بندر دارای چند اسکله بارانـدازی و بـارگیری در کـنار دریـا بـرای پـهلو گـرفتن کشتی‌های بازرگانی اقیانوس پیما که به وسیله آنها یک قسـمت اعـظم صـادرات ایـران و واردات در این بندر تخلیه و صادر می‌گردد.

برای کارمندان و ادارات دولتی در قسمت سربندر ساختمان‌هایی که با وضع روز تطبیق می‌کند، ساخته شد که مردم به آن سامان و شهر دلبستگی وعلاقه داشته تا باعث آبـادانـی بیشتری گردد. به همین منظور در سال ۱۳۴۲ خورشیدی دولت اعلام کرد که بازرگانانی که اجناس خود را از بندر شاپور مرخص کنند، صدی چهل از عوارض گمرکی آن نسبت به گمرک خرمشهر تخفیف داده می‌شود. و نیز در سایر امور هم تسهیلات بارگیری و بارانداری درباره مراجعه کنندگان قائل خواهند شد.

بندر امام دارای بازار و ۲ خیابان آسفالته و راه شوسه که به شهرستان استان ارتباط دارد. آب آشامیدنی آن به وسیله شبکه لوله کشی شده از کارون به مناطق شادگان، ماهشهر و بندر شاپور تأمین می‌گردد و شبکه برق آن از شبکه بزرگ سد دز است که بـین اکـثریت شهرهای خوزستان تقسیم گردیده و از داشتن نیروی برق و روشنایی عمومی دل شاد گشته‌اند.

این بندر در کنار خورموسی جا دارد که در قدیم (به نام بندر خورموسی) گفته می‌شده است. این بندر دارای اسکله باراندازی‌هایی می‌باشد که کشتی‌های تجارتی بزرگ اقیانوس پیما کنار آن پهلو می‌گیرند، برای تخلیه و بارگیری و یک قسمت مهم کالایی صادرات و واردات ایران از این بندر وارد و صادر می‌گردد و بیشتر مورد توجه دولت واقع شده و برای آبادی و پیشرفت توسعه آن می‌کوشند.

در این بندر آخرین ایستگاه راه‌آهن باری جنوب ایران قرار دارد که بر اهمیت و موقعیت این بندر دو چندان افزوده است و سبب توسعه آن گردیده و بندر شاپور مانند ماهشهر در جلگه رسوبی شن‌زار جا دارد و هوای بسیار گرم تابستان آن زبان زد عمومی مردم خوزستان می‌باشد که در مرداد و تیر حرارت آن به ۵۰ درجه سانتیگراد رسیده و ادارات آن و بندر شاپور جزو بندر ماهشهر در تقسیمات کشوری است.

وضع اقتصادی آن همان صادرات و واردات امور بازرگانی قسمتی از کالاهای بازرگانی می‌باشد که به وسیله راه آهن سرتاسری وارد و به کشتی‌های اروپایی و آمریکایی تحویل و تحول می‌گردد. به خارج از کشور و به داخل کشور ایران و دارای گمرک تقریباً مجهز جهت این امور می‌باشد.

این بندر دارای ادارات بخشداری، دادگاه، شهرداری، ژاندارمری، محوطه گمرک، بهداری، آموزش و پرورش است و نیز در این بخش چندین مسجد و حسینیه و دبستان ابتدایی و دبیرستان و بازار نسبتاً خوبی وجود دارد که نیازمندی‌های روزمره را تأمین می‌نماید.

وضع جغرافیایی بندر امام خمینی

از سمت شمال به سرزمین شادگان و دارخوین و جنوب به فارس و از سوی مشرق به سرزمین جراحی و هندیان و مغرب بندر امام خمینی به دریای فارس و جنوب شرقی آن به بندر ماهشهر محدود است.

میدان یا فلکه سربندر به بندر امام خمینی

در این بندر که از بنادر سواحل خلیج فارس می‌باشد کارکنان گمرک و راه آهن دولتی مشغول به کار و زندگی هستند.

در این سرزمین امور کشاورزی خیلی ضعیف و چندان حاصل و کشتزاری ندارد و مردم آن بیشتر به امور کارگری و کارمندی و به ملاحی در کشتی‌های بازرگانی ایران اشتغال دارند.

جـراحی

این کلمه نام سرزمینی در خاور شهرستان شادگان است که در روزگار پیشین به نـام حومهٔ زط و خابران یا روستای زط نامیده می‌شده است. مساحت آن ۱۲ در شش فرسنگ است. سطح آن صاف و هموار و سراسر قابل کشت می‌باشد. در این سرزمین کوهی کـه در سمت شمالی آن است کوه بنه نامیده می‌شود که تا کناره رود جراحی آمده و رشته شرقی هم از کناره دیگر آن شروع شده به سمت بهبهان می‌رود. بلندترین قـله آن در سـمت مشـرق خلف‌آباد (رامشیر) است. و بلندی آن به چهارصد متر می‌رسد. این رشته خاک جراحی را از بلوک جایزان و سلطان آباد رامهرمز جدا می‌کند. رودخانه جراحی از سمت شمال خاوری بین این دو رشته کوه وارد می‌شود و در میانه آن خاک روان است تا وارد خاک شادگان گردد. این رود در قدیم بنا به تصریح یاقوت در صفحه ۷۳ جلد ۵ به نام رود دورق معروف بوده است. بر این رود در اول خاک جراحی جایی که از کوه می‌گذرد و وارد جلگه می‌شود، سدی بوده که به وسیله آن آب را به جوی‌های طرفین سد می‌رساند، دیده‌اند و تاکنون آثار سه جوی در سمت راست و سه جوی در سمت چپ سد دیده می‌شود که یکی را خیط دوار گویند و تا نزدیکی‌های دریا می‌رفته است.

شمال و مشرق آن به خاک رامهرمز می‌زند و شمال غربی آن به اهواز و غرب آن به شادگان و جنوب آن به ماهشهر و جنوب شرقی آن به هندیجان و زیدون. این بلوک دارای روستایی چند بوده و از بلوکات آباد خوزستان به شمار می‌رفته است. دور نیست این سرزمین همان جلگه‌ای باشد که جنگ اردشیر بابکان با اردوان اشکانی در آن واقع شده و به شکست اردوان انجامیده باشد.

خلف آباد مرکز جراحی

پس از نام‌های خابران و حومه الزط (یک ولایت می‌باشند و در کنار دو نهر جا دارند.) این نواحی به نام جراحی و در قرن نهم هجری شهر خلف‌آباد مرکز این بلوک گردید و در مشرق شش فرسنگی شادگان آثار قصبه‌ای وجود دارد که ابنیه و ساختمان‌های قدیم هنوز از آن شهر باقی مانده از قبیل حمام، مسجد و کاروانسرا و غیره دیده شده که با گچ و سنگ ساختمان‌ها از زیر تپه‌ها نمایان گشته و بعضی ساختمان نیمه تمام باقی است. در کنار شهر قدیم خلف‌آباد رود جراحی می‌گذشته و بر این رود نیز بندی پل مانند هم که بند بوده و هم پل عبور مردم از این سمت به آن سمت و قافله نیز بر آن می‌گذشته است. آثاری به نام تل‌الاسود در دو فرسنگی شمال خلف آباد که آثار آبادی‌های بزرگی در آن دیده شده و احتمال می‌رود دو شهر میراثیان و میراقیان باشد که تا اوائل قرن پنجم آباد بودند بجا مانده است.

در نزدیک قریه خنجه که در غرب خلف آباد خرابه‌هایی از حسینیه و شهر خلف‌آباد کهنه که در نزدیک خلف‌آباد کنونی می‌باشد بجای باقی است و شهر خلف‌آباد کهنه را در سال ۱۰۰۵ هجری ملا خلف مشعشعی بنیاد کرد و بنام خود آن را نامگذاری نمود که جای آن در شمال شهر خلف‌آباد فعلی می‌باشد و در نزدیک خرابه‌های آن ده کوچکی بوده است به نام حسینیه که بانی آن مولی ملاحسین مشعشعی بوده و معروف شده به این نام یعنی حسینیه. علت خرابی خلف‌آباد کهنه بر اثر طغیان مردم آن شهر علیه دولت و نپرداختن مالیات در ایام پادشاهی نادرشاه افشار پس از جنگ مختصری آن را ویران و مردمش پراکنده شدند و به شهرهای دیگر خوزستان کوچیدند.

خلف‌آباد دهی است در میانه خاک جراحی دارای یکصد باب خانه، بیست دکان و یک دبستان و آن مرکز جراحی است. سابقاً جسر[1] متحرک شرکت نفت نزدیک به آن بر روی آن رودخانه قرار داده شده و بنای آن به دست میرعبدالله در سال‌های ۱۲۹۰ تا ۳۰۰ هجری

---

۱ - به جای این جسرپلی با بتون و آرمه در کنار کوه ساخته شده که خودروهای اهواز به بهبهان و ماهشهر بر روی آن عبور می‌نمایند و ده خلف‌آباد گذشته و شهر رامشیر امروزی بسیار آباد شده و دارای ادارات دولتی، بخشداری، دارایی و آموزش و پرورش گردیده و بر جمعیّت آن افزوده شده است و دارای همه گونه امکانات رفاهی است.

قمری انجام شده است. و این ده را از آن جهت خلف‌آباد خوانده‌اند که نزدیک خلف‌آباد کهنه است. خلف‌آباد کهنه شهرکی بوده است از بنای مولا خلف مشعشعی که در سال هزار و اندی قمری آن را ساخته بود و آن اندکی شمالی‌تر از خلف آباد کنونی کنار رودخانه واقع و دارای خانه‌های بسیار و باغ‌های اشجار و حمام و مسجد و مدرسه بوده است و جویی در میان آن روان می‌بود و اندکی بالاتر از آن خرابهٔ حسینیه واقع است و آن نیز شهرکی بوده از بنای مولای حسین مشعشعی و پس از خراب شدن خلف آباد کهنه ساخته شده. خلف آباد به حکم نادرشاه ویران گردید و نیمی از مردمش را به فارس کوچانید. از ابنیه آن چیزی که برپاست زیارتگاهی است که آن را صاحب‌الزمان می‌نامند.

بلوک جراحی دارای یکصد و هشتاد قریه بزرگ و کوچک است و اگر سد جراحی بر روی رودخانه بسته شود گنجایش بیش از اینها را دارد.

سوابق تاریخی آنها

روزگار ملوک الطوایفی و جدال برای ریاست

در سرزمین جراحی و هندیان همیشه جنگ و جدال برای بدست آوردن ریاست در بین سران تیره‌ها بوده است. زمانی با افشاری‌ها و مشعشعیان، گاهی کعب با میران شریفات سرانجام تا قرن دهم هجری سرزمین جراحی بدست آل مشعشع افتاد که سید مبارک خان و دیگر رؤسای این طایفه علاوه بر سرزمین هویزه ریاست بر این نواحی کردند و قسمتی از عشایر خود را به این سرزمین آوردند. برای دوام و قوام ریاست خود در بلوک جراحی و هندیان قسمتی از طایفه خود را مستقر نمودند. پس از چندی علی طیار جد میران سرزمین جراحی و هندیان متفقاً بر آل مشعشع شوریدند. بعد از جنگ سختی فائق شدند و حکومت نواحی جراحی کعبیان نیرومند گردیدند و جراحی و هندیان را از خاندان میران شریفات گرفتند که تا اواخر قرن ۱۳ هجری با مساعدت و همراهی شیخ خزعل خان و نظر دولت وقت از نو هندیان و جراحی را پس گرفتند از کعبیان و به میران سپردند و این ریاست میران شریفات چندین سال دوام داشته است.

تا این که زمان خزعل خان موافقت کردند، میران هندیان مطیع او باشند و خزعل بدون جنگ بر هندیان و جراحی سرپرست گردید و با گرفتن یک زن از میران قرابت خانوادگی پیدا کردند.

بخش بیست و سوّم

- ساختار اجتماعی ـ طوایف بندر و توابع آن
- ویژگی‌های اخلاقی مردم و مراسم عزاداری و اعیاد اسلامی و ملّی

ساختار اجتماعی و قدرت در طایفه‌های خوزستان

ساختار اجتماعی	ساختار قدرت
طایفه	شیخ یا رئیس طایفه
عشیره یا تیره	رئیس عشیره و یا تیره
حموله یا خاندان	رئیس حموله یا خاندان
خانوار	رئیس خانوار

شیخ یا رئیس طایفه در انعقاد قرارداد با طوایف و قبایل دیگر اختیار تام دارد حتی در مورد جنگ با طایفه دیگر. به اهتزاز در آوردن پرچم طایفه در مواقع بحرانی به عهده اوست. اجازه سلام از آن اوست. اجازه صحبت کردن در مجالس یا رفتن به میان قبایل دیگر نیز با اوست.

به طور کلی تعیین خط مشی کلی طایفه به عهده شیخ یا رئیس طایفه است.

رئیس یا شیخ عشیره تحت نظر رئیس طایفه است و از کارها و اقدامات وی پشتیبانی می‌کند. رئیس حموله یا خاندان حق حل و فصل مسائل را ندارد. مگر با اجازه رئیس طایفه و مشورت با رئیس عشیره و در حضور آنان در مجلس مشورتی.

بزرگ یا رئیس خانوار یا بیت، مسائل پیش آمده را با رئیس خاندان حل می‌کند.

بنابراین گرچه هر خانواری مانند یک دانه گندم پدید آوردندهٔ یک خوشه به نام خاندان و چندین خاندان به صورت یک تیره یا عشیره و چندین عشیره مجتمع به گونه یک

طایفه در می‌آید و نامیدن یک خانوار به نام خاندان یا تیره و حتی طایفه غلطی محض به شمار می‌رود.

طوایف و عشایر موجود در شهرستان بندر ماهشهر

در اثر جنگ تحمیلی در بافت جمعیّت بسیاری از شهرها و روستاهای خوزستان دگرگونی‌هایی شدید پدید آمد به گونه‌ای که عده زیادی از خانوارهای عشایری به شهرها و روستاهای نسبتاً امن کوچ نمودند و در خلال هشت سال دفاع مقدس ناگزیر به سکونت دایم در نقاط مزبور شدند و یا در حال رفتن و برگشتن شده‌اند و تا زمانی که تکلیف اقامت و یا عدم سکونت آنان اعم از لر و ترک و عرب و غیره در این شهرستان روشن نشود و سرشماری دقیقی از این اقوام به عمل نیابد و انتساب آنان به طایفه و یا قبیله‌ای معلوم نگردد، نمی‌توان آمار درست و مورد اعتمادی به دست آورد و تعداد خانوار و افراد و محل سکونت آنها را پیدا نماییم.

بنابراین ابتدا از مرکز شهرستان (بندر ماهشهر) که ساکنان اصلی و بومی آن کماکان پا بر جایند آغاز می‌کنیم و پس از آن به شناساندن طوایف و عشایر تابعه آن می‌پردازیم.

طوایف بومی و اصلی بندر ماهشهر

ساکنان اصلی و بومی این بندر را قبل از آمدن شرکت نفت، می‌توان به سه دسته تقسیم نمود. بدین ترتیب: نخست بندریان، دوم آل ابوعبیدیان، سوم مهاجران قنواتی.

بندریان

بندریان تیره‌ای از کعبیانند که از بستگان خاندان دیریان بوده‌اند. که ما اگر بخواهیم این عشیره بزرگ و نام‌آور را بشناسانیم باید کتاب مفصلی در این باره بنویسم. بنابراین ناگزیریم داستان آمدن تیره‌ای را که به بندر آمده‌اند به کوتاهی یاد کنیم.

از زمان شیخ بدرالدین عثمان آگاهی درستی از حال آنان نداریم. تا در زمان داستان

حسین پاشاه شیخ فتح الله کعبی که در مقامه‌های خود شرحی به زبان عربی دربارهٔ خویشتن و کعبیان می‌سراید، که ما به ناچار کوتاه شده‌ای از گفته‌های او را در اینجا می‌آوریم.

می‌گوید: چون خبر گریختن حسین پادشاه به ما رسید، در آن هنگام من هم در قبّان زادگاه خود بودم سخت غمناک گردیدم و ترس از ترکان ما را فراگرفت، ناچار شدیم که از آنجا کوچ کنیم، اندکی از مال‌های خود را برداشته با زنان و فرزندان در کشتی‌ها نشسته آهنگ بندر معشور نمودیم. سپس شرحی می‌سراید که در راه کشتی ما به گل نشست و به یک رشته سختی‌ها دچار شدیم. چندان که همه از جان چشم پوشیدیم. لیکن ناگهان کشتی از گل در آمد و بار دیگر به راه افتاد. پس از رسیدن به بندر معشور می‌گوید. چون تنگسالی بود مردم را می‌دیدیم که استخوان‌های کهنه را از اینجا و آنجا گردآورده با مکیدن مغز آنها یا مکیدن هسته‌های کهنه خرما زندگی می‌نمودند. این بود که در آنجا نشیمن نتوانسته پس از چهل روز درنگ بار دیگر به قبان بازگشتیم. در آن زمان‌ها دولت ترکیه در جنوب عراق چندان نیرومند نبود و اگر هم گاهی لشکر کشیده کاری انجام می‌داد، پس از دیری لشکر را بازگشت داده عراق را به حال خود می‌گذاشت. از اینجا بود که بیشتر عشایر عرب در بخش عراق به سر خود می‌زیستند. پس از ویرانی گبان در اثر پس رفتگی آب دریا و طاعون سال ۱۱۰۶ بندر معشور رو به آبادانی نهاد و ساکنان قبان ویران شده که ما ایشان را بندری می‌دانیم بار دیگر به این بندر بازگشته و تا دیر زمانی از مشایخ کعبیان پیروی نموده و به زندگی و توالد نسل خود در این بندر ادامه داده و مردمی سرفراز و نیک نام و با صداقت و امانت می‌باشند.

نخستین رئیس و یا سرپرست این قبیله نیک نام گویا همان شیخ فتح الله کعبی است که در مقامه‌ها و سروده‌های عربی خود شرح آمدن و علت آمدنشان را با بیانی شیوا به زبان فارسی می‌سراید که به علت مطول بودن آن از ذکرش معذوریم خود ایشان بوده است.

بعد از ایشان رؤسای دیگر جانشین آن مرحوم بوده‌اند که نگارنده اطلاع درستی از اسامی و اوضاع و احوال آنان ندارم. آخرین کدخدا و سرقبیله را که در مدت سی سال خدمات فرهنگی خود در این بندر داشته‌ام با مرحوم کربلایی یونس گاموری که مردی پاک

سیرت و درستکار بود، آشنایی و دوستی کامل داشته و از لطف و مرحمتشان برخوردار بوده‌ام. روانش شاد باد (نگارنده). این عشیره در گذشته به زبان عربی تکلم می‌نمودند بعداً زبان فارسی آموختند و با زبان فارسی گفتگو می‌کردند. لباس مردان و زنانشان هم عربی بوده است تعداد خانوارشان نزدیک به ۳۰۰ باب تخمین زده می‌شود.

عشیره آل ابوعبیدی

کشور کنونی عراق که معرب نام فارسی (اراک) می‌باشد از آغاز پادشاهی کورش کبیر هخامنشی تا انقراض سلسله ساسانیان، حتی پس از حمله اعراب مسلمان در زمان خلافت عمر بن خطاب (رض) که بیشترین نقاط ایران به تصرف سپاه اسلام در آمد، جزو لاینفک کشور پهناور ایران به شمار می‌آمد.

پس از کشته شدن عثمان بن عفان (رض) در سال ۳۶ هـ.ق حق به حقدار رسید و حضرت علی (ع) به خلافت برگزیده شد و عثمان بن حنیف را به بصره فرستاد و او بر خوزستان حاکمی گماشت. چون آن حضرت طبق نص صریح قرآن مجید و فرمایش رسول اکرم(ص) عدالت و مساوات و برابری را به مصداق «اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَالله اَتْقیکُمْ» رواج داد در تمام ممالک اسلامی به ویژه در ایران و عراق شیعیان مخلص، دوستدار و هوادار او شدند. از جمله دو قبیله بزرگ هانیءبن عروه و ابوعبید ثقفی بودند که پروانه‌وار گرد شمع وجودش می‌گردیدند. معاویه (علیه اللعنه) در سال ۵۵ هـ.ق حکومت بصره را به عبیدالله بن زیاد سپرد و وی نیز حاکمی به خوزستان فرستاد.

معاویه در سال ۶۰ هـ.ق در دمشق درگذشت و پسرش یزید ملعون خلیفه شد، در زمان وی حکمرانان بصره و شرق از جمله خوزستان در سمت خود ابقا شدند. در سال ۶۷ هـ.ق عبیدالله بن زیاد به دست جنگجویان مختار بن ابی عبید ثقفی که در کوفه بود به خونخواهی حضرت حسین بن علی (ع) برخاسته بود کشته شد و سایر اشقیا را که دستشان به خون پاک شهدای کربلا آغشته بود گردن زد و این نخستین قیامی بود که به پاس نهضت مقدس حسینی بر پا شده بود و ارکان خلافت غاصبانه و شاهانه بنی امیه را لرزانید و زمینه را برای قیام‌های

ابومسلم خراسانی و یعقوب لیث صفاری سیستانی مهیا نمود.

و در همین ایام یعنی سال ۶۷ هـ.ق در سرزمین‌های عراق و خوزستان مردمانی از بدویان و روستاییان عرب و ایرانی که در زیر لوای مقدس شیعیگری متحد شدند و دست به شورش زدند، ولی حجاج بن یوسف اموی بالاخره در سال ۷۸ هـ.ق (۶۹۷م) توانست قیام غیرتمندانه آنان را با بی‌رحمی وحشت‌انگیزی فرونشاند.

کوتاه سخن: مردمی که ما امروز و نیاکان ما در گذشته در بندر معشور قدیم و ماهشهر امروز دیده و می‌بینیم بازماندگان همان قبیله ابوعبیدالله ثقفی هستند و انشاالله خواهند بود.

اینان از بازماندگان عشیره‌ای شیعی مذهب و متعصب و غیرتمند که کوتاه شده‌ای از اصل و نسب‌شان را بازگو نمودیم، هستند. بازماندگانی از این قبیله مخصوصاً در تهران و کرج داریم که نام و شهرتشان عموماً ثقفی می‌باشد و نگارنده با برخی از آنان رابطه دوستانه داشته و دارم که بنده توانستم با راهنمایی یکی از آنان که همسالم می‌باشد این مختصر اطلاعات را از منابع به دست بیاورم. اما جای بسی افسوس است که نتوانستم اطلاعاتی درباره آل ابوعبیدیان خودمان کسب نمایم تا بتوانم حق مطلب را بهتر از این ادا نمایم. (نگارنده)

طایفه بزرگ قنواتی

بنده (نگارنده) که اطلاعات نسبتاً وسیع و دقیقی از اجداد و نیاکان خود از یک سو و مطالعاتی که شخصاً درباره این طایفه بزرگ از سویی دیگر داشته و دارم که مرکزیت آن در سده‌های متمادی در شهر بهبهان است نباید تنها به طایفه بودن آن بسنده کرد، بلکه با توجه به پیشینه تاریخی که دارد باید آن را قومی از اقوام این کشور که مرور ایام بر جمعیّت آن افزوده شده و می‌شود به شمار آورد. اگر بگویم که از این قوم خاندان‌هایی داریم که نه تنها در بیشتر شهرهای ایران بلکه در برخی از کشورهای دور و نزدیک مخصوصاً امارات عربی به ویژه امیرنشین کویت از جمله خاندان اصیل (حاج محمدرفیع) و سایر خاندان‌های اصیل دیگر داریم سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

ساختار اجتماعی قنواتیان بندر ماهشهر

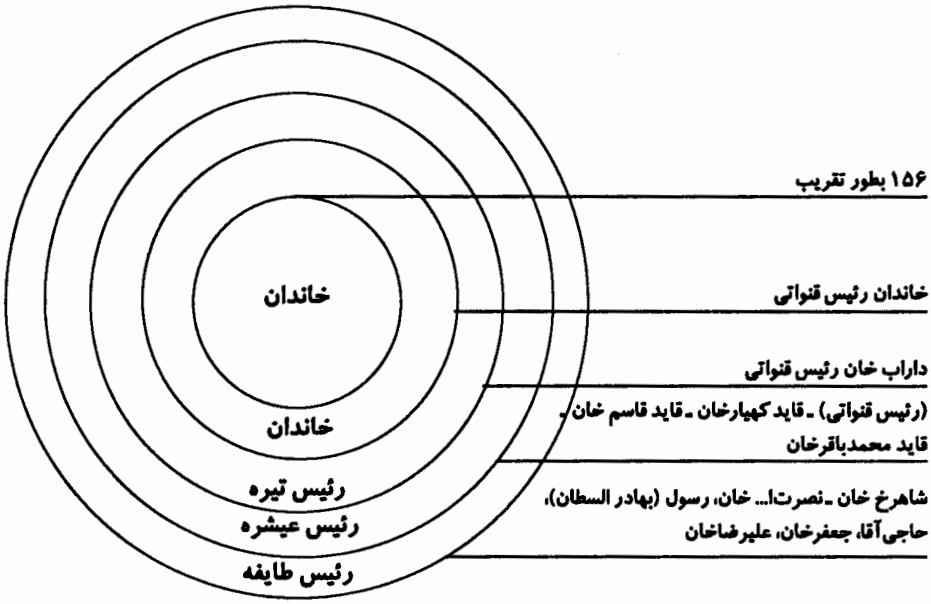

از چپ به راست به ترتیب بخوانید.

از این قوم طوایف و تیره‌های متعددی در خوزستان مخصوصاً در بندر ماهشهر، هندیجان، دهستان، چم خلف‌عیسی، رامشیر و رامهرمز و اهواز داریم که دارای تشکیلات بسیار منظمی هستند که رؤسای هر طایفه و عشیره‌ای کماکان به حل و فصل و رفع مشکلات افراد قبیله خود حتی‌المقدور می‌کوشند و در میهن دوستی و دولت‌خواهی همچون گذشتگان خود شهرتی بسزا دارند.

از دیر زمان در شهر بهبهان دو طایفه بهبهان و قنواتی وجود داشته‌اند که اولی طرفدار و دومی مخالف مرحوم میرزا قوما (حکمران آن زمان بهبهان) بوده‌اند.[۱]

قنواتی‌ها در تمام نقاط خوزستان از نسب و شجره واحدی برخوردارند و با بهبهانی‌های امروزی هیچگونه مخالفتی ندارند و با پیوندهای سببی که میانشان انجام گرفته و می‌گردد خویشاوندانه به زندگانی مسالمت‌آمیزی ادامه می‌دهند. در حوالی اهواز قنواتی‌هایی داریم که به زبان عربی تکلم می‌کنند. اینان از اعراب مذحچی می‌باشندو خود را مذحج و جزو قبیله‌های این غروه (رض) می‌دانند. آنان در زمان‌های قدیم در شهر بهبهان می‌زیسته‌اند.[۲] هنری فیلد در هنگام توضیح درباره قنواتی‌ها نوشته است که به موجب روایات موطن اصلی این قبیله که مهم‌ترین قبیله در خوزستان می‌باشد کوفه بوده است. در سده نوزدهم بخشی از این قبیله از بهبهان به جنوب خوزستان مهاجرت نموده و ۲۵۰ خانوار در هندیجان و ۱۰ خانوار در بندر معشور ساکن شده‌اند.

قنواتی‌ها از اعراب قحطانی و از پسران (اَدَدْ) هستند. ادد چهار پسر به نام‌های: طی، مذحج، اشعر و مَرّه داشته است. اشخاص زیر از مذحج هستند.

۱- از بنی عبدالمران که با هیأتی به خدمت رسول (ص) رسید.

۲- از بنی المران فوق‌الذکر که ربیع بن زیاد امیر خراسان در عهد معاویه بود.

۳- حارث بن عمر و بن عبدالله بن قیس... ابن زبید اصغر.

۴- عمر و بن معّد بکرب زبیدی که از سوارکاران عصر جاهلیت و اسلام بود. بنابر

۱- عشایر العراق عباس غراوص، ص ۴-۱۹۲. استخراج مدخلی بر شناخت قبایل عرب، تألیف کاظم پورکاظم.

۲- کاظم، پورکاظم، مدخلی بر شناخت قبایل عرب خوزستان، جلد سوم، چاپ مهر ۱۳۷۳ش.

استیعاب به خدمت رسول خدا (ص) رسید و در جنگ‌های یرموک و قادسیه نام او برده شده است.

۵- ابوعلامعیّری شاعر و نیز ابوطیّب تبنی.

۶- کمیل بن زیاد نخعی که به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسید.

۷- شریک بن عبدالله قاضی، ابراهیم نخعی فقیه، آل اشتر استاندار مصر از سوی حضرت علی (ع) عمار بن یاسر صحابی، هانی بن عروه که با مسلم بن عقیل به شهادت رسید.

از بنی زاهر، که پشتی از مذحج است و قنواتی‌ها او را نیای خود و برخی نیز از قبیله خود می‌دانند. در سال ۱۱۷۰ هـ.ق میرزا علیرضا طباطبایی از دستورات حکومت مرکزی سرپیچی کرد. سپاه زندیه برای سرکوب این شورش از طریق شولستان باشت و بابویی به دشت بهبهان آمد، شهر را محاصره کرد، چون قلاع و استحکامات شهر بهبهان بر همه دشت مسلط بود، فرمانده سپاه زند فرمان داد تا با خاک دست ریز چهار تپه مصنوعی در چهار سمت شهر بوجود آورند و بالای هر تپه سنگری استوار بسازند و راه آمد و رفت را از چهار طرف قطع کنند. از تپه‌ها سه تپه گل واقع در غرب شهر تل زند (تل دزک کنونی) در شمال، تل خمپاره‌اندازان (قمار بازان) واقع در شرق که هنوز باقی می‌باشند.

رئیس علیرضا قنواتی و پسرش جعفرخان قنواتی با فرمانده سپاه مذاکره کردند که شهر بی‌جنگ و خونریزی تسلیم شود، موافقت نمود و بامداد شهر به تصرف قوای دولتی در آمد. کریمخان زند به پاداش این خدمت، رئیس علیرضا خان و پسرش جعفرخان را والی تمام بهبهان و کهگیلویه کرد و طباطبایی را بر کنار نمود.

پس از درگذست علیرضاخان پسرش به جای او نشست. کریمخان درگذشت ابول خان طیبی جعفرخان را ناجوانمردانه بکشت.

این طایفه بزرگ که اجدادشان از کوفه به بهبهان خوزستان آمده‌اند، از ابتدای ورودشان دارای شیوخ و رئیسان نامداری بوده‌اند که هر کدام به نوبه خود با خدماتی که کرده‌اند بی‌گمان نام نیکی از خود به یادگار نهاده و درگذشته‌اند. این طایفه نامدار به طور حتم دارای شجره نامه مفصل و مستند بوده و می‌باشد که از نسلی به نسلی واگذار گردیده

است که بنده (نگارنده) متأسفانه دسترسی به آن نیافته‌ام. اما آنچه در تاریخ طوایف خوانده و یا از اجداد خود شنیده‌ام پس از کشته شدن مرحوم جعفرخان قنواتی به دست آبول خان طیبی رؤسای دیگری داشته‌ایم تا نوبت به ریاست مرحوم حاجی آقای قنواتی می‌رسد که در طایفه قنواتی از محبوبیت خاصی برخوردار بوده و پس از درگذشت آن مرحوم شادروان رسول قنواتی، ملقب به بهادرالسلطان که شخصیتی بارز و با نفوذ و مشهور بود عهده‌دار ریاست این طایفه می‌شوند که بنده ناچیز ایشان را دیده و شخصاً شاهد برخی از خدمات و طایفه دوستی ایشان بوده‌ام و یادش را گرامی می‌دارم. پس از درگذشت آن مرحوم ریاست طایفه به فرزند ارشدش مرحوم نصرت الله خان قنواتی رسید که آن مرحوم مردی سلیم‌النفس بوده و دوره ریاستش دیری نپاید و به رحمت ایزدی پیوست. اکنون بنا به وصیت آن مرحوم پسر ارشدش به نام شاهرخ خان قنواتی که گویا معاونت استانداری کهگیلویه و بویراحمد را به عهده دارند، به جای پدرش که شخصیتی نامدار و محبوب القلوب بود به ریاست طایفه بزرگ و نیک نام قنواتی منصوب شده‌اند. ما قنواتیان رجاء واثق داریم که به پیروی از نیات خیرخواهانه اجداد و نیاکانش در راه خدمت به طایفه‌اش از یک سو و مخصوصاً به حکومت جمهوری اسلامی از سویی دیگر مؤید و موفق باشد. انشاالله.

برخی طوایف رامشیر، آغاجاری، جراحی و...

طایفه آل خمیس

طایفه آل خمیس در رامهرمز و شادگان زندگی می‌کند و بزرگترین طایفه این نواحی است. در سال ۱۲۱۹ هـ.ش. افراد این طایفه به ناحیه بین هویزه و کارون کوچ کردند، ولی بعد، به محل اولیه خود بازگشتند. از راه کشاورزی، و دامداری امرار معاش می‌کنند.

رئیس این طایفه در سال ۱۳۳۶ هـ.ش شیخ منصور بود. تیره‌های مهم طایفه آل خمیس عبارتند از: آلبو عباد، جنام، منصور، محسن، بنی رشید، رضایج السفیح، رضایج السلطان، سوزفی، زبیدی و ظهاریه.

طایفه بنی‌تمیم

مردم طایفه بنی تمیم در آغاجری و رامشیر (خلف آباد) زندگی می‌کنند و از راه کشاورزی، باغداری، نخل کاری و گله‌داری امرار معاش می‌کنند. جمعیّت آنان در سال ۱۳۳۶ هـ‌ش حدود ۴۰۰ خانوار بوده است. ولی امروزه بین ۶۰۰ تا ۸۰۰ خانوار برآورد می‌شود.

عشایر بنی‌تمیم عموماً مردمانی رشید، سخت کوش، صادق و سلیم النفس اند. در اثر کار و کوشش از زندگی نسبتاً مرفهی برخوردارند. تیره‌های این طایفه عبارتند از: سلیمان، غزلی، غریوی و عیاشه

طایفه شریفات خلف آباد

مردم طایفه شریفات در پیرامون رامشیر (خلف آباد) بسر می‌برند و به کشاورزی و دامداری اشتغال دارند. جمعیّت آنان در سال ۱۳۳۷ هـ.ش حدود ۱۵۰ خانوار بوده است، ولی اکنون حدود ۳۰۰ خانوار تخمین زده می‌شود. عشایر شریفات مردمی رشید، درستکار و زحمتکش‌اند. رئیس این طایفه شیخ میرچار سب مردی خوشنام و نیکوکار بود.

طایفه آل حمید

مردم این طایفه در جنوب جراحی و ۱۲ کیلومتری رامشیر سکونت داشتند. عشایر آل حمید عموماً سالم، رشید، سخت کوش و درستکارند و به کشاورزی و گله‌داری مشغول‌اند. جمعیّت آنان در سال ۱۳۳۷ هـ.ش حدود ۲۰۰ خانوار بود. اکنون حدود ۴۰۰ خانوار تخمین زده می‌شوند.

طایفه بنی‌خالد

عشایر بنی‌خالد در جراحی زندگی می‌کنند و مانند سایر عشایر عرب، مردمانی رشید، کاری، و مطیع‌اند و به کشاورزی و گله‌داری اشتغال دارند.

رئیس این طایفه شیخ محمود فرزند جاسم بود. شیخ جاسم مردی رشید، سلیم النفس، با تدبیر و مقتدر بود و سال‌ها در تهران زندگی کرد.

جمعیّت طایفه بنی خالد در سال ۱۳۳۷ هـ.ش حدود ۲۰۰ خانوار بود. اکنون حدود ۴۰۰ خانوارند.

بخش بیست و چهارم

ویژگی‌های اخلاقی و عادت‌های سنتی مردم خوزستان

- مرکز شهرستان بندر ماهشهر
- ایام سوگواری خامس آل عبا و ائمهٔ اطهار(ع)
- مراسم تعزیه‌داری در ماه‌های محرم و صفر
- جمعیّت عزاداران هندیجان مقیم بندر معشور

ویژگی‌های اخلاقی و عادت‌های سنتی مردم خوزستان

مرکز شهرستان بندر ماهشهر

مردم خوزستان، آداب و رسوم دیرینه و کهن را از دوره‌های عیلامی، هخامنشی، اشکانی و ساسانی و اسلامی خود را تاکنون از یاد نبرده و در حفظ آن پایدار مانده‌اند.

خوزستانی‌ها مردمی اصیل، در دوستی ثابت قدم، و در برابر مشکلات شجاع و مقاومند خوزستانی‌ها ذکاوت و هوشی سرشار دارند. در مهمان‌نوازی و آزادمنشی و وفاداری مشهور و از ویژگی‌های خاصی برخوردار و قومی سخت کوشند. در اعتقادات دینی و مذهبی همچون نیاکان خود پایدار و استوارند.

با این که هزار و چهارصد سال از اسلامی بودن آنها می‌گذرد و دین مبین اسلام را با دل و جان پذیرا شده‌اند، هنوز مانند نیاکان پیش از اسلام خود آتش را مقدس دانسته و به نام اجاق مرتضی (ع) به آن سوگند یاد می‌کنند.

به روز جزا اعتقادی وافر دارند. اعیاد ملی و مذهبی را گرامی می‌شمارند. جشن می‌گیرند. لباس نو می‌پوشند به دید و بازدید خویشان و دوستان یا به تفریحگاه‌ها می‌روند یا چراغانی می‌کنند. با آجیل و شیرینی از میهمانان پذیرایی می‌کنند، به رقص و پاکوبی و دست‌افشانی می‌پردازند.

مخصوصاً پانزدهم شعبان را نیمه برات می‌گویند و بر این باورند که امشب ستاره زهره به ستاره مشتری می‌رسد و کسی که به هم رسیدن این ستاره‌ها را ببیند هر نیتی که بکند برآورده می‌شود. عید نوروز و عید قربان و سایر اعیاد اسلامی را مخصوصاً میلاد حضرت محمد (ص) و ائمه اطهار (ع) را به نحو احسن و به طور مفصل برگزار می‌کنند.

روز سیزده بدون احتساب عید نوروز مردم عموماً از شهر خارج می‌شوند به گردشگاه‌ها می‌روند شادی می‌نمایند و از همدیگر پذیرایی می‌نمایند، جوانان و نوجوانان به بازی‌های گوناگون مشغول می‌شوند و شبانگاه به خانه‌های خود برمی‌گردند و خود را برای عزاداری ماه‌های محرم و صفر آماده می‌گردانند.

ایام سوگواری خامس آل عبا و ائمه اطهار (ع)

نخستین ماه سال قمری (محرم) که به گفته شاعر:

ز محرم چو گذشتی بودت ماه صفر دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر
رجب است از پی و شعبان، رمضان و شوال پس به ذوالقعده و ذوالحجه بکن نیک نظر

محرم

پرسیدم از هلال چرا قامتت خم است آهی کشید و گفت که ماه محرم است

آری ماه محرم، ماه عزا و ماتم تمام شیعیان جهان، ماه غلبه خون بر شمشیر و چیرگی اسارت بر امارت است در این دو ماهه محرم و صفر تمام شیعیان در هر کجا که هستند عزا دارند لباس سیاه می‌پوشند به سر و سینه می‌زنند، روضه خوانی می‌کنند و یاد شهدای کربلا به خصوص حضرت سیدالشهدا امام حسین (ع) و برادران و فرزندان وفادارش که با خون پاکشان درخت بارور اسلام را که با دست خلفای بنا حق اموی در حال خشکیدن بود آبیاری نمودند گرامی می‌دارند.

در شهرستان‌های بندر ماهشهر و شادگان و بخش‌ها و دهستان‌های تابعه که شیعیانی مؤمن و متعصب مخلص دارند، بنا به آداب و رسومی که از دیر زمان از اجداد و نیاکان خود آموخته‌اند، مراسم عزاداری را در این دو ماهه صادقانه به نحو احسن انجام داده و هر ساله به جا می‌آورند.

آداب و رسوم سینه زنی و نوحه خوانی بنادر هندیجان و ماهشهر که مقتبس از بوشهری‌ها و بهبهانی‌ها است با اندکی تفاوت به گونه‌ای همسان اجرا می‌شود و شادگان که

بیشتر عرب نشین‌اند، از مراسم عربی تبعیت می‌نمایند و با اخلاصی کامل و علاقه وافری که مخصوصاً به حضرت سیدالشهدا و اهل بیت آن حضرت داشته و دارند مراسم سوگواری و عزاداری را خالصانه انجام می‌دهند.

مراسم سوگواری و تعزیه‌داری در شهرستان ماهشهر

چنان که پیش از این گفته‌ایم در مرکز شهرستان بندر ماهشهر سه عشیره بندری، آل ابوعبیدی و قنواتی که از بومیان این بندر می‌باشند زندگانی می‌کنند و هر سه عشیره شیعی مذهب و از مخلصان اباعبدالله الحسین و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بوده و می‌باشد. در دو ماهه محرم و صفر مخصوصاً در ایام عاشورا عزادار و اکثراً زن و مرد، صغیر و کبیر سیاه پوشند و در مساجد و تکایا به سوگواری و روضه خوانی و سینه زنی می‌پردازند.

(نگارنده) در مدت سی سال که در خدمت این مردم شریف و مخلص بودم در هر مجلسی که می‌رفتم از بی‌پیرایگی و خلوص فراوانشان در عزای حسینی همسان خودشان غرق در عزا و ماتم می‌شدم.

وعاظ محترمی همچون مرحوم سید اسماعیل طباطبایی و برادرش مرحوم سید هاشم طباطبایی که در روضه خوانی و بیان وقایع ناگوار کربلا صراحت و تسلط وافری داشتند، باشندگان و شنوندگان را مغموم و متألم می‌ساختند. هر عشیره‌ای سرکردگان و بانی گرانی داشته و دارند که این مراسم زیر نظر آنان برگزار می‌شد. عشیره قنواتی که اصل و نسبشان به هانیءبن عروه(رض) می‌رسد، مردمی بسیار متعصب و وفادار به عزاداری سرور شهیدان حضرت امام حسین (ع) می‌باشند. سینه زنی و عزاداریشان که مقتبس از بهبهان و بندر بوشهر و هندیجان است، واقعاً دیدنی است که با نظم و آداب خاصی اجرا می‌شود و این سوگواری و روضه خوانی تا پایان ماه صفر ادامه دارد. قنواتیان ماهشهر علاوه بر روضه خوانان و مرثیه گویان محلی از جناب آقای حجه الاسلام و المسلمین که در آن زمان در حوزه علمیه قم مشغول به تحصیل بود دعوت به عمل می‌آوردند که از فیض حضورشان در دو ماهه محرم و صفر استفاضه نمایند و ایشان در مدت چهار سال متوالی (از سال ۱۳۲۷ تا سال ۱۳۳۱ هـ.ش)

به ماهشهر می‌آمدند و مردم عزادار از محضر و منبرشان استفاده می‌نمودند.

کوتاه سخن اهالی مسلمان که از شیعیان مخلص و مؤمن به اسلام و ائمه اطهار در این بندر بوده و هستند اعیاد اسلامی و ایام سوگواری را یکی از واجبات دینی و مذهبی خود دانسته و در برگزاری این مراسم صادقانه کوشیده و می‌کوشند.

حسین که جان گرامی فدای امت کرد　　رواست امت اگر جان کند فدای حسین

جمعیّت عزاداران هندیجان مقیم بندر معشور

نخستین جمعیّتی که توانستند برای اولین بار پرچم سیاه عزاداری سرور شهیدان حضرت امام حسین (ع) و یاران وفادارش را بر بالای این شعار در ناحیه شرکت نفت (کواترها) در سال ۱۳۲۶ هـ.ش به اهتزاز در آورند، ما مردم حق شناس هندیجان بودیم که با جمعیّتی انبوه در این ناحیه سکونت داشتیم. در روبروی منازل مسکونی برخی از همشهریان خود که میدان وسیع داشت تکیه‌ای با (چتری) بر پانموده و با نصب عمودی بلند با پرچم سیاه و نورافکن در وسط میدان برای سینه زنان مهیا ساختیم. دو روضه خوان معروف هندیجان به نام‌های مرحومان شیخ عبدالنبی روحانی و شیخ خلیل تعلیمی را دعوت نمودیم. مرحوم روحانی واعظ نبود بلکه روضه خوانی با تمام معنا بود. همه وقایع را اعم از عدم بیعت حضرت امام حسین (ع) با یزید بن معاویه، نامه‌های اهل کوفه، اعزام حضرت مسلم بن عقیل مبنی بر بیعت اهل کوفه و دعوت از امام و داستان حربن یزید ریاحی و بالاخره شهادت هر یک از شهدا و سرانجام نوحه‌خوانان خوش آواز پای منبری و سینه زنی ازخودمان داشتیم. عزاداران بندری اعم از بختیاریان، شوشتریان و اعراب ساکن در ناحیه در سال اول به عزاداران ما می‌پیوستند و در سال‌های بعد خودشان تکایایی بر پا نمودند و جداگانه به عزاداری می‌پرداختند. شیوه عزاداری و تعزیه‌داری ما هندیجانیان همان آداب و رسومی بود که از پدر و نیاکان خود آموخته بودیم. روز عاشورا پس از خاتمه روضه خوانی مراسم شبیه‌خوانی را اجرا می‌نمودیم و با سینه زنان در خیابان‌های شهر می‌گشتیم و این مراسم را به تماشای عمومی می‌گذاشتیم.

بخش بیست و پنجم

- دبستان حافظ و سرگذشت آن
- تبدیل دبستان به حوزهٔ نمایندگی و اداره آموزش و پرورش شهرستان بندر ماهشهر.

دبستان دولتی حافظ
یا هسته اصلی آموزش و پرورش ماهشهر

برای اجتناب از تطویل کلام از دوره گذشته مکتب‌داری ملاشمسا در این بندر باستانی سخنی به میان نمی‌آوریم. سخن از دبستان دو کلاسه‌ای به نام دبستان حافظ که در مهرماه سال ۱۳۰۶ هجری خورشیدی به دستور میرزا حسین خان امید شیرازی، دومین رئیس کل معارف و اوقاف خوزستان تأسیس شد، می‌رانیم که بسان هسته‌ای در شوره‌زار این بندر کاشته شده بود. نام مؤسس اولیه آن را نمی‌دانیم، اما به خوبی می‌دانیم که شادروان محمود پارسا چندین سال مدیریت و آموزشگاری آن را عهده‌دار بوده است.

در سال ۱۳۱۴ که به تازگی شعبه شرکت نفت از هندیجان به این بندر بسیار مساعد نقل شده بود، سفری به این بندر داشتم، دیدم که این دبستان ساختمانی ویژه خود ندارد و در خانه بزرگی با چند اتاق گلی مجاور خانه قدیمی مرحوم پرهیزگار روبروی کوچه پهناوری واقع شده و خوشبختانه سه کلاسه شده و آقاقنبر نامی در یکی از اتاق‌هایش به نام آموزگار سکونت گزیده و مدرسه هم از آب آشامیدنی و سایر امکانات لازمه وضعی نامطلوب دارد.

مرحوم پارسا در سال‌های تحصیلی ۱۵ تا ۱۳۷ به مدیریت دبستان پنج کلاسه شوکت هندیجان منصوب شده بود که بنده به موجب تلگراف شماره ۸۲۳۵ مورخ ۱۷/۶/۲۷ مدیر کل معارف خوزستان از بهبهان به هندیجان منتقل شدم و ابواب جمعی دبستان شوکت را از ایشان تحویل گرفتم و مشغول انجام وظیفه شدم، و او بار دیگر به مدیریت دبستان حافظ منصوب گردید و به بندر معشور مراجعت فرمود.

بنده پس از ۵ سال و اندی خدمات فرهنگی در هندیجان برای روشن نمودن وضع سربازیم به آبادان و خرمشهر رفتم، مدتی در شرکت نفت مشغول به کار شدم و در کلاس‌های شبانه خصوصی تدریس می‌نمودم و با دریافت برگ آماده به خدمت یک ساله از حوزه نظام وظیفه خرمشهر نظر به علاقه‌ای که به خدمت در فرهنگ داشته و دارم بار دیگر در آبادان مشغول به خدمت شدم.

در این زمان مرحوم احمد رفیع‌زاده که از دوستان قدیمی و صمیمی من بود، ریاست فرهنگ شهرستان آبادان و خرمشهر را به عهده داشت و از توده‌بازی در آبادان مخصوصاً در بندر معشور رنج می‌برد. روزی از من خواست که به مدیریت تام‌الاختیار دبستان دولتی حافظ بندر معشور منصوب شوم و هر چه زودتر بدان صوب عزیمت کنم و به این وضع آشفته خاتمه دهم. بنده به پاس دوستی دیرینه‌ای که با وی داشتم نتوانستم درخواست ایشان را نپذیرم. آمادگی خود را اعلام داشتم و با گرفتن یادداشتی از وی برای انجام این مأموریت فوراً به محل خدمت (بندر معشور) حرکت کردم و بلافاصله به دبستان رفتم دیدم جز عبدالعلی مردانی خدمتگزار و سرایدار کسی در مدرسه نیست. از مدیر دبستان آقای جلال وحیدی سراغ گرفتم. گفت چند روزی است که به دبستان نیامده است.

آقای سید عبدالرسول حسنی موسوی را که قبلاً در هندیجان یکی از آموزگاران دبستان مربوط به من بود، طبیدم و اموال و سوابق دبستان را که شباهت تامی به زندان داشت از ایشان تحویل گرفتم و با نهایت جدیت مشغول انجام وظیفه شدم. نخستین کاری که کردم انتشار آگهی گشایش کلاس پنجم دبستان بود، تا فارغ‌التحصیلان کلاس چهارم برای ثبت‌نام در کلاس پنجم خود را معرفی نمایند. هر چه انتظار کشیدم جز چند نفری انگشت شمار مراجعه ننمودند. سبب را پرسیدم، گفتند آنها می‌روند و با کارنامه کلاس چهارم در شرکت استخدام می‌شوند.

اوضاع دبستان را به دقت بررسی نمودم، دیدم حیاطی به متراژ ۱۲۰ متر مربع خاک آلود دارد کلاس‌ها به جای سفیدکاری گل‌اندود با در و پنجره چوبی شکسته. میز و نیمکت‌ها بعضی شکسته و رنگ و رو رفته، تخته سیاه‌ها رنگ باخته و به دیوارها آویخته. توالت‌ها

پر از کثافت و مشمئزکننده، آب آشامیدنی در مدرسه وجود ندارد. هر دانش آموزی یک بطر آب کثیف و پر از کرم همراه خود برای آشامیدن دارد. اتاق دفتر بسیار کوچک و گل‌اندود و تاریک اتاق نشیمن مدیر و آموزگار و سرایدار بدتر اطاق دفتر بود.

با مشاهده این اوضاع دلخراش خونم به جوش آمد. قلم برداشتم نامه‌ای مفصل و شدیداللحن به مسترتمبل رئیس ناحیه شرکت نفت در بندر معشور نوشتم که کوتاه شده‌ای از آن را در اینجا می‌آورم.

با درود فراوان، شما انگلیسیان ادعا می‌کنید که ما به فرهنگ شرق مخصوصاً در نقاط نفت خیز خدمت می‌کنیم. متأسفانه من (مدیر تنها دبستان این منطقه) خلاف ادعای شما را مشاهده کرده‌ام. شما در این منطقه نفت‌ریز که برای شرکتتان سود فراوانی دارد، برخلاف تعهداتی که در قراردادتان به دولت ما سپرده‌اید نه تنها به طور باید و شاید عمل نکرده‌اید بلکه جلو پیشرفت و گسترش فرهنگ ما را در این ناحیه گرفته‌اید. شما به جای این که ساختمان مرتبی بین دو منطقه در جایی مناسب بسازید در زمینی رایگان و کم وسعت در کوچه پس کوچه قریه ساخته‌اید که نه تنها آب و برق ندارد، بلکه مساحت حیاطش که مملو از خاک است از ۱۲۰ متر تجاوز نمی‌کند و بیش از چهار اتاق گلی برای کلاس ندارد شما اجازه نمی‌دهید که یک دانش‌آموز ایرانی دوره مقدماتی و ابتدایی و تحصیلی خود را به پایان برساند با داشتن کارنامه کلاس چهارم ابتدایی او را به عناوین مختلف استخدام می‌نمایند ما می‌خواهیم بعد از ۲۵ سال توقف کلاس‌های پنجم و ششم در این دبستان کم اتاق دایر نماییم. نه اطاق برای کلاس داریم و نه دانش‌آموز فارغ التحصیل کلاس چهارم برای ادامه تحصیل. کلاس شبانه سوادآموزی برای کارگران بی‌سواد شما گشوده‌ایم، نه آب داریم و نه برق کوتاه سخن این ساختمان را نمی‌دانیم دبستان بنامیم یا زندان. بنابراین بنده به نام مدیر تام‌الاختیار با نوشتن این معروضه از خود سلب مسؤولیت می‌نمایم. جناب عالی هر طور صلاح می‌دانید عمل فرمایید.

این کوتاه شده‌ای از نامه‌ای بود که به مستر تمپل نوشتم (پیش‌نویس این نامه در بایگانی سوابق دبستان دولتی حافظ باید موجود باشد.)

این نامه ترجمه شده و به نظر مستر تمپل رئیس ناحیه رسید. ایشان فوراً به کارگزینی (آقای میناسیان) کیداً دستور داد که از استخدام هر دانش‌آموزی از هر کجا باشد بدون اجازه آقای کنعانی خودداری و دانش آموزانی که استخدام کرده‌اید اخراج نماید.

با اخراج دانش‌آموزان استخدام شده ومنع استخدام دانش‌آموزان معشوری عده زیادی از مردم مخصوصاً خانواده‌های کم درآمد علیه من شوریدند و حتی دشنام می‌دادند که پسر کنعانی نان ما را برید و نگذاشت که پسران ما در شرکت کار کنند و کمک حال ما باشند.

من تحمل کردم و در اولین سال خدمتم توانستم با ۲۳ نفر پسر و دختر کلاس پنجم را تأسیس نمایم و با شرکت نفت مذاکره نمودم که ما عده‌ای دانش‌آموز واقعاً بی‌بضاعت داریم که در آخر سال تحصیلی که دبستان تعطیل می‌شود آن را به شما معرفی می‌کنم که در این سه ماهه موقتاً به آنان کار مناسب به طور روزمزد بدهید تا بتوانند هزینه تحصیلی خود را تأمین و به خانواده خود کمک نمایند. شرکت با پیشنهاد من موافقت کرد و این درخواست دو سه سالی عملی شد. به دستور مستر تمپل مستر فورلانگ معاون سیاسی و اداری او هر هفته به دبستان می‌آمد و مرتباً با من در تماس بود و بدین ترتیب کف خاک آلود حیاط دبستان آجرفرش شد و دو پایه بار تور والیبال نصب گردید آب آشامیدنی تصفیه شده که به وسیله تانکر از ناحیه مرتباً می‌آمد به خوبی تأمین گردید سه شعله برق از خانه بهبهانی برای کلاس‌های شبانه داده شد.

تعداد دانش‌آموزان ناحیه شرکتی روز بروز بیشتر می‌شد و ناگزیر گردیدیم که یک باب دبستان سه کلاسه دخترانه به مدیریت آقای عبدالصمد کنعانی و آموزگاری آقای فتوحی و همسرش خانم نزهت فتوحی در ناحیه تأسیس نماییم. در سال تحصیلی ۱۳۲۷-۱۳۲۸ کلاس ششم ابتدایی با ۸ نفر دانش‌آموز در دبستان و ۳۲ نفر در ناحیه شرکت نفت جمعاً ۴۰ نفر رسماً افتتاح گردید و امتحانات نهایی دانش‌آموزان و داوطلبان متفرقه زیرنظر ناظر اعزامی از آبادان به عمل آمد سه اتاق بزرگ که مورد درخواست من بود برای کلاس‌های پنجم و ششم و کارگاه دبستان ساخته شد.

یک دبستان سه کلاسه دولتی به نام رشدیه در کوره‌ها تأسیس گردید. عده مدیران و

معاونان و آموزگاران به کارکنان اداری اعم از زن و مرد به ۴۰ نفر بالغ گردید. برای متأهلین خانه‌های سه اطاقی و چهار اطاقی و برای مجردین خانه‌های سازمانی یک اتاقه از طرف شرکت نفت تأمین شد و همچنین رِشَن کارمندی برای آموزگاران و رِشَن کارگری برای خدمتگزاران تعیین گردید.

کوتاه سخن دبستان چهار کلاسه حافظ در آن زمان تبدیل به یک حوزه فرهنگی در بخش بندر معشور آن روز و یک اداره آموزش و پرورش شهرستان بندر ماهشهر در امروز گردید.

درام‌های شیرداری برای آب آشامیدنی دانش‌آموزان آوردند. مرتباً یک تانکر آب تصفیه شده و یخ به دبستان می‌آمد. توالت‌های مشمئز کننده تبدیل به احسن شدند. تخته سیاه‌ها رنگ‌آمیزی و روی سه پایه قرار گرفتند. کلاس پنجم با ۲۳ نفر پسر و دختر گشایش گردید و به علت کمبود کلاس به دانش‌آموزان کلاس چهارم ملحق شده و ابتدا به آموزگاری خودم و سپس به آموزگاری آقای متخصص تدریس می‌شدند، کلاس‌های دوم و سوم در یک اتاق به آموزگاری مرحوم سید عبدالرسول حسنی موسوی و کلاس اول به تنهایی به آموزگاری سیدعلیرضا مدرس (نوه مرحوم آیت ا... مدرس) که با هم در یک اطاق زندگی می‌کردیم، تدریس می‌شدند.

تا این جا شمه‌ای از خدماتم بود که در اولین سال خدمتم جامه عمل به خود پوشید.

اقداماتی که در دومین سال خدمتم (۱۳۲۷-۱۳۲۸) انجام داده‌ام به قرار زیر می‌باشد:

۱- ساختمان سه باب اتاق آجری سفیدکاری شده با درب و پنجره‌های آهنی برای کلاس‌های پنجم و ششم و کارگاه دبستان و تشکیل سازمان شیر و خورشید سرخ (هلال احمر) به سرپرستی و رهبری آقای ابراهیم قیصری (دانش‌آموز) کلاس چهارم.

۲- تأسیس دبستان سه کلاس دخترانه به مدیریت عبدالصمد کنعانی و حبیب اله فتوحی و همسرش نزهت فتوحی در ناحیه شرکت و یک کلاس ۳۲ نفری ششم به مدیریت و آموزگاری بنده و آقای فصیحی در آن ناحیه.

۳- افزایش تعداد ۱۲ آموزگار برای مدیریت و معاونت دبستان و تدریس

دانش‌آموزان پسر و دختر.

۴- تأسیس یک دبستان سه کلاس پسرانه به نام (رشدیه) در شهرک کوره‌ها که امروزه نام دیگری بر آن نهاده‌اند.

۵- گرفتن منازل سه اطاقه سازمانی برای مدیران و آموزگاران و کارمندان متأهل و منزل یک اطاقه همسان با کارمندان مجرد شرکت نفت در ردیف‌های R.J برای آموزگاران و کارمندان مجرد فرهنگ.

۶- تأمین رشن کارمندی (جیره جنسی) برای مدیران و آموزگاران و استفاده آنان از اِستُر (فروشگاه) و باشگاه کارمندان و رشن کارگری و استفاده از باشگاه کارگری برای خدمتگزاران فرهنگی.

۷- افتتاح کلاس‌های سوادآموزی برای کارگران بی‌سواد و کم سواد در دبستان حافظ معشور با دادن سه شعله برق به این کلاس‌ها و دایر نمودن کلاس اکابر برای کارگران بی‌سواد در ناحیه شرکت نفت.

سرگذشت دبستان دولتی حافظ را با اشعار بسیار نغز و شیوای آقای دکتر ابراهیم قیصری امروز و دانش‌آموز کلاس ششم دبستان حافظ آن روز در اینجا به پایان می‌بریم. و اقدامات دوره نمایندگی خود را در بخش بندر معشور سابق پی می‌گیریم.

سراینده این چکامه بسیار شیوا و غرّا آقای ابراهیم قیصری دانش‌آموز کلاس ششم دبستان حافظ بندر معشور

سلام من به تو ای فارس خاک زنده دلان — به روح پاک تو حافظ درود بی‌پایان
سلام بر تو ای سرزمین شعر و ادب — که کوی اهل دلی و دیار پاکدلان
بجاست گر که بنازی به سعدی و حافظ — سزاست گر که ببالی به بخت و تاج کیان
سلام من به دبستان حافظ معشور — بیاد شاعر شیرین سخن شدی بنیان
هزار و سیصد و هفت است سال بنیادت — بنای خیر ترا تا ابد کشد دوران
گذشته بر چمنت بیست و پنج فصل بهار — خدا مگر بتو بخشید عمر جاویدان

صبا پیام مرا بر بسوی استادی / که شعر و گفته نغزش دوای خسته دلان
سلام کن چو به آن بارگاه انس رسی / که در جواب خوشامد بگویدت از جان
برو به مدفن حافظ که مهد عشق وصفاست / ببین که صف زده اطراف او گل و ریحان
بگو به شاعرشیرین بیان خوش گفتار / نرفته نام نکویت ز صفحه دوران
• به خاک بندر معشور بین که مکتب تو / بپاست گرچه خودت رخت بسته‌ای ز جهان
اگر چه مانده ترا یادبود یک دفتر / به نام نامیت اینجاست دفتر و دیوان
ز لطف کن نظری بین که نونهالانش / بباغ علم و هنر همچو سرو در بستان
چو بلبلان خوش آواز به نغمه دانش / به روز و شب ز سر شوق ذاکر و گویان
همه به وجد خرامان به گلستان هنر / ز خوشه ادب و علم پر نگر دامان
بگاه ورزش وزیده وقت درس هشیار / همه به سعی و عمل بسته بین کمر به میان
به پای انجمنی کرده بهر خدمت خلق / ز راه مهر و وفا دستگیر دلریشان
بنای خیرکن ای دوست تا بپاید دیر / خللپذیر نباشد عمارتی اینسان
معلمین دبستان حافظ از ره صدق / دهند درس فضیلت به دانش‌آموزان
همه ز عمر جوان و به عقل پیر و دبیر / به راه خدمت فرهنگ جملگی پویان
صبا مگر ز دبستان حافظت گذر است / که آشناست به گوشم سرود ای ایران
معلم است گرامی‌تر از پدر جانا / بویژه گر بود آموزگار با ایمان
تو ای ستاره رخشان دانش و فرهنگ / در آسمان صفا بود نور تو تابان
ترا صفت نتوان کرد با زبان و قلم / که همچو گوهر جان آشکاری و پنهان
طریق دانش و بینش عجب رهی نیکوست / برای نیل به مقصود راه نیست جز آن
اگر که تابع فرمان عقل و هشیارید / برای کسب هنر (پیش) دانش‌آموزان
چکامه‌ای به تو تقدیم اوستاد گرام / چکامه ارج ندارد، فدات سازم جان
بدست خویش بپرورده‌ای چنین گل‌ها / درود من به تو از باغبان این بستان
ببین که طوطی طبع نوا سخنگو شد / اگر چه دیر زمانی که بسته بود زبان

بندر معشور در سال تحصیلی ۱۳۳۱-۱۳۳۲ هش

با گسترش روزافزون منطقه شرکت نفت عده کارمندان و کارگران متأهل آن رو به فزونی نهاد و تعداد دانش‌آموزان دختر و پسر در مقاطع تحصیلی به طور ناگهانی افزایش یافت و ما ناچار شدیم دو ردیف از منازل مسکونی کارمندان مجرد را به نام R.G که شامل دوازده اتاق و یک حیاط و چمن بود از شرکت بگیریم و آن را تبدیل به یک دبستان شش کلاسه دخترانه و یک کلاس اول دبیرستان دخترانه نماییم و برای پسران هم در جای دیگری دو ساختمان مجاور شرکتی یک دبستان، دیگری دبیرستان سه کلاس تأسیس نماییم و کادر آموزشی خود را اعم از آموزگار و دبیر بیفزاییم و یک خانه پنج اتاقه و چهارخانه چهار اتاقه برای رؤسای اداره و دبیران و سه باب خانه سه اتاقه جهت آموزگاران متأهل از شرکت بگیریم. دیری نپایید که شرکت نفت بنای دو ساختمان مدرن و مجهز دوازده کلاسه و سالن‌دار با حیاط بسیار وسیع با اتاق سرایدار دبستان و دبیرستان دخترانه که قبلاً جزو طرح بود به اضافه دو ردیف خانه چهار اتاقه را برای سکونت دبیران و کارمندان اداری به اتمام رسانید. و به آموزش و پرورش منطقه تحویل داد. مدیریت دبیرستان دولتی دختران پروین اعتصامی (ام البنین کنونی) به عهده اینجانب ومدیریت دبستان نو بنیاد به عهده خانم عصمت دولت‌یابی محول گردید.

مدیر و آموزگاران و دانش‌آموزان دبستان دولتی حافظ بندر معشور در سال تحصیلی ۱۳۲۷-۱۳۲۸

مدیر دبستان برای عده‌ای از دانش‌آموزان سخنرانی می‌کند.

با ملی شدن صنعت نفت و خلع ید از انگلیسیان باشگاه کارمندان ایرانی کلاً به تصرف اداره آموزش و پرورش درآمد و چند اتاق از این باشگاه مورد استفاده اداره قرار گرفت و سالن اجتماعات آن، محل برگزاری جشن‌ها و سخنرانی‌ها و نمایش‌های ملی و اخلاقی به نفع دانش‌آموزان کم بضاعت و مراسم توزیع و کنفرانس‌های آموزش و پرورش قرار گرفت. ضمناً در زمان ریاست آقای میرهاشمی که رئیس فعال و اصلاح طلب بود، با جلب موافقت اداره کل آموزش و پرورش استان خوزستان در حیاط و اتاق‌های اضافی این باشگاه مخصوصاً برای رفع کمبود آموزگاران زن برای مدت ۴ سال دانشسرای مقدماتی دخترانه تحت سرپرستی و دبیری ادبیات و تاریخ فرهنگ اینجانب ضمیمه دبیرستان دخترانه پروین اعتصامی تأسیس شد و بدین ترتیب تا حدودی آموزگاران زن دبستان‌های شهر و حومه تأمین گردید. این دانشسرا برای دو دوره تحصیلی ادامه داشت و پس از آن تعطیل گردید با بودجه و هزینه دولتی یک دبیرستان بزرگ چندین کلاسه که هم اکنون به نام مرحوم آیت ا... کاشانی مفتخر است بنا گردید و در جوار آن حیاط وسیع و سالن بزرگ تربیت بدنی دانش‌آموزان با امکانات لازم احداث گردید و دبستان دولتی پسرانه عنصری با ۷۵۰ دانش‌آموز به مدیریت آقای احمد علی کریمی در دو قسمت ساختمان همجوار خالی شده شرکت نفت در ناحیه جایگزین شد.

بخش بندر معشور در سال ۱۳۴۱ هـ.ش تبدیل به شهرستان بندر ماهشهر شد و حوزه‌های آموزش و پرورش بخش‌های هندیجان و سربندر و خارک و ادارات دولتی بخش‌های مذکور تابع آن گردیدند.

اسامی نمایندگان حوزه فرهنگی بخش بندر معشور:

۱- عبدالحمید کنعانی هندیجانی (بنیانگذار و نخستین نماینده فرهنگ).

۲- مرحوم جهانگیر مطیعی.

۳- مرحوم محمد میرزایی.

۴- آقای مهدی صدیقی.

۵- مرحوم عبدالغفور فرخ نیا.

۶- آقای پورطبیب.
۷- آقای پور خطیب (سرپرست)

اسامی رؤسای اداره آموزش و پرورش ماهشهر

۱ - مرحوم فریدون پازوکی (نخستین رئیس)
۲ - آقای میرهاشمی (فعال‌ترین رئیس آموزش و پرورش)
۳- آقای اکبر پیروی
۴- آقای حاج سید محمد جواد مصطفوی
۵- آقای مراد نسب
۶- آقای خاتمی شیرازی.

در زمان ریاست آقای میرهاشمی علاوه بر تأسیس دانشسرای مقدماتی دختران برای رفع کمبود آموزگاران زن در بندر ماهشهر و بخش‌های تابعه هندیجان و سربندر در شهر و حومه آن ۲۷ دبستان و ۶ دبیرستان اعم از پسرانه و دخترانه با کادری مجهز از آموزگاران مرد و زن دیپلمه و دبیران مرد و زن لیسانسیه دایر بوده و افزون بر آن یک درمانگاه کوچکی به مدیریت آقای دکتر مقدسی (پزشک عمومی) برای مداوای رایگان فرهنگیان و رسیدگی به بهداشت دانش‌آموزان شهر و توابع از سپاه بهداشت در مرکز شهرستان وجود داشته است.[1]

---

۱ - متأسفانه با تقدیم درخواست کتبی و پیشنهادانه‌ای که به ادارات آموزش و پرورش شهرستان‌های بندر ماهشهر و شادگان دربارهٔ اصلاحات و گسترش امور آموزش و پرورش مخصوصاً در دورهٔ حکومت جمهوری اسلامی نموده‌ام به پاسخ مثبت و یا منفی نایل نشدم و بدین سبب از خوانندگان گرامی پوزش می‌خواهم. (مؤلف)

بخش بیست و ششم

• ادارات دولتی در مرکز شهرستان بندر ماهشهر

ادارات دولتی در مرکز شهرستان بندر ماهشهر

در بین سال‌های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ خورشیدی بندر ماهشهر طبق تصویب‌نامه‌ی هیأت دولت وقت «بخش» شناخته شد و تابع شهرستان خرمشهر گردید و نخستین بخشداری که به این بخش آمد، آقای سلیمانی بود که ابتدا در مرکز شهر سکونت گزید و اداره بخشداری را بنا نهاد و با عدم امکانات لازم و نداشتن خانه شرکتی و حتی ماشین سواری برای سرکشی به منطقه شرکت نفت مواجه گردیدکه به ناچار از ماشین سواری که شرکت نفت برای رفت و آمد بنده بین ناحیه و مرکز شهر اداره بود استفاده می‌کرد. انگلیسیان که از بدو ورودشان به این بندر باستانی و کارآمد مرکز شهر را قریه می‌نامیدند و آن را جدا از منطقه پر زرق و برق خود دانسته و از امکانات رفاهی اعم از آب و برق و راه مناسب و عمران و آبادی محروم گردانیده بودند با تأسیس ادارات دولتی مخصوصاً بخشداری، گمرک، دارایی روی خوش نشان نمی‌دادند. برای مثال ما رئیس گمرک کاردان و سالخورده با رتبه ۹ اداری به نام مرحوم سید حسن سعادت داشتیم که حسب الوظیفه باید ناظر بر صدور و خروج و ورود کالاهای شرکت باشد محل اداره‌اش و خانه‌اش در ساختمان مخروبه‌ای در گوشه دور افتاده‌ای به قول انگلیسی‌ها در قریه بود که هیچگونه وسیله‌ای برای رفت و آمد نداشت. اداره دارایی هم وجود نداشت که ما فرهنگیان ناچار بودیم حقوق ماهیانه خود را وکالتاً و یا شخصاً از دارایی آبادان دریافت نماییم.

تنها فرماندهان گروهان ژاندارمری و حکام نظامی که حافظ خودشان و حارس تأسیسات و منافعشان بودند، از همه گونه امکانات برخوردار بودند تا این که بخواست خدا

دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد وملت غیور و شرافتمند ایران توانستند صاحب حق مشروع و قانونی و ملی خود شوند و بیگانه را از کشور خود برانند و صنعت نفت را ملی نمایند و تا امروز به نحو احسن آن را اداره کنند و راه پیشرفت این بندر را گشوده و آباد گردانند. ناگفته نماند که در اوان ملی شدن نفت حکام نظامی به نام‌های سرهنگان ضرابی، بهگام، محقق، نوری و سرگرد حریری برای تأمین امنیت و جلوگیری از هرگونه دسیسه بازی‌های انگلیسیان با دست عناصر نامطلوب برای چند سالی در این بندر برقرار و پایدار بود.

فرمانداری شهرستان بندر ماهشهر

۱ - در سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱ هـ.ش به موجب تصویب نامه هیأت وزیران بخش بندر معشور تبدیل به شهرستان ماهشهر گردید. این بندر که بخشی تابع خرمشهر بود، شهرستانی مستقل بود و سازمان اداری آن متشکل از بخش‌های هندیجان و شهر سربندر و جزیره خارک و یازده دهستان گردید جمعیّت این شهرستان پهناور به موجب آخرین سرشماری آبان ماه سال ۱۳۵۵ هجری شمسی به ۸۹۳۲۶ نفر از زن و مرد رسید و جمعیّت مناطق شهری آن بالغ بر ۵۵۹۹۴ نفر که ۲۹۵۱۳ مرد و ۲۶۴۸۱ زن رسید. تا آنجایی که به یاد دارم نخستین فرماندار غیر نظامی این شهرستان آقای باقرزاده و پس از وی آقای مترجم‌پور و بعد از ایشان آقای عون جزایری و بعد از او آقای دکتر ارسطو فخر شفاهی به مدت سه سال و پس از او آقای آصفی رامهرمزی که هم اکنون استادیار دانشکده حقوق دانشگاه دولتی شیراز می‌باشد، بوده‌اند. نام سایر فرمانداران به ویژه فرمانداران دوره حکومت اسلامی را چون در محل نبوده‌ام، نمی‌دانم.

بدیهی است که هر کدام از این فرمانداران حسب الوظیفه به نوبه خود قدم‌های برجسته‌ای در پیشرفت وتوسعه حوزه مدیریت خود برداشته و خدمات ارزنده‌ای در تأمین رفاه و آسایش مردم شرافتمند این شهرستان پهناور انجام داده و می‌دهند.

در حال حاضر شهرستان ماهشهر با داشتن تأسیسات بسیار مهم صنعتی و نفتی و بنادری کارآمد همچون ماهی است که در آسمان خوزستان زرخیر می‌درخشد.

۲- دادگاه شهرستان ماهشهر

در جمهوری اسلامی کشور ایران خوشبختانه دادگاه شهرستان بندر ماهشهر که شامل شعبات عمومی و حقوقی و جزایی و جنایی است تأسیس یافته و به شکایات و دعاوی مردم این شهرستان با نهایت صداقت و سرعت عمل طبق موازین شرعی و قانونی با کمال دقت رسیدگی نموده و مجرمین و متخلفین را به جزای اعمال خود رسانیده و می‌رساند.

در بخش‌های تابعه مانند هندیجان دادگاه عمومی برای رسیدگی به دعاوی عمومی مردم دایر است.

تاریخچه ادارات و سازمان‌های دولتی بندر ماهشهر

۳- گمرک بندر ماهشهر

طبق اسناد و سوابق موجود بندر معشور که یکی از بنادر عشر بده مالیات گمرکی بوده از قدیم‌الایام دارای سازمان گمرکی مهمی بوده که قدمت آن پیش از سال‌های ۱۲۴۰ ه ش. تا ۱۲۶۰ یعنی در اوایل دوران حکومت قاجاریه به طور رسمی به کار پرداخته است.

این بندر یکی از بنادر صدور کالا از اصفهان و چهارمحال بختیاری و رامهرمز بوده است که مالیات‌های گمرکی را در ابتدا به گونه ده یک ۱/۱۰ به حکام می‌پرداخته که به خزانه دولت واریز گردد. اسناد و دستکی‌های موجود نشانگر آن است که دیر زمانی در دوره قاجار گرفتن مالیات گمرکی در تمام بنادر ایران در اجاره دولت بلژیک بوده است و پس از آن توسط دولت‌های وقت به اجرا در می‌آمده است.

ارتباط بازرگانی این بندر با بنادری همچون بنادر کراچی در هند و عمان و کویت و امارات عربی توسط جهازات بادی (در قدیم) و لنج‌های موتوری در حال حاضر انجام شده و می‌شود.

صادرات: کالاهای صادراتی از این بندر و بندر هندیجان در گذشته و حال عبارت از حبوبات، خرما، پیاز، گوسفند، بز، کبوتر، بازشکاری، همچنین جاجیم، گلیم، چوقه، عباد و سایر دستبافت‌ها، جفت (پوست بلوط که با آن پوست حیوانات را برای جلوگیری از خشک شدن دباغی می‌کنند) و پسته و بادام و گردو.

واردات: در قدیم و زمان حال عبارتند از: شکر، چای، ادویه، فلفل، دارچین، پارچه‌های گرانبها البته امروزه از بندر امام وسایل بسیار سنگین و سبک صادر و وارد می‌شود.

در گذشته محل گمرک نزدیک خور غزاله بوده و بعداً به شهر منتقل شده است.

در زمان‌های قدیم رودکارون به خور موسی در خلیج فارس می‌ریخت و کشتی‌هایی که خلیج فارس را می‌پیمودند، می‌توانستند از مدخل خور موسی عبور کرده تا رودکارون پیش بروند و از طریق یک کانال قدیمی وارد اروند رود شوند، ولی از سده دوازده هجری مسیر رودکارون تغییر یافت و خور موسی از صورت یک پس کرانه قابل کشتیرانی خارج شد.

۴- اداره پست

اداره پست پر سابقه‌ترین سازمانی است که از زمان داریوش بزرگ به نام (چارپارخانه) در این کشور متداول بوده و قدمتی چندین هزار ساله دارد و به گونه امروزی نزدیک به صد سال در این بندر وجود داشته و نخستین رئیس پست در این شهر مرحوم محمد حسن پرهیزگار بوده که چند سالی در هندیجان همین سمت را داشته است. این اداره که خوشبختانه در عصر حاضر مجهز به وسایل ارتباطی مهم و عام المنفعه‌ای مانند تلگراف فاکس و تکلس و تلفن شده، در دنیای امروزی که ارتباط بین راه‌های دور و نزدیک کمال ضرورت را دارد، حائز اهمیت بسیاری است و جای بسی خوشوقتی است که این شهرستان در دورهٔ حکومت جمهوری اسلامی از تمام مزایای رفاهی و اجتماعی برخوردار است.

۵- اداره دارایی

یکی دیگر از ادارات فعال که از قدمت بسیاری برخوردار است اداره دارایی و امور اقتصادی است که مالیات بر درآمد اشخاص را اعم از بازرگان و پیشه‌ور و کشاورز و شرکت‌ها را وصول می‌نماید و به خزانه دولت واریز می‌نماید. در بندر ماهشهر پیش از این که مالیات به روش نوین امروزی جمع آوری گردد و دولت متولی این امر باشد، در قدیم‌الایام خصوصاً در دوره قاجاریه جمع آوری مالیات به گونه مقاطع کاری به خوانین و شیوخ و

حکام دست نشانده آنان در هر منطقه‌ای واگذار می‌شد. بدین گونه که خراج یک منطقه در یک سال زراعی از منابع دامی و کشاورزی تخمین زده می‌شد و در آخر سال شخصی مورد اعتماد حکومت می‌بایست این مبلغ را وصول نماید و به نماینده حکومت بپردازد از آن طرف شخص مزبور معمولاً مبالغ بیشتری از مردم می‌ستاند و کمتر از آنچه ستانده بود به حکومت می‌پرداخت و از این رهگذر منافعی را از آن خود می‌ساخت و بدین ترتیب زیان‌های بیشتری به خزانه دولت وارد می‌شد.

۶- شهرداری

انجمن شهرداری بندر ماهشهر در سال ۱۳۳۲ با آرای مخفی مردم و اجرا شرایط انتخاب گردید و آقای علی بحرینی با اکثریت آرا به سمت نخستین شهردار شهر انتخاب گردید و محل اداره آن که قبلاً درجوار اداره بخشداری پیش‌بینی شده بود، معین گردید و کارمندان و کارکنان آن اعم از معاون و دفتردار و حسابدار و سرکارگر زیر نظر شهردار و موافقت انجمن شهر استخدام و مشغول به کار شدند.

نخستین اقدام این شهرداری تأمین آب آشامیدنی تصفیه شده و برق کافی برای اهالی شهر با همیاری شرکت نفت بود و پس از آن آسفالت خیابان‌ها و کوچه‌ها و ساختمان مغازه‌های آجری بازار و زباله‌روبی در شهر بود. پس از استعفای آقای بحرینی رئیس انجمن شهر به بنده پیشنهاد کردند که شهردار شهر شوم، بنده که خدمات فرهنگیم را برتر از هر شغل و منصبی می‌دانستم با عرض معذرت نپذیرفتم به آقای جهانگیر مطیعی نماینده فرهنگ بندر معشور پیشنهاد نمودند. ایشان با طیب خاطر پذیرفتند و یکی دو ماهی به نام شهردار جدید مشغول به کار شدند. در این حیص و بیص آقای پیراسته استاندار خوزستان به این شهر وارد شد آقای مطیعی خود را شهردار شهر معرفی نمود. ایشان از او پرسیدند شما قبلاً چکاره بوده‌ای؟ عرض کردند نماینده فرهنگ این شهر بوده‌ام. استاندار فرمودند شما بروید سر کار اولیه خود این کار به درد شما نمی‌خورد. آقای مهندس عطایی را که گویا قصد کاندیدایی مجلس شورا را داشت به شهرداری بنادر مشعور و شاپور منصوب نمود.

آقای مهندس عطایی که در پیچ و قوس نمایندگی بود، آقای خسروبُد را که رئیس گمرک بود کفالتاً جانشین خود گردانید آقای خسروبُد که مردی مشهور و کارآمد بود، گورستان مرکزی شهر را با بولدوزر صاف کرد و آرامگاه بی‌سیدی و قدمتگاه امیرالمؤمنین را با خاک یکسان کرد و خیابان را ادامه داد. و به جای گورستان پارکی مدرن و در کنار آن دو اتاق بزرگ برای کتابخانه عمومی ساخت و تولیت آن را به اداره آموزش و پرورش ماهشهر که بنده یکی از اعضای آن بودم واگذار نمود.

یکی دیگر از کارها و خدمات شهرداری در زمان شهرداری آقای خداداد شیروانی و فرمانداری جناب آقای آصفی، احداث چند بلوار شهری مخصوصاً بلوار پهناور و درختکاری شده بین مرکز شهر و ناحیه شرکت نفت می‌باشد که بسیار لازم و ضروری بوده و می‌باشد.

مسجد بهبهانی در کنار خیابان اصلی به نوبه خود بر شکوه و زیبایی شهر افزوده است.

کوتاه سخن به گفته شاعر نامی دوره سامانی رودکی علیه الرحمه «شهر غزنین نه همان است که من دیدم بار» نگارنده مدتی مدید است که با آن همه دلبستگی که به این شهر و مردم بسیار خوبش داشته و دارم متأسفانه به علت ناتوانی نتوانسته‌ام که به دیدارش نایل شوم تا بتوانم بین معشوری که روزگاری در شوره‌زاری بی‌آب و علف برای نخستین بار دیده‌ام، با ماهشهری که امروز بسان ماهی در آسمان خوزستان می‌درخشد به درستی داوری کنم. ازیزدان منان می‌خواهم که روز به روز بر گسترش آن و آسایش و آرامش مردم خداشناس آن بیفزاید.

سازمان‌های دیگری که در این بندر مشغول به خدمتند عبارتند از: جهادسازندگی، مخابرات، پست، محیط زیست، تربیت بدنی، دامپزشکی، کشاورزی، بهداری، سپاه پاسدارن، بنیاد شهید، کمیته امداد امام خمینی(ره)، هلال احمر، نهضت سوادآموزی، بانک‌های ملی، ملت، سپه، صادرات، تجارت، کشاورزی و...

این بندر قبل از تأسیس شهرداری نسبت به سایر شهرها و مناطق حساس خوزستان پیشرفت چندانی نداشت ولی با پیاده کردن طرح برنامه‌های آبادانی بر جمعیّت آن افزوده شد و هم اکنون دارای خیابان‌های آسفالته و میادین داخل شهر و احداث پارک‌های متعدد به ویژه سه پارک برای کودکان و پارک جنگلی و پارک بزرگ شهر و وسایل مورد نیاز اهالی با سرعتی تمام رو به آبادانی نهاده است.

بخش بیست و هفتم

- بقاع متبرکه امامزادگان
- علما و ادبا و شعرای بندر ماهشهر در گذشته
- سادات جلیل القدر طباطبایی
- دانشوران، ادبیان و شاعران بندر ماهشهر

بقاع متبرکه امامزادگان

مردمان شهرستان ماهشهر عموماً مسلمان و پیرو مذهب تشیع و از دوستداران ائمه اطهار علیهم السلام بوده و می‌باشند و به اهل بیت عصمت و طهارت خالصاً و مخلصاً عشق می‌ورزند.

در این شهرستان و نقاط تابعه آن به ویژه در بخش هندیجان بقعه‌های نسبتاً بسیاری از امامزادگان وجود دارد که نشانگر گسترش دین مبین اسلام، مخصوصاً مذهب تشیع جفعری است.

ما برای بهتر شناساندن این امامزادگان ناگزیریم آن را به سه گروه تقسیم نماییم.

۱ - در کتاب بحرالانساب امیر تیمور گورکانی در ۶۲ سال پیش که مدیریت دبستان و تصدی امور اوقافی منطقه باشت و باوی در کهگیلویه را به عهده داشتم خواندم که چنین نوشته بود:

در سال ۲۱۰ قمری از نواحی عربستان یک دسته همراه با کاروان حضرت احمدبن موسی الکاظم (شاه چراغ) از راه عراق و نواحی دورق (شادگان) و شهرهای ارجان و نوبندگان و برازجان به فارس آمدند تا از آن طریق به شهر طوس خراسان رفته به خدمت حضرت امام رضا (ع) مشرف شوند و اجرای احکام خلافت را به عهده گیرند و چون این کاروان به منطقه خان زنیان‌شیراز رسیدند، مورد حمله سپاه قتلغ خان ترک حاکم فارس قرار گرفته و در نتیجه فرمانده کاروان حضرت احمدبن موسی الکاظم و جمعی از بنی هاشمیان انصار در آن حمله شهید و گروهی متواری شدند که بعداً در فارس و بنادر جنوب یا به شهادت رسیدند و یا وفات یافته‌اند.

امیرتیمور برای هر یک از این امامزادگان شجره‌نامه‌ای نوشته و سیورغالی (اراضی زراعی و قنات آب) تعیین نموده و حدود و ثغور آن را معلوم کرده، از جمله برای امامزادگان هندیجان حضرت شاهزاده عبدالله، و میر محمد، جعفربن موسی کاظم[1] (شاه مشهد) امامزاده حسن، شاهزاده حمزه نزدیک ماهشهر، شاهزاده ابراهیم نزدیک به روستای فعلی جیری و چند امامزاده دیگر که موسوم به میرمحمد و میرنعمان (میررحمان) نزدیک دریا می‌باشند.

۲- دسته دوم از مهاجرین شیعی مذهب و از اولاد ائمه اطهار مخصوصاً حضرت موسی‌الکاظم می‌باشند که در رابطه با نهضت‌های شیعیگری ترک وطن نمودند و به کشور ایران و نواحی فارس مهاجرت کرده و پناهنده شدند و در این سرزمین یا به شهادت رسیده و یا وفات یافته‌اند که از دوران سلطنت دیلمیان و صفویان به بعد بر روی قبور آنان بقاعی بنا کرده‌اند که اهمّ بقاع متبرکه آنان در بعضی از شهرهای فارس نوشته خواهد شد.

در شیراز: علاوه بر بقعه متبرکه حضرت احمدبن موسی الکاظم (ع) معروف به شاهچراغ بقاع سیدعلاءالدین حسین و علی بن حمزه (ع) می‌باشد.

در نورآباد فارس: امامزادگان سیدعلاءالدین محمد و ام‌المؤمنین از اولاد امام موسی الکاظم (ع) دارای بقعه می‌باشند. این دو امامزاده که گویا برادر و خواهر هستند هر دو در دو بقعه مدفونند، که در فاصله پانصد متری شمال خاوری شهر نورآباد قرار دارند.

اهل محل این بقعه را به نام امامزاده دَرِ آهنی می‌نامند و وجه تسمیه آن به علت نصب دَر آهنی یا فولادی است که از زندان قلعه سفید به این بقعه آورده و بر در آن نصب کرده‌اند.

بقعه امامزاده سیدعلاءالدین محمد(ع) در این زمان فرو ریخته، ولی بقعه حضرت ام‌المؤمنین بر جا و قابل تشخیص تاریخی است. ظاهر بنا گنبدی شکل است و نشان می‌دهد که چندین بار بازسازی و تعمیر شده است. بر سر در این امامزاده لوحی سنگی نصب شده که

۱- شجره‌نامه امامزاده جعفر را که از روی کتاب بحرالانساب یادداشت کرده بودم در تیرماه ۱۳۱۹ که به اتفاق مرحوم رضا رئوفی و آقای حاج حبیب ایرانی به زیارت آن حضرت رفته بودیم در همانجا به خط زیبای آقای ایرانی نوشتیم و در قاب زیبایی گذاشتیم و در حرم بزرگوار نصب نمودیم. شاید هنوز بر جای خود باقی باشد.

تاریخ اول یا دوم با تجدید بنا را نشان می‌دهد. در این لوحه که عرض و طولی برابر شصت ـ هفتاد سانتیمتر دارد سنه احدی و سبعین سبعمائه (۷۷۱ق) و اسم امیر فرخ عادل نامی نقش شده که به امر آن امیر که احتمالاً حاکم این نواحی بود، بقعه تعمیر و یا تجدید ساختمان شده است.

بقعه نوح‌نبی اله: این بقعه که جای بسی شگفتی است در روستای پادراز از نواحی جاوید ماهوری و در فاصله پنج کیلومتری شهر نورآباد، در جهت شمال خاوری قرار دارد.

ساختمان قدیم آن در اثر بازسازی و تعمیرات مکرر از میان رفته و بنایی جدید بر روی قبر ساخته شده این گنبد به شیوه معماری اسلامی بنا گردیده است.

با توجه به مزارهایی که از دوران صفویه به بعد در جوار آن قرار گرفته و مربوط به طوایف قدیم بکش دودانگه‌ای و رئیسی است، کهنی بنا بایستی قبل از دوران صفویه بوده باشد که در زمان صفویه بازسازی شده است. چنان که در تاریخ شوش و ایلام خوانده‌اید نوح پیغمبری سومری بوده که بیش از صد سال پیش از پیدایش کشور ایلام که به نام نوه‌اش نامیده شده در شش هزار پیش یا بیشتر ساز آن به ایران آن هم در نورآباد فارس نیامده که در روستای پادراز مرده باشد که بر قبرش آرامگاه بسازند.

ما در تاریخ هفت هزار ساله شوش باستانی خوانده و می‌خوانیم که حضرت نوح (ع) اصلاً سومری بوده و طبق کشفیاتی که اخیراً به وسیله باستان شناسان به عمل آمده، شصت هزار لوحه گلی در شهر (نیپور) در جنوب بغداد به دست آمده و نشانگر آن است که نوح پیش از پیدایش کشور ایلام زنده بوده و این کشور به نام یکی از نوه‌هایش به نام ایلام بن سام تأسیس شده است و چگونه ممکن بوده که در هفت هزار سال پیش به نورآباد که وجود نداشت بیاید و در روستای پادراز برود و در آن ده بمیرد و در همانجا دفن شده باشد. اینجاست که باید از ایرج میرزا یاد بگیریم و بسراییم: «بنی سومری در کشور ما یکی شد از شگفتی‌های دنیا.»

دسته سوم: درباره این دسته از بقاع امامزادگان در این شهرستان مخصوصاً در روستاهای هندیجان جای سخن بسیار است که یک صدم آن در مقال کوتاه ما نمی‌گنجد و آن

وجوده ده‌ها بقعه امامزادگانی است که بعد از نهضت و گسترش قیام شیعگیری و برچیدن بساط خلفای اموی و عباسی و پس از سال‌ها پایان یافتن دوره فرمانروایی سلاطین شیعی مذهب دیلمیان و صفویان در اطراف و اکناف این شهرستان به ویژه در روستاهای هندیجان می‌باشد که به تحریک متولیانی سود جود و همیاری روستاییان مؤمن و بی‌سواد ساخته شده و رو به افزایش نهاده است، کمتر روستایی را می‌بینید که یک یا دو امامزاده نداشته باشد. این امامزادگان اکثراً فاقد شجره‌نامه بوده و نام وهویتشان در بحرالانساب‌ها و کتب مذهبی که علمای ما نوشته‌اند، دیده نمی‌شود.

نگارنده که بیش از هشتاد سال از عمرم گذشته و می‌گذرد، به یاد دارم که در زادگاهم هندیجان بقعه گلینی به نام مقبره حضرت امام محمد باقر(ع) که یکی از ائمه مقدس و بسیار عالم ما شیعیان بود، در کنار رودخانه به متولیگری مرحوم درویش عباس سالیان دراز وجود داشت که در هفتاد سال پیش با طغیان رودخانه به کلی منهدم و به آب سپرده شد و درویش هر چه تلاش کرد که قبر این امام را که در خواب دیده بود، در جاهای دیگری پیدا کند و بقعه‌ای بر روی آن بنا نماید توفیق نیافت. می‌پرسم که چنین اعمالی یک نوع بی‌حرمتی به امام اعلمی نخواهد بود؟ این درویش از کجا دریافته بود که این حضرت به ایران تشریف آورده و در هندیجان وفات یافته که بر روی قبرش بقعه بسازد.

کوتاه سخن، ما مسلمانان شیعی مذهب (شیعه اثنی عشری) علاوه بر قبول سه اصل دین (توحید، نبوت، معاد) به دو اصل از اصول مذهب که یکی عدالت خداوند و دیگری ولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) و امامت یازده فرزند بلافصل آن حضرت می‌باشند به نام شیعه امامیه اعتقادی وافر داریم و اهل بیت عصمت و ائمه اطهار خود را مقدس و محترم می‌دانیم و به امامزادگان بر حق و واقعی که همچون پدرانشان در راه دین مبین اسلام و نهضت گسترش شیعی‌گری به شهادت رسیده‌اند، ارج می‌نهیم و کسانی را امامزاده بر حق می‌دانیم که از اولاد و یا برادر و خواهر و نوه یکی از ائمه اطهار باشند و چنان که گفتیم در راه نهضت شیعیگری به دستور خلفای اموی و عباسی با دست حکام و فرمانداران این خلفای ستمگر شهید و یا متواری و یا وفات یافته باشند. در غیر این

صورت نمی‌توان نام مبارک امام یا امامزاده‌ای را به بقعه گلین و یا گچین و نوساخته‌ای را که قبر سید و یا سیده‌ای را که در آن قرار داده‌اند، امامزاده نامید. و حرمت و تقدس و تبرک ائمه اطهار و امامزادگان راستین ما شیعیان مخلص را فدای اغراض شخصی بعضی از متولیان سودجو نمود.

مقام اولیا در سرزمین هندیجان

در نواحی و قراء و روستاهای هندیجان، قدمگاه، مقام، پیرزیاد دیده می‌شود در فاصله راه‌ها از هر دهی تا ده دیگر و بعضی در کنار دهستان‌ها جا دارند. همه را منسوب به خاندان و اولادان ائمه اطهار (ع) می‌دانند.

پیر یا مقام عباسعلی در هندیان

این پیر یا قدمگاههای موجود در نواحی بلوک جراحی، شادگان، رامهرمز، ایذه، هندیان، زیدان، جیران، و بلوک فارس و دشت میشان.

توضیح: ما نمی‌دانیم و در هیچ کتابی ندیده و نخوانده‌ایم که این عباسعلی که قدم مبارکشان را در همه نواحی خوزستان و فارس نهاده‌اند کدام عباس بن علی بوده، اگر منظور حضرت ابوالفضل (قمر بنی‌هاشم) فرزند حضرت علی بن ابیطالب (ع) می‌باشد آن حضرت به ایران تشریف نیاورده‌اند و اگر عباسعلی دیگری بوده چرا هویتش ناشناخته مانده است؟

قدمگاه امیرالمؤمنین

در بندر معشور (ماهشهر) و همچنین در بلوک هندیان بین چم خلف عیسی و دهملا دو بقعه متبرکه به نام قدمگاه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) وجود داشته و دارد که شهردار ماهشهر (آقای خسروبُد) آن را با آرامگاه بی‌سیدی که در مسیر خیابان قرار گرفته بودند، با بولدوزر ویران نمود. چرا شیعیان آن حضرت در آن شهر به این عمل ناپسند اعتراض

نکردند. چون می‌دانستند که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) تا بصره تشریف فرما شده‌اند، اما به ایران نیامده‌اند.

علما و ادبا و شعرای بندر ماهشهر در گذشته

با مطالعه و جستجوی بسیاری که در منابع معتبر تاریخی به عمل آورده‌ام، کمترین نامی از علما و ادبا و شعرای این بندر در گذشته‌ای نه چندان دور که از نظر تاریخی به آن استناد نمایم ندیدم. بنابراین ناگزیر شدم که در این جستار و با گفتار از اطلاعات و شنیدنی‌هایی که از بزرگان و سالمندان در گذشته این بندر باستانی از یک سو و مشاهدات و تجربیات سی ساله دوره خدمات فرهنگی‌ام از سویی دیگر تا جایی که به یاد مانده است استفاده نمایم.

از بزرگان و ریش سفیدان مورد اعتماد شنیده‌ام که در دورهٔ فرمانروایی شیخ خزعل در خوزستان و حکومتی شیخ صلیح نامی در این بندر شخصیتی به نام شیخ جواد ارگانی[۱] در خانه‌ای از خانه‌های این محل محکمه‌ای گشوده بود و با کمال قدرت به رتق و فتق مسائل و امور شرعی و فقهی مردم می‌پرداخت و خود را عالمی بی‌همتا معرفی می‌نمود و کسی را جرأت چون و چرایی در فتاویش نبود. عالمی غیر حوزوی که نه به قم رفته بود و نه راه نجف‌اشرف را پیموده بود، نه کتابی داشت نه رساله‌ای نوشته بود.

در اوایل سلطنت رضاخان گویا به نمایندگی دوره دوم از محمره و آبادان برگزیده شده و به تهران رفت و بعدها تغییر لباس داد و در تهران سکنی گزید. بدیهی است که چنین شخصیتی را نمی‌توان یکی از علمای دینی و مذهبی به شمار آوریم.

سادات جلیل القدر طباطبایی[۲]

با این که اطلاع موثقی از زمان مهاجرت از بهبهان و آمدن این سادات محترم به این

---

۱ - ارگانی‌ها یکی از خاندان معروف و سرشناس خوزستان بوده و هستند که در آن زمان‌ها با شیخ خزعل و با رضاخان رابطه‌ای دوستانه داشته‌اند.

۲ - سادات طباطبایی به ساداتی گفته می‌شود که جد پدری و جده مادریشان هر دو سید و سیده باشند.

بندر نداریم، نمی‌توانیم برکات حضور و وجودشان را در منطقه محرومی در گذشته نادیده انگاریم. این سادات محترم از بدو ورود به این بندر بی‌آب و علف و کمبود امکانات اولیه زندگانی تا آنجا که می‌توانستند در اشاعه مذهب تشیع و اجرای مراسم عزاداری و اعیاد آل عبا و ارشاد هدایت مردم این بندر در انجام وظایف و واجبات دینی و مذهبی کوشیده و مؤثر بوده‌اند چنان که در فصل مراسم عزاداری در دو ماهه محرم و صفر متذکر شده‌ام محضر و منبر مرحوم سید اسماعیل طباطبایی در ایام ولیالی ماه محرم بسیار فایض و سودمند بود و بنده بارها از مواعظ و مراثی آن مرحوم مستفیض شده‌ام. این سادات محترم مرحومین سید اسماعیل و برادرش سید هاشم در کلیه موارد اعم از غم و شادی و رفع مشکلات مردم این بندر شریک و یار و یاور آنان بوده‌اند. خوشبختانه از این دو سید نیک نام فرزندانی پاک‌نهاد و مردمدار و تحصیل کرده‌بجا مانده‌اند که‌همچون پدرانشان‌مورد احترام مردم بوده و هستند.

بعد از ایشان نه شنیده و نمی‌دانم که امور دینی و فقهی مانند عقد، نکاح و طلاق و وارثت و سایر مسائل شرعیه را در این بندر رو به ویرانی نهاده را چه کسانی و در چه شهرهایی انجام داده‌اند.

اما این را نیک می‌دانم که در دوره رضاشاهی این بندر چند سالی از توابع فلاحیه (شادگان) و چندین سالی جزو بخش هندیجان بوده و به یاد دارم که کدخدایان سه گانه آن مخصوصاً مرحوم قاید قاسم رئیس قنواتی و کدخدا کربلایی یونس گاموری برای انجام امور اداری و کدخدایی غالباً به هندیجان می‌آمدند و میهمان پدرم که در آن زمان منشی اداره حکومتی بود در خانه ما بودند. این کار چندین سال ادامه داشت. چنان که پیش از این گفته‌ایم این بندر دارای علما و ادبا و شعرایی نبوده که صاحب کتاب و آثاری باشند که بتوانیم به استناد آنها نامی از آنان بریم و شرح احوالشان را بیان نماییم.

اما ناگفته نماندکه در یکی دو سده اخیر نمی‌توان نام اشخاصی همچون شادروانان کربلایی یعقوب بهبهانی و حاج عبدالمجید اهدایی و محمدحسن پرهیزگار و آقای محمدرضا اهدایی را ناشنیده و نادیده انگاشت و ما از نظر حقگویی تاریخ بر آن شده‌ایم که شرح زندگی و خدمات آنان را تا آنجاکه شنیده و یا خود دیده‌ایم به کوتاهی یکی پس از دیگری در اینجا

یادآوری نماییم:

۱- مرحوم کربلایی یعقوب بهبهانی با وجود کمبود امکانات آموزشی که منحصر به مکتبخانه ملاشمسا نامی بوده مردی با سواد، خوش خط و اهل مطالعه، سخنران و مدبر و کاردان بود.

سال‌ها مدیریت بندر خورموسی را که بعدها به بندر شاپور و امروزه بندر امام نامیده می‌شود، عهده‌دار بود و یکی از بنیانگذاران این بندر مشهور بوده است. به طوری که از بزرگتران خود شنیده‌ام، مردی سخندان و سخنران و اهل ادب و دارای کتابخانه بزرگی بوده است. به یاد دارم که در دوره کودکی‌ام یک بار برای دیدار جدهٔ مادریش با اتومبیل به هندیجان آمد. قدی بلند و پیشانی گشاده‌ای داشت.

۲- برادر کوچکترش مرحوم محمدحسن پرهیزگار (یوسفی) که مردی مؤمن و با تقوی و پرهیزگار و از لحاظ معلومات دینی و ادبی و زیبایی خط و شیوه نگارشات ادبی دست کمی از برادرش نداشت، پایه گذار پست دولتی در بندر معشور بود وچند سالی برای مرتب نمودن اداره پست دولتی هندیجان در این شهر بسر برد. سرانجام در زادگاهش (بندر ماهشهر) مظلومانه جان به جان آفرین تسلیم نمود و در گورستان جدید و بزرگ این شهر مدفون گردید.

۳- مرحوم حاج عبدالمجید اهدایی گرچه بازرگانی درستکار و حلال خوار و خوش مشرب‌بود و بیشتر دوره زندگی خود را در شادگان می‌گذرانید، علاوه بر این که مردی پارسا و مؤمن بود با سواد و ذکاوتی که داشت در ادبیات فارسی و عربی تبحری کافی و دستخطی عالی داشت و با اهل علم و شیوخ شادگان معاشرت می‌کرد و چند سال پیش دعوت حق را لبیک گفت و گویا جسد پاکش در عتبات عالیات مدفون گردیده است.

۴- آقای رضا اهدایی: در دودمان مرحوم ملاهادی کمتر کسی از نظر شخصیت و مهربانی و مردمداری با خویش و بیگانه به پایه این نیک مرد خیراندیش رسیده است. ایشان چند سالی رئیس دارایی شادگان و پس از آن به علت درستکاری و بی‌اعتنایی به مال و منال دنیوی به سمت معاونت پیشکاری دارایی خوزستان نایل گردید. این نیک مرد تا آنجا که

توانسته و می‌تواند در رفع نیاز خویش و بیگانه کوشا ومهیا بوده و می‌باشد و خدمت به مردم، به ویژه مردم بینوا را نوعی عبادت و جلب رضای خدا دانسته و می‌داند. خدا به او طول عمر و سرفرازی بیشتر عنایت فرماید. انشاالله.

دانشوران، ادبیان، عارفان و شاعران این زمان در بندر ماهشهر

پیش از این در همین جُستار نوشتیم که بندر معشور در گذشته، عالم، ادیب و شاعری از خود نداشته است. امروز باید با صداقتی تمام و انصافی کامل بگوییم حق با گذشتگان این بندر بوده است.

مردمی که در این بندر به گونه قریه‌ای در شوره‌زاری بی‌آب و علف در کنار خلیج کوچکی از دریا با نداشتن کمترین امکانات رفاهی می‌زیسته‌اند و به امید این که بارانی ببارد. آبی بیاشامند و کشت و زرع مختصری بنمایند و دسترسی به مراکز علمی و تحصیلی نداشته باشند، چگونه می‌توانستند عالم و شاعر و ادیبی اریب داشته باشند. مگر در یک مکتب خانه ملاشمسایی چگونه می‌توانست غیر از خواندن و نوشتن آن هم برای عده کمی از فرزندان نسبتاً اغنیا ادیب و شاعری به بار آورد.

دولت وقت تنها کاری که توانست بکند در سال ۱۳۰۶ یا ۱۳۰۷ هـ.ش یک مدرسه‌ای به نام دبستان دو کلاسه‌ای در خانه غیرمسکونی تأسیس نماید و فردی محلی را برای مدیر و آموزگار و فرد بی‌سوادی را برای خدمتگزار با کمترین حقوقی استخدام نماید و سال‌ها بگذارد تا کلاسی برد و کلاس موجود اضافه شود. دبستانی که در سال ۱۳۰۶ هـ.ش گشایش یافته بود تا سال تحصیلی ۱۳۲۵-۱۳۲۶ در ساختمانی کوچک که به زندانی می‌مانست چهار کلاسه بود.

آقای علی اصغر فیاض رئیس فرهنگ شهرستان خرمشهر که از دوستان دیرینه من بود در سال ۱۳۲۲ هـ.ش که برای سرکشی دبستان آمده بود در دفتر بازرسی نوشته (دبستان حافظ بندر معشور لکه ننگی است که به دامن فرهنگ شهرستان خرمشهر چسبیده است.)

این لکه ننگ به کسانی می‌چسبد که پیشه شریف و مقدس معلمی را برای امرار معاش

و دریافت بنا حق حقوق معلمی بدون عشق و علاقه‌ای به سود خود می‌خواهند. اینان چگونه می‌توانند نونهالانی را با آموزش و پرورش درست مردانی کارآمد و زنانی سودمند و پاکدامن برای کشور خود به بار آورند.

معلمی کار هر کس و ناکسی نیست. شأن و مقامی والا دارد. حضرت علی (ع) فرموده: «من تعلمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً.» هر کس حرفی، کلمه‌ای به من بیاموزد هر آینه مرا بنده خود گردانیده است. من، بنده ناچیز با بضاعتی مزجات[1] به خود می‌بالم که در دوران خدمات فرهنگی اعم از مدیریت و آموزگاری دبستان، مدیریت دبیری دبیرستان و مسؤولیت امور تربیتی و مشاغل آموزشی دیگر توانسته‌ام شاگردان شایسته بسیاری را اعم از پسر و دختر آموزش و پرورش دهم که به وجودشان افتخار کنم که اگر بخواهم یکصدم آنان را نام ببرم، مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود.

از زمانی که در دبستان دولتی حافظ بندر معشور پس از سال‌ها رکود بی‌مورد کلاس‌های پنجم و ششم گشایش یافت. در ساختمان آن سه اطاق آجری و سفیدکاری به وسیله شرکت نفت ساخته شد که یکی از آنها به کارگاه کارهای دستی اختصاص یافت و کادر آموزشی به نحو احسن تکمیل و آب آشامیدنی سالم برای دانش‌آموزان فراهم گردید و مراسم صبحگاهی با تلاوت قرآن مجید و خواندن سرودهای ملی با نواختن موزیک که سابقه نداشت و سرکشی مرتب مدیر به کلاس‌ها انجام می‌شد شوق و ذوق فراوان در دبستان به گوش می‌رسید و استعدادهای خفته ونهفته دانش‌آموزان بیدار و شکوفا می‌گردید و هر یک سعی می‌کرد هنر و استعداد خود را به منصه‌ی ظهور برساند.

در میان همه آنان دو نفری گوی سبقت را از همگان ربودند. اینان یکی آقای ابراهیم قیصری و دومی آقای سید مهدی طباطبایی بودند که هر دو در حسن اخلاق، زیبایی خط، نظافت لباس، رعایت انضباط و بالاخره گفتار و کردار و نوشتار ممتاز و نمونه بودند. به عنوان مثال و اثبات این مدعا، بنده (نگارنده) که مدیریت این دبستان را به عهده داشتم به

---

۱ - ناچیز، اندک، کم

تشکیل سازمان جوانان شیر و خورشید سرخ آن زمان و (هلال احمر) امروز در این آموزشگاه مبادرت نمودم. رهبری این سازمان را به هر یک از آموزگاران پیشنهاد می‌کردم اظهار عجز و ناتوانی می‌نمود. سرانجام این امر خیر را به آقای قیصری دانش‌آموز کلاس چهارم واگذار نمودم ایشان با نوشتن شعارهای ارزنده و ایراد سخنرانی‌های آموزنده و فراهم نمودن لوازم کمک‌های اولیه چنان سازمان جوانان را اداره می‌کرد که از عهده خود بنده ساخته نبود.

این نوجوان با استعداد که امروز استادی فرجاد می‌باشد، شاعری را در دوره ابتدایی آغاز کرد چنان به دبستان حافظ عشق می‌ورزید که در سرودن نخستین اشعارش آن را گلستان حافظ نامیده و حق شناسانه در برابر معلمانش ومدیر دبستانش سر تعظیم فرود آورده است.

این دو یار دبستانی پس از اخذ دیپلم در رشته‌های مورد علاقه‌شان بنا به ذوقی که داشته و دارند یکی پیشه شریف طبابت و خدمت به بیماران را پیش گرفت و آن دیگری که عاشق حق بود در بوستان شعر و ادب و گلستان عرفان و طریقت با عندلیبان عشق و معرفت دمساز و هم آواز گردید.

بندر ماهشهر فرهیختگان و دانشوران دیگری هم دارد. اما ما به لحاظ اجتناب از تطویل کلام به نامیدن و شناساندن این دو فرهیخته ادیب، عارف، شاعر، استاد و پزشک مهربان برای افتخار این شهرستان بسنده می‌کنیم. (نگارنده)

بخش بیست و هشتم

- نفت و پتروشیمی در بندر ماهشهر و جزایر خارک و خارکو
- آمار خانوار و مساحت دهستان‌های تابعهٔ شهرستان ماهشهر

نفت در بندر ماهشهر

چون بندر ماهشهر و بندر امام خمینی در خور موسی واقع شده‌اند و مناسب تأسیسات بارگیری و صدور فرآورده‌های نفتی و ترخیص کالا بودند، علاوه بر این طریق راه آهن سرتاسری ایران و شبکه جاده شوسه شامل شاهراهی عریض و همچنین خطوط لوله‌ای که گاز طبیعی و نفت خام و فرآورده‌های نفتی پالایشگاه آبادان را حمل می‌کنند. بنادر مذکور با نقاط مختلف کشور ارتباط یافته و مجدداً خورموسی یکی از مراکز عمده کشتیرانی در خلیج فارس گردیده است و بندر ماهشهر یکی از مراکز بارگیری نفت خام ایران می‌باشد.

صدور نفت خام از این بندر در سال ۱۳۲۴ هجری آغاز گردید.

این بندر که دارای شش اسکله است. طی سال ۱۳۴۲ حدود ۱۲۴۶ فروند کشتی نفتکش برای بارگیری نفت خام در آنجا پهلو گرفتند. قسمت اعظم نفت استخراجی آغاجاری به وسیله لوله به بندر ماهشهر ارسال و از آنجا به خارج از کشور صادر می‌شود. همچنین در اثر اجرای یک طرح عظیم و بی‌نظیر مهندسی موسوم به طرح «چم» پالایشگاه آبادان با بندر ماهشهر که در کرانه خلیج فارس است ارتباط یافت.

با تأسیسات جدید بارگیری و تسریع در امور صدور مواد نفت اینک فرآورده‌های نفتی پالایشگاه آبادان از طریق این بندر به بازارهای جهان منتقل می‌شود. بندر ماهشهر هنگامی که مرکز بارگیری و صدور نفت خام بود، دو مخزنگاه بزرگ داشت. یکی رامخز نگاه ساحلی می‌گویند که نزدیک دریا است و در آن ۲۴ مخزن وجود داشت و دیگری به فاصله تقریباً ۶ کیلومتر با مخزنگاه ساحلی واقع شده است که در آنجا ۲۶ مخزن نفتی قرار داشت. روی هم

رفته گنجایش این ۵۰ مخزن اعم از نفت خام و سوخت کشتی در حدود ۴۴۲۲۰۰۰ بشکه بود، ولی چون در طرح جدید کفاف احتیاج را نمی‌کرد تعداد ۳۲ مخزن دیگر به مخزنگاه ساحلی اضافه گردید و با ۵۰ مخزن قبلی جمعاً ۸۳ مخزن شدند. گنجایش ذخیره نفتی آنها نیز به ۶۰۳۵۷۰۰ بشکه افزایش یافته است. برای انتقال این فرآورده‌ها به کشتی‌های نفتکش که در کار اسکله پهلو می‌گیرند ۱۱ دستگاه بارگیری جداگانه وجود دارد. این دستگاه‌های بارگیری از ۲۵ خط لوله بارگیری جدا از هم که به اسکله کشیده شده‌اند، استفاده می‌کنند. برای میزان صدور فرآورده‌های نفتی و عملیات مربوط به آن در ماهشهر دستگاه‌های مراکز کنترل مجهزی دایر گشته که مرکز کنترل این بندر مسئول دریافت فرآورده‌ها و ترکیبات وارده در آبادان و امور مربوط به مخزنگاه و عملیات مخلوط کردن و نیز ترتیب جای دادن نفتکش‌ها و بارگیری فرآورده‌ها می‌باشد.

این مراکز الکترونیکی که از مراکز کنترل اصلی که به منزله فرمانده آنها به شمار می‌آید فرمانبری می‌کنند.

یعنی از هر یک از این مراکز سیستم سیم‌پیچی به صورت پیچیده‌ای درآمده انبوهی از آنها به هر کدام از تلمبه‌ها، شیرها و مخازن موجود در منطقه مربوطه کشیده می‌شود. تأسیسات جدید بارگیری مرکز و صدور فرآورده‌های نفتی بندرماهشهر و مرکز کنترل عملیات و اسکله‌ها در سیزدهم آذرماه ۱۳۴۶ گشایش یافته است. انتقال ۲۹ نوع فرآورده‌های نفتی از پالایشگاه آبادان به مرکز صدور بندر ماهشهر توسط سه خط لوله به قطر ۳۱ سانتیمتری که اختصاص به فرآورده‌های نفتی سفید دارد و یک خط لوله نفت داغ به قطر ۶۶ سانتیمتر که مختص فرآورده‌های سیاه با پیمودن مسافت ۱۰۵ کیلومتر صورت می‌گیرد و ۲۹ نوع فرآورده و ترکیبات گوناگون آن به ۳۴ نوع با درم آمخیتن آنها در آید.

مرکز صدور بندر ماهشهر دارای ۸۲ مخزن نفتی است که گنجایش مجموع آنها به ۶ میلیون بشکه بالغ می‌گردد. صدور فرآورده‌های نفتی توسط ۶ اسکله که مجموعاً ظرفیت بارگیری ۳۵۰۰۰۰ بشکه در روز را دارند انجام می‌گیرد، این اسکله‌ها قادرند نفتکش‌هایی به ظرفیت ۵۰۰۰۰ تن را در کنار خود پهلو دهند.

ساختمان یک دستگاه تفکیک (اتان) و یک پالایشگاه گاز طبیعی که بزرگترین پالایشگاه در نوع خود در دنیا به شمار آید در بندر ماهشهر احداث گردیده که مایع خام را از دستگاه تصفیه دریافت می‌دارد، این پالایشگاه شامل برج‌های تفکیک برای جدا کردن ۱۵۰۰۰ بشکه در روز، گاز (پروپان) و ۱۵۰۰۰ بشکه گاز (بوتان) و ۱۸۰۰۰ بشکه گازهای (پنتان) از گاز مایع طبیعی که از دستگاه‌های گاز مناطق با خطوط لوله به بندر ماهشهر فرستاده می‌شود. گازهای جدا شده تصفیه گشته و از طریق اسکله‌های موجود صادر می‌گردند.

نخستین محموله گاز طبیعی در تاریخ ۱۳۴۹/۲/۲۲ در نفتکش بریتیش لارل بارگیری شده است.

با تأسیسات جدید و احداث پالایشگاه گاز، روز به روز به آبادانی و فراوانی آن افزوده می‌شود.

تأسیسات جدید بارگیری و تسریع در امر صدور نفت

در ماهشهر دستگاه‌های مراکز کنترل مجهزی دایر گشته که مرکز کنترل این بندر مسئول دریافت فرآورده‌ها و ترکیبات وارده از آبادان و امور مربوط به مخزنگاه و عملیات مخلوط کردن و نیز ترتیب جای دادن نفتکش‌ها و بارگیری فرآورده‌ها می‌باشد.

این مراکز الکترونیکی که از مرکز کنترل اصلی که به منزله فرمانده آنها به شمار می‌آید فرمانبری می‌کنند.

مرکز کنترل

یعنی از هر یک از این مراکز سیستم سیم‌پیچی به صورت پیچیده‌ای در آمد و انبوهی از آنها به هر کدام از تلمبه‌ها، شیرها و مخازن موجود در منطقه‌ی مربوطه کشیده می‌شود.

مرکز کنترل

بندر امام خمینی

بندر امام خمینی در کنار خورموسی واقع است ومنتهی الیه جنوب خط راه آهن سرتاسری ایران است، فاصله بندر (امام) از دارخوین، شادگان، اهواز تا شهرستان اهواز ۱۷۳ کیلومتر و از راه اهواز، کوپال، بندر ماهشهر ۱۷۵ کیلومتر مسافت آن تا اهواز می‌باشد.[۱] این بندر جدیدالتأسیس دارای اسکله‌ها و باراندازهای متعددی است که قریب پنجهزار نفر در اسکله‌ها و دیگر نقاط این بندر مشغول به کار هستند. همچنین در ۱۲ کیلومتری بندر شاپور شهر کوچک و مدرنی به نام سربندر بنا شده که با صرف میلیون‌ها تومان بودجه این شهر به صورت بسیار زیبا (بر اساس نقشه جامع شهر) درآمده و بسیار از وسایل مورد نیاز این شهر نوپا مثل دبستان و مدرسه راهنمایی ودبیرستان پسرانه و دخترانه و بیمارستان ومولد برق و غیره تأمین گشته است و متجاوز از ۱۰۱۰ دستگاه ساختمان جهت سکونت مردم و کپرنشینان ایجاد شده است. از برنامه‌های عمرانی این بندر ساختمان انبار آلومینیوم‌سازی و ساختمان تلفن (مایکرویو) می‌باشد. فاصله بین راه آبادان و سربندر و بندر ماهشهر قبلاً حدود ۳۰۰ کیلومتر از طریق آبادان، خرمشهر، اهواز به سربندر منتهی می‌گردید.[۲] ولی وجود تأسیسات عظیم نفتی در استان خوزستان ایجاب نمود که راه کوتاهتری بین آبادان و سربندر احداث شود. و ساختن جاده و راه بین آبادان به بندر امام به درازای ۸۴ کیلومتر در اوایل سال ۱۳۴۱ شمسی شروع و در سال ۱۳۴۵ مورد بهره‌برداری قرار گرفت. در بندر امام کارخانه پتروشیمی تأسیس شده است که به تولید آمونیاک، گوگرد، اسید سولفوریک، اسید فسفریک و فسفات دی آمونیم می‌پردازد.[۳] قرار است واحد عظیم دیگری در صنعت پتروشیمی در این بندر ایجاد گردد.[۴]

۱- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۶، ص ۲۱.

۲- وزارت راه و ترابری، دفتر آمار و خدمات ماشینی، مرکز آمار ایران.

۳- منظور از کارخانه پتروشیمی رازی است.

۴- پتروشیمی ایران ـ ژاپن.

جزیره خـارک

به مناسبت نزدیکی خارک و خارکو به کرانه‌های جنوبی کشور و بـه بـنادر ریگ و بوشهر از لحاظ سوق‌الجیشی و بازرگانی این جزایر از قدیم دارای اهمیت بوده است. در تاریخ ۱۷۵۲ میلادی هلندی‌ها که در خلیج فارس رسوخ نـموده، بـوده‌انـد. ایـن دو جـزیره را از میرنصرخان خریداری کرده‌اند، ولی در تاریخ ۱۷۶۶ میلادی میرمهنّا آنها را از این جزیره خارج نمود ولی در ظرف این مدت هلندی‌ها برای توسعه امور بازرگانی خـود در جـزیره خارک تجارتخانه، دایر نموده‌اند. کارستن نیپور مؤلف سفرنامه نیپور مـی‌گوید: کـریمخان وکیل ایران هم چند بار از هلندی‌ها مالیات خواسته بود. اما چون او اغلب در جنگ بود، در این سال‌های اخیر چیزی نخواسته بود. حالا کـریمخان بـا شـیخ‌های سـاحل خـلیج فـارس، مخصوصاً با امیر مهنّا، رئیس بندر ریگ و شیخ سلمان، رئیس قبیله عربی کعب، که کم کم تمام جزیه‌های شط‌العرب را تحت کنترل خود گرفته بود، اختلاف داشت.

انگلیسی‌ها در اوایل سلطنت قاجاریه موقع تهدید هرات برای تصرف بوشهر ابتدا این جزایر را برای آزادی عمل در بندر بوشهر و ضمناً از نظر تکیه گاه دریایی قبلاً تصرف نمودند.

از سال ۱۳۳۶ شمسی جزیره خارک به علت مزایای طبیعی و مناسبی که برای پهلو گرفتن نفتکش‌های جدید و بزرگ اقیانوس پیما دارد، به عنوان محلی برای ایجاد بندر دوم صدور نفت ایران انتخاب گردید (چون تا آن تاریخ بندر ماهشهر نخستین بندر بـرای ایـن منظور بوده است.) و برای صدور نفت گچساران، که از نواحی مهم نفت خیز است، لوله‌ای به طول ۱۶۰ کیلومتر تا جزیره خارک کشیده شد. این لوله از کوه‌ها و رودها عبور می‌کند و به بندر گناوه و سپس با گذشتن از کف خلیج فارس به جزیره خارکو می‌رسند و از آنجا مجدداً از کف دریا می‌گذرد و به خارک و سپس به مخازن عظیم فولادی می‌پیوندد.

تأسیسات بندری و لنگرگاه‌های مناسب به طوری که در خور این طرح بزرگ است نیز ساخته شد و از سال ۱۳۳۹ شمسی بهره‌برداری از این بندر شروع گردید.

جزیره خارک در ۳۷ کیلومتری جنوب غرب گناوه واقع شده و مسافت آن از بـندر ریگ نزدیک به ۳۵ کیلومتر است. طول این جزیره در حدود ۸/۵ کیلومتر و عرض آن ۳/۵ کیلومتر است.

جزیره خارک و امامزاده محمد

بندر خارک و بارگیری کشتی نفتکش

در سطح این جزیره برآمدگی‌هایی قرار گرفته که بلندترین آنها از ۸۷ متر تجاوز نمی‌کند. برآمدگی شمال موسوم به کوه تخت و دیده‌بان است. در غرب لشکری و در انواع ماهی و مخصوصاً نوعی به نام طوطی ماهی در کرانه جزیره صید می‌شود. صید مروارید نیز سابقاً معمول بود ولی فعلاً متروک شده است. سنگ بخصوصی برای ساختمان دارد که سابقاً شرکت نفت به آبادان حمل می‌کرد.

جمعیّت این جزیره تا بیست و پنج سال قبل قریب ۸۰۰ تن بود. ولی پس از شروع به ساختمان تأسیسات نفت در سال‌های بعد افزایش یافت. بر اساس سرشماری آبان ۱۳۵۵، این شهرداری ۱۶۱۷ خانوار شامل ۸۳۵۳ نفر جمعیّت ۵۰۷۵ نفر آن مرد، و ۳۲۷۸ نفر زن بوده است. ساکنین محلی این جزیره افرادی نسبتاً قوی البنیه و ورزیده هستند. مخصوصاً در دریانوردی، مذهب آنها شیعه و سنّی ولی روابط آنها خوب و حتی وصلت هم بین ایشان معمول است.

مقبره امامزاده محمد حنفیه که معروف است از اولاد حضرت امیر(ع) می‌باشد، در این جزیره واقع و زیارتگاه شیعیان است. شغل اهالی بیشتر صید ماهی و عملگی در معدن سنگ و کارگری در تأسیسات نفتی می‌باشد. خوراک اهالی ماهی، خرما و گندم است و برنج را هم بیشتر از بنادر وارد می‌کنند. جنوب گردن شتر نامیده می‌شود.

در جزیره خارک رودخانه و جویباری نیست. فقط در فصل بهار سیلاب‌هایی که از ارتفاعات سرچشمه می‌گیرند در آن جاری و در فصول دیگر خشک می‌شوند، دارای چند چشمه و قنات است، در قسمت غربی و شمال غربی و مرکزی، زمین دشت می‌باشد.

در کرانه‌های شمالی و خاوری، زمین ماسه و دارای شیب ملایم است ولی در دو طرف دیگر کرانه‌ها مرتفع است و بریدگی‌هایی با شیب تند دارند. عمق آب در اطراف کرانه متغیر است و نفتکش‌های جدید بزرگ اقیانوس پیما در کنار اسکله آن پهلو می‌گیرند.

آب و هوای جزیره مانند نواحی جنوب ایران گرمسیری است، ولی به واسطه موقعیتی که در مقابل بادها دارد و نیز وجود ارتفاعات، هوای آن قدری از نواحی جنوب ایران ملایم‌تر است. بادهای آن بیشتر شمالی و گاهی بسیار سخت می‌باشد. در این جزیره خرما، موز،

مرکبات و لور (شیره آن برای تهیه کائوچو مورد استفاده می‌باشد) به عمل می‌آید و زمین آن برای غرس اشجار مناسب است. گندم و ذرت به مقدار کم در آن زراعت می‌شود.

جزیـره خارکـو

این جزیره در شمال شرقی جزیره خارک واقع و مسافت آن تا کرانه نزدیک به ۳۰ کیلومتر است. طول جزیره ۴/۵ کیلومتر و عرض آن ۷۰۰ متر است. در این جزیره ارتفاعات یا تپه‌ای دیده نمی‌شود. تمام نقاط آن برای پیاده شدن مناسب و از همه طرف صاف است ولی به علت کمی عمق آب فقط قایق‌ها می‌توانند به آن نزدیک شوند.

شهر سربنـدر

سربندر در شمال بندر امام خمینی (بندر شاپور) و در غرب بندر ماهشهر در جنوب شرقی خرمشهر قرار دارد.

سربندر قبلاً ایستگاه راه آهن بین مرغزار و بندر شاپور بوده و در ۹۱۵ کیلومتری تهران واقع شده است. به مرور زمان منازل سازمانی کارکنان گمرک، صنایع شیمیایی، بنادر و کشتیرانی و غیره در آن ایجاد شد و به صورت شهر درآمد.

بر اساس سرشماری آبان ۱۳۵۵، این شهر دارای ۲۰۸۷ خانوار شامل ۱۸۰۶ نفر جمعیّت که ۶۱۲۸ نفر آن مرد و ۵۶۷۸ نفر زن بوده است. بندر ماهشهر در سال ۱۳۵۵ دارای چهار بخش و هشت دهستان و ۱۶۲ آبادی بوده است.

دهستان‌های ماهشهر عبارتند از:

دهستان آسیاب دارای ۶۳۰ کیلومتر مربع مساحت و ۱۱۸۵ خانوار شمال ۶۵۹۴ نفر جمعیّت می‌باشد.

دهستان جراحی دارای ۷۳۹ کیلومتر مربع مساحت و ۲۶۳ خانوار شامل ۱۶۱۵ نفر جمعیّت می‌باشد.

دهستان چم خلف عیسی دارای ۱۵۴۴ کیلومتر مربع مساحت و ۶۱۰ خانوار شامل

۳۴۳۷ نفر جمعیّت می‌باشد.

دهستان حومه دارای ۵۳۴ کیلومتر مربع مساحت و ۱۶۸۴ خانوار شمال ۱۰۱۸۴ نفر جمعیّت می‌باشد.

دهستان سویره (سورین) دارای ۴۸۸ کیلومتر مربع مساحت و ۱۷۹ خانوار شامل ۱۰۴۱ نفر جمعیّت می‌باشد.

دهستان شاپور دارای ۱۴۵۲ کیلومتر مربع مساحت و ۵۴۹ خانوار شامل ۲۶۲۵ جمعیّت می‌باشد.

دهستان صفائیه دارای ۹۸۵ کیلومترمربع مساحت و ۶۳۸ خانوار شامل ۳۶۵۴ نفر جمعیّت می‌باشد.

دهستان هندیجان دارای ۹۲۴ کیلومتر مربع مساحت و ۶۹۹ خانوار شامل ۴۱۴۶ جمعیّت می‌باشد.

بخش بیست و نهم

- گشت وگذاری در فرهنگ عام
- نوشتاری کوتاه دربارهٔ معانی ادبیات و سخنان ارزنده و آموزنده

گشت و گذاری در فرهنگ و ادب

ایران، خوزستان و هندیجان (شهرستان ماهشهر)

بی‌گمان به یاد دارید که در آغاز این کتاب نوشته‌ایم که تاریخ آیینه سیر زمان و بهترین گواه نیک نامی و یا بدنامی هر قوم و ملتی است.

این بار می‌خواهیم بگوییم که فرهنگ و ادب یا بهتر و رساتر بگویم (فرهیخت) که به طور اهم فی‌الاهم شامل آموزش و پرورش و ادب و هنر و تمام فنون است، مهم‌ترین نشانگر توان فکری و اندیشه و مدنیت هر ملتی در این جهان تواند بود.

ما ملت اصیل و تجیب ایران از دیر زمان دارای فرهیخت تمدن آوری بوده و هستیم. اما با دور زمان و تحوّلات بی‌امان این تمدن دیرپا را به بوته فراموشی سپرده و از یاد برده‌ایم. درباره ادبیات رایج در کشور کهنسال‌مان دچار اشتباهات فراوانی شده‌ایم. هر گفته و یا نوشته و یا سروده‌ای هر چند زیبا باشد، آن را در شمار ادبیات به حساب می‌آوریم و در جام زرین زهر می‌نوشیم. در کشورهای پیشرفته مانند انگلیس و فرانسه با این که پیشینه تمدنشان از ما کمتر است، ادبیات را Literatum یا Literater می‌نامند و گفتارها و نوشتارهای ارزنده و آموزنده را ادبیات می‌خوانند، اما ما در کشوری که اکنون در زیر لوای حکومت اسلامی زندگانی می‌کنیم، مخصوصاً بیشترین دواوین شعرای زیانمند متقدم نه معاصر را می‌خوانیم. شما دیوان انوری را که ما ندانسته او را شاعری برجسته می‌دانیم، بخوانید که چه بدآموزی‌هایی کرده. من برای مثال یک بیت از بیت‌های پلید او را در اینجام می‌آورم که گفته است: البته به معشوقش که او را نمی‌شناسیم پیغام داده:

قاصد خویش را فرستادم
با تو پنهان پیامکی دارم (چه پیام زشتی)

هنوز روی دکه‌های بعضی از کتاب‌فروشی‌های شیراز دیوان پلید ایرج میرزا که با حجاب زن مسلمان مخالف بود و در شمار بدآموزترین کتاب‌های زیانمند می‌باشد با جلدی زیبا به زنان و مردان و حتی پسران دانش‌آموز با بهایی گزاف فروخته می‌شود. (نگارنده)

ترانه‌های عامیانه (فورلکوریک)

گشت و گذار ما در ادب و فرهنگ فارسی به سر رسید. اکنون نوبت را به ترانه‌های عامیانه (فورلکوریک) می‌دهیم. سروده‌های آهنگین و به اصطلاح «ریتمیک» که در حوزه فولکوریک و ترانه‌های عامیانه وارد شده، نیز جزو ترانه‌های ملی محسوب می‌گردند.

استاد بهار این جنس شعر را «شعر کهن» نامیده است و صادق هدایت آنها را «اوسانه» نام نهاده است.

این سروده‌ها علاوه بر لطف و ملاحتی که از نظر طنز و فکاهی دارند، حائز ارزش فوق‌العاده‌ای از دیدگاه پند و مثل و حکم هستند، چراکه مثل، فشرده و عصاره قرن‌ها تجربه جمعی یک ملت است. کاربرد ترانه‌های عامیانه مَثَل گونه، که در محاورات عادی، پایه استقلال واقع می‌شوند، تنها در تأثیر نثری و شعری آنها نیست، بلکه این ترانه‌ها در موسیقی‌های بومی و آهنگ‌های شاد نیز انبساط خاطر و نشاط می‌آفریند و در بازی‌های سنتی، در ابراز عشق و دوستی و شوخی و فکاهی، در لالایی و نوازش کودک، در قصه گویی (آغاز و انجام قصه) به بیان در می‌آیند.

این سروده‌ها ریشه در تاریخ مکتوب و غیر مکتوب بسیاری از وقایعی دارند که اکثراً در منابع کتبی و رسمی ذکر نشده و با این که خاستگاه‌شان معمولاً در یک منطقه جغرافیایی ویژه است نفوذی در سطح کشور یافته‌اند.

ترانه‌های ملی ایران

دو ترانه زیبای زیر نمونه‌های درخشان و پر رمز و راز ترانه‌های عامیانه در زمینهٔ عواطف و احساسات انسانی که در همه جا دیده می‌شود.

تو و من

تو که ماه بلند آسمونی — منم ستاره میشم دورت می‌گردم
تو که ستاره میشی دورم میگردی — منم ابری میشم روت می‌گیرم
تو که ابری میشی روم را می‌گیری — منم باورن میشم تُن تُن می‌بارم
تو که بارون میشی تُن تُن می‌باری — منم سبز میشم سر در میارم
تو که سبز میشی سر در میاری — منم گلی میشم پلوت می‌شینم
تو که گلی میشی پلوم می‌شینی — منم بلبل میشم واست می‌خونم

بارون، بارون

دیشت که بارون اومد — یاروم لب بوم اومد
رفتم لبش ببوسم — نازک بود و خون اومد
خونش چکید تو باغچه — یه دسته گل دراومد
رفتم گلش به چینم — پر پر شد و ور اومد
رفتم پرش بگیرم — کفتر شد و هوا رفت
رفتم کفتر بگیرم — آهو شد و صحرا رفت
رفتم آهو بگیرم — ماهی شد و دریا رفت

غزلی به لهجه لری بختیاری

مُو[۱] اسیر تونُم ای شاه بِکُن وَر[۲] مو نظر
مُو فقیر تونُم ای شاه به حالم بِنِیَر[۳]
مُو دِلُم خواس[۴] کِه روزینهِ[۵] سر آرُم با تو
مُو دِلُم شونی ایخهِ تا بِکُنم با تو سِحرَ[۶]
آرمونُم[۷] یونهِ روزی بنشینُم و کِلِت[۸]
ای خدا چَند خِوهِ[۹] زندگی با دلبر
مَنِ گلزار بیِو عاشِق و مَعشوق بِوین[۱۰]
جلوهُ گلُ بِنَیر حَسَرتِ بلبل بِنَیر
گُل بچینیم و بگردیم و بِخَندیم به باغ
تو بِکُن ناز که نازِت ایکَشِ نیلوفر
گل زرده مو ایچینم که برنگ رُخِمه[۱۱]
گل سوزِه[۱۲] تو بچینی بزنی وِر مِنِ سَر

۱- من
۲- به من نظر کن
۳- نگاه کن
۴- خواست
۵- روزی، روزگاری.
۶- دلم شبی نخواهد که سحر شود
۷- آرزویم این است
۸- در کنارت
۹- چقدر خوبه
۱۰- ببین
۱۱- چهره‌ام
۱۲- سبز

گل حسرتَ و مونهِ چونکه مو حسرتَ و دِلم[۱]
گـل سـوز و تُـنِه چـونکه تـویی زِس[۲] بـهتر
دست مُـــو گـــردَن تـــو دست گـــردن خُـم
روح در حـــالت پـرواز و تَـنُم زیـر و زبـر
او سو[۳] باید بِگُم ای چرخ دِیَـه[۴] چـرخ مَـزَن
او سـو بـاید بِگُـم ای وخت[۵] زِایـما مَگـذر
گِلِه منذُم ز تو ای دوست تو هم خُت[۶] دونی
کـاخِرس[۷] رحـم نکـردی تـو بـه حـال افسـر

سرایند غزل «داراب ـ افسر بختیاری»

لغزها و چیستان‌ها

چیستان و لغز که فی‌الواقع برای آزمون هوش و حضور ذهن ساخته شده‌اند عمری طولانی دارند که در فرهنگ عامیانه جایگاه خاصی داشته‌اند.

قلیان

دو روایت از چیستان قلیان

آبی میون سنگ — داری میون آب
سبزی میون‌دار — سرخی میون سبز

آتش انـــدر آب هـــرگز دیـــده‌ای؟ — مـــاه در مـــرداب، هـــرگز دیـده‌ای؟
ایـن بـزرگی‌ها کـه کـردی در جـهان — پســـته در عـــنّاب هـــرگز دیـده‌ای؟

۱ـ حسرت به دل هستم
۲ـ از آن
۳ـ آن وقت
۴ـ دیگر
۵ـ وقت زود مگذر
۶ـ خودت
۷ـ آخرش

آسیاب

دو روایت از چیستان آسیاب

اژدهایی که خار پشت بود
حرف‌هایش بسی درشت بود
می‌خورد روزی همه مردم
شکمش در میان پشت بود

الاکـــلنک یـــزّی (یـــزدی) نه نـون مـی‌خواد، نـه سـبزی
آب مـــــی‌خوره فـــراوون نـــونشومیده بـــه مـــردم

تصنیف عـــروسی

در زمینه ترانه‌های شاد، ترانه عروسی بسیار معروف است و هنوز در هر شهر و دیاری در مجالس جشن عروسی خوانده می‌شود:

بیابرویم از این ولایت من و تو
تو دست مرا بگیر و من دامن تو
ای یار مبارک بادا، ایشالا مبارک بادا

قربان بروم روشت مرغابی را
آن حوض بلور و گردش ماهی را
این حیاط و اون حیاط
بپاشین نقل و نبات
به سر عروس و داماد
پنج دری رو به قبله، شر و شر آبش میاد
عروس ما بچه ساله سرشب خوابش میاد

کوچه تنگه؟ بله
عروس قشنگه؟ بله (یا عروس بلنده؟ بله)
دست به زلفاش نزنین،
مرواری بنده، بله

گل در اومد از حموم،
سنبل در اومد از حموم
شاه و دوماد را بگین،
عروس در اومد از حموم

عروسی شاهانه،
ایشالا مبارکش باد
عیش بزرگانه،
ایشالا مبارکش باد

لالایی برای نوازش کودک

هان، ای عزیز مادر
بر خواب خوش بِنِه سر
این قلب خسته دیگر
از غم رهان، لای، لای، لای، کن شادمان، لای، لای، لای
ای کودک یگانه بشنو تو این ترانه
از گردش زمانه
مهرت به جان لای، لای، لای روح و روان، لای، لای، لای
غافل همه ز رازت

تا پروم به نازت
غمخوار و دل نوازت
آرام جان، لای، لای، لای　　سرو روان، لای، لای، لای
در بند این جهانی، نشناسی و ندانی
در دوره جوانی
قدر مرا ندانی
شو مهربان، لای، لای، لای　　مهرت به جان، لای، لای، لای

سراینده: ح.د.ک.ی

این لالایی در دستگاه شور، گوشه شوشتری باید خوانده شود.

امثال و حکـم

این دسته از امثال و حکم که از تجارب زندگی و روابط اجتماعی نشأت می‌گیرند و دارای وزن هستند. نیم مصراع، مصراع، دوبیتی یا قطعه‌ای را می‌سازند.

۱- آب را بر سر زنی

آب را بر سر زنی، سر نشکند　　خاک را بر سر زنی، سر نشکند

مالش دهی　تا گل شود　قالب زنی　خشتی شود
کوره نهی　آجر شود　بر سر زنی　سر بشکند

۲- هر که نقش خویش را بیند در آب

هـر کـه نـقش خـویش را بـیند در آب　　بـــــرزگر بـــاران و گـــازر آفـــتاب

در همین معنی بیت دیگری هست:

هر که بـفکر خـویشه　　کوسه به فکـر ریشـه

یا این بیت:

من به فکر وصل او، او در خیال قتل من　آری آری، هر که نقش خویشتن بیند در آب

۳- هر چه پیدا می‌کنم، خرج اُتینا می‌کنم. من فکر دنیا می‌کنم. نه فکر عقبی می‌کنم.
هر چه پیدا می‌کنم، خرج اُتینا می‌کنم.

این مثل، بیت گونه‌ای است که با آن زبان حال شخصی ولخرجی است که هر چه پول به دست می‌آورد آنها را بیهوده خرج می‌کند و به عاقبت خود نمی‌اندیشد.

۴- مریض می‌تواند به خواب رود ولی مقروض نه **مثل ایتالیایی**

۵- کسی که بسیار می‌خوابد به او بالش مقروضی را عاریت دهید. **اسپانیولی**

۶- دروغ بر پشت قرض‌سوار است **فرانکلن**

۷- کسی که دخل فردا را امروز خرج می‌کند، تخم بدبختی می‌کارد.

بـــر آن آدمـــی زار بـــاید گـریست کـه دخلش بـود نـوزده، خـرج بـیست

سعدی

۸- آن کیسه که از پول دیگران انباشته است، تهی است.

۹- چون از دوستی وام خواهی، باید از دوستی صرفنظر فرمایی.

۱۰- اگر کسی موی دماغ تست به او قرض بده.

۱۱- کسی که به دوست قرض دهد، هم دوست و هم پولش را از دست می‌دهد.

۱۲- هر کسی آن دِرَوَد عاقبت کار که کشت

کشـــــتند و خـــوردیم کـــاریم و خـــورند

چـو نـیک بـنگریم هـمه بـرزیگران یکـدیگریم

ادبیات لری به زبان هندیجانی

سیّدُم، سید محمدم درویش پیرم[۱] جو[۲]مِه سوز اومدگذشت خواسُم[۳] بِمیرُم
صُبْ[۴] سَلوم، پسین سلوم یارمه[۵] ندیدم دیدُمش، بی‌صفتی مهرش بُریدم
شاه مِشد[۶] حیامَه ریت[۷]، بده مَزیتم[۸] خزّامَه[۹] دو لاخچه‌ای[۱۰] بردیه قیتُم[۱۱]
دوش‌یه‌خَویی[۱۲]دیدمِه‌شیرین[۱۳]بَرُم‌بید[۱۴] هر دو دست انگشتری زیر سرم بید
یَه گُلی[۱۵] دومِن[۱۶] کمر کرده هلاکم نه دَسُم[۱۷] بِش ایرَسِه[۱۸] نه چو کلاکم[۱۹]
وَر دارُم[۲۰] دو لول[۲۱] سِه بِرَم به کهسار بزنُم کوک[۲۲] سَربال دُدَر[۲۳] تو وردار
زَنگل[۲۴]اوتای[۲۵] روی مُوابی‌خوتونم[۲۶] آوِ رو[۲۷] لُف ایخورِه[۲۸] ملّهِ[۲۹] ندونم
نی تَرُم بانِگش کُنَم نه خُوش اِیایِه[۳۰] تُفِ قید و صِفَتِش چه بی‌وفایه
دی بلال[۳۱] دیدَمِه طاس گندمی باش گوشوارهٔدولاخچه‌ای بید[۳۲] زیر میناش[۳۳]
دوش یَه[۳۴] شوامِشو دو شو یا رمه ندیدم مِنِه خُویَه مَرتَبِه اَز جاپَریدُم

۱- امامزاده
۲- جامه سبز
۳- خواستم
۴- صبح
۵- یارم را
۶- امامزاده‌ای است در هندیجان
۷- روی
۸- قدرت و توانایی
۹- زیور، گوشواره مانندی است که زنان به بینی خود می‌آویزند.
۱۰- دو شاخه‌ای
۱۱- قوت، خوراک
۱۲- یک خوابی دیده‌ام
۱۳- اسم یار
۱۴- بود
۱۵- مقصود معشوقی
۱۶- پایین
۱۷- دستم
۱۸- می‌رسد
۱۹- چوب بلند سرخمیده
۲۰- بردارم
۲۱- تفنگ ساچمه‌ای دولوله سیاه
۲۲- کبک
۲۳- دختر
۲۴- زنها
۲۵- آن طرف رودخانه
۲۶- با شما هستم
۲۷- آب رود
۲۸- می‌خوره
۲۹- شنا
۳۰- می‌آید
۳۱- منظور یارش می‌باشد
۳۲- می‌بود
۳۳- مقنعه‌اش
۳۴- دیشب

در سال‌های ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ خداکرم خان بهمنی یاغی شده بود و با دولت می‌جنگید همسرش (بی بی طلا) مردانه همسنگر شوهرش بود. خداکرم تیری به سوی سرهنگ شقاقی فرمانده ستون انداخت از قضا تیر به شانه راست سرهنگ اصابت کرد. سرهنگ سوار بر اسب از میدان به در رفت. سربازان عقب‌نشینی کردند خداکرم شادمانه به زنش گفت:

بی طلا تو کل بزن،
کل هر تو ترغه[۱]
نظامی رند[۲] ور گرفت
سرهنگ به یورغه[۳]

۱ـ فریاد شادی
۲ـ دو نمونه
۳ـ یورغه روشی است مخصوص اسب.

چند دوبیتی جنوبی ایران

اول نـــام خـــدای پـــاک گـویم — درود آن شـــــه لولاک گـــویم
چو مجنون میروم در کوه و صحرا — ز جـــور گـــردش افـلاک گـویم

***

مـــحمد نـــقش مـــیندازه هـوا را — بـــدست داره قـــلمدون طـــلا را
بـــه فـردای قـیامت روز مـحشر — شـــفاعت مـــی‌کند شـاه و گـدا را

***

سه پنج روزه که یـارم نیست پیدا — مگـر آهـو شـده رفـته بـه صحرا
چو مرغی دشت و صحرا را بگشتم — مگـر مـاهی شـده رفـته بـه دریـا

***

بـــه والله، بـه تـالله گـل بـجانت — بـــه شـــربت خـانه کـنج لبـانت
بـه طـاق ابـرویت مـن گـل بـچینم — هـمان شـرطی کـه بـاشم بـاغبانت

***

دل مـن مـیل دیـدن دارد ای دوست — هـوای بـوسه چـیدن دارد ای دوست
اگـــر بـــوسه لبـانت مـی‌فروشی — گـدا، مـیل خـریدن دارد ای دوست

***

شـــوم کـفتر بگـردم دور بـاغت — زنـــم زانـــو نشـــینم در اطـاقت
زنـــم زانـــو بـه زانـوی بـزرگان — بـــــبوسم حـــلقه زرد دمـــاغت

***

گـــلی دارم کـــه در دنـیا نـباشد — یکـــی مـــانند او هـــمتا نـــباشد
نـوشته بـر سـرش نـصر مـن الله — بـــجز او شـــافع فـــردا نـــباشد

***

دو چشمانت مرا بی‌خواب دارد　　دو گیسویت مرا بی‌تاب دارد
به روز کز روی تو می‌ترسم از زلف　　که عقرب فتنه بر مهتاب دارد

***

لب امروز میگون می‌نماید　　دو چشمت مست و مجنون می‌نماید
مگر می‌خورده‌ای پنهان ز عاشق　　که احوالت دگرگون می‌نماید

***

مگر آرام جان می‌آید امروز　　به تن روح و روان می‌آید امروز

***

اگر شب‌ها بنالم یا بزارم　　مکن عیبم که من بی‌اختیارم
فغان از گردش ایام دارم　　نه شب خواب و نه روز آرام دارم
نصیب من وصال آن پری نیست　　جلال‌الدین خیال خام دارم

شروه چیست؟

در مورد خاستگاه و ویژگی‌های شروه گفته شده است که:

شروه یا دو دوبیتی محلی، اگر اکثراً با آوازی مداوم گروهی از ضربه‌های یکنواخت خوانده می‌شود، قدمت زیادی دارد. موطن اصلی شروه، مناطق: دشتی، دشتستان و تنگستان است. در این مناطق، گاهش به شروه (حاجیانی) و یا (شنبه‌ای) نیز گفته می‌شود.

در گذشته، ملودی شروه با مقدمه‌ای شروع می‌شده است که متن آن شامل اشعار جلال‌الدین مولوی بوده است. این سنت هنوز هم در دشتستان رواج دارد که برای خواندن آن از ترانه‌های فایز و گاهی از دو بیتی‌های هم وزن آن استفاده می‌شود، در مناطق دیگر ایران خاصه سرزمین‌های کویری که چوپانان و روستاییان کشاورز دوبیتی‌های فایز را می‌خوانند، نام‌های دیگری بر آهنگ‌های اندوهگنانه خود که نه تنها حکایت نفس و روایت بعید گونه نفسانیات نیست، بلکه حکایت ظالمی است که از جانب طبیعت بر انسانی جنوبی رفته است. مولانا جلال الدین محمدمولوی آنجا که در آغاز کتابش سراییده و ناله سر می‌دهد و نی

را به جای خود می‌گذارد و چنین می‌خواند:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند — از جدایی‌ها شکایت می‌کند
از نیستان تا مرا ببریده‌اند — وز نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه، شرحه از فراق — تا بگویم درد هجر و اشتیاق
هر کسی که دور شد از اصل خویش — باز جوید روزگار وصل خویش
هر کسی در ظن خود شد یار من — و از درون من نجست اسرار من

این خود بهترین نوع شروه عارفانه است. این سنت هنوز هم در دشتستان و نقاط کویری جنوب ایران و حتی در کرمان که آن را «غریبی» یا «غربتی» می‌نامند، هنوز هم رواج دارد.

در روستای میمند کرمان (نه فارس) دوستان پژوهشگری چون دکتر روح‌الامینی از آهنگ‌هایی سخن گفته‌اند که بی‌تردید همان شروه است.

آثار زندگی نیاکان زرتشتی ما در دشتستان به گونه‌های مختلف باقی است.

ما شواهد زنده‌ای در دست داریم که شروه (یا در واقع آهنگ و نوع خواندن آن) نه تنها در دشتستان بلکه در اطراف کرمان و در همه نقاطی که فارسیان اصیل می‌زیسته‌اند رواج داشته وکنون هم دارد.

فایزخوانی را در روستای کرمان «چاربیتو» (چهار بیت با پسوند او) می‌گویند. سازی که آواز چهار بیتو را همراهی می‌کند، مطلقاً نی است. چهار بینو را هم زنان و هم مردان می‌خوانند.

شروه حماسه سرخورده‌ای است که به نوعی عارفان گراییده، قصّه گنه بوالهوسانهٔ شهری‌ها نیست.

شروه ترنم دل‌انگیز و اندوهگنانه‌ی سنتی و قومی آدمیزاده‌ی جنوبی است که در سرزمین داغ به پنگ نخلی و دلو آبی از چاه قناتی قناعت کرده است. آدمیزاده‌ای که در هوای خفقان‌آور شرجی، به صدای قمری کوچکی که بر صلیب آنتن‌ها نشسته به بذل بارانی، دل بسته است.

بازی سلام، سلام

تعدادی دختر دور هم جمع می‌شوند و روی قالیچه یا گلیمی می‌نشینند و چادرهایشان را بر سرشان می‌اندازند. یکی از دختران، که از دیگران بزرگتر است، مادر می‌شود و مقابل آنان می‌نشیند. دختر دیگری هم دلاله می‌شود و چند قدمی از محل بازی دور شده و دوباره برمی‌گردد.

این جمله‌ها بین آنان رد و بدل می‌شوند که قسمت اول را دلاله می‌گوید و قسمت دوم را مادر پاسخ می‌دهد.

دلاله	مادر
سلام، سلام خالکی	علیک سلام خالکی
دختر مَخیم خالکی	دختر نداریم خالکی
منون چه چیزی خالکی	قلمی مو بزن خالکی
قبولشون داریم خالکی	قبول به بووش خالکی
بووش کجینه خالکی	بووش به صحرا خالکی
چن روز و چند شو خالکی	ده روز و ده شو خالکی
چن سلّه نون برد خالکی	دو سلّه نون خالکی
چن کینه او برد خالکی	ده کیزه او برد خالکی

بد دلال خداحافظی می‌کند و می‌رود و چند دقیقه بعد باز می‌گردد.

سلام سلام خالکی	علیک سلام خالکی
بووش رسیده خالکی	بووش قبوله خالکی

پس از این بگو و مگو، دلاله یکی از دختران را انتخاب می‌کند. در این هنگام همه دخترها، چادرشان را از سر بر می‌دارند و شروع به رقصیدن و خواندن می‌کنند:

دختر مخوم، دختر عطار مخوم، سیزن طلا دار مخوم.

چند ضرب‌المثل درباره کتاب

خانه نیست مگر این که در آن خوراک و حرارت برای جسم و روح باشد. **اسلی**

هنگام مطالعه طرف صحبت من فقط علما و عقلا هستند ولی در خارج اجتناب از احمق‌ها محال است. **والر**

بدترین دزدها کتاب بد است **مثل ایتالیایی**

صرف وقت در مطالعه کتاب بد، از دست دادن فرصت است در مطالعه کتاب خوب بیکن

بعضی کتب را باید چشید، برخی را باید بلعید، قلیلی را نیز باید جوید و هضم کرد.

لرد بایرون شاعر انگلیسی

کسی که کتب زیادی نمی‌خواند، ولی آنچه مطالعه می‌کند کتب خوب و مفید است، عاقل‌تر از آن است که به نظر می‌آید. **رابیند رانات تاگور شاعر معروف هند**

سه بیت شعر نغز و پربار درباره کتاب

آقای تقی‌آصفی فرزند نصرالله که در سال ۱۳۱۹ هـ.ش در بهبهان ادب‌پرور متولد شده است. ایشان یکی از شاعران بنام و نیک‌اندیش معاصر خوزستان، فارغ‌التحصیل دانشکده حقوق سیاسی است. با دقتی تمام به این اشعار پر معنی توجه فرمایید:

جهان ز فیض وجود کتاب آباد است
که بی‌وجود وی این چرخ کهنه بر باد است
به هر کجا که کتاب است، نیست ویرانی
که کار او همه سازندگی و ایجاد است
به هر زمان دهدت فکر نو و پندی نو
مدام در پی تنویر فکر و ارشاد است[1]

آفرین بر این ایده و اندیشه (نگارنده)

---

۱ - برداشتی از کتاب خوزستان و تمدن دیرینه آن، ج ۲، ص ۶۲۷، شاعران خوزستان، تألیف ایرج افشار سیستانی

لطیفه‌ای شاعرانه ویژه نوجوانان عاشق پیشه

هرکه نقش خویش می‌بیند در آب

بود چیزی لطیف و نرم و سفید — در دکانی و بذله‌گویی چند
تویی ویترین به زیر مهتابی — جلوه‌ای داشت با دو صد ترفند[1]
نوجوانی رسید و آن را دید — به گمانش که هست پستان بند
یاد پستان دختران افتاد — آب شد در دهان جانش قند
آتش عشق او زبانه کشید — دل ز دستش برفت و یا دربند
گفت جانم فدای آن گهری — که در آن می‌نهند روزی چند
مرد صاحب دکان چون این بشنید — زیر لب گفت، با کمی لبخند
بی سبب جان خود فدا کردی — بیضه بند است نیست پستان بند[2]

ای حمیدنقش خود ببین در آب — حق نگر باش تا شوی خرسند
تو مخور گول خط و خال نگار — ظاهر هر کسی به خود مپسند
دل به هر ناکسی نباید داد — تا نیفتی به دام و بند و کمند
توچه دانی که مار خوشرنگی — نزند نیش بر رگ و پیوند
جان فدای کسی که در باطن — پاک و یکرنگ هست و ورجاوند

موسیقی سنتی در خوزستان

مایه و گوشه شوشتری در موسیقی ایران معروف است. آهنگ شوشتری گوشه‌ای است از دستگاه همایون، از همایون دو گوشه جدا می‌شوند: یکی گوشه اصفهان و دیگری شوشتری. شوشتری بر روی تمام دستگاه‌های موسیقی ایران، آهنگ‌های محلی دارد و برای هر کدام از دستگاه‌های موسیقی ایران یک ردیف محلی در شوشتر اجرا و خوانده می‌شود. مثلاً در

---

۱ - ترفند به فتح تا و فا مکر و حیله، تزویر، دروغ.

۲ - سابقاً بیضه بند را مانند پستانبند می‌ساختند.

ردیف دستگاه شور بدین قرار است:

دشتی، در فیلی، نظامی، بختک یا کمری، غم‌انگیز، قره‌العین، دشتستانی، مکوندی و دشتی راستا. خود مایه شوشتری را، اگر اهالی شوشتر و دزفول بخوانند اصل آهنگ است، زیرا همان مایه‌ی شوشتری با اشعار محلی خوانده می‌شود و گیراتر است.

بر هر دستگاه موسیقی ایران، شوشتر یک ردیف محلی موافق همان دستگاه را دارد. جز آذربایجان به ویژه تبریز، گمان نمی‌رود در هیچ یک از شهرهای ایران روی دستگاه‌های موسیقی ایران این قدر ردیف محلی داشته باشند.

در هر شهری فقط بر روی یک یا دو دستگاه از موسیقی ایران، ردیف محلی دارند، یعنی آواز محلی را موافق یک یا دو دستگاه می‌خوانند، ولی در شوشتر موافق همه دستگاه‌ها آهنگ محلی دارند. اغلب باغبان‌ها و بافنده‌های شوشتر و مردم آن موسیقی را خوب می‌دانند و آهنگ‌های محلی را خوب می‌خوانند.

آلات موسیقی

وسایل موسیقی در خوزستان عبارتند از:

نی‌جفته

این ساز از استخوان دوبال عقاب یا دالا (لاشخور) ساخته می‌شود که هر کدام پنج سوراخ دارد. یک سوراخ در زیر است که به وسیله موم و نخ یا سیم به هم جفت می‌شوند. زبانه‌ها یا تولیدکننده‌های صدا از نی باریک درست شده‌اند. آنها را در روغن سرخ می‌کنند تا از بین نروند و در اثر تَر شدن از آب دهان، صدای اصلی خود را از دست ندهند. هر دو زبانه باید یک صدا تولید کنند و صدا را یک نواخت از استخوان‌های نی جفته بیرون دهند.

سرنا

سرنا از مغز چوب کُنار (سدر) درست می‌شود و شش یا پنج سوراخ دارد. یک سوراخ در زیر است و به وسیله زبانه‌ای صدا را به داخل سرنا هدایت می‌کند.

نی زنی و سورنا زنی کاری دشوار می‌باشد. در اثر تمرین بدون این که نفس قطع بشود

به طور یکنواخت به نی جفته فوت می‌کنند، گاهی این کار یک ساعت ادامه دارد. در اثر تمرین در حال نی زدن از بینی نفس می‌کشند و از دهان فوت می‌کنندو صدا هیچ لحظه‌ای نباید قطع شود.

اگر کسی پیش استادی برود و بخواهد نی زدن بیاموزد، استاد نی باریکی به او می‌دهد و می‌گوید در کاسه‌ای آب فوت کن، هر وقت توانستی ضمن فوت کردن نفس هم بکشی، به طوری که حباب‌های داخل کاسه قطع نشوند نزد من بیا تا نواختن بیاموزی.

سایر آلا موسیقی عبارتند از:

تار، تنبک، سنتور، کمانچه، دایر(دف بزرگ) دهل و نی هفت بند[1]

پندار به جای بـاور

از دیده زبان‌شناسی در زبان پارسی واژه پندار (به کسر اول) به معنی گمان، خیال و در جایی به معنی عُجب و غرور و تکبر هم به کار می‌رود، واژه باور (به فتح واو)، به معنی اعتقاد، عقیده، یقین آمده است. این دو واژه از نظر معنی ضد یکدیگرند. به عنوان مثال (من می‌پندارم که مسلمانم) یعنی خیال می‌کنم، گمان دارم که مسلمانم که به یقین در مسلمان بودن خود مشکوک می‌باشم. اما اگر بگویم (من به مسلمانی خود باور دارم) جای هیچگونه شک و گمانی باقی نمی‌ماند. بنابراین نباید پندار را به جای باور (اعتقاد) به کار برد.

من چند پندار را برای نمونه که در بین طبقه عوام‌الناس رواجی به سزا یافته و جای باور را گرفته نام می‌برم:

۱ - اگر کسی (مار) را به خواب بیند ثروتمند می‌شود.

۲ - هندیجانی‌ها معتقدند: اگر پسر بچه‌ای روی طاقچه برود، مرغ جلوی یکی از اهل خانه بال بگشاید بنشیند، کودک شیرخواری که روی دست نگه داشته‌اند پای راستش را بالا نگه دارد، دختر بچه‌ای خودسرانه خانه را جارو کند میهمان می‌آید.

---

۱ - برداشتی از کتاب خوزستان و تمدن دیرینه آن، تألیف ایرج افشار سیستانی، ص ۷۲۶.

۳- اگر کف دست راست کسی بخارد، نشانه گرفتن هدیه‌ای است و اگر کف دست چپش بخارد نشانه جنگ و ستیز است. (خدا چنین روزی نیاورد.)

۴- اگر لنگه کفشی بر روی لنگه دیگر سوار شود، حتماً میهمان می‌آید. یا نشانه مسافرت صاحب خانه است.

۵- اگر آیینه‌ای بشکند، مردم آن خانه باید منتظر واقعه ناخوشایندی باشند.

۶- اگر پسری موقع تولد دندان داشت وجودش موجب لطمه جانی برای پدرش می‌شود.

۷- اگر کسی روز شنبه لباس بپوشد یا بشوید پولدار می‌شود.

۸- اگر کسی در خواب، مرغ و ماهی را یکجا ببیند به ثروت و مقام بزرگی می‌رسد و اگر درخواب بیند که عروسی می‌کند، عزادارای برایشان پیش می‌آید (باید به جوانانمان گوش زد کنیم که در خواب عروسی خودشان را نبینند).

از این اگر و مگرها و پندار بافی‌های زیانمند به حدی بسیار داریم که در هیچ کتاب پر برگی نمی‌گنجد و به قول معروف مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود. این پندارها در هر شهری از شهرهای کشور ما به گونه‌ای مختلف رواجی ناسزا دارند. اخیراً برخی از تاریخ‌نویسان ما برای پر کردن صفحات کتاب خود و افزایش فروش آن پندارهای هر شهری را با آب و تابی فراوان لبام باورهای مردم آن شهری که مربوط به زمان حجراست آورده‌اند. و پندارهای پوچ و خیال‌بافی‌های پیرمردان بی‌سواد و خاله زنک‌های نادان گذشته را تأیید کرده‌اند و آنها را جزو لاینفک اعتقادات مردم مسلمان آن دیار شمرده‌اند و به جای این که اعتقادهای دینی و مذهبی مردم مسلمان را استحکام بخشند، دست به چنین کار ناروا و زیانمندی یازیده‌اند.

در تألیف تاریخ نویسی، انواع ادیان ابتدایی اقوام گذشته در آغاز شهرنشینی و پس از آن که برپایه پندار استوار بودند ارباب انواع اعم از مؤنث و مذکر را پرستش می‌نمودند. همچنین سایر ادیانی که زاییده خرافات و اوهام بوده‌اند نه تنها اشکالی ندارد بلکه یکی از وظایف مهم هر مورخی خواهد بود تا فرق بین ادیان پنداری و راستین هر زمانی دانسته گردد.

در دین مبین اسلام مخصوصاً کتاب خدایی و آسمانیش که قرآن یا فرقان نامیده شده فرق بین حق و باطل به راستی و درستی آشکار گردیده است و جایی برای اینگونه پندارهای عوام‌فریبانه نگذاشته است. در اینجا روی سخن را به خوانندگان گرامی برگردانیده و می‌گویم:

اگر به جای این پندارهای ناروا و زیانمند که با گفتارهای پی در پی سالخوردگان نادان و به تازگی در کتاب‌های تاریخ نویسان سالیان دراز در مغز ما انباشته و ریشه دوانیده امثال و حکم و فرمایشات کوتاه و آموزنده پیشوایان دین و مذهب و اندرزهای پر بها و عبرت‌آمیز علما و حکما را بنویسیم و اطفال و نوجوانان بی‌سواد و یا کم سواد خود را با اینگونه خرافات گمراه نکرده و از کار و تلاش و سعی و کوشش باز نداریم بهتر نیست؟

این پندارهای بی‌جا و ناروا علاوه بر این که به باورها و اعتقادات دینی و مذهبی ما لطمه می‌زند جوانان ما را در راه سعی و کوشش، کسب دانش و حسن عمل و پیشرفت امور فرهنگی باز می‌دارد.

متأسفانه این پندارهای زیانمند را از دوره کودکی و نوجوانی چنان به مغز و ذهن ما رسوخ داده‌اند که جای باورهای دینی و مذهبی ما را گرفته و بیرون آوردن آنها از ذهن و اندیشه ما امکان‌پذیر نیست.

در زمانی که بشر در پرتو علم و عمل توانسته است، به کشف کرات آسمانی موفق گردد، ما مردم پندار پرست اگر کسی به هر علتی عطسه‌ای کرد ما او را از رفتن به جایی و یا انجام هر عملی می‌ترسانیم و پای صبر را به میان می‌کشیم و کار او را به تأخیر می‌اندازیم و چه بسا که این تأخیر در انجام عمل به زیانش تمام شود.

من نمی‌دانم که بین عطسه و صبر چه ارتباطی برقرار است. اصلاً عطسه به صبر کردن چه ربطی دارد ما احکام واجب دینی و فرایض مذهبی و فرمایشات پیشوایان دینی خود را به خوبی انجام نمی‌دهیم اما حرف خاله‌زنک خیال‌باف را که جای باور ما را گرفته باید جامه عمل بپوشانیم، شما چطور؟(نگارنده)

نقش زن در جوامع انسانی شهرستان بندر ماهشهر

اگر بخواهیم نقش زن را در جوامع مختلف و ادوار گذشته که در تاریخ نام برده‌ایم بنویسیم، باید در این باره کتابی دیگر تألیف نماییم که از حوصله ما خارج می‌باشد.

پیش از آن که درباره نقش زن در خانه، خاندان، تیره و یا طایفه گفتگو کنیم، باید این را

بدانیم که زنان چو نیک باشند و یا چو بد باشند از مایند. مادران، خواهران، دختران، نوگان و همسران ما هستند و ما هم پدران، پسران و نوادگان وهمسران آنانیم و همه از یک قماشیم وهیچگونه جدایی میان ما نیست و هر دو لازم و ملزوم یکدیگریم. اگر زن نباشد مرد هم نخواهد بود.

در قرآن مجید سوره حجرات آیه ۱۳ خداوندگار آفریدگار فرموده: «که ما همه شما را از مرد و زن آفریده‌ایم و گرامی‌ترین شما (خواه مرد یا زن) در نزد ما پرهیزگارترین شما خواهد بود.»

بنابراین ما مردان خودخواه نباید تنها به قاضی رویم و پاکی و عفت را تنها ویژه زنان بدانیم. آیا آن مردی از خدا دور که زن را بی‌عفت و ناپاک می‌نامد، خودش فرشته‌ای است که از آسمان نازل شده است؟ عفت و پاکی موهبتی است که خداوند دانا و توانا به همه آدمیان عطا فرموده است. خداوند تبارک و تعالی مردان را برای کارهایی آفریده و زنها را برای کارهایی بدیهی است که زنان پاک و با عفت چه هندیجانی باشند چه کرمانی اگر همسر مرد پاک و با عفتی باشند نه تنها خانه‌داری و بچه‌داری را در کنار شوهران پاکشان به خوبی انجام می‌دهند، بلکه خیلی بیشتر از زنان ایلیاتی و عشایری به دامداری و کشاورزی و کارهای دستی و هنری برای کمک به شوهران خود در هزینه سرسام‌آور زندگی همیاری و همکاری خواهند نمود و در تصمیم‌گیری‌های خانوادگی همراه با مردان به شور و سگالش[1] می‌نشینند و با صدق و صفا ابراز عقیده و اظهار نظر در امور گوناگون اجتماعی و اقتصادی می‌نمایند.

در زمان‌های گذشته همین زنان پاکدامن و درستکار به سبب وضع شغلی شوهران که غالباً در مسافرت بودند به طریق معمول مسؤول اداره کلیه امور خانه بودند.

در قدیم به علت تراکم و اقامت یک طایفه در محلی، زن بزرگ آن خانواده در صورت غیبت مردان کلیه امور طایفه را به عهده گرفته و اسم محل به نام آن زن نامیده شده وبرای مدتی زن سالاری در آن طایفه حاکم بوده است. (خانم بی‌بی زوجه مرحوم اسدخان در باشت کهکیلویه یکی از این زنان بود.)

---

۱ - سگالش: شور کردن، مشورت کردن

بخش سی‌ام

شـــادگان

- موقعیت جغرافیایی، حدود، وسعت
- وجه تسمیه و سابقهٔ تاریخی
- کعبیان، مشایخ فلاحیه
- فرستادن نادرشاه خواجه خان سردار را به بصره
- طوایف بنی‌کعب
- لشکرکشی کریمخان زند به شیخ سلمان
- اداره‌ها و سازمان‌های دولتی شادگان
- عرب‌های شادگان و مراسم ازدواج، طلاق، فصل، نهوه
- شعرای شادگان و ضرب‌المثل‌ها
- بلوک ویران شده قبان یا (گبان)

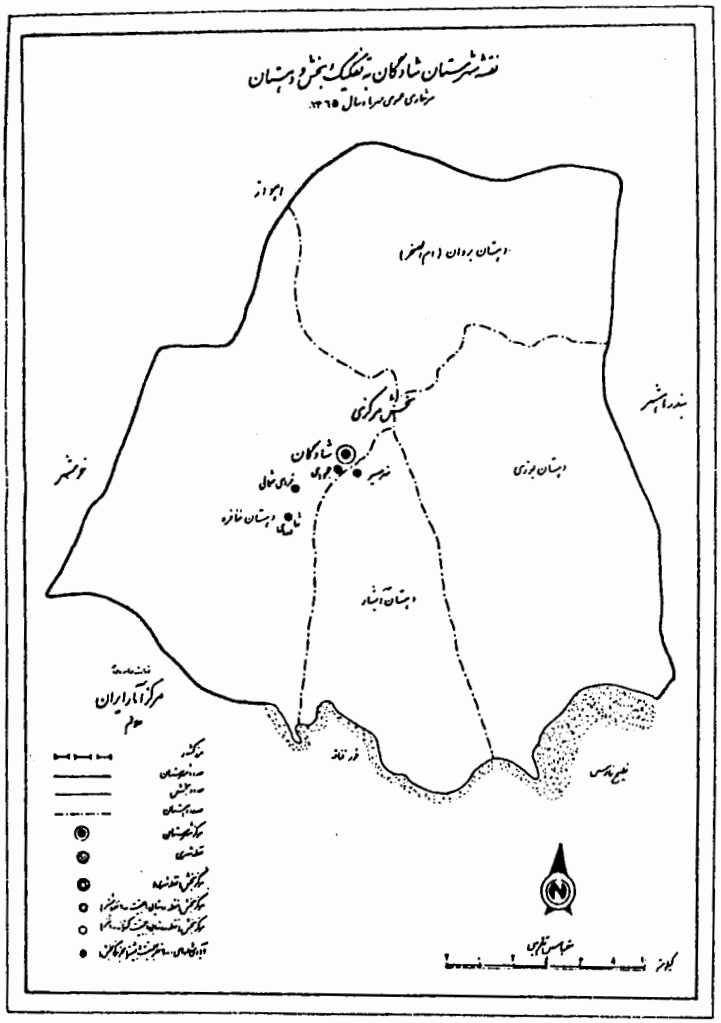

نقشه شهرستان شادگان

موقعیت جغرافیایی، حدود و وسعت

شادگان شهرستانی است که ۳۱۹۷ کیلومتر مساحت دارد و در جنوب باختری استان خوزستان قرار گرفته و مرکز آن شهرستان شادگان است.[۱]

این شهرستان از شمال به شهرستان اهواز، از خاور به شهرستان بندر ماهشهر، از باختر به شهرستان خرمشهر و از جنوب به شهرستان آبادان محدود است. مرکز این شهرستان که ۵/۹ کیلومتر مربع مساحت دارد، در ۱۰۸ کیلومتری اهواز بین ۳۰ درجه و ۳۹ دقیقه عرض شمالی و ۴۸ درجه و ۴۰ دقیقه طول شرقی نسبت به نصف‌النهار گرینویچ قرار دارد.[۲] بلندی آن از سطح دریا ۵ متر و فاصله هوایی آن تا تهران ۶۱۳ کیلومتر است.[۳]

وجه تسمیه و سابقه تاریخی

نام پیشین و فارسی این شهر «دراک» بوده، که اعراب آن را معرب کرده و (دورق) نامیده‌اند، مرکز دورق ظاهراً روستای کنونی مدینه بوده است. دورق به تدریج ویران شد و از میان رفت، دورق از شهرهای باستانی ایران بوده و سابقه تاریخی ممتدی دارد. که روزگار آبادانی آن را به اردشیر بابکان می‌دانند.

---

۱ - مرکز آمار ایران

۲ - منبع پیشین.

۳ - جعفری، عباس، شناسنامه جغرافیایی طبیعی ایران، ص ۲۳.

«فلاحیه» از دو کلمه «فلا» به معنی دشت و علفزار و «حیه» به معنی مار تشکیل شده است بنا به روایتی، معنی «زنده و شاداب» می‌دهد. مردم شادگان (فلاحیه) یا دورق در وجه تسمیه فلاحیه می‌گویند که: دورق دارای ناحیه وسیع و علفزار و کشتزارهای فراوانی بوده است. روزی عده‌ای برای چیدن و جمع‌آوری علوفه و هیزم به اطراف این شهر می‌روند. هنگامی که سرگرم تهیه علوفه بودند ناگهان یکی از آنان فریاد زد های های بُلفَهَ حَیّه یعنی وای وای در این فلات مار عظیم جثه است.

دوستانش با داس و بیل به کمک او می‌شتافتند و ماری بزرگ و گزنده را دیدند و نتوانستند آن را بکشند و به شهر بازگشتند اهالی بر این باورند که تکرار این داستان باعث رواج فلاحیه شده و برخی معتقدند که شیخ سلمان کعبی شهر جدیدی ساخت و آن را فلاحیه نامید.[۱]

کعبیان، مشایخ فلاحیه

کعبیان از کجا و کی به خوزستان آمده‌اند؟

در میان عرب قبیله به نام کعب بسیار است. این عشیره کعب تیره‌ای از بنی خفاجه معروف می‌باشد.[۲]

بنی‌خفاجه گروه انبوهی بوده و از قرن‌های پیش از اسلام از عربستان به عراق کوچیده در میان بغداد و بصره نشیمن گرفته بودند و چون همیشه با راهزنی و دزدی و تاراج و کشتار به سر می‌برده‌اند و چه بسا که راه حاجیان می‌زده‌اند، از این جا نامشان همیشه در تاریخ‌ها دیده می‌شود، خود کلمه خفاجه با کلمه دزد هم معنی بوده که به فرهنگ‌های فارسی درآمده است. در آخرهای قرن ششم هجری بنی خفاجه هر دو تیره بوده‌اند: یکی بنی‌کعب و دیگری بنی‌حزن، این شگفت که خلیفه پاسبانی راه‌ها را در عراق به اینان سپرده بوده، گویا برای جلوگیری از تاخت و تاز و تاراج و دزدی ایشان چاره جز این ندیده بودند که راه‌ها را به خود

---

۱ - ریاضی، فاضل، شادگان، دی ماه ۱۳۶۹.

۲ - برهان قاطع و دیگر فرهنگ‌ها دیده شود.

آنان بسپارند.[۱]

سپس گویا پیشوایان نیکوکار و خردمندی از میان کعبیان برخاسته‌اند و آنان را از زشتکاری‌ها بازداشته‌اند، زیرا در قرن‌های دیرتر که ما این عشیره را در می‌یابیم از آنان زشتکاری را دور می‌بینیم.

اما از درآمدن کعبیان به خوزستان در این باره نوشته آشکاری در دست نیست، آنچه ما از جستجو به دست آورده‌ایم این است که اینان در آغاز پادشاهی شاه عباس بزرگ در زمان حکمرانی افراسیاب پاشا دیری در بصره به خوزستان درآمده‌اند.

زیرا این یقین است که نخستین نشیمن کعبیان قبان و آبادی‌های پیرامون آن بوده و به نوشته شیخ فتح الله کعبی از شهرهایی است که افراسیاب پاشا برگشوده و از آن خود کرده بود، چون کعبیان از هواداران و نیک خواهان افراسیاب و خاندان او بوده‌اند.

روی هم رفته این چند مطلب آن نتیجه به دست می‌آید که افراسیاب چون قبان را برگشوده کعبیان را که هواخواه و خود دسته‌ای از سپاهیان او بودند، بدانجا کوچانیده که هم اینان در یک سرزمین پر برکتی زندگانی نمایند و هم او از جناب آن یک سرحد ایمن و دل آسوده باشد.

اما قبان آبادی کوچکی در جنوب خوزستان در کنار دریا (میان بندر ماهشهر و دهنه بهمن شیر) بوده و در آن زمان‌ها در چند فرسنگ پایین‌تر از اهواز شاخه‌ای از کارون به سوی جنوب جداگردیده و پس از سیراب کردن زمین‌های پیرامون قبان در نزدیکی خود آن شهر به دریا می‌ریخته و این شاخه بوده که روی قبان نامیده می‌شده است.[۲]

در آغاز پادشاهی صفویان که گفتیم دسته‌هایی از افشار در خوزستان و کهگیلویه نشیمن داشته و اختیار آن سرزمین‌ها به دست آنان بود، یکی از ایشان به نام بکتاش آغاقبان را در دست داشته و به گفته شیخ فتح الله کعبی آزاد و خود سر حکم می‌رانده، افراسیاب پاشا در این زمان در بصره نیرومند شده بود، لشکر بر سر قبان فرستاده، پس از محاصره به آنجا

---

۱ - سعدی در گلستان در داستان حج رفتن خود می‌گوید: ناگاه دزدان خفاجه بر کاروان زدند و پاک بردند.

۲ - تاریخ ابن اثیر، حوداث در سال ۵۶۸ه .ق

دست می‌یابد و چنان که گفتیم کعبیان را از عراق به آنجا می‌کوچاند.

در این زمان پادشاه ایران شاه عباس بزرگ بوده و شاید برخی در شگفت شوند که با بودن چنان پادشاه توانایی چگونه دست‌اندازی به شهرهای ایران روی می‌داده، لیکن باید دانست که در آن زمان هنوز آغاز کار شاه عباس بود و توانایی چندان که می‌بایست در کار نبود و آنگاه در زمان صفویان سرحد غربی ایران حال پایداری نداشت و پادشاهان صفوی همه عراق را از آن ایران دانسته، حکمرانی افراسیاب را در آنجا همیشگی نمی‌دانستند از این جهت به دست اندازی به یک شهری از خوزستان اعتنا نکرده‌اند. به ویژه که افراسیاب آنجا را از دست یک سرکش دیگری که فرمانبرداری از دولت ایران نداشت در آورده بود.

لیکن در آخرهای زمان شاه عباس که آن پادشاه بغداد و عراق را از عثمانیان برگرفته و امام قلی خان را با سپاهی گران برای محاصره بصره و جنگ با علی پاشا پسر افراسیاب فرستاد در این کشاکش قبان نیز در محاصره بود.

پیشوای کعبیان در این زمان شیخ بدر بن عثمان بود و او چنان که از کارهایش پیداست، مرد دلیر و جوانمردی بوده است. سید علی می‌نویسد: چون کار محاصره بصره به درازا انجامید و علی پاشا از دور راندن سپاه ایران در ماند و نزدیکان او در نهان با امام قلی خان پیمان نهادند که علی پاشا را گرفته به او بسپارند و شهر را نیز بسپارند.

در همان هنگام نومیدی کسانی که در بیرون بصره بوده و با امام قلی خان پیوسته بودند، پیغام نزد بدر فرستادند که چون همه دست از ایستادگی برداشته‌اند، تو نیز دست بردار و خود را به امام قلی خان بسپار. بدر پیغام داد که تا علی پاشا هست من دست از هواخواهی او برنمی‌دارم، و از جنگ باز نمی‌ایستم.

قضا را در همان هنگام که علی پاشا نیز نومید گردیده در اندیشه گریختن بود، ناگهان خبر مرگ شاه عباس رسید، سپاه ایران در هر کجا که بودند، شبانه کوچ کرده، به درون ایران بازگشتند. بدین سان علی پاشا آسوده گردید و به پاداش آن جوانمردی بدر نوازش‌ها به او نمود. از جمله آن نزدیکان خود را که خیانت نموده، با امام قلی خان پیمان نهایی بسته بودند، دستگیر نموده همه را دست بسته به قبان نزد بدر فرستاد که در آنجا کشته شوند، بدر

جوانمردی نموده، پای میانجیگری پیش نهاد و از علی پاشا آمرزش و زینهار برای آنان گرفت و بدین سان گروهی را از مرگ رها گردانید.[۱]

علی پاشا دیگر بیشتر بر نوازش بدر افزوده گذشته از قبان و آن پیرامون‌ها جزایر را بدو واگذاشت که گویا تا داستان حسین پاشا آن پیرامون‌ها به دست بدر بوده است.

داستان حسین پاشا

این مرد برخلاف نیا و پدر خود سخت ستمکار و سیاه دل بود در بیست و یک سال مدت حکمرانی خود همیشه آزار به مردم می‌رساند و آخرین سرگذشت او که در اینجا می‌نگاریم، بهترین نمونه از سیاه کاری‌های اوست.

چنان که گفتیم دیریان در میان ایران و عثمانی رفتار دورویی پیش گرفته و بدین سان حکمرانی خود را نگاه می‌داشتند، ولی حسین پاشا در نتیجه سیاه کاری‌های خود نزد هر دو سوی بدنام گردیده و آبرویی برای او باز نمانده بود و چون روز به روز زشت کاری‌های او نمایان می‌گردید چنان که در سال ۱۰۳۷ سپاه به احسا فرستاد، آنجا راگشوده، مردم بیگناه را کشتار کرد و عثمانیان از این کارهای او سخت آشفت و در سال ۱۳۸۷ سپاه بزرگ بر او فرستادند.

حسین پاشا دست به دامن ایران زده، پشتیبانی خواست، پادشاه ایران در این زمان شاه سلطان بود و او گذشته از ناتوانی و کارندانی چون بارها از حسین پاشا دروغ شنیده بود و آنگاه از شت کاری‌های او آگه بود، به پشتیبانی او برنخاست و اعتنایی به درخواست‌های او ننمود. حسین پاشا ناگزیر شد دزدی را که پدرش علی پاشا بنیاد نهاده و علیه نام داده بود، استوار کرده، باگروهی از نزدیکان و سپاهیان خود به آنجا پناهنده گردید و تدبیر دیگری که به کار برد آن بود که فرمان داد مردم بصره و آبادی‌های پیرامون آنجا و مردم جزایر همگی خانه‌های خود راگذارده به جاهای دیگر پراکنده شوند و اگر کسی سرپیچی نموده تا سه روز

---

۱ - در کتاب سید علی شعرهای عربی راکه بدر در این باره سروده و به عنوان درخواست نزد علی‌پاشا فرستاده نیز نقل نموده است.

دیگر کوچ ننماید خون او هدر باشد.

کسی تا به دیده نبیند، چه می‌داند که چنین پیش آمدی چه شورشی بر پا می‌کند و چه گزندهایی به مردم بی‌دست و پایی می‌رساند. بی‌چاره مردم زنان و فرزندان او برداشته روی به بیابان می‌نهادند. بی‌آن که جایی برای نشستن داشته باشند و به هر کجا که می‌رسیده‌اند، جز مسجد جایگاهی و جز گدایی راه روزی برای خود نداشته‌اند.

حال مردم چندان دلگداز بوده که شیخ فتح الله آن مقامه‌های خود را به عنون نوحه گری و سوگواری برای بیچارگان سروده است.

اما حسین پاشا از این سیاه کاری‌ها نتیجه ندید و با آن همه گزندها که به مردم رسانید سرانجام خود او ناگزیر شد با زنان و فرزندان خود بگریزد و چون در ایران روی نوازش ندید از راه فارس به هندوستان رفت و بدین سان دوره فرمانروایی دیریان در بصره به پایان رسید.

کعبیان در زمان حسین پاشا و پس از آن چنان که پیشتر گفتیم کعبیان بستگاه خاندان دبیری بودند به نام آن خاندان دیری قبان را در دست داشتند، ولی پس از زمان شیخ بدر بن عثمان آگاهی از حال آنان نداریم. تا در زمان داستان حسین پاشا شیخ فتح الله کعبی در مقامه‌های خود شرح نیز درباره خویشتن و کعبیان می‌سراید که ما خلاصه سروده‌های او را در بخش طوایف بومی و اصلی بندر ماهشهر (طایفه بندری) آورده و خوانده‌ایم چشم می‌پوشیم و از تکرار آن در اینجا خودداری می‌کنیم.

اما درباره کعبیان نیز باید گفت که پس از برافتادن دیریان، سر خود می‌زیسته‌اند تا آن هنگام که وابسته ایران گردیده‌اند. ولی در این زمان‌ها چندان آگاهی از حال آنان نداریم، جز این که می‌دانیم این کعبیان با خفاجه نیاکان دیرین خود تفاوت بسیار داشته‌اند. گویا از آغاز درآمدن به قبان در سایه همسایگی با مشعشیان و نزدیکی به فارس و دیگر شهرهای ایران روز به روز به زندگانی شهری و به پیشه کشت و کار بیشتر می‌گراییده‌اند و رفته رفته از آن زندگانی و تاخت و تاز بیابانی دورتر گردیده‌اند و می‌بینیم که دانشوران از میان آنان برخاسته‌اند از جمله شیخ فتح الله کعبی که سال‌ها در شیراز درس خوانده و مرد دانشمندی بوده، چنان که مدتی در بصره قضاوت آن شهر را بر عهده داشته و نیز پدر او شیخ علوان مرد

دانشوری بوده است.

در این زمان ریاست عشایر بنی‌کعب به عهده شیخ علی بن ناصربن محمد بود. که پس از چندی به دست بنی‌کعبیان به قتل رسید.

پس از قتل علی بن ناصر، پسرش عبدالله بن ناصر جانشین وی شد، ولی پس از مدتی او را نیز کشتند و سرخان کعبی را به رهبری بنی کعب انتخاب کردند. سرحان هم پس از چندی به دست عشایر بنی کعب به قتل رسید و پسرش رحمه جانشین او شد. سرانجام، در سال ۱۱۴۵هـ.ق فرج الله کعبی حکومت قبان و رهبری عشایر بنی کعب را به دست گرفت. فرج الله کعبی چون نادرشاه را گرفتار طغیان محمدخان بلوچ دید، خود نیز شورش کرد و شادگان را متصرف شد.

نادرشاه افشار محمدحسین خان قاجار را مأمور سرکوبی عشایر بنی کعب کرد، وی طایفه بنی کعب را محاصره نمود و سپس شکست داد. کعبیان را در اطاعت درآمدند و از این تاریخ شهر قبان پس از ۱۴۰ سال که به وسیله والی‌های بصره اداره می‌شد، به دست ایرانیان افتاد. در اواخر سلطنت نادرشاه، بار دیگر عشایر بنی کعب طغیان کردند و همدست حاکم ترک بصره شدند، به طوری که در سال ۱۱۴۷ هـ.ق فرج الله کعبی با قوایی به کمک پادشای بصره شتافت و در جنگ با شیخ قبیله منتقف عراق کشته شد.

پس از فرج الله کعبی، حکومت گبان به پسرش شیخ طهماز رسید. ولی در یکسال بعد شیخ سلمان و برادرش عثمان کعبی مدعی ریاست طایفه بنی کعب شدند در سال ۱۱۵ هـ.ق شیخ طهماز کشته شد و پسرش شیخ بندر کعبی به حکومت رسید. دو ماه بعد، بندر به دست شیخ سلمان کعبی کشته شد و سلمان حکومت گبان و رهبری عشایر بنی کعب را به دست‌گرفت.

فرستادن خواجه خان سردار به دستور نادرشاه برای تصرف بصره

در سال ۱۱۵۶ هـ.ق که نادرشاه افشار خواجه خان سردار را برای محاصره و تصرف بصره به خوزستان فرستاد شیخ سلمان کعبی به خواجه خان کمک کرد تا دز (قلعه) کردلان یا

فردلان به تصرف خواجه خان سردار درآمد.

در سال ۱۱۶۰ه.ق که نادرشاه افشار به قتل رسید، شیخ سلمان کعبی به دورق (شادگان) حمله کرد و آن را متصرف شد. او در مدت کوتاهی قلمرو حکومت خود را از هندیجان تا شادگان توسعه داد و در سابله، سدی ساخت بر رود کارون که بعدها به دستور کریم خان زند خراب شد.

کریمخان زند در سال ۱۱۷۰ه.ق به شادگان لشکر کشید، اما کاری از پیش نبرد. در سال ۱۱۷۵ه.ق علی پاشا بار دیگر مولی مطلب مشعشع حکمران هویزه را با قوایی برای سرکوبی شیخ سلمان فرستاد ولی قوای مهاجم شکست خورد. در سال ۱۱۷۷ ه.ق علی پاشا بار دیگر به قلامرد شیخ سلمان حمله کرد و این بار نیز شکست خورد و برای سومین بار کریمخان زند را با خود متحد کرد و به شادگان حمله برد در این نبرد، عشایر بنی کعب شکست خوردند و به خاک عثمانی متواری شدند و کریمخان شهر دورق را خراب کرد.

از این تاریخ به بعد، دولت عثمانی با مزاحمت‌های عشایر بنی کعب روبرو شد، اما این بار برای دفع کامل آنان با انگلیسیان متحد شد. نیروهای انگلیسی و عثمانی چندین بار با عشایر بنی کعب جنگیدند، ولی هر بار مجبور به عقب نشینی شدند و نتیجه‌ای نگرفتند. در این هنگام کریمخان زند دخالت کرد و به عنوان این که عشایر بنی کعب از اتباع ایرانند به عثمانیان و انگلیسیان فشار آورد که از خاک ایران خارج شوند. آنها تقاضای وی را پذیرفتند و از ایران بیرون رفتند.

شیخ سلمان توسط فرزندش هدایایی برای کریمخان فرستاد و متعهد شد سالانه سه هزار تومان خراج بپردازد و حکومت دولت مرکزی ایران را بر فلاحیه و جنوب خوزستان به رسمیت بشناسد.

کریمخان زند پس از دریافت هدایا، شیخ سلمان را بخشید و خوزستان را به سوی فارس ترک کرد و طایفه بنی کعب به فلاحیه بازگشتند.

در همان سال شیخ عثمان برادر شیخ سلمان، درگذشت و شیخ سلمان نیز که پیشرفت‌های عشایر بنی کعب مرهون مساعی و تلاش‌های او بود، پنج سال بعد یعنی در سال

۱۱۸۲ هـ.ق وفات یافت. پس از شیخ سلمان پسرش شیخ غانم به حکومت فلاحیه و بنی کعب رسید. ولی در سال ۱۱۸۳ هـ.ق به دست عشایر بنی کعب به قتل رسید و پسرش شیخ داوود به حکومت رسید.

داوود در سال ۱۱۸۴ هـ.ق کشته شد وبرکات پسرشیخ عثمان به حکومت رسید. شیخ برکات در سال ۱۱۸۷ هـ.ق به یاری صادق خان زند شتافت و در محاصره بصره به او کمک کرد. به پاس این خدمت، شهر هندیجان به عشایر کعب واگذار شد. در سال ۱۱۹۷ هـ.ق شیخ برکات کشته شد و شیخ غضبان کعبی به حکومت رسید. در این سال سلیمان پاشا، والی بغداد، به اتفاق شیخ قبیله منتفق عراق، علیه شیخ غضبان کعبی وارد نبرد شدند. در این جنگ عثمانی‌ها شکست خوردند. پس از چندی شیخ غضبان کشته شد و شیخ مبارک پسر شیخ برکات حکمران شد.

در سال ۱۲۰۹ هـ.ق عشایر کعب او را برکنار کردند و شیخ فارس، پسر شیخ داوود را به شیخی برگزیدند. یک سال بعد وی را از حکومت برکنار، و شیخ محمد پسر شیخ برکات را به حکومت انتخاب کردند.

در محرم سال ۱۲۲۷ هـ.ق شیخ محمد درگذشت و شیخ غیث پسر شیخ غضبان رئیس عشایر بنی کعب شد. در این سال لشکری از راه فارس برای سرکوبی آنان اعزام شد. در روستای (ملا) جنگی روی داد که به پیروزی عشایر بنی کعب انجامید.

در سال ۱۲۳۱ هـ.ق عشایر کعب به شیخ غیث شوریدند. و عبدالله پسر شیخ محمد را به شیخی برگزیدند. اما پس از هشت ماه و چند روز، شیخ غیث به حکومت رسید او نیز در سال ۱۲۴۴ هـ.ق کشته شد و برادرش شیخ مبادر به حکومت و رهبری طایفه رسید.

در سال ۱۲۴۵ هـ.ق فتحعلی شاه قاجار به خوزستان سفر کرد و از راه فارس به رامهرمز رفت. شیخ مبادر با پیش‌کشی و هدایای بسیار از شاه استقبال کرد. فتحعلی شاه از طریق دزفول به تهران برگشت. در سال ۱۲۴۷ هـ.ق شیخ مبادر برکنار شد و شیخ عبدالله پسر شیخ محمد بار دیگر به حکومت رسید.

پس از شیخ عبدالله، شیخ ثامر پسر شیخ غضبان به حکومت رسید و بندر خرمشهر را

توسعه داد و آن را لنگرگاه کشتی‌های بازرگانی گردانید.

چون این اقدام به بندر بصره لطمه زد، موجبات نارضایتی علی رضا پاشا والی بصره را فراهم کرد. علی رضا پاشا، سپاه بزرگی به همراه عبدالرضا یکی از بستگان مخالف شیخ ثامر برای سرکوبی عشایر بنی کعب فرستاد، حاج جابر پسر حاج یوسف از خرمشهر فرار کرد و به شادگان رفت و خرمشهر به تصرف علی رضا پاشا درآمد.

چون شیخ ثامر از شادگان به هندیجان گریخت. علی رضا پاشا عبدالرضا کعبی را به جای شیخ ثامر گمارد، ولی پس از بازگشت علی رضا پاشا به بصره، عبدالرضا فرار کرد. و شیخ ثامر بار دیگر حکومت را به دست گرفت.

در این هنگام حکومت مرکزی منوچهر خان معتمدالدوله را مأمور سرکوبی محمدتقی خان بختیاری کرد. از این رو محمدتقی خان به اتفاق لایارد انگلیسی به فلاحیه رفتند.

معتمدالدوله از شیخ ثامر خواست تا محمدتقی خان بختیاری را به نیروهای دولتی تحویل دهد. شیخ ثامر به امید کمک انگلستان دستور معتمدالدوله را اجرا نکرد. منوچهر خان با لشکری عازم شادگان شد. شیخ ثامر که از کمک انگلیسی‌ها ناامید شد، ناگزیر به کمک علما و روحانیون، حاضر پرداخت مالیات چند ساله و اخراج محمدتقی خان شد. به هر حال محمدتقی خان دستگیر شد و به تهران اعزام گردید.

در همان سال، منوچهر خان معتمدالدوله بار دیگر به شادگان آمد. شیخ ثامر به کوت شیخ خرمشهر و از انجا به کویت گریخت. منوچهر خان حکومت شادگان را به شیخ عبدالرضا کعبی واگذار کرد، اما وی از ترس عشایر بنی کعب از آنجا گریخت.

معتمدالدوله مولی فرج اله مشعشعی را والی خوزستان کرد تا شیخ ثامر به شادگان باز نگردد. پس از شیخ ثامر، شیخ فارس پسر شیخ غیث به حکومت رسید. اما پس از چند سال حکمرانی، وی برکنار و شخصی به نام شیخ لفته جانشین وی شد. لفته به دست عشایر بنی کعب کشته شد و شیخ جعفر، پسر شیخ محمد به شیخ المشایخی رسید.

طوایف بنی کعب

پس از سقوط خزعل در سال ۱۳۴۳ هـ.ق حکومت به خاندان شیخ المشایخ که ریاست آن به عهده شیخ عبدالحسین آن ناصر بود، داده شد. چون مأموران وقت تصور می‌کردند که وجود شیخ عبدالحسین آل ناصر به اغتشاشات محلی خواهد رسید. از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۰ هـ.ش او را به تهران در تعبید نگه داشتند. پس از شهریور ۱۳۲۰ و اخراج رضاشاه از کشور، شیخ عبدالحسین به شادگان بازگشت و رهبری عشایر کعب را به عهده گرفت و در این هنگام عشایر کعب شادگان به طایفه آلبوغبیش، عساکره، خنافره و امجدم (مجدم) تقسیم شدند.

طایفه آلبوغیش را تا پیش از حکومت شیخ خزعل، شیخ‌های آل ناصر اداره می‌کردند ولی پس از سقوط خزعل، استقلال یافت و اداره آن به دست شیوخ همان طایفه افتاد.

شیخ دایخ رئیس طایفه آلبوغیش از ترس خزعل به رامهرمز متواری شده بود. پس از مرگ خزعل به سرزمین خود بازگشت و ریاست طایفه را به عهده گرفت. پس از او شیخ محسن به شیخی رسید. جمعیّت این طایفه در سال ۱۳۱۷ هـ.ش ۱۷۲۰ خانوار در سال ۱۳۴۲ هـ.ش حدود ۱۸۰۸ خانوار و در سال ۱۳۶۰ هـ.ش ۵۹۶۱ خانوار (۳۷۵۶۸ نفر) برآورد شده است. تیره‌های آلبوغیش عبارتند از: بیت شدالله، بیست هلیل، بیست نعیم، بیت صولچ، بیت عبدالمحمد، بنکان، دیالم، عثامنه، زبید و آلبوحجی علی.

عشایر طایفه خنافر در جنوب شادگان در امتداد رود جراحی سکونت دارند. شیخ زاگر حمید از بزرگان این طایفه از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۲۰ هـ.ش در تهران در تبعید بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ به شادگان بازگشت شیخ زریج مشاری نیز از بزرگان طایفه خنافر و مردی سلیم النفس، سالم و درستکار بود. او در بین طایفه‌های دیگر نفوذ و احترام زیادی داشت جمعیّت این طایفه در سال ۱۳۱۷ هـ.ش ۲۴۹۰ خانوار و در سال ۱۳۴۲ هـ.ش ۱۲۷۷ خانوار و در سال ۱۳۶۰ هـ.ش حدود ۲۱۷۳ خانوار برآورد شده است. تیره‌های طایفه خنافر عبارتند از: آلبوم خیام، چوامل، آلوکریمی، آلبوزنیور، اماره، قره، عوامر، آلبوخضیر،

بیت سالم، بیت ملاموسی، بیت امشاوی و بیت امطلیلب، مردم این طایفه به کشاورزی، دامداری و باغداری اشتغال دارند.

طایفه امجدم یا مجدم از طوایف بزرگ بنی کعب شادگانند که در کرانه راست رودخانه جراحی و حدود گُرگُر در روستای غربی شهر رامهرمز ساکن‌اند و به شغل زراعت و دامداری اشتغال دارند. عشایر مقدم مردمانی سخت‌کوش، رشید و تابع بزرگان خود هستند.

این طایفه را شیخ خزعل مقدم اداره می‌کرد. همیشه چند خانوار از این طایفه برای کشت زمستانی به حدود جراحی می‌روند و تابستان باز می‌گردند. مرکز اصلی آنها جفال و عنایتی است. جمعیّت این طایفه در سال ۱۳۱۶ هـ.ش حدود ۲۵۸۰ خانوار بوده است در سال ۱۳۴۲ هـ.ش ۵۲۴ خانوار و در سال ۱۳۶۰ هـ.ش حدود ۸۹۲ خانوار بوده است.

تیره‌های این طایفه عبارتند از: دوارجه، بیت سباهی، صویلات، سکرایی، اربیحات.

دهات و حومه بلوک شادگان

این دهات و قصبات در کنار نهرهای منشعب شده از رودخانه شادگان جای دارند که فهرست‌وار گفته می‌شود:

دیره سید عبود، چومه، خزعلیه، نهرالخرام، آلبووصوف، بحاث جعفری، مولچه علی ابن الحسین، محمدی، دریسی، البوعرابید، ام الصخر، بنوار، خرباویه، هورام الطلیان، سبامبه، نهرالحی، جقال بالا، سید فرج، آلبونعیم، طایفه مقدم، کوت هاشم، مرزعادی، چقال پایین، هور خیطه، شاخه ولی، شاخه آلبوشهباز، توپچی، دورق، علویه شنه، مندوان، ایشان افشار، آلبوشلوک، شاولی سنه، غیازی الناصری، حیش، کرمی، گیداری، زکیه، آلبوخنازیز، کسره، طرفیه، خنافره، جدیه، خروس شمالی، شاخه نهرمارد، ماردالعمی، نهر سلمانه معیار، هور شادگان، نهر بلبل، عکال کلهم، خاطره، سوده ماهور، بیت اشداده عباسی، نهر جانگیری، دورحمید، گرباوی، بندشهاب، آلبوتیدر، حاچ، نیگوشی خانی، قریه بوزی، شبلیشه، خلفی، خزینه، کوره چوبه قدیر، شهر شادگان، لوره جلیل، سعدی، کرک بوزی، آلبوغیش، جدیبه، نهر عصفور جدید حاج غانم، جهانگیری، نهرولی، نهر محروگ، نهر اجدید، آبشار عنایتی،

ساچره دریس، عیودی، سوالم، منصوری، آلبوغفال، خروس جنوبی، الشاره، خور دورق، قبان.

در این نواحی عبا بافی و گلیم و نمد مالی معمول از قدیم تاکنون می‌باشد و آب را از نهرهای منشعب از آن برای خوردن استفاده می‌نمایند. و برای آرد کردن گندم جهت خمیر نان (آسک) دارند که یک نوع آسیاب دستی است و به عربی به نام حاله و طحانه می‌گویند و ظروفی که آب از رود به خانه می‌آورند، دو نوع است، اول که اکثریت دارند و آن مشک می‌باشد و دوم سخنه یا مسفنه از نوع مسی یا روحی در قدیم بوده و اخیراً از حلبی می‌سازند.

سطح اراضی شادگان نسبت به دریا ده متر ارتفاع دارد و نواحی آن همه نخلستان و حاصلخیز می‌باشد. سرزمین آن بسیار مستعد کشاورزی است. اگر در زمستان باران به حد کافی ببارد، کشت زار دیمی آن محصول خوب و بسیاری به بار می‌آورد و کشاورزان از درآمد خوبی برخوردار می‌شوند. اما در سال‌های اخیر با ایجاد سدهای متعددی که در امتداد رودخانه از نواحی جراحی و قسمتی از سرزمین‌های بهبهان در چهار ماهه سال زراعی آب کافی به رودخانه شادگان نمی‌رسد و به همین جهت کشتزارها و نخلستان‌ها از تولید محصول بی‌بهره باز مانده‌اند. حتی آب شیرین برای حیوانات در رودخانه انهار منشعبه آن یافت نمی‌شود که در نتیجه اغنام و احشام مردم تلف شده‌اند و عده‌ای از اهالی به علت نبودن آب از شادگان برای امرار معاش متواری شده‌اند.

در سال ۱۳۴۲ به دستور نخست وزیر وقت از رودخانه کارون به وسیله شرکت نفت آب لوله کشی برای مرکز بخش شادگان تأمین گردید، ولی موضوع آب نخلستان‌ها و مردم حومه آن که در کنار نهرها سکونت دارند، لاینحل باقی مانده و مردم آن نواحی از نوشیدن آب شیرین محروم می‌باشند و چون در زمستان آب در انهار وجود ندارد جرأت کشت کردن هم ندارند.

لشکرکشی کریمخان زند بر سر شیخ سلمان

در این زمان که شیخ سلمان به آبادی بخش خوزستان می‌کوشید و در سراسر قلمرو حکمرانی او مردم ایمن و آسوده به کشت و کار و داد و ستد پرداخته بودند، در بخش‌های

دیگر خوزستان (هویزه و شوشتر و دزفول) سخت‌ترین شورش و ناامنی در کار بود، چنان که داستان آن را سروده‌ایم. نیز در دیگر بخش‌های ایران از عراق و آذربایجان و فارس خراسان بازار فتنه و آشوب سخت گرم بوده، چنان که گفتیم، کریمخان و آزادخان ومحمد حسن خان و دیگران هر یکی از گوشه‌ای سر برآورده در آرزوی تخت و تاج می‌کوشیدند و پهنه ایران، میدان زورآزمایی این بلهوسان گردیده بود.

در نتیجه این شوریدگی‌ها تا سالیان دراز کسی در اندیشه شیخ سلمان نبود و او آسوده به کارهای خردمندانه خود می‌پرداخت، ولی در سال ۱۱۷۰ که ۱۰ سال از زمان در آمدن کعبیان به فلاحیه گذشته بود، گویا برای نخستین بار گرفتاری برای شیخ سلمان پدید آمد، بدین‌سان که در این هنگام کریمخان که پس از جنگ‌های بسیار سر و سامانی به کارهای خود داده، فارس را از آن خود ساخته بود، به آهنگ دژ بهبهان به نواحی کهگیلویه آمد و گویا پس از پرداختن آن کار بود که به سر وقت کعبیان آمد.

در تاریخ زندیه هرگز یادی از این داستان نکرده‌اند، تنها در دفترچه تاریخ کعب است که یاد آن کرده شده و در آنجا بیش از این نمی‌گوید: «در سال ۱۱۷۰ محاصره کریمخان روی داد و او نومید بازگشت.» و ما نمی‌دانیم این سخن تا چه اندازه درست است.

لشکرکشی والی بغداد و مولا مطلب بر سر کعبیان

پس از آن داستان خبری از کعبیان نیست و گویا آسوده و آزاد می‌زیسته‌اند تا در سال ۱۱۷۵ هـ.ق پاشای بغداد و مولا مطلب مشعشعی با لشکر انبوهی بر سر آنان آمدند.

کعبیان مدت‌ها در قبان نشیمن داشتند و پس از کوچیدن به دورق نیز هنوز دسته‌هایی از ایشان در قبان مانده بودند، والیان بغداد به عنوان آن که قبّان از بصره شمرده می‌شود و کعبیان رعیت دولت عثمان بوده‌اند، از آنان چشم فرمانبرداری و پرداخت مالیات داشتند و شیخ سلمان نه تنها به ایشان مالیات نمی‌پرداخت بلکه در دریا و خشکی به کسان ایشان آزار می‌رسانید و کعبیان تاخت و چپاول دریغ نمی‌داشتند، در این جا از او دل پر کینه‌ای داشتند و پی فرصت می‌گشتند.

مولا مطلب هم از این که کعبیان در همسایگی او نیرومند شده بودند، سخت خشمناک بود و این است که با علی پاشا والی بغداد دست به یکی کرده و لشکر انبوهی آماده کرده بودند و با آن لشکر به فلاحیه راندند، ولی با همه انبوهی لشکر، کاری از پیش نبرده و نومید بازگشتند. چنان که گفته‌ایم اندکی پس از این لشکرکشی بود که مولامطلب با زکی‌خان زند جنگ کرد و به دست او کشته گردید، اما علی پاشا بار دیگر در سال ۱۱۷۷ هـ.ق سپاه انبوهی از کرد و ترک و عرب گردآورده، به فلاحیه تاخت و این بار نیز کاری از پیش نبرده و نومید بازگشت.

خورشید پاشا در کتاب خود[۱] بر این شکست‌های علی پاشا پرده کشیده می‌گوید:

«اگر چه او کعبیان را گوشمال به سزا داد، ولی به علتی که ما نمی‌دانیم آنان را زیر فرمان گرفته، رعیت خود گردانید. ولی این سخنان ارزش تاریخی ندارد.»[۲]

در این‌زمان کریمخان پس از سال‌ها کوشش، حریفان خود را از میان برداشت. پادشاهی ایران را از آن خویش گردانیده بود، والی که خود از عهده کعبیان برنیامده بود، بهتر آن دید که کریم خان را به دشمنی آنان برانگیزد و نامه‌ای نوشته، همراه فرستادگان خود نزد او فرستاد و در آن نامه وعده داده بود که اگر سپاه ایران به سرکوب کعبیان آهنگ فلاحیه کند تا در آن نواحی درنگ نماید، آذوقه و خوراک همه لشکر به عهده حاکم بصره باشد، و نیز هر چه کشتی خواسته باشند از بصره برای ایشان فرستاده می‌شود.

میرزا محمدصادق نامی در تاریخ زندیه می‌گوید: پاشا در نامه خود به کریمخان چنین عنوان کرده بود: «شیخ سلمان بنی کعب که از جمله بادیه نشینان مرز و بوم روم و مدتی است رخت عافیت به مأمن محال دورق کشیده...».

---

۱ - در زمان ناصرالدین شاه نمایندگانی از عثمانی و ایران بازدید حدود این دو کشور را کرده‌اند که ما یاد آن را خواهیم کرد. خورشید پاشا همراه نمایندگان عثمانی و دبیر ایشان بوده و کتابی نوشته که ما آن را «کتاب خورشید پاشا» نام می‌بریم. به گفته او داستان لشکرکشی علی پاشا در کتاب گلشن خلفا نگارش یافته و آن کتاب چاپ شده ولی ما دسترسی به آن کتاب نیافتیم.

۲ - برداشتی از کتاب تاریخ پانصد ساله خوزستان، سیداحمد کسروی.

اگر نامی این سخن را به نام نامه پاشا از خود نساخته باشد[۱]، باید گفت که والی بغداد کریمخان را فریب داده و برای دخالت خود در کار رعیت ایران بهانه تراشیده است. زیرا چنان که گفته‌ایم این هنگام بیش از صد و شصت سال بود که کعبیان در خاک ایران (خوزستان) می‌زیسته‌اند و خود از نواحی قبان بود که به فلاحیه آمدند. اگر هم والی بغداد قبان را جزو بصره شمرده، به هر حال نام بادیه بی‌جهت است.[۲]

لشکرکشی کریمخان زند به خوزستان

کریمخان در نواحی سیلاخور لشکرگاه داشت که فرستادگان والی بغداد نزد او آمدند و نامه والی را رسانیدند. در تاریخ زندیه می‌گوید: وکیل پیش از آن یکی دوبار بر زنان رانده بود که کعبیان را گوشمالی دهد، ولی چون شیخ سلمان پاس ایران را نگه داشته، در دریا و خشکی گزند از مردم او به رعیت ایران نمی‌رسید این بود که وکیل درباره سرکوب او شتاب نداشت.

ولی چون نامه والی بغداد رسید، خواهش او را پذیرفته از راه لرستان با سپاه روانه خوزستان گردید وچون به شهر دزفول رسید، مردم آنجا از گزند و آزار بنی لام از اعراب خاک عراق شکایت داشتند. که از شوریدگی ایران فرصت به دست آورده، از سر حد گذشته در پیرامون دزفول تاخت و تاز می‌کنند کریمخان نظر علی خان زند را با دسته‌ای از سپاه بر سر بنی‌لام فرستاد، ولی اینان آن عشیره را در جایگاه خود ندیدند و چون باز می‌گشتند، به

---

۱ - زیرا این تاریخ‌نویسان باکی از آن نداشته‌اند که سخنانی از خود بافته، به نام فلان پادشاه یا بهمان وزیر به رشته نگارش بیاورند. اگر نوشته‌های آنان راست باشد باید گفت نادرشاه و کریمخان و ناصرالدین شاه همیشه با سجع و روی خسن می‌گفته‌اند و در گفتگوهای خود پیاپی فلسفه و حکمت می‌سروده و آیات قرآنی و احادیث نقل می‌کرده‌اند، به ویژه این محمد صادق که مرد بی‌دانشی بوده و خود او چنین می‌پنداشته که کعبیان پس از مرگ نادر از خاک روم به ایران آمده‌اند، چنان که می‌نویسد: «بردانایان... لغات تازی و پرسی مستور نمانده که شیخ سلمان بنی کعب از جمله اعراب بادیه نشین ممالک روم و باجگذار فرماندهان آن مرز و بوم بود. پس از انهدام دولت نادرشاه به علتی از والی بغداد رنجیده... عشیره بنی کعب راکه در مرتبه دو هزار خانواده می‌باشد، مصحوب خود گردانیده... از شط‌العرب عبور نموده، در خط دورق از جمله بلاد خوزستان در جنب شط‌العرب واقع...» پس دور نیست که این پندار غلط خود را در عنوان نامه والی گنجانیده باشد.

۲ - دفترچه تاریخ کعب، تاریخ زندیه، تألیف محمدصادق نامی.

دستوری که از کریمخان داشتند بر آل کثیر تاخته، هستی آنان را به تاراج و یغما بردند. زیرا آل‌کثیر همچنان با کریمخان دشمنی می‌نمودند و این هنگام که او را سپاه به چند فرسنگی ایشان رسیده بود، باز رام نشده و بزرگان ایشان نزد او نشناخته بودند. کریمخان دو روز در دزفول درنگ داشت و از مردم آن شهر و از سران شوشتر که به نام پیشواز آنجا بودند، بیست هزار تومان پیش‌کش گرفته، به آهنگ شوشتر بیرون آمد و چون ماه رمضان در میان و جشن نوروز در پیش بود در بیرون شوشتر لشکرگاه زده چندی در آنجا نشیمن گرفت.

چنان که نوشته‌ایم شوشتر در این هنگام لانه مردم اوباش بود و ما آگاهی نداریم که کریمخان با آنان چه رفتاری کرد و آیا چه سزایی به بدکرداری‌های چند ساله آنان داد.

پس از جشن نوروز از آنجا برخاسته، رو به سوی فلاحیه روانه شدند و به هر رودی که می‌رسیدند پلی از روی آن بسته، از آن می‌گذشتند تا به نزدیکی شهر فلاحیه در آمدند، در آنجا آگاهی یافتند که شیخ سلمان چون در خود تاب ایستادگی نمی‌دیدند، چند روز پیش از رسیدن آن سپاه کعبیان را از فلاحیه کوچانیده، خود هستی و دارایی در دز حفار نشیمن دارد.

کریمخان سه روز در فلاحیه درنگ کرده، در این میان خبر رسید که شیخ سلمان در حفار درنگ نتوانسته و به جزیره محرزی گریخته است.

کریمخان از فلاحیه بیرون آمده در نزدیکی‌های قبان و حفار لشکرگاه بساخت و کسانی نزد حاکم بصره فرستاده، پیغام داد که چنان که والی بغداد وعده داده، آذوقه برای سپاه از برنج و گندم و جو راه انداخته، نیز کشتی‌ها برای دنبال کردن کعبیان در دریا بفرستد. حاکم بصره دو کشتی پر از خرما کرد و بفرستاد و نیز کشتی (زورقی) زرین و آراسته برای سواری خود وکیل بفرستاد، ولی از راه انداختن آذوقه، و فرستادن کشتی سرباز زده عذرخواست. پیداست که از نزدیکی آن سپاه انبوه ورزیده به حدود بصره ترس کرده، به درنگ کریمخان در آن نزدیکی رضایت نمی‌داد.

باری کریمخان از رود بهمنشیر گذشته، به جزیره محرزی در آمد و گروهی را با سرکردگی زکی‌خان در کشتی‌هایی که والی بصره آماده و فراهم کرده و فرستاده بود، نشانده از راه شط‌العرب به دنبال کعبیان فرستاد. لیکن شیخ سلمان در آنجا نیز درنگ نکرده به دریا

گریخته بود.

کریمخان تا زمانی در آن نزدیکی‌ها درنگ داشت، دز حفار را بنیاد کرد و بندسابله را که گفتیم شیخ سلمان ساخته و به گفته تاریخ زندیه «نمونه سد اسکندر» بود، بشکست ولی این کار یکی از سیاه‌کاری‌های کریمخان است. چه در سرزمینی مانند خوزستان بند بستن و شادروان بنیادنهادن از سترگ‌ترین کارها و خودمایه آبادی شهرها و خرمی کشت زارهاست.

این است که پادشاهان نیکوکار و خردمند پول‌های گزافی ریخته، بندها و شادروان‌ها در آنجا پدید آورده‌اند. کریمخان نیز بایستی بندی ساخته یا شکست یک بندی را جبران نماید، نه این که بند به آن استوار را که مایه سرسبزی فرسنگ‌ها زمین بوده، براندازد.

در دفترچه تاریخ کعب می‌گوید: به رهنمایی مردی عرب بود که کریمخان آن بند را بشکست، به هر حال کار بسیار زشتی بوده و خود نتیجه این کار بود که قبان روی به ویرانی گزارد، آبادی‌هایش از میان رفت که اکنون در سراسر آن جا آبادی و سرسبزی پیدا نتوان کرد.[۱]

می‌توان گفت که خود لشکرکشی کریمخان بر سر شیخ سلمان جز خطا نبوده، زیرا شیخ سلمان که با والی بغداد آن خونریزی‌ها را کرده و بدانسان دشمنی در میانه پدید آمده بود، دیگر با کریمخان از در ستیزگری و نافرمانی در نمی‌آمد. اگر کریمخان کسی نزد او فرستاده، فرمانبرداری می‌خواست، شیخ سلمان فرمانبرداری نموده و سلمان مرد خردمندی بوده و به آبادی‌هایی که در قبان و دورق پدید آورده بود، علاقه بسیار داشت.

تاریخ‌نگار زندیه می‌نویسد: کعبیان چه در دریا و چه در خشکی پاس ایران را نگاه داشته کمترین آزاری به مردم نمی‌رسانیده‌اند، باید گفت کریمخان نباید فریب والی بغداد را خورده و کاری که شایسته او نبوده انجام دهد.

زینهار خواستن شیخ سلمان از کریمخان زند

کعبیان چون به دریا گریختند، کشتی‌های حاکم بصره ایشان را دنبال می‌کردند و از

---

۱ - جوی قبان اکنون از سمت کارون انباشته شده که آب بر آن نمی‌آید ولی از سمت دریا باز است که آب تا نزدیکی‌های خرابه‌های قبان بلکه بالاتر از آنجا می‌رسد و کشتی‌های کوچک می‌توانند در آن آمد و شد نمایند.

جزایری به جزایر دیگری می‌راندند، شیخ سلمان بهتر آن دید که دست به دامن کریم خان زده، از او بخشایش بخواهد و این بود که نزد وکیل فرستاد و از گذشته عذرخواست و برای آینده زینهار طلبید و به عهده گرفت که اگر لشکر ایران از دورق برخیزد و به کعبیان اجازهٔ بازگشت به آنجا داده شود. بار دیگر جز راه زیردستی و فرمانبرداری نپوید و سالانه خراج بپردازد. در تاریخ زندیه می‌گوید: چون کعبیان از میان اعراب بادیه نشین کیش شیعی داشتند، از سوی دیگر گرمای خوزستان بسیار سخت و سوزنده گردیده بود که لشکریان تاب نمی‌آوردند، کریمخان درخواست شیخ کعب را به آسانی پذیرفت و لشکر از آنجا برداشته، از راه خیرآباد و زیدان رهسپار فارس گردیدند. در آنجا پسر شیخ سلمان نزد او آمده پیش‌کش‌هایی آورده بود، و به عهده گرفت که سالانه سه هزار تومان خراج بپردازند، بدین‌سان کعبیان در جای خود بیاسودند.(۱)

پایان زندگی شیخ سلمان

چنان که نوشته‌اند؛ در همان سال لشکرکشی کریمخان زند (پیش از آن حادثه یا پس از آن) عثمان برادر شیخ سلمان بدرود زندگی گفت، ولی خود سلمان چند سال دیگر زنده و با کریمخان از در فرمانبرداری درآمد و از هرگونه اطاعت دریغ نمی‌ورزید.

چنان که گفتیم پیش از این پیش آمد، آوازهٔ شیخ سلمان چه در توانایی و زورمندی و چه کاردانی و مردمداری به همهٔ آن پیرامون‌ها رسیده و او کشتی‌ها در اروند رود و خلیج فارس به کار انداختند. بر سر آن پیرامون‌ها چیرگی پیدا کرده بود و به گفتهٔ نیپور در همان سال ۱۱۷۸ که کریمخان لشکرکشی بر سر او آورده بود، شمارهٔ کشتی‌های او به ده کشتی بزرگ و هفتاد کشتی کوچک رسیده بود که کسان او به دستیاری این کشتی به همه بنادر و جزیره‌های آن پیرامون دست‌اندازی می‌نمودند و با همه آسایش و ایمنی که در قلمرو خود سلمان بود، کسی زهره دزدی یا راهزنی نداشت، او در دریا از مشهورترین کسان خود در

---

۱ - دفترچه تاریخ کعب، تاریخ زندیه.

دزدی و بهره گیری در راهزنی استفاده می‌کرد، به هر کشتی که دست می‌یافتند، دارایی آنان را تاراج می‌کردند. چند کشتی انگلیسی را در خلیج تاراج نمودند و بدین سان آوازه شیخ کعب و کسان او به اورپا رسید.[1] اما پس از آن آسیب کریمخان از شهرت و ثروت او بسیار کاست که در مدت پنج سال که زنده بود نتوانست بند سابله را دوباره ببندد و بار دیگر آبادی‌های ویران شده را آباد گرداند. روانش شاد باد.

جانشیان شیخ سلمان

در سال ۱۱۸۲ شیخ سلمان درگذشت، پسرش شیخ غانم به جای او نشست. در تاریخچه کعب جنگ او را با مردم عمان نوشته، می‌گوید غانم از عمانیان فراوان بکشت. ولی زمان حکمرانی او بس کم بود، و در سال ۱۱۸۳ ه.ق کعبیان او را بکشتند، و برادرش شیخ داوود به جای او نشست. لیکن سال دیگر داوود را نیز بکشتند و شیخ برکات پسر عثمان (برادر سلمان) بزرگ عشیره گردید.

در میان سال ۱۸۸۶ طاعون سختی در عراق و در برخی از شهرهای خوزستان پدید آمد و انبوهی از مردم را نابود ساخت.

در زمستان ۱۱۸۲ه.ق کریمخان آهنگ گشادن بصره کرد صادق خان برادر او با سپاهی گران از راه کهگیلویه به شوشتر و از آنجا به هویزه آمد و از اروندرود گذشته، روانه بصره گردید و آن شهر را گرد فرو گرفت.

این جنگ و کشاکش یکی از سترگ‌ترین حادثه‌های زمان کریمخان است و مدت چهارده ماه لشکر ایران در بیرون بصره درنگ داشتند تا به شهر دست یافتند. در همه آن کشاکش‌ها کعبیان همراه صادق خان بودند و کوشش و یاوری دریغ نمی‌ساختند.

بارون دوبور می‌نویسد که؛ کریمخان به پاداش جان فشانی‌های شیخ کعب در این لشکرکشی شهر هندگان را با روستاهای آن به او واگذاشت که کعبیان را نشیمن دهد و مالیات

---

۱ - در تاریخ کعب، کتاب نیبور (به خود کتاب نیبور دسترس نداشته، آنچه را بارون دو بود از آن کتاب نقل کرده، در دسترس داشته‌ایم.)

آنجا را سالانه هزار تومان بپردازد.

در سال ۱۱۹۳ هـ.ق چون کریمخان بدرود زندگی گفت، بار دیگر آشوب و شورش در ایران برخاسته، زندیان تا سالیان دراز بر سر تاج و تخت با یکدیگر کشاکش می‌کردند و به کندن بیناد یکدیگر می‌کوشیدند. از سوی دیگر آقامحمدخان قاجار از استرآباد و مازنداران برخاسته در راه پادشاهی تلاش‌ها به کار می‌برد و پیاپی جنگ‌ها در میانه روی می‌داد. پیداست که با این حال کسی را فرصت آن نبود که اندیشه خوزستان کند و این است که تا دیر زمانی در تاریخ ایران نامی از کعبیان و دیگر عشایر خوزستان برده نمی‌شود، جز این که میرزا علی رضا خان در تاریخ زندیه خود در سال ۱۳۰۲ به رفتن محمدجعفرخان به کهگیلویه و عربستان برای نظم و ایمنی آن نواحی اشاره می‌کند.[۱]

می‌توان گفت که تا زمان فتحعلی شاه مردم خوزستان به ویژه کعبیان خود سر می‌زیستند و کسی را به پادشاهی نشناخته و مالیات نمی‌پرداختند.

در تاریخچه کعب سرگذشت کعبیان را در این دوره خودسری به شرح می‌نویسد و کوتاه سخن او آن که چون پس از مرگ کریمخان زندیان بصره را رها کردند، شیخ برکات هم به فلاحیه بازگشت و لشکر به رامهرمز و هندگان کشید و آن نواحی را از آن خود ساخت و نیرو و زور او افزون گردیده، از بندر بوشهر و عمان گرفته تا نزدیکی‌های بصره مردم باج‌گذار او گردیدند.

چون در سال ۱۱۹۷ شیخ برکات کشته گردید، شیخ غضبان جانشین او شد. در زمان او نیز جنگ‌های بسیار روی داد: نخست سلیمان پاشا والی بغداد به همدستی شیخ منتفق به جنگ کعبیان برخاستند، سپس مردم عدن و بصره و همه بندرها و کنار دریا دسته‌بندی کرده، آهنگ کعبیان نمودند و در همه این جنگ‌ها پیروزی از آن کعبیان بود و دشمنان کاری از پیش نبرده باز می‌گشتند. شیخ غضبان بار دیگر به رامهرمز و هندگان که از دست او رفته بود، دست یافت و خونریزی فراوان کرد.

---

۱ - میرزا علیرضا خان و پسرش محمدجعفر خان هر دو از رؤسای نامدار طایفه قنواتی بوده‌اند که کریمخان زند حکمرانی بهبهان و کهگیلویه را و همچنین امنیت خوزستان را به آنان می‌سپارد. (نگارنده)

نویسنده تاریخچه کعب می‌گوید: حوادث زمان شیخ مبارک بس فزون است. ولی پس از زمانی خود او را نیز بکشتند و شیخ مبارک پسر برکات به جای او نشست. در سال ۱۲۰۹هـق کعبیان او را بیرون کرده، فارس پسر داوود را به شیخی برداشتند. سال دیگر او را بیرون رانده، شیخ محمد پسر برکات را به شیخی برگزیدند و تا این هنگام دوره شورش ایران سرآمده، قاجاریان در پادشاهی استوار شده بودند.

اداره‌ها و سازمان‌های دولتی شهرستان شادگان

شادگان شهرستانی است عشیره‌نشین که بیشترین جمعیّت آن را اعراب بنی‌کعب تشکیل می‌دهند و در گذشته‌ای نه چندان دور بخشی از توابع شهرستان خرمشهر به شمار می‌رفت و سرشماری عمومی نفوس و مسکن مهر ۱۳۶۵ هـ.ش شهرستان شادگان ۹۶۱۹۲ نفر جمعیّت داشته که ۳۸/۵ درصد آنها در نقاط شهری و ۶۱/۵ درصد در نقاط روستایی سکونت داشته‌اند. تراکم جمعیّت در این شهرستان ۳۰/۱ نفر در هر کیلومتر مربع بوده است.

توابع: شهرستان شادگان دارای یک شهر به نام شادگان است. این شهرستان به یک بخش، شامل ۴ دهستان، تقسیم شده است و ۱۵۶ آبادی مسکون و ۱۴ آبادی خالی از سکنه دارد.[۱]

اداره گمرک در گذشته

طبق مدارک و اسناد موجود نخستین اداره‌ای که در سال‌های ۱۲۴۰ هـ.ش تا ۱۲۶۰ یعنی در دوران حکومت قاجاریه و فرمانروایی شیخ خزعل در خوزستان به گونه‌ای رسمی آغاز به کار کرده گمرک بوده است. آنچه مسلم است فلاحیه در گذشته‌ای دور دارای گمرک بوده یعنی در سده‌های دوم و سوم هجری به بعد حکام محلی مالیات گمرکی را مانند بندر معشور طبق دفاتر و دستکی که داشتند دریافت می‌کردند، اسناد موجود در بعضی از

---

۱ - مرکز آمار ایران، فرهنگ آبادی‌های کشور، شهرستان شادگان، ص ۱.

شهرداری‌ها نشان می‌دهد که دریافت مالیات گمرکی بسیاری از بنادر ایران در اجاره دولت بلژیک بوده و فلاحیه هم دارای مدبر گمرک بلژیکی بوده است.

پس از پایان مدت اجاره بلژیکی‌ها مالیات گمرکی توسط دولتی‌های وقت اخذ و به خزانه دولت واریز می‌شده است.

ارتباط بازرگانی شادگان در گذشته با بنادر کشورهایی چون هند، کویت، دبی و سایر امارات عربی بوده است که مقادیر بسیاری کالا از این بندر صادر و یا به آن وارد می‌شده است.

کالاهای صادراتی که توسط جهازات بادی در قدیم صادر می‌شده عبارت از خرما، پیاز، حیواناتی چون بز، گوسفند، کبوتر، باز شکاری، مرغ و همچنین جاجیم، گلیم، عبا، چوقه و جفت (پوست بلوط برای دباغی و جلوگیری از خشک شدن پوست) بوده است.

واردات شامل شکر، چای، قند، پارچه، ادویه، فلفل سیاه، فانوس و بعضی از منسوجات و مصنوعات و غیره بوده است.

پست و تلگراف بخش شادگان

سازمان پست یا (چاپار) پیشینه تاریخی بس کهنی دارد که به عهد داریوش بزرگ هخامنشی می‌رسد. و به گونه امروزی قدمت آن بیش از هفتاد سال می‌باشد.

اهالی شادگان بیش از نیم قرن است که از خدمات گوناگون پستی و تلگرافی برخوردارند. امروزه در مرکز این شهرستان علاوه بر خدمات گوناگون پستی، وجودمخابرات مختلف اعم از تلگرام، تلفن‌های بین شهری و حتی بین‌المللی و تلکس و فاکس و کشیدن خطوط تلفنی در روستاهای دور و نزدیک، از برکات جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رود.

اداره دارایی بخش شادگان

یکی دیگر از ادارات بسیار فعال در شادگان که از قدمت زیادی برخوردار است اداره مالیات بر درآمد که امروزه به نام اداره امور اقتصادی و دارایی نامیده می‌شود این اداره به

نوبه خود در گردش چرخ اقتصاد شهری و حتی کشوری بسیار مؤثر است.

در دیر زمان به ویژه در دوره حکومت قاجار جمع‌آوری مالیات به شیوه مقاطعه کاری به خوانین و شیوخ منطقه‌های مختلف واگذار می‌شد. بدینگونه که خراج یا بهتر بگوییم باج هر منطقه در یک سال زراعی از منابع دامی و کشاورزی تخمین زده می‌شد و درآخر سال به شخصی که مورد اعتماد معرفی شده بود پرداخت می‌گردید و آن شخص به طریق معمول مبالغ بیشتری را از مردم می‌گرفت و از این رهگذر منافعی را نصیب خود می‌ساخت و مابقی را به نماینده حکومت می‌پرداخت و حکومت هم سهمی را برای خود بر می‌داشت و بازمانده را به جای این که به خزانه دولت واریز نماید، به عنوان پیشکش به حضور شاه می‌برد و با دریافت خلعت از جانب شاه با سلام صلوات به منطقه حاکمیت خود برمی‌گشت. و شاه هم به جای این که این مبالغ را صرف عمران و آبادانی کشور و رفاه ملت نماید. رخت سفر به اروپا مخصوصاً به کشور فرانسه را می‌بست و سرانجام و با جیب خالی برمی‌گذشت. و به ریش ملت بدبخت و بیچاره خود می‌خندید.

اگر آثار خبری که از این دوره در تهران و بعضی از شهرهای بزرگ این کشور به جا مانده بیشتر با دست و همت اشخاص خیر و نیکوکار بوده است که نام نیکی از خود به یادگار نهاده‌اند.

آموزش و پرورش شادگان (در سال‌های ۱۳۱۶ تا ۱۳۱۷ شمسی)

پیش از پیروزی انقلاب و برپایی حکومت جمهوری اسلامی ایران نگارنده که فردی فرهنگی‌ام و به همین جهت علاقه مفرطی به پیشرفت و گسترش فرهنگ و آموزش و پرورش به ویژه در نقاط محروم کشورم داشته و دارم و در مدت ۴۲ سال خدمات صادقانه و خالصانه فرهنگی بیشتر سنوات خدمتم در نقاط محرومی چون باشت و باوی در کهگیلویه، بخش هندیجان و حدود سی سال در بندر معشور (ماهشهر امروزی) سپری شده و در هر منطقه‌ای که بوده‌ام بدون کسب مجوز و یا با گرفتن اجازه از ادارات متبوعه بنیانگذار بوده و رؤسای خود را در برابر امور انجام شده قرار داده‌ام که در تاریخچه‌های فرهنگی هندیجان و

ماهشهر خوانده و یا می‌خوانید. زیرا در رژیم گذشته به نقاط محروم مخصوصاً در جنوب ایران کمتر توجهی به پیشرفت و آبادانی این نقاط به عمل می‌آمد.

در پایان سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۷ نخستین سال خدمتم از باشت با زخمات فراوانی برای دیدار پدرم که متأسفانه بخشدار این بخش بود که به تازگی نام بی‌مسمایی بر آن یعنی «شادگان» نهاده بودند آمد.

بلوکی دیدم با نخیلات فراوان در کنار انهاری کم آب و کثیف که گاومیش‌ها در آن غوطه می‌خوردند، با هوایی گرم و متعفن، فاقد آب آشامیدن لوله کشی سالم. بدون برق و یخ، دارای بازارکی گرد آلود با ۲۰ تا ۳۰ دکانگی گلین و کوچه‌هایی تنگ و باریک و پیچاپیچ که شب‌ها به علت تاریکی در بعضی از کوچه‌های پر رفت و آمد، فانوس‌هایی به دیوار آویزان می‌کردند. از هر کس سراغ خانه بخشدار را می‌گرفتم به عربی می‌گفت: اَنَا مٰا تَعرفْ. از دکاندار عجمی پرسیدم او جوانک عربی را صدا کرد، نشانی به او داد، چمدانم را به او سپرد، بعد از گذراندن از چند کوچه مرا به در خانه بخشدار رسانید. انعامی به او دادم وارد خانه گلینی کوچک که دو اتاق در حیاط و بالا خانه‌ای بر پشت بام داشت، شدم و از خستگی بسیار و بی‌خوابی در بلم در مسیر رودخانه جراحی، به بالاخانه در پشت‌بام رفتم و تا ساعت ۲/۵ بعدازظهر که پدرم از اداره آمد در خواب بودم.

پس از صرف ناهار و استراحتی کوتاه با هم به گفتگو نشستیم، پدرم شرح حال مرا پرسید: من احوال و آنچه که بر من گذشته بود به عرضش رسانیدم.

از ایشان اوضاع فرهنگی بخش شادگان را پرسیدم، گفتند ما در بخش شادگان یک دبستان پنج کلاسهٔ پسرانه داریم که منحصر به فرداست اما با اقدامات مجدانه‌ای که از طرف اهالی محل و تأیید بخشداری اخیراً به عمل آمده امیدواریم که در سال تحصیلی آینده دبستان پنج کلاسهٔ پسرانه رسماً شش کلاسه شود و برای دختران یک دبستان سه کلاسه تأسیس گردد.

گفتم شما که بخشدار این بخش هستید دربارهٔ دفع کثافات شهری و تأمین آب آشامیدنی مردم و روستایی شهر چه اقداماتی نموده‌اید؟ گفتند این بخش تابع شهرستان خرمشهر است

ما مکاتبات زیادی در این خصوص مخصوصاً تأسیس شهرداری و درمانگاه نموده‌ایم، اما متأسفانه تاکنون نتیجه‌ای نگرفته‌ایم.

فرمانداری شهرستان شادگان

در دروه پهلوی تقسیمات عمده کشوری که در سال ۱۲۸۶ هـ.ش انجام شده بود تا سال ۱۳۱۶ هـ.ش (۱۳۵۶ هـ.ق) معتبر بودند. در این سال مجلس شورای ملی قانون تقسیمات جدید کشور را تصویب کرد ودولت اجازه یافت که پس از مطالعات لازم، کشور را بر حسب وسعت و اهمیت به استان، شهرستان و بخش تقسیم نماید.

بالاخره دولت وقت، بنا بر مصالح سیاسی و نظامی مملکت را به ۱۰ استان و ۴۹ شهرستان تقسیم کرد. در طرح اختصاری تقسیمات کشوری ایران (مصوب ۱۳۱۶هـ.ق) خوزستان در ردیف استان ششم به مرکزیت اهواز قرار گرفت که خرمشهر یکی از شهرستان‌های این استان بود.

شهرستان خرمشهر، شامل بخش‌های حومه خرمشهر، آبادان، قصبه، شادگان و هندیجان می‌شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ هـ.ش به تدریج تغییراتی در تقسیم‌بندی بالا داده شد که مجوز آن در قانون قبلی داده شده بود. بر اساس آخرین تغییر، یعنی آخرین تقسیم‌بندی در سال ۱۳۳۹ هـ.ش ایران به ۱۴ استان و ۶ فرمانداری کل ۱۳۹ فرمانداری و ۴۴۹ بخشداری تقسیم شد. در این تقسیم‌بندی خوزستان به صورت استان که اهواز مرکز آن بود باقی ماند.

در سال ۱۳۲۸ هـ.ش بندر معشور که از توابع هندیجان بود با بخشداری آقای سلیمانی تبدیل به بخش گردید و از بخش هندیجان منتزع و تابع شهرستان خرمشهر شد.

در سال ۱۳۴۱ هـ.ش بندر ماهشهر به فرمانداری آقای باقرزاده شهرستان شد. و از تابعیت شهرستان خرمشهر خارج گردید. در آبان ماه ۱۳۴۵ هـ.ش بار دیگر در تقسیمات کشوری ایران تجدید نظر به عمل آمد و این کشور به ۱۳ استان و ۸ فرمانداری کل که جمعاً ۱۴۶ شهرستان را شامل می‌شد. ولی به موجب تقسیماتی دیگر ایران شامل ۱۴ استان، ۹

فرمانداری کل، ۱۵۱ شهرستان و ۴۵۹ بخشداری شد احتمالاً در این تقسیم‌بندی‌های اخیر بخش شادگان تبدیل به شهرستان شده است.

توجه: برای اطلاع بیشتر جدول تقسیمات تفصیلی استان خوزستان را ملاحظه فرمایید.

دومین سفر به شهر شادگان

در ایام تعطیلات نوروزی سال ۱۳۵۳ بنا به دعوت یکی از دوستان و خویشاوندان شادگانی به اتفاق خانواده برای دومین بار به شادگان سفر نمودیم دو سه شبانه روزی در آن شهر میهمان بودیم. ما را به نقاط دیدنی شهر و نواحی اطراف به گردش بردند. دیدم این شهر نسبت به سال ۱۳۱۷ ه.ش پیشرفت بسیاری نموده. بوی خوشی از نخیلات کنار انهار به مشام می‌رسید. مردم اعم از زن و مرد و اطفال لباس‌های نو در برکرده شادمانی می‌کنند به دید و بازدید هم می‌روند و در بازارها خرید اجناس و پارچه‌های خارجی و داخلی به وسیله مردم و عده‌ای از مسافرین انجام می‌شود. مرکز شهرداری بازار وکاروانسرا و چهار حسینیه و پنج مسجد و چند بازارچه نو می‌باشد.

در مرکز شادگان که بیشتر خیابان‌ها و سطح بازارها و بعضی از کوچه‌های اطراف آسفالته شده و تعداد دو دبیرستان پسرانه و دخترانه دارد. یک درمانگاه نسبتاً مجهز و بهداری و شهرداری و بخشداری و ژاندارمری، دادگاه عمومی، اداره آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر، پست و تلگراف و تلفن سازمان آب و برق، آب تصفیه شده از رودکارون گرفته شده و چند شعبه بانک‌های ملی، صادرات، تجارت، ملت و غیره وجود دارند.

گویا چهارده دبستان دولتی، سپاه دانش و سپاه عمران و سپاه بهداشت به تازگی ایجاد شده سرزمین شادگان بسیار مستعد کشاورزی است، اگر بارندگی زمستانی کوتاهی نکند حاصلخیز خوبی برای کشتزار دیمی دارد و محصول آن درآمد عده‌ای از عواید سالیانه کشاورزان خواهد بود. در سال‌های اخیر ایجاد سدهای ساختگی متعددی که در امتداد مسیر رودخانه از نواحی جراحی و قسمتی از سرزمین‌های بهبهان در سال چهارماه رودخانه

شادگان از آب خالی و کشتزار آنها بی‌آب و با همه حاصلخیزی که دارد متأسفانه حاصلی ندارد بلکه آب برای نخلستان‌های شادگان نمی‌رسد و آب شیرین برای حیوانات آنها در رودخانه یافت نمی‌شود و به همین جهت اغنام و احشام مردم تلف شده‌اند.

خیلی از مردم این نواحی به خاطر نبودن آب از شادگان برای امرار معاش پراکنده شده‌اند اگر سد یا بندسابله مرحوم شیخ سلمان کعبی که به وسیله سپاهیان متهاجم کریمخان زند که خود را وکیل الرعایا می‌نامید برای اخذ دو سه هزار تومان مالیات نشکسته بود،امروز فلاحیه (شادگان) فلاحت دیرین خود را از دست نمی‌داد.(نگارنده)

عرب‌های شادگان (ازدواج، فصل، نهوه)

عرب‌های خوزستان دختر خود را در درجه اول به پسر خویشاوند می‌دهند. ازدواج پسر عمو با دختر عمو و پسر دایی با دختر دایی و... بیشتر رواج دارد. مراسم ازدواج در بین اعراب خوزستان چنین است:

خواستگاری با خطبه: ابتدا زنان خانواده پسر زمینه سازی می‌کنند، سپس موافقت خانواده دختر را به پدر و مادر پسر اعلام می‌دارند.

پدر پسر با عده‌ای از بزرگان طایفه و یک نفر سید یاکدخدا به خواستگاری می‌رود. که پس از خوش‌آمد گویی و پذیرایی با قهوه و چای موضوع مطرح و پس از مذاکره خانواده دختر موافقت خود را اعلام می‌کند. میزان مهریه در همین جلسه تعیین می‌شود سپس سوره فاتحه قرائت می‌شود و به یکدیگر تبریک می‌گویند و زمان برگزاری جشن عروسی تعیین می‌گردد.

جهاز: خانواده پسر آن را که شامل لباس عروس و مقداری پارچه به عنوان هدیه به خانواده دختر هدیه می‌کند.

جهیزیه یا فراض: وسایل خانگی که متناسب با وضع مالی پدر دختر باشد، در شب زفاف آنها را همراه عروس به خانه شوهر می‌فرستد که شامل فرش، رختخواب کامل، ظرف، کمد و غیره است.

مراسم عروسی و زفاف: برای برگزاری مراسم عروسی با وقت قبلی خانواده پسر به خانواده دختر اطلاع می‌دهد. خانواده دختر تدارک کارهای زفاف را می‌بیند و خانواده پسر دوستان و آشنایان را جهت صرف شام و شادی دعوت می‌کند. قبل از شام و خواندن صیغه عقد، گروهی از جوانان و سوارکاران برای آوردن عروس ضمن بزله و شادی با اجرای نمایش‌هایی به خانه عروس می‌روند و بعد از کسب اجازه از پدر و مادر دختر او را سوار مادیان اصیلی می‌کنند و با شادی به خانه داماد می‌آورند.

به هنگام ورود عروس و همراهان او بزله و تیراندازی می‌شود. داماد به استقبال عروس می‌رود و دست او را می‌گیرد و از اسب پایین می‌آورد و دست راست خود را به نشانه حمایت بر سر عروس می‌گذارد و در جلو پای آنها گوسفندی را سر می‌برند. پس از صرف شام و شادی سیدی دست داماد را می‌گیرد و به اتفاق نزدیکان داماد همراه با بزله و اجرای موسیقی و کل زدن خانواده داماد، داماد را تا در حجله می‌رساند و فقط داماد وارد حجله می‌شود و در را می‌بندد.

بستگان داماد در خارج از حجله به رقص و پایکوبی تا پاسی از نیمه شب می‌پردازند سپس همه به منازل خود می‌روند. مگر مهمانانی که از راه دور آمده باشند.

هنگامی که داماد وارد حجله می‌شود به عروس سلام می‌دهد سپس دو رکعت نماز شکر به جای می‌آورد و زفاف انجام می‌گیرد. داماد برای اعلام پاکی دختر نشانه‌ای می‌آورد و فقط به مادرش نشان می‌دهد. در قدیم‌مراسم عروسی به‌مدت هفت روز همراه با پذیرایی و نهار و شام و صبحانه انجام می‌شد. فردای آن شب زفاف خویشاوندان و دوستان جهت تبریک گفتن و تقدیم هدایای خود (نقدی یا غیرنقدی) به منزل داماد می‌آیند. در این روز پدر و مادر داماد برای مبارک گویی نزد عروس می‌روند او را می‌بوسند و هدیه‌ای به او می‌دهند این مراسم تا هفت روز ادامه دارد. در روز هفتم عروس و داماد از خانه جهت تفرج به باغ و مزرعه می‌روند. مرسوم است تا زمانی که عروس بچه‌دار نشود به خانه پدر و مادر خود نمی‌رود. زمانی که بچه‌دار شد همراه با بچه و شوهر و خانواده شوهرش به خانه پدر خود می‌رود و پدر عروس هدیه از طرقی طلا به نوازد پسر یا گوشواره‌ای به نوزاد دختر می‌دهد. ضمناً پدر

دختر هنگام تولد اولین نوزاد دخترش گاو یا گوسفندی یا چیزی دیگری به عنوان کمک به زندگی وی هدیه می‌کند. برای تولد نوزاد جشنی بر پا می‌سازند.

طـــلاق

طلاق در بین عرب‌های خوزستان به ندرت اتفاق می‌افتد، زیرا عمل طلاق را بد می‌دانند ولی در زمانی که شوهر و همسر ناسازگاری داشته باشند، مجبور به انجام طلاق می‌شوند.

فصـــل

«فصل» در لغت یعنی «بریدن و جداکردن» است. «فصل» به معنای «قضاوت» نیز آمده است. زیر مسئله حل می‌شود. مراد از فصل، حکومت و قضاوت حق است. فصل عشایری یعنی حل کردن قضیه‌ای بر طبق قرارداد بین آنها بر حسب مناسباتی که با همدیگر دارند. حدود آن را بزرگان طایفه تعیین می‌کنند.

اگر مسائل عمده نظیر قتل عمد یا تجاوز به عنف مطرح باشد. فصل آنها به حداکثر جریمه می‌رسد ولی اگر جزیی و از روی خطا و اشتباه باشد. مبلغ وصل آنها کاهش می‌یابد.

بنابراین فصل مجموعه توافق‌هایی است که مردم یک طایفه یا عشیره بین خود برقرار می‌کنند. طوایف برای انجام آن اساسنامه‌ای که ماده‌ها و تبصره‌ها دارند که نزد بزرگان طایفه نگاهداری می‌شود. چنانچه کسی مقررات فصل را ندیده بگیرد. ابتدا شیخ طایفه او را ارشاد می‌کند و اگر مؤثر واقع نشد در محلی به نام مضیف جمع می‌شوند و مجازات‌های او را وضع می‌کنند مردم به هنگام بروز حادثه شریکند. چنانچه یک نفر خسارت دید، همگی خسارت وارده به آن شخص را شخص بلا دیده یک سوم فصل را خود بعهده می‌گیرد و دو سوم باقی مانده را از افراد طایفه جمع می‌کنند. مواردی که غالباً در فصل بین عشایر به توافق می‌رسند عبارتند از: مورد فاتحه خوانی، قتل، نزاع، ناموسی و سایر حوادث مشابه.

نهـوه

مراسه نهوه یا جلوگیری از ازدواج دختر عمو، که پدیده ستمگرانه‌ای به شمار می‌رود. بین بیشتر طایفه‌های عرب خوزستان متداول است.

این مراسم در برخی از طوایف عرب چون طایفه زرگان وجود ندارد و پدر و مادر دختر آزادند تا دختر خویش را به هر کس که مایلند بدهند و کسی حق توهین به آنان را ندارد.

امید است طوایف دیگر عرب خوزستان از این روش معقول پیروی کنند و ازدواج تحمیلی پسران و دختران خود را منسوخ نمایند.[۱]

۱ - نقل از کتاب خوزستان و تمدن دیرینه آن، ایرج افشار سیسانی.

شعـرای شادگای

آقای عبدالله ماجدی

عبدالله ماجدی از طایفه بنی کعب شاخه دریس در سال ۱۳۱۵ هـ.ش متولد شد. وی ساکن شادگان است. در تاریخ ۲۷ دیماه ۱۳۶۹ اظهار داشت «پدرم شاعر بوده و مـن هـم شاعری را از او به ارث بردم و ذوق شعر گفتن دارم اشعارم به صورت دست‌نویس نوشته شده و تاکنون ۱۰۰ قصیده در مدح اهل بیت عصمت سروده‌ام.»

آقای فاضل ریاضی

فاضل ریاضی فرزند حاج فالح، از طایفه آل مدحج، در سال ۱۳۳۸ هـ.ش در شادگان متولد شده است، تحصیلات ابتدایی را در روستای عبودی و دبیرستان را در شادگان گذرانیده و دارای لیسانس تاریخ از دانشگاه تربیت معلم است. از سال ۱۳۶۳ هـ.ش تحقیقاتی در زمینه شناخت ناحیه شادگان انجام داده است.

ریاضی ذوق سرودن شعر به زبان عربی دارد و تاکنون اشعاری سروده است.

سید محمود نیری‌پور

سیدمحمود نیری‌پور در سال ۱۳۲۴ هـ.ش در شادگان متولد شد و تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در همان جا به پایان رسانید. از شانزده سالگی به سبک کلاسیک شاعری آغاز کرد اما بعد که به شعر نوگرایش یافت این سبک را دنبال کرد چنان که می‌سراید:

می‌روم از بر تو
به دیاری دیگر
توشه راه من افسرده
باری از خاطره‌هاست
و در این راه دراز
یار دیرینه شده همسفرم
نام او تنهایی است

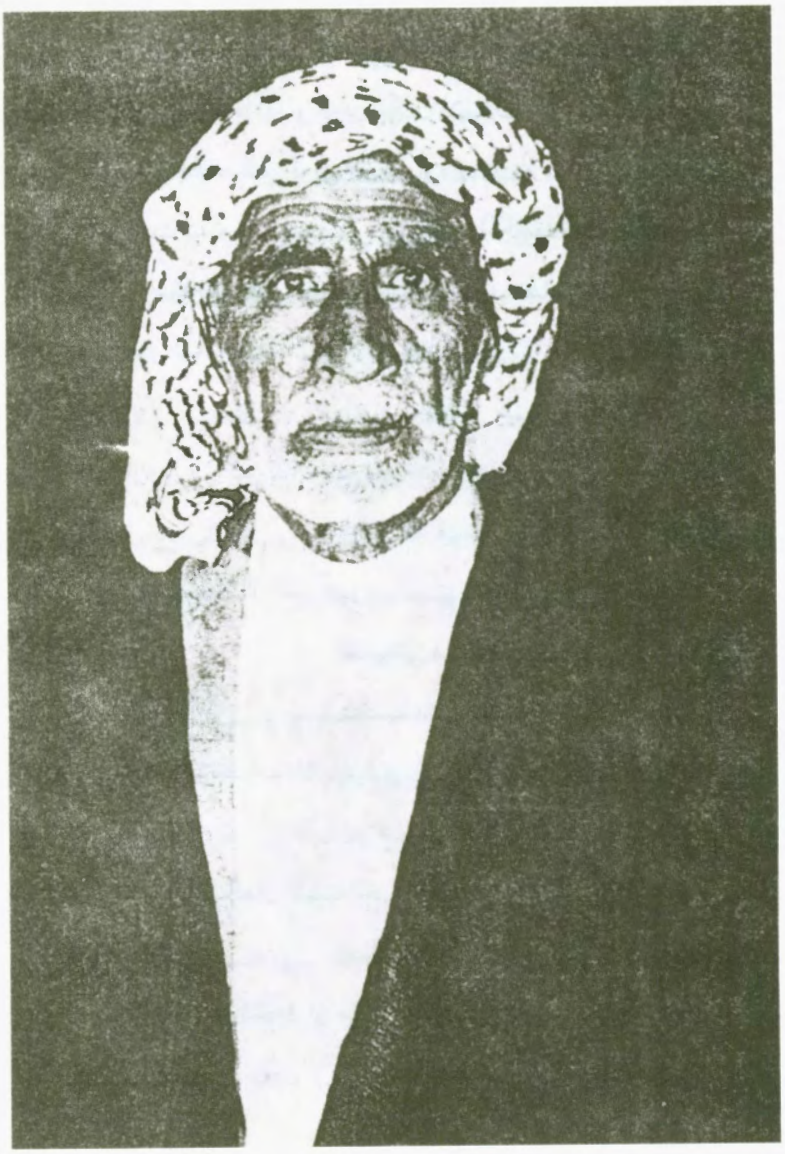

حاج فالح ریاضی از عشایر عرب شادگان

شاعر ارجمند جناب سید محمود نیری

با عرض سلام شاعری شما راکه همچون من در نوجوانی آغاز نموده‌اید، باکمال مسرت تبریک می‌گویم. گرایش جنابعالی را به سرودن چامه نو می‌پسندم زیرا گفته‌اند: «سخن‌نوآر که نو را حلاوتی است دگر.» با این وجود سبک کلاسیک را از یاد مبر و مانند من در هر دو سبک طبع آزمایی کن، قطعه شعر نویی که درباره مادر به سبک نو سروده‌ام به حضورتان تقدیم می‌کنم امید است که مورد پسندتان قرار گیرد. (نگارنده و سراینده)

آخرین وداع حضرت سیدالشهداء با فرزندش امام سید سجاد(ع)

گفت با بیمار شاه تشنه کای آرام جانم
ای بلاکش سید سجاد زار و ناتوانم
در مدینه چون روی بر گو به جمع شیعیانم
چون که نوشید آب سرد ای شیعیان مهربانم
یاد آر از لب عطشان لب آب روانم
شیعَتی مِهْماشِرْبِتمُ ماء عَذْبُ فاذکرونی

هر کجا در شهر غربت مبتلا بینید شاهی
در میان قوم اعداد شهریار کم سپاهی
نوجوانانش قتیل ظالمان کینه خواهی
یا بُرنَدَش سر ز پیکر کافران دین تباهی
بر غریبی من آن دم بَمر کشید از سینه آهی
او سِمِعتمُ به غریب او شهیدُ فانزبونی

از شما ای کاش یک تن در زمین کربلا بود
روز عاشورا که با ماه در جدل قوم دغا بود

تا ببیند دست عباس جوان از تن جدا بود
غرقه در خون اکبر من از جفای اشقیا بود
قاسم نوکدخدا رنگین ز خونش دست و پا بود
لَـتیتکُمْ فـی یـوم عـاشورا جـمعیاً تَـنظرونی

طفلک شیرخواره‌ام در کربلا چون گشت بی‌شیر
سوی میدان بردمش گفتم به قوم از خدا دیر
گر مرا تقصیر باشد طفل من را نیست تقصیر
حنجرش با پیکر من ظالمی بر دوخت با تیر
خـــون چکـــان از دست مـن افـتاد در زیـر
فَبِه جُرْدُلْ دخیل بعد القتل عمداً سَحَقونی

بس بگـــفتم ایـــن ســخن بـا جـمع لشکـر
حُـجةاللهاَمْ مـن و هـم گـوشوار عـرش داور
آن حسـینم مـن که بـودم زیـور دوش پیمبر
بـاب مـن فـتّاح خـیبر مـام مـن زهـرای اطـهر
چیست تقصیرم که اکنون می‌بریدم سر ز پیکر
و انـا السـبطُ نـبی مـن غـیرُ جُـرمُ قَـتَلونی

این مرثیه را به شاعر عربی زبان جناب آقای عبدالله ماجدی تقدیم می‌دارم تا مصراع‌های فارسی را به عربی برگردانند و آن را به رسم یادگار از ما بپذیرند. (نگارنده)

بلوک ویران شده قبان (گبان)

درباره درآمدن کعبیان به خوزستان نوشته آشکاری در دست نیست. اما آنچه از جستجوهای بدست آمده دریافته‌ام، این است که این عشیره بزرگ در آغاز پادشاهی شاه

عباس بزرگ و در زمان فرمانروایی افراسیاب پاشا از بصره به خوزستان آمده‌اند و نخستین نشیمنگاهشان همین (قبان) و برخی از آبادی‌های پیرامون آن بوده و چون از هواداران افراسیاب پاشا و خاندان او بوده‌اند آنان را به آنجا کوچانیده است که هم ایشان در سرزمینی پر برکت زندگانی نمایند و هم او از جانب این یک سر حد دل آسوده باشد.

قبان پیش از آمدن کعبیان آبادی کوچکی در جنوب خوزستان و در کنار دریا (میان بندر معشور (ماهشهر) و دهنه بهمنشیر) بوده که تا آبادان فاصله چندانی نداشته است. در زمان‌های گذشته چند فرسنگی از اهواز شاخه‌ای از کارون به سوی جنوب جدا گردیده که پس از آبیاری زمین‌های اطراف قبان در نزدیکی خود آن شهر به دریا می‌ریخته و همین شاخه بوده که (رود قبان) نامیده شده است. در آغاز پادشاهی صفویان تیره‌هایی از افشار در خوزستان و کهگیلویه که قبلاً به آنها در بخش شادگان اشاره‌ای نمودیم و اکنون عده‌ای از آنان که به وسیله کعبیان از شادگان فلاحیه رانده شده‌اند و اکنون بازماندگانی از آنان در برخی از روستاهای هندیجان سکونت دارند و پیش از آن هم در زمان آبادانی (قبان) در آنجا می‌زیستند و یکی از ایشان به نام بکتاش آغا فرمانروایی (قبان) را هم در دست داشته و به گفته شیخ فتح الله کعبی خودسرانه حکومت می‌کرده است سرانجام با دست افراسیاب پاشا که در این زمان در بصره نیرومند شده بود و بر سر او لشکر می‌فرستد و او را با همبستگانش از آنجا می‌راند و به جایشان کعبیان را از عراق بدانجا می‌کوچاند.

شاید برخی در شگفت شوند که با بودن چنان پادشاه توانایی چگونه چنین دست‌اندازی به شهرهای ایران روی داده است. لیکن باید دانست که در آن زمان هنوز آغاز پادشاهی شاه عباس بوده و چنان که می‌بایست توانایی چندانی در کار نبوده و از طرفی پادشاهان صفوی در آن زمان همه عراق را جزیی از خاک ایران دانسته و هرگز به داشتن مرزی میان ایران و عراق راضی نمی‌شدند و بصره را از آن خود دانسته افراسیاب را همیشگی برای آن نمی‌دانستند بلکه سرکشی بوده که شهری را از دست حکمران سرکش دیگری گرفته است. در باستانی سال‌ها و بلکه سده‌ها است که رو به ویرانی نهاده و امروز تنها آثار و اتلالی از آن بجا مانده است.